

ویرایش جدید

النصیحة

فی شرح روضۃ الشہید

کتاب الصلاة

کامل ترین شرح فارسی بر شرح لمعه

همراه با متن کامل شرح لمعه

شیخ حسن قاروبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفكر

في شرح روضة الشهيد



سر شناسه: قارویی تبریزی، حسن، ۱۳۳۶، شارح
عنوان قرار دادی: التذیید فی شرح روضه البهیة، فارسی، عربی
عنوان: التذیید، شرح فارسیه لمعه با متن کامل لمه
تکرار نام پدید آور: تالیف حسن قارویی تبریزی
مشخصات نشر: قم: حسن قارویی تبریزی، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ج.

ISBN ۹۷۸-۶۰۰۰۰۴-۵۱۴۲-۱

بها: ریال (نوره):

ISBN ۹۷۸-۶۰۰۰۰۴-۵۱۴۲-۴

(جلد پنجم)

وضعیت فهرست نویسی: قیفا

یادداشت: کتابنامه:

یادداشت: مندرجات ج. ۱. الطهاره. ج. ۲-۳. الصلاه. ج. ۴. الزکاه. ج. ۵. الصوم و الاعتکاف. ج. ۶-۷. الحج. ج. ۸. الجهاد. ج. ۹. القضاء....

موضوع: شهید اول، محمد ابن مکی، -۷۸۶، ۷۲۴ ق.، اللعه الممشقیه - نقد و تفسیر

موضوع: شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱-۹۶۶ ق.، الروضه البهیة فی شرح اللعه الممشقیه - نقد و تفسیر.

موضوع: فقه جعفری.

شناسه افزوده: شهید ثانی، زین الدین بن علی، ۹۱۱-۹۶۶ ق.، الروضه البهیة فی شرح اللعه الممشقیه. شرح

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵، ۴۲۲۵، ۸۰۰ ل ۹ ش / ۱۸۲ / ۱۸۲ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۳۴۲

شماره مدرک: ۲۹۳۴۲۷۷

التذیید (جلد پنجم)

مؤلف: شیخ حسن قارویی

قطع: وزیری ۳۱۹ صفحه

نوبت چاپ اول تابستان ۹۵

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ کلهها

ناشر: مؤلف

جلد پنجم: ۹۷۸-۶۰۰۰۰۴-۵۱۴۲-۴ نوره: ۹۷۸-۶۰۰۰۰۴-۵۱۴۲-۱

مرکز پخش: کتابفروشی حسینی

قم. خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقه همکف بالا، پلاک ۸۸

تلفن: ۳۷۷۷۳۴۵ - ۰۲۵، فکس: ۳۷۸۳۷۶۹۶ - ۰۲۵، همراه: ۹۱۲۲۵۳۷۵۴۶

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

فهرست

مقدمه	۹
فصل پنجم	۱۳
در تروک نماز	۱۳
حرمت قطع نماز	۵۱
موارد استحباب قطع نماز	۵۴
مکروهات نماز	۵۶
تحقیق در حضور قلب	۶۱
مستحبات مخصوص زن در نماز	۶۴
فصل ششم	۷۱
نمازهای واجب	۷۱
نماز جمعه	۷۱
شرایط صحّت نماز جمعه	۷۴
کسانی که نماز جمعه از آنها ساقط است	۱۱۸
نافله جمعه	۱۴۰
نماز عید فطر و قربان	۱۴۸
دستور نماز عید	۱۵۳
نماز آیات	۱۶۸
دستور نماز آیات	۱۷۵

۱۸۲.....	مستحبات نماز آیات
۱۹۳.....	همزمان شدن نماز آیات و یومیّه
۱۹۶.....	جایز نبودن خواندن نماز آیات بر مرکب
۱۹۷.....	قضای نماز آیات
۲۰۱.....	غسل های مستحب
۲۰۲.....	غسل های زمانی
۲۰۵.....	نوروز از دیدگاه تاریخ
۲۰۹.....	غسل های فعلی
۲۱۳.....	غسل های مکانی
۲۱۶.....	نماز نذری
۲۲۳.....	نماز نیابتی
۲۲۶.....	نمازهای مستحبی
۲۲۶.....	نماز استسقاء
۲۲۹.....	مستحبات نماز استسقاء
۲۳۷.....	نماز نافله رمضان
۲۴۵.....	نافله زیارت
۲۴۶.....	نماز استخاره
۲۴۷.....	نماز شکر
۲۴۸.....	نمازهای مستحبی دیگر
۲۵۱.....	فصل هفتم
۲۵۱.....	در احکام خَلَل
۲۵۲.....	معنای سهو و شک
۲۵۵.....	حکم خلل عمدی
۲۵۷.....	حکم خلل سهوی
۲۵۷.....	مقصود از محل چیست ؟

احکام شک - شکیات	۲۵۹
شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد	۲۵۹
احکام خلل از روی فراموشی	۲۶۶
قضای بعضی اجزاء فراموش شده	۲۷۵
سجده سهو	۲۸۵
دستور سجده سهو	۲۹۶
ذکر سجده سهو	۳۰۰
شک‌های مُبطل «باطل کننده نماز»	۳۰۴
شک‌های صحیح	۳۰۸
مسائل متفرقه شکیات	۳۲۵
مسئله اول: غلبه کردن گمان به یک طرف شک	۳۲۵
فاصله افتادن بین نماز و قضای جزء فراموش شده به حدالت	۳۳۸
اگر بعد از انجام نماز احتیاط یادش بیاید که نماز را کم خوانده	۳۴۰
اگر در اثناء نماز احتیاط یادش بیاید نماز اصل ناقص بوده	۳۵۵
اگر بعد از نماز احتیاط یادش بیاید نماز اصل تمام بوده	۳۶۲
مسئله دوم: فتوای صدوق علیه السلام در شک بین ۲ و ۴	۳۶۶
مسئله سوم: فتوای صدوق علیه السلام در شک بین ۲ و ۳ در نماز مغرب	۳۶۹
فتوای صدوق علیه السلام در شک بین ۴ و ۵	۳۷۱
مسئله چهارم: فتوای صدوق و ابن جنید در شک ۳ و ۴	۳۷۳
مسئله پنجم: فتوای پدر صدوق در شک بین ۲ و ۳	۳۷۹
مسئله ششم: شک و سهو‌هایی که به آنها اعتنا نباید کرد	۳۸۳
شک کثیر الشک	۳۸۳
سهو در سهو	۳۹۴
شک امام و مأموم	۴۰۳
مسئله هفتم: فتوای صدوق و پدرش در شک بین ۳ و ۴	۴۱۴

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف خلقه محمد بن
عبدالله ﷺ واللعنة الدائمة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم
الدين.

مجلد حاضر بخش سوم از شرح كتاب الصلاة شرح لمعه می باشد، امید
است مورد استفاده طلاب حوزه های علمیه قرار گیرد.

حسن قاروبی

كِتَابُ الصَّلَاةِ

فصل پنجم

(الفصل الخامس: في التروك) يمكن أن يريدها ما يجب تركه، فيكون "الالتفات" إلى آخر الفصل المذكور بالتبع، وأن يريدها ما يطلب تركه أعم من كون الطلب مانعاً من النقيض.

در تروک نماز

(الفصل الخامس: في التروك) توضيح: فصل پنجم در اموری است که ترک آنها در نماز مطلوب است، در این فصل چیزهایی را که مصتف ذکر کرده دو قسم است: بعضی از آنها واجب است ترک شود (وانجامش حرام است و مبطل نماز می باشد) و این قسم را اول ذکر کرده مثل آمین گفتن در نماز و... و بعضی از آنها مستحب است ترک شود (وانجامش مکروه است) و این قسم را بعداً ذکر کرده مثل نگاه کردن به راست و چپ و بازی کردن با ریش مثلاً و...

پس بنابراین باید عنوان آن فصل را که -تروک- است طوری معنی کرد که سازگار با مطالب آن فصل باشد فلذا شارح دو توجیه کرده:

۱. اینکه می‌گوئیم مقصود از تروک، قسم اول می‌باشد یعنی چیزهایی که ترکش واجب است پس بنابراین، قسم دوم را به مناسبت قسم اول ذکر نموده.

۲. اینکه می‌گوئیم مقصود از تروک، چیزهایی است که ترکش در نماز مطلوب است و این هر دو قسم را شامل می‌شود، زیرا طلب اعم است از وجوب و استحباب یعنی چیزهایی که ترکش خواسته شده بعضی از آنها بطور وجوب خواسته شده که نمی‌شود انجامش داد مثل آمین گفتن و...، و بعضی از آنها به طور استحباب خواسته شده که انجامش کراهت دارد که آن قسم دوم می‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **یمكن أن..** یعنی ممکن است قصد کرده باشد مصتّف به تروک، چیزهایی که واجب است ترکش پس بنابراین، ذکر کردن مصتّف مکروهات را که از «ویکره الالتفات یمیناً و شمالاً» شروع می‌شود تا آخر فصل، به جهت مناسبت با واجب التّرها خواهد بود (یعنی بعد از آنکه واجب التّرها را ذکر کرده مناسب دیده که بدنبال آنها مکروهات را هم (که مستحب التّرها می‌باشند) ذکرشان کند، و آن یزید... عطف است بر- آن یزید- و این توجیه دوم است که توضیح داده شد یعنی و ممکن است قصد کرده باشد مصتّف به تروک، چیزهایی را که ترکش مطلوب است شرعاً چه طلب ترک باشد که مانع از نقیض آن ترک است و چه مانع نباشد یعنی چه آن چیزهایی که شارع ترکش را خواسته و نقیض ترک را منع کرده و این آن چیزهایی است که واجب التّرها می‌باشند، و چه آن چیزهایی که شارع ترکش را خواسته و نقیضش را منع نکرده و این آن چیزهایی است که ترکش مستحب و انجامش مکروه است. پس تروک شامل هر دو قسم می‌شود.

(وهي: ما سلف) في الشرط السادس.

(والتأمين) في جميع أحوال الصلاة وإن كان عقيب الحمد أو دعاء (إلا لتقية) فيجوز حينئذ، بل قد يجب. (وتبطل الصلاة) بفعله لغيرها، للنهي عنه في الأخبار المقتضي للفساد في العبادة.

(وهي: ما سلف)... توضیح: چیزهایی که در نماز باید ترک شوند و انجام آنها مبطل نماز است مقداری در شرط ششم نماز ذکر شد که عبارت بودند از: سخن گفتن، سکوت طویل، فعل کثیر و... و مقداری باقی مانده که در این فصل ذکر می‌کند، یکی از آنها آمین گفتن است در هر جای نماز که نماز را باطل می‌کند چه بعد از قرائت حمد باشد (چنانکه سنی‌ها می‌گویند) و چه بعد از دعا (مثلاً بعد از قنوت) و چه در جاهای دیگر نماز.

ترجمه و شرح عبارت: **وهي ما سلف**.. یعنی تروک عبارتند از آنچه که گذشت در بیان شرط ششم نماز یعنی ترک الکلام، ترک سکوت طویل، ترک فعل کثیر و... (والتأمين) در عبارت باید مضافی مقدر کرد یعنی و ترک التأمين، و تامین به معنی آمین گفته است و آمین اسم است برای دعا که «اللهم استجب» باشد یعنی خدایا مستجاب کن دعاهاى مرا و **إن كان عقيب الحمد أو دعاء** یعنی حتی بعد از حمد یا بعد از دعایی در نماز، و شارح آن جمله را فرموده بجهت اینکه بعضی (چنانکه قولشان را در پایین نقل خواهد نمود) خیال کرده‌اند که چون در حمد، بعضی آیاتش دعاست مثل إهدنا الصراط المستقیم، و نیز در جایی که دعا می‌کند مثل قنوت، و آمین هم به این معنی است که خدایا مستجاب کن آن دعا را، فلذا چرا آمین بعد از حمد یا دعا جایز نباشد؟

شارح بجهت دفع این خیال فرموده: اگر چه بعد از حمد یا دعا باشد باز هم گفتن آمین جایز نمی‌باشد، زیرا نهی از آن شده است.

(الاتّقیة) فیجوز... توضیح: گفتن آمین بعد از حمد بجهت تقیه از سنی‌ها جایز است بلکه گاهی واجب می‌شود، و جواز در صورتی است که اگر نگوید احتمال رسیدن ضرر به او یا به مؤمنین از جانب سنی‌ها می‌دهد، و وجوب در صورتی است که یقین به رسیدن ضرر یا به گمان آن داشته باشد، چنانکه نظیر آن را در شرط ششم نماز در بحث دست بسته نخواندن ذکر نمودند.

ناگفته نماند که چنانکه اشاره کردیم مورد تقیه در گفتن آمین بعد از حمد می‌باشد، چون محل خلاف بین شیعه و سنی در آن مورد است نه در حالات دیگر نماز فیجوز ضمیر مقدر به تأمین بر می‌گردد حین‌ذ یعنی در وقت تقیه.

(وتبطل الصلاة) بفعله... توضیح: در جایی که تقیه نباشد اگر آمین بگوید نمازش باطل می‌شود، چون در روایات نهی از گفتن آن شده است و نهی در عبادت مقتضی فساد و بطلان است.

در اینجا بر ظاهر عبارت شارح اشکالی وارد می‌آید و آن اینکه نهی در جایی مقتضی فساد است که به تمام عبادت یا به جزء آن بخورد و در اینجا چنین نیست، زیرا نهی از آمین شده که خارج از حقیقت عبادت (نماز) است.

جواب این اشکال را شارح در حاشیه - منه - داده است و حاصلش این است که نهی از آمین برگشت می‌کند به نهی از کلامی که خارج از حقیقت نماز است یعنی شارع مقدس می‌خواهد بگوید که چیزی که از نوع کلام و سخن آدمی است در نماز گفته نشود، و آمین از نوع کلام آدمیان است (مانند سقیاً ورعیاً و حقاً و صدقاً) زیرا نه ذکر است و نه قرآن و نه دعا (بلکه اسم است برای دعا که - اللهم استجب - باشد و اسم مغایر با مسمی است پس چیزی که اسم برای دعاست دعا نیست) و چنانکه سابقاً در شرط ششم گفته شد لفظی که دعا و قرآن و ذکر نیست و مشتمل بر دو حرف یا بیشتر باشد مبطل نماز است.

و این جواب، از عبارت شارح در آخرین بحث نیز استفاده می شود در آنجایی که فرموده: *لإشتماله على الكلام المنهي عنه*.

ترجمه و شرح عبارت: *(بفعله)* یعنی به گفتن آمین و ضمیر به تأمین بر می گردد لغیرها بجهت غیر تقیه عنه از تأمین *المقتضي* صفت نهی است.

ولا تبطل بقوله: "اللهم استجب" وإن كان بمعناه، وبالحق من أبطل به كما ضعف قول من كره التأمين بناء على أنه دعاء باستجابة ما يدعو به وأن الفاتحة تشتمل على الدعاء. لأن قصد الدعاء بها يوجب استعمال المشترك في معنييه على تقدير قصد الدعاء بالقرآن، وعدم فائدة التأمين مع انتفاء الأول، وانتفاء القرآن مع انتفاء الثاني، لأن قصد الدعاء بالمنزل منه قرآناً لا ينافيه، ولا يوجب الاشتراك لاتحاد المعنى، ولا شتماله على طلب الاستجابة لما يدعو به أعم من الحاضر، وإنما الوجه النهي.

ولا تبطل بقوله... توضيح: اگر به جای آمین، اللهم استجب بگوید نمازش باطل نمی شود (گرچه آن جمله هم معنای آمین را می دهد) زیرا آمین دعا نیست. ولی «اللهم استجب» دعاست و در مسائل گذشته دانسته شد که دعای مباح در نماز جایز است.

بعضی از فقهاء گفتن اللهم استجب را هم مبطل دانسته اند، شارح می فرماید: آنها در قولشان از حد تجاوز کرده و مبالغه و افراط نموده اند.

ترجمه و شرح عبارت: وإن كان ضمير مقدر به اللهم استجب بر می گردد بمعناه یعنی به معنای تأمین و بالغ... یعنی مبالغه کرده است کسی که باطل دانسته نماز را به گفتن اللهم استجب.

كما ضَعُف.. توضیح: بعضی دیگر تفریط کرده اند و آمین گفتن را هم مبطل ندانسته اند بلکه آن را مکروه دانسته اند پس گفتن آن جایز است و دلیلش بر جواز آن است که سوره حمد، بعضی آیاتش دعاست مثل اهدنا الصراط المستقیم، و آمین هم دعاست (واذ خدا خواستن است) به اینکه خدایا مستجاب کن دعاها را پس در واقع آمین دعاست به استجاب دعا که در سوره حمد کرده (یعنی اهدنا الصراط المستقیم) پس اشکال ندارد گفتن آمین.

ووجه ضعف آن قول از مباحث قبل دانسته می‌شود و آن اینکه آمین دعا نیست و از کلام آدمیان است که نهی از آن شده پس مبطل خواهد بود.

ترجمه عبارت: کما ضعف... یعنی همانطوری که ضعیف است قول کسی که مکروه دانسته آمین گفتن را (نه حرام که مبطل باشد) بناءً علی... (دلیل قول به کراهت است) یعنی مبنای آن قول این است که تاملین، درخواست از خداست به اینکه پذیرفته شود آنچه دعا می‌کند به آن **وإن الفاتحة**... دنباله دلیل است یعنی و سوره حمد هم مشتمل بر دعاست (إهدنا الصراط المستقیم).

لأن قصد الدعاء... توضیح: چنانکه در بالا دانسته شد دلیل بر بطلان نماز به گفتن آمین، نهی از آن است در روایات، ولی بعضی از فقهاء به دلیل دیگر استدلال بر بطلان کرده‌اند و آن اینکه: شکی نیست در اینکه آمین به معنی طلب استجابت دعاست پس باید دعایی قبلاً بشود تا آمین، طلب استجابت آن دعا باشد و در سوره حمد جمله‌ای که صلاحیت دعا دارد «إهدنا الصراط المستقیم» است، در این وقت گوئیم که اگر به آن جمله که قبل از آمین قرائت کرده قصد دعا نکند بلکه بعنوان قرآنیت بخواند لازم می‌آید که گفتن آمین لغو و بی‌فایده باشد زیرا دعایی قبلاً نشده که آمین طلب استجابت آن دعا باشد.

و اگر قصد دعا بکند و بعنوان قرآنیت نخواند، صحیح نیست، زیرا سوره حمد را باید به قصد قرآنیت بخواند و گرنه نمازش باطل است، چون جمله اهدنا الصراط المستقیم ممکن است تلفظ شود به قصد اینکه کلام خداست و نمازگزار آن را تلاوت می‌کند و این معنای قصد قرآنیت است و ممکن است تلفظ شود به قصد اینکه نمازگزار از خودش انشاء می‌کند و می‌گوید و از خدا طلب هدایت به راه راست می‌کند و این معنای قصد دعاست به آن جمله.

و اگر بخواید هم قصد دعا و هم قصد قرآنیت بکند لازم می آید که لفظ مشترک در دو معنی (دعا - قرآن) استعمال شده باشد و این جایز نیست چنانکه در علم اصول ثابت شده است.

شارح می فرماید که آن استدلال صحیح نمی باشد، زیرا اینکه مستدل گفته استعمال لفظ مشترک در دو معنی لازم می آید مقصودش چیست؟

اگر مقصودش آن است که لازم می آید کلامی (مثل اهدنا) استعمال و تلفظ شود هم به قصد اینکه کلام خود نمازگزار است و آن را خود او انشاء می کند (یعنی قصد دعا) و هم به قصد اینکه کلام غیر اوست (یعنی خدا) و کلام غیر را حکایت می کند (یعنی قصد قرآنیت) و این جایز نیست، زیرا ممکن نمی باشد بین آن دو قصد جمع شود و منافات هست بین آن دو (نظیر اینکه جایز نیست استعمال لفظ مشترک در دو معنایش با هم) در جواب گوئیم که هیچ منافاتی نیست بین آنها زیرا قصد دعا به جمله ای از دعا که نازل شده بعنوان قرآنیت، منافات با قرآن بودن آن ندارد و قصد هر دو ممکن است (این جواب شارح قابل خدشه است، زیرا واضح است که کمال منافات بین آن دو قصد می باشد چون قصد قرآنیت یعنی قصد اخبار از کلام غیر، و قصد دعا یعنی قصد انشاء).

و اگر مقصود مستدل آن است که لازم می آید - اهدنا - در دو معنی استعمال شده، در جواب گوئیم که دو معنی نیست بلکه یک معنی می باشد و آن دعاست که بعنوان قرآن نازل شده، زیرا خداوند مکلفین را تکلیف نموده بگفتن اهدنا الصراط المستقیم مثلاً تا قصد دعا به آن بکنند (گرچه واجب نکرده که حتماً قصد دعا بکنند) و از اینجاست که در حدیث قدسی وارد است که خداوند فرموده تقسیم کردم سوره حمد را بین خودم و بین بنده ام به دو قسمت پس بدرستی که قسمت اول آن ستایش است و قسمت دومش دعاست چنانکه شارح در «روض الجنان» فرموده، پس در اینجا یک

معنی است که دعا باشد و قرآنیت صفتی است از صفات لفظ نه اینکه معنای دیگری باشد تا استعمال لفظ مشترک در دو معنی (دعا - قرآن) لازم آید.

ترجمه و شرح عبارت: **لَا لَإِنَّ...** چنانکه در توضیح گذشته اشاره شد و نیز از کتاب «روض الجنان» شارح و از حاشیه - منه - که حاشیه خود شارح است بر این کتاب (شرح لمعه) استفاده می شود که - لا - عطف است بر - للنهاي - در دو سطر بالا یعنی دلیل بطلان نماز به گفتن آمین همان است که ما ذکر کردیم که نهی از آن شده است، نه اینکه دلیل بطلان، استدلال بعضی از فقهاست به اینکه قصد دعا...

ولی سلطان العلماء در حاشیه اش آن را مربوط به - کما ضعف - دانسته یعنی نه اینکه جهت ضعف قول به کراهت، آن است که بعضی گفته اند که قصد دعا...

قصد الدعاء بها یعنی قصد کردن دعاء از فاتحه یعنی قصد دعا از بعضی آیاتش مثل اهدنا الصراط المستقیم مثلاً **یوجب** یعنی مستلزم و باعث استعمال کردن لفظ مشترک است (مثل اهدنا الصراط المستقیم) در دو معنایش یعنی دعا و قرآنیت علی **تقدیر قصد الدعاء بالقرآن** این جمله در واقع، توضیحی است بر چگونگی لزوم استعمال مشترک در دو معنایش یعنی قصد دعا به سوره حمد موجب استعمال لفظ مشترک در دو معنی است در صورتی که قصد دعا کند به آن از آن نظر که قرآن است یعنی به سوره حمد، قصد قرآنیت (و اینکه حکایت کلام خدا را می کند) هم بکند و **عدم فائده...** این قسمت دوم از استدلال مستدل است یعنی وفایده ای ندارد آمین گفتن با نبودن قصد دعا یعنی و اگر بخواهد به اهدنا الصراط المستقیم، فقط قصد قرآن کند و قصد دعا نکند گفتن آمین لغو و بی فایده خواهد بود و **انتفاء القرآن...** یعنی و قرآن بودن منتفی می شود با نبودن قصد قرآنیت یعنی و اگر بخواهد قصد قرآنیت نکند و فقط قصد دعا کند، هر آینه قرآن بودن سوره حمد منتفی می شود و نماز باطل می شود.

لأنّ قصد الدعا بالمنزل... (این دلیل شارح است برای لا لأن... و جواب از قسمت اول دلیل مستدل است که گفته بود قصد الدعاء بها یوجب...) یعنی آن استدلال بعضی فقهاء صحیح نیست، زیرا قصد کردن دعا از جمله دعایی که نازل شده بعنوان قرآنیت منافات ندارد با قرآن بودن آن (پس ممکن است هم قصد دعا و هم قصد قرآنیت بکند) منه از دعا ولا یوجب الاشتراک یعنی قصد دعا موجب اشتراک هم نمی‌شود (یعنی لازم نمی‌آید لفظ مشترک در دو معنی استعمال شود) لا اتحاد المعنی یعنی چون معنی در اینجا یکی است (و دو معنی نیست و آن یک معنی همان معنای دعاست نهایت اینکه بعنوان کلام خدا و قرآن می‌باشد).

ولا یشتماله علی... این جواب از قسمت دوم استدلال مستدل است که گفته بود: «وعدم فائدة...» و توضیح این جواب آنکه مستدل گفت اگر قصد دعا به - اهدنا الصراط المستقیم - مثلاً نشود لازم می‌آید آمین گفتن لغو و بی فایده شود، در جواب گوئیم که چنین چیزی لازم نمی‌آید، زیرا فایده آمین منحصر به این نیست که طلب استجاب آن دعایی باشد که قبلاً کرده تا شما بگوئید که اگر در ماقبل، از سوره حمد قصد دعا نشود گفتن آمین بی فایده باشد بلکه معنای آمین، طلب استجاب هر دعای اوست چه دعایی که قبل از آن کرده و چه دعایی که نکرده پس اگر به سوره حمد قصد دعا نکند، آمین بی فایده نخواهد بود.

ترجمه عبارت: ولا یشتماله... و چون مشتمل است تامل بر طلب استجاب بر آنچه که دعا به آن می‌کند اعم از دعای حاضر (یعنی چه دعایی که قبلاً کرده و چه دعایی که نکرده).

وإنما الوجه، النهی: یعنی (دلیل بطلان نماز نه آن است که بعضی گفته بودند چنانکه جوابش دانسته شد) بلکه وجه و دلیل بطلان همانا نهی از گفتن آمین است به توضیحی که در اول بحث گذشت.

ولا تبطل بترکه فی موضع التقیة، لأنه خارج عنها. والإبطال فی الفعل مع کونه كذلك، لاشتماله علی الکلام المنهی عنه.

ولا تبطل بترکه فی موضع... مطلب دیگری است توضیحش آنکه: در بالا گفته شد که در مورد تقیه باید آمین بگوید، حال اگر تقیه نکند و آمین را ترک کند و نگوید آیا نمازش باطل می شود بجهت اینکه در مورد تقیه، نهی شده از ترک آمین و نهی مقتضی فساد و بطلان است؟

می فرماید: باطل نمی شود زیرا در جایی نهی مقتضی فساد است که متعلق به خود عبادت یا جزء آن بشود و در اینجا چنین نیست چون نهی متعلق به ترک آمین است و ترک، خارج از حقیقت نماز است.

اگر کسی اشکال کند و بگوید: وقتی که نهی به خارج از عبادت تعلق گیرد، در همه موارد موجب بطلان نیست پس همانطوری که در مورد تقیه چنین است (زیرا ترک آمین، خارج از نماز است) همچنین در مورد غیر تقیه هم باید چنین باشد، زیرا در آنجا هم نهی تعلق به گفتن آمین گرفته و آن خارج از نماز است پس به گفتن آمین هم باید نماز باطل نشود (همانطوری که در مورد تقیه به نگفتنش باطل نمی شود) پس چرا مصنف در بالا فرمودند: وتبطل الصلاة بفعله لغيرها (ناگفته نماند که اشکال همان اشکالی است که سابقاً بر عبارت شارح وارد می آمد که ما آن را و نیز جوابش را از حاشیه - منه - ذکر کردیم و در آنجا تذکر دادیم که به آن جواب در عبارت آینده شارح اشاره شده و حالا آن جواب را تکرار می کنیم بجهت توضیح عبارت اینجا).

و حاصل جواب آنکه ما در غیر مورد تقیه، گفتن آمین را که مبطل می دانیم نه به جهت آنکه نهی به آن تعلق گرفته تا اشکال شما وارد آید بلکه بجهت آنکه داخل در کلام آدمیان است که در نماز مبطل است، زیرا نهی از کلام آدمی در نماز شده فلذا آمین مبطل است.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَا تَبْطُل...** یعنی باطل نمی‌شود نماز به ترک تأمین در مورد تقیه (با اینکه نهی از ترک آن شده در مورد تقیه) زیرا ترک تأمین خارج از نماز است (پس نهی خورده به چیزی که خارج از نماز است) و چنین نهی مبطل نیست **وَالْإِبْطَال...** (این مبتدا است و خبرش - لاشتماله - می‌باشد و آن جواب از اشکال مقدراست که توضیحش داده شد) یعنی باطل شدن نماز به گفتن آمین (در غیر مورد تقیه) با اینکه گفتن آمین هم مانند نگفتن آمین در مورد تقیه، می‌باشد (یعنی گفتن آمین هم خارج از نماز است و متعلق نهی می‌باشد) بجهت آن است که آمین مشتمل بر کلامی است که نهی از آن شده (زیرا مشتمل بر دو حرف و بیشتر است که کلام آدمی بر آن صدق می‌کند و مبطل است) گونه یعنی کون فعل لِإِشْتِمَالِهِ أَشْتِمَالُ فَعْلٍ.

(وكذا ترك الواجب عمداً) رکنای آنکه در غیره وفي إطلاق الترك على ترك الترك - الذي هو فعل المضد وهو الواجب - نوع من التجوز.

(أو) ترك (أحد الأركان الخمسة ولو سهواً، وهي: النية والقيام والتحريمة والركوع، والسجدة معاً).

(وكذا ترك الواجب عمداً)... توضیح: یکی دیگر از چیزهایی که باید در نماز ترک شود، ترک یکی از واجبات نماز است عمداً یعنی باید انجام داده شود و ترک آن مبطل است چه آنکه آن واجب، رکن نماز باشد (مثل رکوع و سجود، و معنای رکن را بعداً توضیح خواهیم داد) و چه غیر رکن، و غیر رکن چه از اجزاء نماز باشد (مثل قرائت و تشهد و سلام) یا از شرایط (مثل وقت، قبله، ستر عورت) یا از صفات نماز (مثل آرامش بدن در حال قرائت مثلاً).

وفي إطلاق الترك... توضیح: چنانکه سابقاً در اول فصل گفته شد مقصود از ترک در عنوان فصل، اموری است که ترکش واجب است و در اینجا فرمود که یکی از آن امور، ترک واجب است پس واجب است ترک کردن ترک واجب یعنی واجب است انجام واجب پس مقصود از ترک ترک واجب، انجام واجب است و اینکه اطلاق ترک کرده بر انجام واجب یعنی از انجام واجب تعبیر نموده به ترک ترک الواجب، از باب مجاز است به علاقه سببیت یعنی ذکر مسبب کرده و سبب را قصد نموده چون انجام واجب، سبب است برای ترک ترک واجب پس مصنف ترک ترک واجب فرموده و مقصودش انجام واجب است.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي إطلاق...** یعنی و در اطلاق (و گفتن) ترک، بر ترک ترک واجب که عبارت است از انجام ضد ترک که خود واجب باشد (و به بیان دیگر: اینکه ترک ترک واجب گفته بر فعل واجب) نوعی است از مجاز گویی **وفي إطلاق** خبر مقدم است و کلمه - نوع - مبتدای مؤخر.

(أو) ترک أحد الارکان الخمسة... توضیح: یکی دیگر از اموری که ترکش مطلوب است ترک یکی از ارکان پنج‌گانه نماز است گرچه سهواً باشد یعنی ترک یکی از آنها مبطل نماز است چه عمداً و چه سهواً و باید ترک آنها ترک شود.

بعضی از واجبات نماز، رکن است یعنی اگر انسان آنها را بجا نیاورد عمداً باشد یا سهواً نماز باطل می‌شود و همچنین اگر آنها را زیادی بجا آورد چه عمداً و چه سهواً. و بعضی دیگر رکن نیست یعنی اگر سهواً کم گردد و بجا آورده نشود نماز باطل نمی‌شود و رکن نماز پنج چیز است:

۱. نیت.

۲. تکبيرة الاحرام.

۳. قیام متصل به رکوع یعنی ایستادن پیش از رکوع.

۴. رکوع.

۵. مجموع دو سجده.

ترجمه و شرح عبارت: (ولو سهواً) یعنی گرچه ترک یکی از آنها سهواً باشد (یعنی چه عمداً و چه سهواً) و ضمناً از عبارت مصنّف تعریف رکن معلوم می‌شود چنانکه سابقاً ما ذکر نمودیم (والتحریمه) یعنی تکبيرة الاحرام (وآن تکبیر اولی است که به آن داخل در نماز می‌شود) و شارح جهت نامگذاری آن به تکبيرة الاحرام را در بحث تکبيرة الاحرام ذکر کردند و همان جهت برای نامگذاری آن به تحریمه هم می‌باشد (والسجدةان معاً) دو سجده باهم.

أما إحداهما فليست ركناً على المشهور، مع أن الركن بهما يكون مركباً، وهو يستدعي فواته بفواتها.

واعتذار المصنف في «الذكرى»: بأن الركن مسمى السجود ولا يتحقق الإخلال به إلا بتركهما معاً، خروج عن المتنازع، فيه لموافقته على كونهما معاً هو الركن، وهو يستلزم الفوات بإحداهما، فكيف يدعي أنه مسماه؟ ومع ذلك يستلزم بطلانها بزيادة واحدة لتحقق المسمى، ولا قائل به.

أما إحداهما فليست ركناً على المشهور... توضيح: مشهور می گویند که مجموع دو سجده رکن است یعنی اگر هیچکدام بجا آورده نشود سهواً نماز باطل می شود، اما یک سجده به تنهایی رکن نیست یعنی اگر یک سجده سهواً بجا آورده نشود نماز باطل نمی شود.

شارح اشکال می کند به اینکه وقتی که مجموع دو سجده رکن بود پس رکن مرکب از آن دو سجده است و گفته اند که مرکب منتفی می شود به انتفاء یک جزءش یعنی مثلاً سکنجبین که مرکب از سرکه و شیر است اگر سرکه از آن گرفته شود سکنجبین نیست، در اینجا هم وقتی که یک سجده بجا آورده نشود پس رکن (که مجموع دو سجده است) بجا آورده نشده و منتفی گردیده پس مشهور باید در صورت ترک یک سجده هم، نماز را باطل بدانند چون در این صورت هم رکن ترک می شود.

مصنف در کتاب «ذکری» از این اشکال جواب داده و شارح بر جواب وی اشکال می کند که توضیحش را بعداً می دهیم.

ترجمه شرح عبارت: مع أن الركن... این اشکال شارح است بر قول مشهور بهما به سبب آن دو سجده و هو یعنی مرکب بودن رکن يستدعي درخواست می کند فواته از بین رفتن رکن را بفواتها به سبب از بین رفتن یک سجده، و ضمیر مؤنث در عبارت به احديهما - بر می گردد.

واعتذار المصنّف عنه... توضیح: مصنّف از آن اشکال در کتاب «ذکری» دو جواب

داده:

جواب اول: به اینکه رکن، مسمای سجود است یعنی آن امر کلی از سجود که به یک سجده هم تحقیق می‌یابد واسم سجود بر آن صدق می‌کند و بنابراین معلوم است که در وقتی آن معنای کلی اسم سجود از میان می‌رود که هر دو سجده بجا آورده نشود پس رکن (که مسمای سجود باشد) آن وقتی ترک می‌شود که هر دو سجده ترک شود و اما به ترک یک سجده، رکن ترک نمی‌شود چون مسمای سجده به سجده دیگر باقی است.

شارح می‌فرماید که: این جواب مصنّف دو اشکال دارد:

اشکال اول: اینکه مصنّف از محل بحث خارج شده چون مصنّف در کتاب «ذکری» در اول بحث با مشهور در این جهت موافقت کرده که رکن مجموع دو سجده است (و روی این مبنی، همان اشکال سابق بر قول مشهور وارد می‌آید که به ترک یک سجده، رکن ترک می‌شود) پس چگونه بعداً آمده مبنای خود را عوض کرده و ادعا می‌نماید که رکن، مسمای سجده است نه مجموع دو سجده پس مصنّف بایستی روی همان مبنای مشهور (که رکن، مجموع دو سجده است) جواب از آن اشکال می‌داد.

اشکال دوم: اینکه اگر فرض کنیم یک سجده سهواً زیادی بجا آورد (که در واقع در یک رکعت، سه سجده بجا آورده باشد) باید بنا بر قول مصنّف که مسمای سجده را رکن می‌داند نمازش باطل شود، چون همانطوری که ترک رکن مبطل است، زیادی آن هم مبطل است و در آن فرض بنا بر قول مصنّف رکن را زیادی بجا آورده چون وقتی که دو سجده را بجا آورد، رکن (مسمای سجده) بجا آورده شد و وقتی که یک سجده زیادی بجا آورد، دوباره رکن بجا آورده شد چون به یک سجده هم بنا بر قول مصنّف

رکن تحقق می‌یابد پس رکن زیادی بجا آورده می‌شود که مبطل نماز است و حال اینکه کسی در آن فرض، قائل به بطلان نشده.

جواب دوم مصنف در کتاب «ذکر» از اشکال را بعداً توضیح می‌دهیم.

ترجمه و شرح عبارت: **واعذار..** (این کلمه مبتدا است و خبرش - خروج - می‌باشد) یعنی و عذر آوردن مصنف (یعنی جوابش) از آن اشکال در کتاب «ذکر»، به اینکه رکن مسمای سجود است (نه مجموع دو سجده) و تحقق نمی‌یابد اخلاص به مسمای سجود (یعنی ترک آن که ترک رکن است) مگر به ترک دو سجده با هم، آن عذر مصنف خارج شدن از محل نزاع و بحث است، زیرا موافقت کرده مصنف (با مشهور) بر اینکه دو سجده با هم رکن است و رکن بودن هر دو مستلزم آن است که فوت شود رکن به فوت شدن یکی از دو سجده (که همان اشکال بالا می‌باشد) پس چگونه ادعا می‌کند مصنف که رکن، مسمای سجود است **ومع ذلك يستلزم** یعنی اضافه بر اینکه خروج از محل بحث است، (اشکال دیگری بر جواب وی وارد است و آن اینکه: رکن بودن مسمای سجود، مستلزم آن است که باطل شود نماز به زیادی یک سجده (سهواً) چون مسمای سجده تحقق می‌یابد (یعنی چون به یک سجده زیادی، مسمای سجده بعمل می‌آید و دوباره رکن تحقق می‌یابد پس رکن زیادی بجا آورده می‌شود که گفته‌اند زیادی رکن مبطل است) و حال آنکه کسی قائل به بطلان نیست در آن فرض **لتحقق المسمی علت بطلان است.**

وبأنّ إنتفاء الماهیة هنا غیر مؤثر مطلقا وإلا لكان الإخلال بعضو من أعضاء السجود مبطلا بل المؤثر انتقاؤها رأسا وفيه ما مر. والفرق بین الأعضاء غیر الجبهة وبینها: بأنّها واجبات خارجة عن حقیقته - كالذکر والطمانیة - دونها.

جواب دوم: وبأنّ إنتفاء الماهیة... توضیح: مصنّف در کتاب «ذکر» جواب دیگرى از آن اشکال داده و آن اینکه درست است که رکن در اینجا مرکب از دو سجده است (و مجموع دو سجده، رکن است) و در منطق گفته‌اند که مرکب همانطوری که بانتفاء تمام اجزاءش از بین می‌رود همچنین بانتفاء بعضی اجزاءش از بین می‌رود (چنانکه در مثال سکنجبین دانسته شد) ولی در احکام شرعی آنکه اثر شرعی دارد و در شرع بر آن اثر مترتب می‌شود، انتفاء به تمام اجزاء است فلذا در مورد بحث می‌گوئیم که رکن که مرکب از دو سجده است در صورتی انتفاءش اثر دارد (و نماز را باطل می‌کند) که به قسم اول باشد یعنی هر دو جزء آن که دو سجده است بجا آورده نشود پس در صورتی که انتفاءش به قسم دوم باشد (یعنی یک جزء آن (یک سجده) بجا آورده نشود) اثر ندارد شرعاً یعنی مبطل نمی‌باشد و بدین جهت مشهور فقهاء ترک یک سجده سهوا مبطل ندانسته‌اند.

و مصنّف بر اینکه انتفاء ماهیت مرکب به انتفاء یک جزءش، اثر شرعی ندارد شاهد آورده به اینکه اگر چنین بگوئیم لازم می‌آید که در سجود که مرکب است از گذاشتن هریک از اعضاء هفت گانه بر زمین، وقتی که یک عضو از آن اعضاء را، سهواً به زمین نگذارد باید مبطل نماز باشد، چون ماهیت مرکب سجود منتفی می‌شود، زیرا یک جزءش (که گذاشتن یک عضو باشد) منتفی شده، و حال اینکه هیچ کس نگذاشتن یک عضو از آن اعضاء را سهوا مبطل نمی‌داند.

شرح عبارت: وبأنّ انتفاء... عطف است بر - بأنّ الرکن - و تقدیر عبارت چنین است: وإعتذار المصنّف عنه فی «الذکر» بأنّ إنتفاء الماهیة... و کلمه - اعتذار -

مبتدا است و خبرش - فیه ما مر - می باشد یعنی همانطوری که جواب اول مصتف در «ذکری» (که گفته رکن مسمای سجود است...) اشکال داشت به اینکه خروج از محل بحث است، همچنین جواب دومش (که گفته انتفاء ماهیت...) اشکال دارد که توضیحش را خواهیم داد.

ترجمه عبارت: و نیز جواب مصتف به اینکه اینجور نیست که انتفاء ماهیت مرکب به هرنحوی (چه بنحو انتفاء تمام اجزاء و چه بنحو انتفاء بعضی اجزاء) در مانند این جور احکام شرعیه اثر داشته باشد (پس در مورد بحث اینجور نیست که انتفاء رکن حتی بنحو انتفاء جزء - یک سجده - موجب بطلان نماز شود) وگرنه (اگر چنان نگوئیم) هرآینه ترک یک عضو از اعضاء (هفتگانه) سجود باید مبطل نماز باشد (چون سجودی که مرکب از گذاشتن آن اعضاء است ماهیت مرکبش به ترک یک عضو از بین می رود) و حال اینکه کسی قائل به بطلان در آن نشده است بلکه (در مثل آن احکام شرعیه) آنکه اثر شرعی دارد (و مبطل است) انتفاء ماهیت مرکب است بطور کلی (یعنی بطور انتفاء تمام اجزاء که بطور کلی ماهیت مرکب از بین برود پس در مورد بحث مبطل، ترک هر دو سجده است که رکن بطور کلی از بین می رود نه ترک یک سجده که رکن بطور کلی از بین نمی رود).

فیه ما مر... شارح می فرماید که: در آن جواب مصتف، آن اشکالی است که گذشت و حاصلش آن است که جواب مصتف مدّعی بدون دلیل است و همان اشکال اول بحث به جای خود باقی است به جهت اینکه وقتی که مصتف در جواب دوم، قبول کرد که رکن در مورد بحث مرکب از دو سجده است پس شکی نیست در اینکه به انتفاء یک سجده، رکن منتفی می شود و انتفاء رکن به هرگونه باشد حتی به گونه انتفاء یک جزء، مبطل است.

وآن شاهی هم که مصتّف برای آن جوابش آوردند به اینکه «والّا لکان الإخلال...» شاهد بر مدّعایش نمی‌تواند باشد، زیرا ماهیت سجود مرکب از گذاشتن هفت عضو نیست بلکه ماهیت آن گذاشتن پیشانی تنهاست به زمین، و گذاشتن اعضاء دیگر واجباتی هستند در سجود که در حین سجود باید باشند اما خارج از ماهیت سجودند همچنان که ذکر سجود و آرامش بدن در سجود، واجباتی هستند خارج از ماهیت سجود فلذا ترک آنها سهواً مبطل نماز نمی‌باشد چون موجب انتفاء سجود نمی‌شوند پس اعضاء سجود (غیر پیشانی) اجزاء سجود نمی‌باشند تا انتفاء شان سبب انتفاء ماهیت سجود شود بر خلاف مورد بحث که هر کدام از آن دو سجده، جزء ماهیت مرکب (به نام رکن) می‌باشد که انتفاء هر کدام موجب انتفاء ماهیت رکن می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: والفرق بین... (عطف است بر- ما مرّ- یعنی وفیه الفرق بین...) یعنی ونیز در جواب دوم مصتّف (اشکال دیگری است بر آن شاهی که بر مدّعایش آورده که فرموده: والا لکان الإخلال بعضو...) وآن اینکه فرق است (در سجود) بین اعضاء غیر پیشانی و بین خود پیشانی، به اینکه آن اعضاء دیگر، واجباتی هستند خارج از حقیقت سجود همانند ذکر سجود، و آرامش بدن حین سجود، بخلاف پیشانی (زیرا گذاشتن پیشانی تنها، ماهیت و حقیقت سجود است فلذا ترک آن سبب ترک سجود است بخلاف ترک اعضاء دیگر که سبب ترک سجود نیستند) الاعضاء غیر الجبهة وآن اعضاء عبارتند از، دو کف دست و دوسرزانو و دوسر انگشتان بآنها متعلق است به فرق، و ضمیر به اعضاء بر می‌گردد حقیقت حقیقت سجود دونهایی یعنی دون جبهه یعنی ولی جبهه خارج از حقیقت سجود نیست.

ولم يذكر المصنف حكم زيادة الركن مع كون المشهور أن زيادته على حد نقيصته، تنبيهها على فساد الكلية في طرف الزيادة، لتخلفه في مواضع كثيرة لا تبطل بزيادته سهواً، كالتنية فإن زيادتها مؤكدة لنيابة الاستدامة الحكمية عنها تخفيفاً، فإذا حصلت كان أولى، وهي مع التكبير فيما لو تبين للمحتاط الحاجة إليه أو سلم على نقص وشرع في صلاة أخرى قبل فعل المنافي مطلقاً.

ولم يذكر المصنف حكم... مطلب دیگری است توضیحش آنکه مصنف مبطل بودن ترک رکن را ذکر کرده اما زیادی رکن را ذکر نکرده با اینکه مشهور فقهاء می گویند زیادی رکن هم مانند ترک آن، نماز را باطل می کند، و عبارات متن مصنف (چنانکه خود ایشان در آخر کتاب لمعه به آن تصریح کرده) غالباً فتاوی مشهور است پس چرا در این مورد، فتاوی مشهور که زیادی رکن هم مبطل است را ذکر نکرده؟

جهتش آن است که خواسته بفهماند که زیادی رکن سهواً در همه جا مبطل نیست (برخلاف ترک آن که در همه جا مبطل است) چنانکه در موارد زیر مبطل نمی باشد:

۱. زیادی نیت یعنی در اثناء نماز چند بار سهواً (بلکه عمدتاً نیز) نیت را از خاطرش بگذرانند که این زیادی، مبطل نیست بلکه تأکید می کند نیت اولش را، توضیحش آنکه در بحث نیت نیز گفته شد که یکی از واجبات نیت استداهه نیت است حکماً یعنی استداهه حکمیه (در مقابل استداهه حقیقی) توضیح آنکه استداهه به معنی همیشه داشتن است و چون استداهه حقیقی یعنی بطور دائم در خاطر داشتن نیت بعد از تکبیر تا فارغ شدن از نماز، لازم نیست (بلکه مستحب هم نمی باشد) چون مشکل است، زیرا انسان پیوسته در غفلت است فلذا بجهت تخفیف برای نمازگزار گفته اند کافی است به جای آن، استداهه حکمی یعنی همیشه داشتن حکم نیت از

بعد تکبیر تا فراغ از نماز، به این معنی که بعد از تکبیر تا فراغ از نماز، نیتی برخلاف نیت اولش نکند.

و حالا اگر سهواً یا عمدأ نمازگزار چند بار در اثناء نماز، نیت اول را از خاطرش به تفصیل بگذارند چه بهتر است و نیت اول را تأکید می‌کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولم یذکر...** یعنی ذکر نکرد مصتف حکم زیاد کردن رکن را با اینکه مشهور آن است که زیادی رکن در حد (و مرتبه) کم کردن آن می‌باشد (که هر دو مبطلند) **تنبیها...** علت است برای ذکر نکردن مصتف یعنی بجهت آنکه خواست تنبیه بکند بر اینکه کلیت ندارد رکن در طرف زیادی (یعنی در همه موارد زیاد کردن آن، باطل نمی‌کند نماز را) زیرا تخلف کرده رکن در موارد بسیاری که باطل نمی‌شود نماز به زیاد کردن آن رکن سهواً **کالتیة...** این مثال مورد اول است از آن موارد **فإن زیادتها...** (بیان می‌کند مبطل نبودن زیادی نیت را) یعنی زیرا زیاد کردن آن تأکید کننده است (نیت اولش را، و تأکید کردنش به این بیان است که:) چون نیابت کرده استدامه حکمیه (یعنی استدامه حکم نیت تا آخر نماز که از واجبات نیت می‌باشد) از خود نیت (یعنی از استدامه حقیقی آن تا آخر نماز) پس اگر حاصل شود نیت (چند بار دیگر یعنی نمازگزار بخواهد آن را استدامه حقیقی دهد) بهتر خواهد بود.

وهی مع التکبیر... توضیح: مورد دوم از مواردی که زیادی رکن سهواً مبطل نیست، زیادی نیت با تکبیر است در جایی که نمازگزار شک در نماز کرد بطوری که وظیفه‌اش خواندن نماز احتیاط بود (مثلاً شک بین سه و چهار در نماز چهار رکعتی کرد و بنا را بر چهار گذاشت و نماز را تمام کرد و یک رکعت نماز احتیاط خواند) و بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط برای او روشن شد که نماز احتیاطش بجا بوده، زیرا یادش آمد که نمازش را سه رکعت خوانده و در واقع احتیاج به آن یک رکعت احتیاط برای تکمیل نمازش بوده پس بنابراین نماز احتیاط جزء اصل نمازش می‌شود و به منزله رکعت

چهارم مثلاً خواهد بود پس او یک نماز چهار رکعتی خوانده با دونیت و دو تکبیر، یک نیت و یک تکبیر در اول نمازش و یک نیت و یک تکبیر در رکعت چهارم که بعنوان نماز احتیاط خوانده، خلاصه اینکه در این مورد، یک نیت و یک تکبیر زیاد کرده و این زیادی رکن است اما مبطل نماز نمی باشد.

ترجمه و شرح عبارت: وهي... (عطف است بر- کالنیة - و ضمیر به نیت بر می گردد) یعنی و مثل نیت با تکبیر (که زیادی آن دو با اینکه رکن می باشند مبطل نیست) در وقتی که برای نمازگزاری که نماز احتیاط خوانده معلوم گردد که (درواقع) احتیاج بوده به احتیاط.

أو سلم علی نقص... توضیح: مثال دیگر است برای زیادی نیت با تکبیر و آن جایی که سهواً بر سر دو رکعتی مثلاً در نماز مغرب، سلام داد و بدون اینکه یکی از منافیات و مبطلات نماز- مثل صحبت کردن یا پشت به قبله کردن - انجام داده باشد شروع به نماز دیگر (نماز عشا) کرد و در اثناء این نماز دومش یادش آمد که نماز قبلی را بر سر دو رکعتی سلام داده و ناقص خوانده و فرضی این است که الان در رکعت اول نماز عشا می باشد، وظیفه اش آن است که در رکعت اول نماز عشا سلام دهد و این رکعت برای نماز مغربش حساب می شود و تکمیل می گردد پس نماز گزار در واقع نماز مغرب را خوانده با دونیت و دو تکبیر، یک نیت و یک تکبیر در اول نماز مغربش و یک نیت و یک تکبیر در رکعت سومش که از نماز عشا برای آن حساب شده.

ترجمه و شرح عبارت: أو سلم (عطف است بر- تبین - یعنی أوفیما لو سلم علی نقص...) یعنی زیادی نیت با تکبیر در جایی که سلام دهد (در نمازش) در حالی که در واقع بر سر رکعت ناقص سلام داده (و او غافل است) و شروع در نماز دیگری کند قبل از انجام چیزی که مبطل نماز است (یعنی بین آن دو نمازش کاری از مبطلات نماز انجام نداده) ثم ذکره این کلمه در یک نسخه خطی نمی باشد، و ضمیر به نقص

برمی‌گردد یعنی بعد از شروع در نماز دوم یابد که نماز اولش را ناقص خوانده قبل فعل... متعلق است به شرع المنافی مطلقاً کلمه - مطلقاً - قید است برای «المنافی» یعنی هیچ نوع منافی انجام نداده نه آن منافی که هم عمدش وهم سهوش مبطل نماز است مثل حدث، و نه آن منافی که عمدش فقط مبطل است مثل صحبت کردن، زیرا اگر هر کدام از آن دو قسم منافی را انجام داده باشد نماز اولش باطل است چنانکه قول بعضی از فقهاست.

و ممکن است مقصود شارح این باشد که آن منافی که هم عمدش وهم سهوش مبطل نماز است در بین دو نمازش انجام نداده باشد، و اما اگر آن منافی که فقط عمدش مبطل است انجام داده باشد مثل صحبت کردن، نماز اولش باطل نیست فلذا به نماز دومش تکمیل می‌شود چنانکه قول بعضی دیگر از فقهاست. و این معنای دوم برای عبارت شارح از سایر کتبش نیز استفاده می‌شود.

والقیام إن جعلناه مطلقاً ركنًا كما أطلقه، والركوع فيما لو سبق به المأموم إمامه سهواً ثم عاد إلى المتابعة، والسجود فيما لو زاد واحدة إن جعلنا الركن مسماه، وزيادة جملة الأركان غير النية والتحريمه فيما إذا زاد ركعة آخر الصلاة وقد جلس بقدر واجب التشهد أو أنهم المسافر ناسيا إلى أن خرج الوقت.

والقیام إن جعلناه... توضیح: سوم از مواردی که زیادی رکن سهواً مبطل نیست قیام است مثل اینکه در رکعت دوم بعد از دو سجده که باید برای تشهد بنشیند اما سهواً بایستد برای رکعت سوم، در این صورت این قیام زیادی گرچه رکن است (بنابر اینکه هر قیامی که در نماز است رکن باشد چون بعضی گفته‌اند که فقط قیام متصل به رکوع رکن است نه هر قیامی چنانکه توضیح و تفصیلش بعداً ذکر خواهد شد) اما مبطل نیست فلذا وظیفه‌اش آن است که برگردد و بنشیند و تشهد بگوید.

شرح عبارت: والقیام عطف است بر - کالنیة - یعنی وکالقیام... إن جعلناه مطلقاً... از باب مقدمه اجمالاً گوئیم که چنانکه شارح تفصیلاً در مباحث آینده بیان خواهد کرد، محل خلاف است که آیا هر قیامی که در نماز است رکن می‌باشد یا اینکه قیام خاصی که بعضی گفته‌اند آن قیام متصل به رکوع (یعنی قیامی که بعد از آن، رکوع واقع شود) می‌باشد.

پس از این مقدمه، توضیح عبارت شارح اینکه زیادی قیام سهواً در صورتی از موارد استثناء شده می‌باشد و مبطل نیست که قول اول را اختیار کنیم یعنی هر قیامی که در نماز است رکن باشد مثل آن قیامی که سابقاً مثال زدیم و اما بنا بر قول دوم، زیادی قیامی که بعد از آن رکوع هم زیاد شود سهواً، استثناء نشده بلکه مبطل نماز است چنانکه در «روض الجنان» فرموده.

ترجمه عبارت: ومانند قیام (که زیادی آن سهواً مبطل نیست) اگر آن را بطور مطلق (هر جور که در نماز اتفاق افتد) رکن قرار دهیم چنانکه مصنف هم در عبارتش آن را

مطلق ذکر نموده (و نگفته قیام متضلل به رکوع بلکه بطور مطلق فرموده والقیام، پس ظاهر عبارتش آن است که هر قیامی در نمازگرچه بعدش رکوع نباشد رکن است).

والرکوع فیما لوسبق... توضیح: چهارم از مواردی که زیادی رکن سهواً مبطل نیست، رکوع است در نماز جماعت که مأموم سهواً پیش از امام به رکوع رود که باید برگردد و با امام به رکوع رود (چون مأموم باید کارهای نماز مثل رکوع و سجود را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد) پس در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است مبطل نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **والرکوع...** (عطف است بر- کالنیة - یعنی وکالرکوع...) یعنی و مانند رکوع در جایی که سبقت گیرد به رکوع، مأموم امامش را سهواً سپس برگردد مأموم تا متابعت کند امامش را (در رکوع و با او به رکوع رود).

والسجود فیما لوزاد... توضیح: پنجم از مواردی که زیادی رکن سهواً مبطل نیست، سجود است در جایی که یک سجده زیادی بجا آورد و این بنا بر آنکه مسمای سجود (امر کلی سجود) رکن باشد نه مجموع دو سجده پس به واسطه بجا آوردن یک سجده زیادی، رکن محقق می شود چون مسمای سجده بعمل می آید و این زیادی رکن مبطل نیست چنانکه روایت بر آن وارد شده.

وزیادة جملة... توضیح: ششم از مواردی که زیادی رکن سهواً مبطل نیست جایی است که بعد از تکمیل رکعت نماز، مثلاً بعد از رکعت چهارم سهواً بلند شود و یک رکعت زیادی بجا آورد بشرط آنکه در رکعت چهارم به اندازه ای که در تشهد باید نشست، نشسته باشد (گرچه ذکر تشهد هم نگفته باشد و آن در جایی که مثلاً در رکعت چهارم در حالی که نشسته است شک کند بین ۴ و ۳ گمان کند ۳ می باشد، که در این مدتی که فکر کرده آیا ۳ است یا ۴، به اندازه زمان یک تشهد چه بسا طول بکشد، و بعد از زیاد کردن یک رکعت، معلوم گردد که گمان او برخلاف بوده و نماز او

چهار رکعت تمام بوده و رکعت آخر را زیادی به جا آورده است) که در این صورت نمازش صحیح است گرچه چند رکن (قیام، رکوع، سجود) زیادی بجا آورده به واسطه زیاد کردن یک رکعت سهواً.

ترجمه و شرح عبارت: **و زیادة...** (عطف است بر - کالنية - یعنی وکزیادة...) یعنی و مثل زیادی چند رکن بجزنیت و تکبیرة الإحرام (چون در رکعتی که زیادی بجا می آورد نیت و تکبیرة الإحرام زیاد نمی شود) در جایی که زیاد کند سهواً یک رکعت در آخر نماز و این در حالی که در آخر نماز (قبل از آن رکعت زیادی) نشسته باشد به اندازه ای که در تشهد باید نشست (ناگفته نماند جهت اینکه این قید را شارح آورده آن است که چون اگر در رکعت آخر نمازش به آن مقدار ننشسته باشد گفته اند نمازش از این جهت باطل می شود).

أو أتم المسافر... (عطف است بر - زاد - یعنی: او فیما اذا اتم... و این مثال دوم است برای زیادی چند رکن) توضیحش آنکه کسی که مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند چنانچه بعد از وقت یادش بیاید نمازش صحیح است و زیادی چند رکن در آن دور رکعتی که زیاد کرده مبطل نیست.

ترجمه عبارت: یا در وقتی که تمام بخواند مسافر در حالی که فراموش کرده (وجوب شکسته خواندن را) تا اینکه وقت خارج شود.

واعلم أن الحكم بركنية النية هو أحد الأقوال فيها، وإن كان التحقيق يقتضي كونها بالشرط أشبه.

وأما القيام: فهو ركن في الجملة إجماعاً على ما نقله العلامة ولولاه لأمكن القبح في ركنيته، لأن زيادته ونقصانه لا يبطلان إلا مع اقترانه بالركوع، ومعه يستغنى عن القيام، لأن الركوع كاف في البطلان.

وإعلم أن الحكم بركنية... مطلب دیگری است شروع کرده در تحقیق رکنیت هر کدام از آن ارکان پنج‌گانه نماز.

رکن اول نیت بود و در آن سه قول است:

۱. بعضی گفته‌اند رکن است یعنی جزء نماز است و رکن می‌باشد و مصتف هم این قول را اختیار نموده و یکی از ادله‌ای که بر جزئیت آن اقامه کرده‌اند آن است که جزء به چیزی می‌گویند که ماهیت، مرکب باشد از آن چیز و چیزهای دیگر از امور وجودی، و نیت چون مقارن با تکبیر باید گفته شود و تکبیر جزء نماز است پس دور نیست که نیت هم در ردیف اجزاء نماز باشد.

۲. بعضی دیگر گفته‌اند شرط است (همانطوری که طهارت و ستر عورت شرطند) زیرا در تعریف شرط گفته‌اند که شرط آن است که تأثیر مشروط موقوف بر آن است و نیت چنین می‌باشد چون نماز بدون آن، اثر شرعی (صحت و ثواب) بر آن مترتب نمی‌شود.

۳. قول سوم آن است که مردّد است بین جزئیت و شرطیت، زیرا هم خاصیت شرط در آن می‌باشد و هم خاصیت جزء بجهت آنکه می‌بینیم نیت قبل از تمام افعال نماز است حتی قبل از تکبیر که اول نماز است فلذا از این جهت می‌گوئیم شرط است چون خاصیت شرط که تقدّم آن بر مشروط است در نیت وجود دارد.

و اینکه می بینیم هر چه که در نماز شرط است (مثل طهارت و ستر عورت و روبه قبله بودن) در نیت هم شرط است فلذا از این جهت می گوئیم که داخل در ماهیت نماز و جزء آن می باشد.

شارح قول دوم را اختیار کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **و اعلم..** بدانکه حکم به رکن بودن نیت (چنانکه مصنف حکم کرده) یکی از اقوال (سه گانه) در نیت می باشد اگرچه تحقیق اقتضا می کند که آن، به شرط شبیه تراست تا به جزء.

و أما القيام فهو ركن في الجملة... توضیح: رکن دوم قیام بود و آن اجمالاً به اجماع فقهاء رکن می باشد به این معنی که خلاقی نیست در اینکه اصل قیام رکن است و خلاف در خصوصیات آن است یعنی خلاف در این است که چه قیامی رکن است که بعداً اقوال در آن را ذکر خواهد کرد.

و اجماع به رکنیت قیام را علامه حلی نقل نموده، شارح می فرماید که اگر آن اجماع نبود هر آینه می توانستیم اشکال در رکن بودن آن کنیم، زیرا رکن - چنانکه قبلاً گفتیم - آن است که زیاد کردن آن و کم کردنش نماز را باطل می کند، و قیام در آن صورتی، زیادی یا نقصانش نماز را باطل می کند که همراه با آن، رکوع نیز زیاد یا کم شود (یعنی قیام با رکوع زیاد کند یا قیام با رکوع کم کند و بجا نیارد) نه قیام تنها مثل آن مثالی که سابقاً ذکرش کردیم که هنوز تشهد نگفته قیام کند سهواً و برگردد و بنشیند برای تشهد پس این قیامی که سهواً زیاد شده بدون اینکه با آن، رکوع هم زیاد شود نماز را باطل نمی کند.

خلاصه اینکه زیادی و نقصان قیام مقترن و متصل به رکوع، مبطل است نه زیادی و نقصان قیام خالی از رکوع، و بنابراین وقتی که پای رکوع بمیان آمد و مبطل بودن قیام در زیادی و نقصان تابع زیادی و نقصان رکوع شد (که هر وقت رکوع هم با او زیاد شد

نماز باطل می‌شود و هر وقت رکوع با او زیاد نشد و تنها قیام زیاد شد نماز باطل نمی‌شود) پس احتیاجی نیست که بطلان را نسبت به زیادی و نقصان قیام بدهیم (و زیادی و نقصان قیام را از مبطلات بدانیم) و در صد در رکن قرار دادن آن باشیم زیرا رکوع رکن تام و مستقلی است و کافی است در باطل کردن نماز و اینکه بطلان را تنها به زیادی و نقصان آن نسبت دهیم.

پس فایده‌ای ندارد بحث از رکنیت قیام کنیم و رکن بر آن اطلاق کنیم، زیرا فایده بحث از رکنیت آن این است که زیادی و نقصانش مبطل باشد و بطلان را به آن نسبت دهیم و ما ثابت کردیم با وجود رکوع احتیاجی به مبطل قرار دادن زیادی و نقصان قیام نداریم.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَمَّا الْقِيَامُ...** اما قیام، پس آن رکن می‌باشد اجمالاً (با قطع نظر از خلافتی که در خصوصیات آن است) به اجماع فقهاء همانطوری که آن اجماع را نقل کرده علامه حلی و اگر نبود آن اجماع هر آینه ممکن بود اشکال شود در رکن بودن آن، زیرا زیادی و نقصان آن باطل نمی‌کنند نماز را مگر در صورت همراهی قیام (در زیادی و نقصانش) با رکوع (در زیادی و نقصانش) و با آن اقتران، مستغنی و بی‌نیاز می‌شویم از قیام (یعنی از اینکه زیادی و نقصان قیام را مبطل بدانیم و آن را رکن قرار دهیم) زیرا رکوع (یعنی زیادی و نقصانش) کافی است در باطل شدن نماز.

وحيئنذ فالرکن منه إما ما اتصل بالركوع ويكون إسناد الإبطال إليه بسبب كونه أحد المعرفين له، أو يجعل ركنًا كيف اتفق، وفي موضع لا تبطل بزيادته ونقصانه يكون مستثنى كغيره. وعلى الأول ليس مجموع القيام المتصل بالركوع ركنًا، بل الأمر الكلي منه، ومن ثم لو نسي القراءة أو أبعاضها لم تبطل الصلاة، أو يجعل الركن منه ما اشتمل على ركن كالحرمة، ويجعل من قبيل المعرفات السابقة.

وحيئنذ فالرکن منه... توضیح: یعنی حالاکه اجماع است براینکه قیام اجمالاً رکن می باشد و می دانیم تا رکنیت آن معلوم و ثابت نشود زیادی و نقصانش مبطل نخواهد بود، گوئیم که رکنیت آن به یکی از این سه وجه زیر می تواند باشد:

۱. اینکه بگوئیم قیام متصل به رکوع، رکن است یعنی قیامی که بعد آن رکوع واقع شود پس اگر قیام بدون رکوع زیاد کند مثل قیام سهواً در جایی که باید بنشیند مثلاً برای تشهد، نمازش باطل نمی شود بجهت آنکه زیادی رکن نشده. و بنابراین وجه چون آن اشکال قبلی وارد می آید که رکوع خودش رکن تام و مستقلاً است و زیادی و نقصان آن کافی است در بطلان نماز و احتیاجی نیست به اینکه قیام را رکن قرار دهیم و بطلان را نسبت به زیادی و نقصان آن دهیم.

شارح جواب می دهد که ضرری ندارد بطلان را نسبت به هر دو دهیم و هر کدام را علت بطلان قرار دهیم و جمع شدن دو علت شرعی برای یک حکم اشکالی ندارد، زیرا علل و اسباب شرعی، معرفند برای احکام نه اینکه علل حقیقی و فلسفی برای احکام باشند (بلکه گفته اند علت حقیقی احکام همان مفسده یا مصلحت واقعی است) فلذا در علل حقیقی مانند آتش و آفتاب که علت حرارت می باشند نمی شود دو علت یا بیشتر جمع شوند بر یک معلول یعنی نمی شود مثلاً هم آتش و هم آفتاب هر دو علت مستقل در حرارت این اطاق باشند ولی در علل شرعی می شود دو علت یا بیشتر جمع شوند بر یک معلول (که حکم باشد) چون آنها علت حقیقی و عقلی

نیستند بلکه معرف و کاشفند یعنی در مورد بحث مثلاً هم زیادی قیام علت بطلان نماز است (یعنی کاشف مستقل است و دلالت بر بطلان می‌کند) و هم زیادی رکوع (کاشف مستقل است) فلذا اشکالی ندارد که بطلان را هم نسبت به زیادی قیام دهیم و بگوئیم آن مبطل است، و هم نسبت به زیادی رکوع دهیم و بگوئیم آن مبطل است.

ناگفته نماند که بنابراین وجه در تمام موارد، زیادی یا نقصان قیام متصل به رکوع مبطل نماز است و هیچ مورد استثنایی ندارد که زیادی یا نقصان قیام متصل به رکوع در آن مبطل نباشد.

۲. وجه دوم اینکه بگوئیم هر قیامی در نماز رکن است چه اینکه با او رکوع زیاد شود یا نه، و بنابراین وجه در موردی که زیادی یا نقصانش نماز را باطل نمی‌کند مثل قیام سهواً در جایی که باید بنشیند، از موارد استثنایی خواهد بود و ضرری به رکن بودن آن ندارد زیرا در بسیاری از موارد، زیادی رکن سهواً مبطل نیست چنانکه در ارکان دیگر (نیت، تکبیرة الاحرام، رکوع) موارد استثنایی بود که زیادی آنها مبطل نمی‌باشد، و شارح در مباحث سابق آن موارد را ذکر نمودند پس همچنین قیام در بعضی مواردی که زیادی و نقصانش نماز را باطل نمی‌کند از موارد استثنایی آن می‌باشد.

۳. وجه سوم اینکه بگوئیم آن قیامی که مشتمل بر رکن دیگر است رکن می‌باشد یعنی قیامی که در آن حال، رکن دیگر واقع شود مثل قیام در حال گفتن تکبیرة الاحرام. و در این وجه هم مانند وجه اول، آن اشکال سابق پیش می‌آید که وقتی تکبیرة الاحرام رکن مستقلی است دیگر احتیاجی نیست که بطلان را به زیادی و نقصان قیام نسبت بدهیم بلکه نسبت دادن بطلان به زیادی تکبیرة الاحرام کافی است.

جواب از آن اشکال همان جوابی است که در وجه اول گفته شد و آن اینکه مانعی ندارد که بطلان را به هر دو نسبت دهیم، زیرا هر دو علت شرعی برای بطلان می‌باشند

که معرف و کاشف برای بطلانند پس زیادی قیام یک معرف است برای بطلان، و زیادی تکبیره الاحرام معرف دیگر.

ترجمه و شرح عبارت: وحينئذ یعنی و حالا که اجماع هست بر رکن بودن قیام اجمالاً فالرکن منه إِمَّا ما إتصل... (این وجه اول است) یعنی پس رکن از قیام یا آن قیامی است که متصل به رکوع شود (و بنا بر این وجه اگر کسی گوید که آن اشکال سابق وارد می‌آید، در جواب گوئیم: و نسبت دادن بطلان به قیام از جهت آن است که قیام یکی از دو معرف برای ابطال است (یعنی قیام یک علت شرعی است و رکوع علت شرعی دیگر است برای بطلان و علت شرعی، معرف می‌باشد و ضرری ندارد دو معرف برای یک چیز (بطلان نماز) باشد) أُوَيَجْعَل رُكْنًا كَيْفَ إتفق... (این وجه دوم است که توضیحش در شماره ۲ گذشت) یعنی یا اینکه قیام را رکن قرار دهیم به هر جوری که در نماز اتفاق افتد (یعنی هر قیامی در نماز) و در جایی هم که باطل نمی‌شود نماز به زیادی یا نقصان قیام (مثل قیام در جایی که باید بنشینند) مستثنی می‌باشد از حکم رکنیت مانند غیر قیام (از ارکان دیگر که در بعضی موارد زیادی آنها سهواً مبطل نیست چنانکه شارح آن موارد را سابقاً ذکر کردند).

و على الأول ليس... (این مطلبی است مربوط به وجه اول) توضیح: اینکه در وجه اول می‌گوئیم قیام متصل به رکوع رکن است، مقصود این نیست که تمام قیام‌های پیش از رکوع یعنی تمام آن قیام از اول شروع به نماز تا وقت رکوع، رکن می‌باشد بلکه مقصود این است که رکن مسمای آن قیام است که بر کمترین مقدار از آن قیام هم صدق می‌کند (یعنی همین قدر از آن قیام که اسم قیام متصل به رکوع بر آن صدق کند رکن است) پس در حقیقت، رکن همان لحظه آخر از قیام است که بعد از آن بلافاصله رکوع واقع شود و ما قبل آن لحظه از قیام، رکن نیست بلکه واجب غیر رکن می‌باشد.

و بدین جهت است که اگر تمام قرائت یا مقداری از آن را فراموش کند و بخیال اینکه قرائت را خوانده به رکوع رود نمازش باطل نمی شود (گرچه به مقدار تمام قرائت یا بعض آن، قیام کم می شود) زیرا به مسمای قیام و یک لحظه قیامی که کرده رکن محقق می شود و رکن ترک نشده بلکه فقط واجبی را سهواً ترک کرده که رکن نبوده و آن قیام به مقدار قرائت یا بعض آن می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وعلى الأول...** یعنی و بنا بر وجه اول (که رکن قیام متصل به رکوع باشد) مجموع قیام متصل به رکوع رکن نمی باشد بلکه رکن، آن امر کلی از آن قیام است (که بر یک لحظه قیام متصل به رکوع هم صدق می کند) و بدان جهت است که اگر تمام قرائت حمد یا بعضی از آن را فراموش کند نمازش باطل نمی شود (گرچه براو واجب است بجهت آن فراموشی، یک سجده سهو کند) **أو يجعل الركن...** (این وجه سوم است که توضیحش در شماره سه گذشت) یعنی یا اینکه قرارداد شده رکن از قیام، آن قیامی که مشتمل بر رکن دیگر باشد و آن رکن دیگر مثل تکبیرة الاحرام **و يجعل من قبيل...** یعنی (بنابراین وجه) قرارداد شده می شود قیام، از قبیل معرف هایی که سابقاً (در وجه اول) گذشت (و مکرراً توضیح می دهیم به اینکه بعد از آنکه رکن بودن قیام تابع رکن دیگر شد (مثل تکبیرة الاحرام) پس نسبت دادن بطلان به زیادی یا نقصان قیام (با اینکه با وجود آن رکن دیگر، فایده ای نیست در نسبت دادن بطلان به قیام، زیرا نسبت دادن بطلان به آن تکبیرة الاحرام کافی است چون رکن مستقلی است) بجهت آن است که قیام یکی از دو معرف بطلان است و معرف دیگر تکبیرة الاحرام است و اجتماع دو معرف ضرری ندارد پس اشکالی نیست در نسبت دادن بطلان هم به قیام و هم به تکبیرة الاحرام.

وأما التحريمه: فهي التكبير المنوي به الدخول في الصلاة، فمرجع ركنيتها إلى القصد لأنها ذكر لا تبطل بمجردة.

وأما الركوع: فلا إشكال في ركنيته، ويتحقق بالانحناء إلى حده، وما زاد عليه - من الطمأنينة، والذكر، والرفع منه - واجبات زائدة عليه، ويتفرع عليه بطلانها بزيادته كذلك وإن لم يصحبه غيره. وفيه بحث.

وأما السجود: ففي تحقق ركنيته ما قد عرفته.

وأما التحريمه فهي... توضيح: سوم از ارکان نماز، تحریمه بود و تحقیق رکنیت آن این است که تحریمه عبارت از تکبیره الاحرام است یعنی آن الله اکبری که در اول نماز گفته می شود به قصد دخول در نماز نه هر تکبیری که در نماز گفته شود و بنابراین آن تکبیر در صورتی رکن خواهد بود که به قصد دخول در نماز گفته شود پس اگر یک تکبیر دیگر زیادی بگوید بدون آن قصد، رکن نیست تا نماز را باطل کند زیرا تکبیر ذکر است و زیادی آن بدون آن قصد، مبطل نمی باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَمَّا التَّحْرِيمَةُ** یعنی و اما تحریمه پس آن تکبیری است که قصد شود به آن، دخول در نماز (نه هر تکبیری که در نماز گفته شود) پس برگشت رکن بودنش، به قصد دخول است (و بنابراین اگر کسی سهواً تکبیری زیاد کند به قصد دخول در نماز، نمازش باطل است و اما اگر سهواً زیاد کند نه به آن قصد، نمازش باطل نمی شود) **الدخول في الصلاة** و به واسطه این دخول، حرام می شود بر او چیزهایی که قبل از نماز برای او حلال بود از خوردن و آشامیدن و قهقهه و غیر آن از مبطلات نماز و بدان جهت تحریمه نامیده شد چنانکه در مباحث گذشته مکرر ذکرش کردیم **رکنیتها** ضمیر به تحریمه بر می گردد **إلى القصد** یعنی قصد دخول در نماز، پس بدون آن قصد رکن نیست **لا تبطل بمجردة** باطل نمی شود نماز به تکبیر خالی از آن قصد.

وَأَمَّا الرُّكُوعُ فَلَا إِشْكَال... توضیح: یکی دیگر از ارکان نماز، رکوع بود و شکی در رکنیت آن نیست و حقیقت رکوع همان خم شدن تنهاست به آن اندازه معین که شرعاً باید خم شود و چیزهای دیگری که در رکوع باید انجام داده شوند از آرامش بدن در حال رکوع، و ذکر رکوع، و سر برداشتن از رکوع، همه آنها واجباتی هستند خارج از ماهیت رکوع و چنین نیست که رکوع مرکب از تمام آنها باشد و آنها اجزاء رکوع که رکن است باشند که وقتی یکی از آن اجزاء بجا آورده نشود، ماهیت مرکب (رکوع) از بین برود و در نتیجه رکن منتفی شود و نماز باطل گردد.

پس آنها خارج از ماهیت رکوعند که اگر سهواً انجام داده نشوند نماز باطل نمی‌شود.

و حالا که رکوع و رکن همان خم شدن تنها شد پس اگر یک بار دیگر خم شود (گرچه بدون آرامش بدن و ذکر رکوع باشد) نمازش باطل می‌شود زیرا به آن، رکن محقق می‌شود و زیادی رکن در نماز می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَيَتَحَقَّقُ بِالْإِنْحِنَاءِ...** تحقق می‌یابد رکوع به سبب خم شدن (خالی از ذکر و آرامش بدن) تا حد رکوع (یعنی خم شدن تا اندازه‌ای که شرعاً برای آن معین شده و آن خم شدن به مقداری است که بتواند دودستش را برزانوهایش بگذارد چنانکه در بحث رکوع گذشت) و **مَا زَادَ عَلَيْهِ...** (کلمه - ما - مبتدا است و خبرش - واجبات - می‌باشد) یعنی و آن چیزهایی که اضافه بر خم شدن باید انجام داده شوند که عبارتند از آرامش بدن و ذکر رکوع و برخاستن از رکوع، همه آنها واجباتی هستند زاید بر رکوع (یعنی واجب است انجام داده شوند ولی داخل در حقیقت رکوع نمی‌باشند پس در نتیجه رکن مرکب از آنها نیست بلکه رکن همان خم شدن تنهاست) و **يَتَفَرَّعُ عَلَيْهِ...** یعنی و متفرع می‌شود بر آنچه گفتیم (که رکوع عبارت از خم شدن تنهاست و واجبات دیگر خارج از رکوع می‌باشند) اینکه نماز باطل می‌شود به

زیاد کردن رکوع، به خم شدن تنها (یعنی یک بار دیگر سهواً خم شود) اگرچه همراه آن، غیر آن از واجبات (ذکر، طمأنیانه، برخاستن از رکوع) نباشد.

وفیه بحث... یعنی و در آن بحث و اشکالی است، محشین برای مقصود شارح از آن بحث، احتمالاتی ذکر کرده اند یکی از آن احتمالات اینکه مقصود از بحث اشاره به آن است که تحقق رکوع به خم شدن تنها محل اشکال است، زیرا گاهی خم شدن به جهت کشتن ماریا عقب می شود و اگر ما خم شدن تنها را رکوع بدانیم باید خم شدن بجهت کشتن مار و عقب، زیادی رکوع شود و نماز را باطل کند و حال اینکه باطل نمی کند چنانکه مسأله اش در مباحث آینده ذکر خواهد شد پس باید در رکوع یک چیز دیگر را هم شرط یا جزء بدانیم و آن اینکه بگوئیم رکوع عبارت است از خم شدن به قصد رکوع پس خم شدن به قصد کشتن ماریا عقب، زیادی رکوع نخواهد بود.

و أما السجود ففي تحقیق... یکی از ارکان، سجود بود و در تحقیق رکن بودن آن همان اشکالی است که آن را سابقاً به تفصیل دانستی و آن اشکال وارد می آمد در صورتی که رکن، مجموع دو سجده باشد.

(و کذا الحدث) المبطل للطهارة من جملة التروك التي يجب اجتنابها ولا فرق في بطلان الصلاة به بين وقوعه عمدا وسهوا على أشهر القولين (ويحرم قطعها) أي قطع الصلاة الواجبة (اختيارا) للنهي عن إبطال العمل المقتضي له إلا ما أخرجه الدليل. واحترز بالاختيار عن قطعها لضرورة، كقبض غريم، وحفظ نفس محترمة من تلف، أو ضرر، وقتل حية يخافها على نفس محترمة، وإحراز مال يخاف ضياعه، أو لحدث يخاف ضرر إمساكه ولو بسريان النجاسة إلى ثوبه أو بدنه.

و (كذا الحدث) المبطل للطهارة... توضیح: یکی دیگر از چیزهایی که باید در نماز ترک شود حدث است، آن حدثی که وضو یا غسل را باطل می کند مثل بول و غائط، نه آن حدثی که باطل نمی کند مثل کسی که مرض سلس البول (چکمیزک) دارد که از بیرون آمدن بول نمی تواند خودداری کند و یا کسی که مرضی دارد که از بیرون آمدن غائط نمی تواند خودداری کند، چنین شخصی اگر در بین نماز بول یا غائط از او خارج شود نمازش باطل نمی شود و نیز مثل مستحاضه اگر در بین نماز از او خون خارج شود، در صورتی که بدستور استحاضه رفتار کرده باشد نمازش صحیح است. ترجمه و شرح عبارت: من جملة... (خبر است برای - و ذا الحدث - یعنی و همچنین حدث (حدثی که مبطل وضو و غسل است) از جمله تروکی است که واجب است اجتناب از آنها در نماز و لا فرق فی... یعنی فرقی نیست در باطل شدن نماز به آن حدث، بین اینکه حدث سرزند از او عمداً یا سهواً على أشهر القولین یعنی فرق نبودن بین سهو و عمد، أشهر دو قول است، و قول دیگر در مقابل آن این است که اگر سهواً حدث در بین نماز از او خارج شود نمازش باطل نمی شود بلکه وظیفه اش آن است که برود خود را طاهر کند و برگردد و بنا را بر آن مقداری که خوانده بگذارد و نمازش را تمام کند به شرط اینکه تطهیر کردنش مستلزم فعل کثیر نباشد.

حرمت قطع نماز

(و یحرم قطعها) **أَي قَطْع...** توضیح: مسأله دیگری است و آن اینکه شکستن نماز واجب در حال اختیار (بدون غرض شرعی) حرام است، زیرا در آیه «وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» نهی شده از باطل کردن عمل (عبادت) و در علم اصول گفته شده که نهی دلالت بر تحریم می‌کند، آری بعضی موارد را دلیل خارج نموده از عموم آن نهی و جایز کرده شکستن نماز را در آن، مثل موارد ضرورت که بعداً ذکر خواهد شد و مثل نمازهای مستحبی (اختیاراً) یعنی بدون اینکه غرض شرعی در شکستن آن باشد **المقتضى له** (صفت است برای نهی) یعنی آن نهی که مقتضای تحریم است **إلا ما أخرجہ الدلیل** مگر آن موردی که خارج نموده است آن را دلیل از آن نهی.

إحترز بالاختیار... اینکه مصنف فرموده در حال اختیار قطع نماز حرام است خواست خارج کند حال ضرورت را یعنی بجهت و غرض شرعی، قطع نماز حرام نیست و اغراضی شرعی مثل موارد زیر:

۱. در اثناء نماز، بدهکار خودش را ببیند که اگر نمازش را قطع نکند تا طلبش را بگیرد هر آینه دسترسی به او پیدا نخواهد کرد در این صورت می‌تواند نمازش را بشکند و بدهکار را بگیرد **قَبْضُ غَرِيمٍ** غریم در لغت به دو معنی آمده، طلبکار، بدهکار و در اینجا مقصود بدهکار است و قبض غریم یعنی گرفتن جلو بدهکار.

۲. جان کسی در خطر باشد به تلف شدن یا رسیدن ضرر به او مثل اینکه ترس آن است که بچه در آتش یا چاه بیفتد و یا شخصی غرق می‌شود در این صورت می‌تواند نمازش را بشکند و آنها را نجات دهد از تلف یا ضرر **نَفْسٍ مُحْتَرَمَةٍ** یعنی جانی که شرعاً احترام دارد مثل جان مؤمن و اما کافر احترام ندارد **من تلف أو ضرر** (متعلق است به حفظ) یعنی حفظ کند آن را از تلف شدن یا رسیدن ضرر به او.

۳. ماری است و ترس آن است که به شخصی (مثل بچه یا کسی که خوابیده) اذیت و ضرر رساند، در این صورت می‌تواند نمازگزار نمازش را قطع کند و مار را بکشد **أو قتل ظاهراً** صحیح آن است که این کلمه با **و او عطف** شود نه با **او** - یعنی و مثل کشتن ماری که ترس از آن دارد بر جان محترمی.

۴. مالی است که فراموش شده آن را مخفی کند و اگر آن را نپنهان نکند هرآینه در اثناء نماز ممکن است تلف شود به دزدیده شدن مثلاً، در این صورت می‌تواند نمازش را قطع کند و آن مال را در جایی پنهان کند و **إحراز مال** ... یعنی و مثل پنهان کردن مالی که ترس تلف شدن آن است.

۵. نمازگزار را حدثی عرض شده مثل اینکه بول یا غائط دامنگیرش شده بطوری که اگر او به خود فشار بیاورد و از حدثش جلوگیری کند هرآینه ترس آن دارد که بر او ضرر وارد آید چه ضرر جسمانی یا شرعی به این معنی که ممکن است بی اختیار از او حدث سرزند و لباس یا بدنش نجس شود، در این صورت می‌تواند نمازش را قطع کند و قضاء حاجت نماید **أو لحدّث یخاف** ... یعنی یا قطع کند نمازش را بجهت حدثی که ترس آن دارد که ضرر برساند نگهداری (و جلوگیری از) آن اگر چه ضرر چنین باشد که می‌ترسد (حدث از او سرزند و) نجاست به لباس یا بدن او سرایت کند.

فيجوز القطع في جميع ذلك. وقد يجب لكثير من هذه الأسباب، ويباح لبعضها، كحفظ المال اليسير الذي يضر فوته وقتل الحية التي لا يخاف أذاها. ويكره لإحراز يسير المال الذي لا ييالي بفواته. وقد يستحب لاستدراك الأذان المنسي وقراءة الجمعيتين في ظهرها، ونحوهما، فهو ينقسم بانقسام الأحكام الخمسة. (ويجوز قتل الحية) والعقرب في أثناء الصلاة من غير إبطال إذا لم يستلزم فعلا كثيرا، للإذن فيه نصا. (وعد الركعات بالحصى) وشبهها خصوصا لكثير السهو. (والتبسم) وهو: ما لا صوت فيه من الضحك على كراهية.

فيجوز القطع... يعنى اجمالا در تمام آن موارد قطع نماز حرام نیست و جایز است، بلکه تفصیل مطلب آنکه شکستن نماز بر پنج قسم است:

۱. قطع حرام که در عبارت مصتف گذشت.
۲. قطع واجب مثل قطع در مورد دوم (حفظ نفس محترمه از تلف شدن) و مورد چهارم (حفظ مالی که تلف آن ضرر مالی دارد) زیرا در آن دو مورد، حفظ جان و مال واجب است و آن بدون شکستن نماز ممکن نیست پس شکستن نماز واجب می شود.
۳. قطع مباح مثل قطع نماز برای حفظ کردن مال اندکی که تلف شدن آن ضرر مالی به انسان نمی زند، و مثل قطع نماز برای کشتن ماری که ترس اذیتش بر نفس محترمه نیست.
۴. قطع مکروه مثل قطع برای پنهان کردن مال بسیار اندک که باکی نیست بر تلفش مثل نیم کیلو جو یا گندم.
۵. قطع مستحب مثل قطع نماز در جایی که اذان و اقامه را فراموش کرده، که در این صورت نمازش را بشکنند و اذان و اقامه بگویند و نمازش از سر گیرد.

فیجوز القطع... جواز در اینجا به معنای اعم است که شامل وجوب و اباحه و کراهت می باشد چون در بعض آن موارد گذشته قطع واجب است و در بعضی مباح و در بعضی مکروه، فلذا شارح بعد از این، تفصیل می دهد و می فرماید: وقد یجب... ویباح... ویکره... وقد یجب یعنی وگاهی قطع نماز واجب می شود بجهت بیشتر آن اسباب (یعنی آن موارد ضرورت که سبب جواز قطع نماز می باشند و در بالا گذشت) و مقصود از بیشتر آنها همان مورد دوم و سوم و چهارم و پنجم می باشد.

موارد استحباب قطع نماز

وقد یستحب... یعنی گاهی قطع نماز مستحب می شود بجهت تدارک کردن اذانی که فراموش شده. ناگفته نماند که شارح در بحث اذان و اقامه فرمودند که اگر اذان تنها را فراموش کند نمی تواند نمازش را به جهت آن قطع کند پس اینکه در اینجا فرموده بجهت اذان، مستحب است نمازش را قطع کند باید گفت مقصود اذان و اقامه هر دو می باشد نه اذان تنها، زیرا چنانکه در بحث اذان و اقامه گذشت بجهت آن دو اگر هر دو فراموش شده باشد مستحب است قطع کند نمازش را و تدارک کند و **قراءة الجمعین فی ظهریها** در بحث قرائت گذشت که در نماز ظهر و نماز جمعه در روز جمعه مستحب است سوره جمعه و سوره منافقین خوانده شود، حال در اینجا می فرماید اگر کسی فراموش کرد آن دو سوره را مستحب است نمازش را بشکند و آن دو سوره را بخواند **الجمعین** سوره جمعه و سوره منافقین **ظهریها** ضمیر به جمعه به معنی روز جمعه بر می گردد و ظهرین هر وقت گفته می شود به معنای نماز ظهر و عصر می باشد ولی گویا در اینجا مقصود از ظهرین، نماز ظهر و نماز جمعه است چنانکه در کتاب «روض الجنان» تصریح به آن کرده است و **نحوهما** یعنی و مانند

آن دو مثال، مثل اینکه فردی نماز می‌خواند، قطع کند تا نماز جماعت را درک کند در صورتی که ترس آن دارد که اگر قطع نکند، نماز جماعت از او فوت شود **فهو ینقسم** باینقسام الأحکام الخمسة یعنی پس قطع نماز تقسیم می‌شود به تقسیم شدن احکام پنج‌گانه (اباحه، وجوب، حرمت، استحباب، کراهت) یعنی قطع نماز، پنج حکم به خود می‌گیرد به اختلاف اغراض شرعیه.

ویجوز قتل الحیة... توضیح: همانطوری که در بالا گفته شد که قطع نماز بجهت کشتن مار جایز است همچنین کشتن ماریا عقرب در اثناء نماز جایز می‌باشد و نماز هم باطل نمی‌شود در صورتی که کشتن آن سبب کار بسیار نشود یعنی کشتن آن به جوری نباشد که عرفاً گفته شود اواز صورت نمازگزاری خارج شده، زیرا اگر سبب آن بشود نماز باطل می‌شود چنانکه در بحث مبطلات نماز در شرط ششم نماز گذشت که فعل کثیر از مبطلات است.

ترجمه و شرح عبارت: **من غیر ابطال** یعنی بدون اینکه کشتن آن باطل کند نماز را **إذا لم یستلزم...** قید است برای - من غیر ابطال - یعنی باطل نمی‌کند در صورتی که سبب فعل کثیر نشود (وگرنه نماز را باطل خواهد کرد) **للإذن فیه نصاً** دلیل است برای جواز کشتن یعنی زیرا در روایت، اجازه کشتن آن در نماز داده شده.

وعَدَّ الرکعات بالحصی... نیز جایز است در اثناء نماز، شمردن رکعت نماز به سنگریزه و مانند آن (مثل انگشتان و تسبیح) خصوصاً برای نمازگزاری که فراموشکار و کثیر السهو است و عدد رکعات در ذهنش نمی‌ماند.

(والتبسم)... نیز جایز است لبخند زدن در نماز البته کراهت دارد زیرا منافات دارد با خشوعی که در نماز مطلوب است **وهو مالا صوت...** یعنی تبسم، خنده بی صدا است همچنان که قهقهه خنده با صدا است **علی کراهیة متعلق** است به جواز تبسم یعنی جایز است بطور کراهت.

(ویکره: الالتفات یمیناً وشمالاً) بالبصر أو الوجه، ففي الخبر: "أنه لا صلاة لملتفت" وحمل على نفي الكمال جمعا، وفي خبر آخر عنه عليه السلام: "أما يخاف الذي يحول وجهه في الصلاة أن يحول الله وجهه وجه حمار" والمراد تحويل وجه قلبه كوجه قلب الحمار في عدم اطلاعه على الأمور العلوية وعدم إكرامه بالكمالات العلية.

(والتثاؤب) بالهمز، يقال: ثأبْتُ، ولا يقال: ثأبْتُ قاله الجوهري.

(والتّمطي) وهو: مد اليدين، فعن الصادق عليه السلام أنهما من الشيطان.

(والعبث) بشئ من أعضائه، لمنافاته الخشوع المأمور به، وقد رأى النبي صلى الله عليه وآله رجلا يعيث في الصلاة، فقال: "لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه".

(والتنخم) ومثله البصاق، وخصوصا إلى القبلة واليمين وبين يديه.

(والفرقة) بالأصابع.

مکروهات نماز

(ویکره: الالتفات یمیناً وشمالاً) توضیح: مکروه است در اثناء نماز اینکه صورتش یا چشمش را به طرف راست و چپ بگرداند، و دلیل کراهتش آن است که از یک سو روایتی وارد شده به اینکه: «لا صلاة لملتفت» (یعنی نمازی نیست برای شخصی که به راست و چپ متوجه می شود) و از سوی دیگر روایات دیگری هست بر اینکه نماز چنین شخصی صحیح است و باطل نمی شود، و این دو دلیل ظاهراً با هم تعارض و منافات دارند و جمع و توافق بین آن دو دلیل به آن است که بگوییم مقصود از «لا صلاة لملتفت»، نفی کمال نماز است نه نفی صحت آن، توضیح اینکه لاء نافیه به حسب وضع لغوی، نفی جنس و ماهیت می کند و نفی ماهیت در اینجا معنی ندارد زیرا صحیح نیست که بگوئیم نماز گزار ملتفت، نماز نمی خواند چون اصل نماز وجود دارد فلذا ناچار باید بگوئیم - لا - نفی صفت جنس را می کند و آن صفت

در اینجا یکی از این دو صفت می‌تواند باشد که یا صحت است و یا کمال یعنی آن روایت یا به معنی این است که نمازگزار ملتفت، نمازش صحیح نیست، و یا به معنی این است که نمازش کامل در فضیلت و ثواب نیست، گوئیم که معنای اول در اینجا ممکن نیست چون روایات دیگری گویند نمازش صحیح است پس باید مقصود معنای دوم باشد و آن اینکه نمازش کامل نیست و این معنای کراهت است پس جمع بین دو دلیل اقتضاء کرد کراهت را.

ترجمه و شرح عبارت: **و حمل علی نفی...** یعنی آن روایت حمل شده بر نفی کمال نماز جمعاً یعنی حمل بر آن معنی کرده‌اند بجهت جمع و توفیق دادن بین آن و بین روایات دیگری که می‌گویند نمازگزار ملتفت صحیح است **وفي خبر آخر عنه...** روایت دیگری است که دلالت بر کراهت می‌کند و آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود آیا نمی‌ترسد کسی که رویش را به راست و چپ می‌گرداند در نماز، از اینکه خداوند رویش را به روی الاغ برگرداند.

و دلالت این روایت بر کراهت از این جهت است که مقصود از برگشتن رویش به روی الاغ، معنای ظاهری آن نیست که مسخ صورت باشد زیرا اگر مقصود آن باشد باید بگوئیم که روایت اثبات می‌کند حرمت التفات را و اینکه آن از بزرگترین محرمات و گناهان است زیرا مسخ شدن صورت، کیفر چیز مکروه نمی‌باشد، بدین جهت شارح فرموده که مقصود از تحویل صورت به روی الاغ، تحویل روی قلبش بمثل روی قلب الاغ است یعنی خدا قلبش را مثل قلب الاغ می‌گرداند در این جهت که او را بر علوم و اسرار امور آسمانی آگاه نمی‌سازد و او را گرامی نمی‌دارد به صفات آراسته و رفیعۀ اطلاعه اطلاع به کسر همزه و سکون طاء به معنی آگاه ساختن.

(والتثائب)... نیز مکروه است در نماز، دهان دره کردن و آن حالتی است که در اثر خستگی و کسالت و بی‌خوابی یا خواب آلودگی در انسان پیدا می‌شود و دهان بی

اختیار گشوده می شود **بِالْهَمَزَةِ** یعنی تثائب بروزن تفاعل وعین الفعل آن همزه است چنانکه در کلام عرب گفته می شود: **تَثَائِبَتْ** (بصیغه خطاب یعنی دهن دره کردی) و گفته نمی شود: **تَثَاوَبَتْ** (با واو)، آن را جوهری صاحب کتاب «صاحح اللغة» گفته است.

(والتَّمْطِي)... نیز مکروه است خمیازه کشیدن **وَهُوَ مَدَّ الْيَدَيْنِ** تمطی در لغت به معنای تکبر و به حال خود بینی راه رفتن و به خود نازیدن و دست ها را به حالت خود پسندی کشیدن و این در اصل به معنی پشت خود را کشیدن و پیچاندن است و در اینجا مقصود آن کششی است در دست ها و سینه که در اثر خستگی و کسالت پیدا می شود و در آن حال انسان بدنش را به راست و چپ می گرداند، و از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرموده دهن دره و خمیازه از شیطان است.

(وَالْعَبَثُ) بشی... نیز مکروه است بازی کردن با عضوی از اعضاء بدنش مثل بازی با دست و ریش، زیرا آن منافات دارد با خشوعی که در نماز مطلوب است شرعاً، و در روایت است که پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی را دید که در نماز بازی با عضوی از بدنش می کرد، حضرت فرمود: اگر قلب این شخص خشوع داشت و با خدا بود هر آینه اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند.

(وَالْتَنَحُّمُ) و مثله **الْبَصَاقُ**... نیز مکروه است در نماز، آب بینی و آب دهان انداختن خصوصاً انداختن آن بطرف قبله و طرف راست و جلو پیش اما زیر دو پایش و طرف چپش مکروه نیست.

(وَالْفَرْقَةُ بِالْأَصَابِعِ) فَرْقَعَه بروزن دَخْرَجَه یعنی نیز مکروه است در نماز شکستن انگشتان.

(والتأوه بحرف) واحد، وأصله قول: "أوه" عند الشكاية والتوجع، والمراد هنا النطق به على وجه لا يظهر منه حرفان. (والأئين به) أي بالحرف الواحد، وهو مثل التأوه، وقد يخص "الأئين" بالمريض.

(ومدافعة الأخبثين) البول والغائط (والريح) لما فيه من سلب الخشوع والإقبال بالقلب الذي هو روح العبادة، وكذا مدافعة النوم. وإنما يكره إذا وقع ذلك قبل التلبس بها مع سعة الوقت، وإلا حرم القطع إلا أن يخاف ضررا.

قال المصنف في «البيان»: ولا يجبره فضيلة الانتماء أو شرف البقعة، وفي نفي الكراهة باحتياجه إلى التيمم نظر.

(والتأوه بحرف) واحد... نیز مکروه است در نماز آه کشیدن بجوری که مشتمل بر یک حرف باشد ولی اگر مشتمل بر دو حرف باشد مثلاً کلمه (آ) و (ه) آشکار گفته شود حرام می شود یعنی نماز را باطل می کند چون کلام آدمی بر آن صدق می کند زیرا در شرط ششم نماز گفته شد که کلامی که مبطل نماز است لفظی است که مرکب از دو حرف یا بیشتر باشد.

وأصله قول أوه... یعنی اصل معنای تأوه، گفتن أوه است در وقت ناراحتی و شکوه از چیزی، ولی مقصود در اینجا گفتن آن کلمه است بجوری که دو حرف از آن ظاهر نشود یعنی فقط صدای آن کلمه همراه با نفس بلند از سینه بیرون آید که حاکی از ناراحتی از چیزی باشد و دیگر آن صدا مشتمل بر دو حرف نباشد به ضمیر به - اوه - برای گردد.

(و الأئين به)... نیز مکروه است ناله کردن بجوری که مشتمل بر یک حرف باشد (یعنی از صدای آن یک حرف ظاهر شود نه دو حرف) وگرنه نماز را باطل می کند و هو مثل التأوه... یعنی ناله مثل آه کشیدن است که در وقت ناراحتی و شکوه از چیزی می باشد و فرقی آن است که ناله مخصوص مریض است ولی آه کشیدن برای اعم

است یعنی ناله در وقت ناراحتی از درد و مرضی می باشد ولی آه کشیدن چه در وقت ناراحتی از درد و چه ناراحتی از چیز دیگر می باشد.

ومدافعة الاخْبِثِین... نیز مکروه است در نماز، خودداری کردن از بول و غائط و باد یعنی مکروه است در حالت خودداری از آنها نماز بخواند زیرا آن کار، خشوع و حضور قلب (که روح نماز است) را از بین می برد و همچنین مکروه است در حالت خودداری از خواب بجهت همان علت مذکور.

و کراهت در آن حالات در صورتی است که بول و غائط قبل از نماز دامنگیرش شود و او خودداری از آنها کند و وارد نماز شود در حالی که وقت برای نماز زیاد است و تنگ نشده و فرصت آن هست که وضویش را بشکند و دوباره وضو بگیرد.

ولی اگر در اثناء نماز بول و غائط دامنگیرش شود (و یا قبل از نماز دامنگیرش شده اما وقت نماز تنگ شده بطوری که فرصت بیرون رفتن و تجدید وضو ندارد) در این صورت، خودداری کردن او و تمام کردنش نماز را کراهت ندارد، زیرا اگر در اثناء نماز است جایز نیست نمازش را قطع کند (مگر آنکه بترسد خودداری او در اثناء نماز برای او ضرر بدنی دارد در این صورت می تواند نمازش را بشکند چنانکه سابقاً در بحث قطع نماز گذشت) و اگر قبل از نماز است باید بجهت تنگی وقت شروع به نماز کند **البول والغائط عطف بیان است برای اخْبِثِین والریح یعنی و مدافعة الريح لما فيه من...** (ضمیر به مدافعه بر می گردد و اینکه ضمیر مذکور آورده اشکالی ندارد، زیرا مدافعه مصدر است و تأنیثش اعتباری ندارد) یعنی کراهت بجهت آن چیزی است که در مدافعه می باشد از اینکه از بین می رود خشوع و با قلب روی آوردن به نماز که، روح عبادت (نماز) است.

تحقیق در حضور قلب

الذی هو روح العبادۃ مرحوم علامه بزرگوار مجلسی رحمۃ اللہ علیہ در کتاب «عین الحیاة» تحقیقی در حضور قلب دارند که عین عبارتش را در اینجا می آوریم:

عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب نمی گردد بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق (یعنی خدا) می بود می بایست که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب گردد چنانکه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و به آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقاً متوجه امور دیگر باشد و آن پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ می گردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا به شأن او نکرده چنانکه خداوند عالمیان می فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ بتحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوعند. و خشوع دل آن است که بیاد خداوند خود باشد و به غیر ذات مقدس او ملتفت به چیزی نشود و غیراً از خاطر خود بیرون کند، و خشوع سایر اعضا و جوارح آن است که هریک به آن کاری که مأمور شده اند مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که بر موضعی خاصی باشد و دست را فرموده اند که در هر حالی بر موضعی خاص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقول است که حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی می کرد فرمود که اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود اعضا و جوارح او نیز به کار خدا مشغول بودند (این روایت را سابقاً شارح ذکر نمودند) و این معنی به حسب تجربه ظاهر است.

بدانکه هر مملکتی را پادشاهی می‌باشد که جمیع رعیت تابع او می‌باشند و پادشاه مُلکِ بدن و پیشوای سایر اعضا و قوا، قلب است چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع اویند و پیروی می‌نمایند (بعد از این مرحوم مجلسی روایات حضور قلب را ذکر کرده‌اند و ما بجهت اختصار از آنها صرف نظر کردیم هرکه خواهد رجوع به آن کتاب کند صفحه ۳۹ طبع انتشارات قائم، تهران). حال برگردیم به شرح عبارت:

وإنما یکره إذا... یعنی در صورتی مکروه است مدافعه اگر واقع شود آن قبل از شروع به نماز در حالی که وقت هم وسیع است **وَالْأَحْزَمُ الْقَطْع** یعنی و اگر مدافعه قبل از نماز نباشد (بلکه در اثناء عارض او شود، در این صورت کراهت ندارد خودداری کند و نمازش را تمام کند و بلکه واجب است خودداری کند و) حرام است بشکند نمازش را (برای تطهیر و تجدید وضو) مگر اینکه بترسد ضرری به او برسد در اثر خودداری کردن در اثناء نماز (که در این وقت جایز است قطع کند).

ولا یجبره فضیلة... مطلب دیگری است مربوط به مسأله قبل، توضیحش آنکه اگر نمازگزار بخواهد نمازش را با جماعت بخواند در حالی که بول یا غائط دارد و اگر بخواهد برای تخلی و تجدید وضو بیرون رود، از فضیلت نماز جماعت محروم می‌شود، حال اگر خودداری کند از بول و غائط و اقتدا به جماعت کند آیا فضیلت اقتدای او به جماعت جبران می‌کند کراهت خودداری از بول و غائط را؟ مصتّف در کتاب «بیان» فرموده جبران نمی‌کند بلکه کراهت آن بحال خود باقی است، زیرا کراهت و مرجوحیت نماز در آن حالت، یک چیز است و فضیلت نماز از جهت جماعت، چیز دیگر است پس مشتمل بودن نماز بر فضیلت جماعت دفع نمی‌کند کراهت نماز در حالت خودداری را (نظیر اینکه فضیلت جماعت خواندن در حمام، دفع نمی‌کند کراهت نماز در حمام را) و همچنین اگر با حالت خودداری از بول و غائط، نماز را در مسجد بخواند فضیلت در مسجد خواندن جبران نمی‌کند کراهت

خودداری را ولایجبیره ضمیر برمی‌گردد به کراهت مدافعه آن چهار چیز (بول و غائط و ریح و نوم) الائتمام یعنی اقتدا به امام جماعت أو شرف البقعة یعنی شرافت مکان (مکانی که در آن نماز می‌خواند مثل مسجد).

وفي نفي الكراهة باحتياجه... مسأله دیگر است تتمه عبارت مصتف در کتاب «بیان»، توضیحش آنکه اگر نمازگزاری که بول و غائط دارد می‌داند که اگر خودداری نکند و با آن وضویش نماز نخواند و بخواد وضویش را بشکند آب پیدا نخواهد کرد برای تجدید وضو و در نتیجه نمازش را با تیمم باید بخواند، در این مسأله آیا باز هم خودداری کردن از بول مثلاً کراهت دارد یا نه؟ مصتف فرموده که محل نظر و اشکال است، ممکن است بگوئیم کراهت دارد بجهت آنکه علت کراهت که از بین رفتن خشوع و حضور قلب باشد در اینجا هم موجود است. و ممکن است بگوئیم کراهت ندارد بجهت آنکه نماز با وضو افضل است از نماز با تیمم پس خودداری کردن بجهت آنکه نماز با فضیلت بخواند مکروه نمی‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي نفي...** یعنی و در از بین رفتن کراهت (خودداری) به سبب آنکه (اگر خودداری نکند و وضویش را بشکند) احتیاج پیدا خواهد کرد به تیمم (و نمازش را با تیمم خواهد خواند) نظر و اشکال هست..

(تتمّة): المرأة كالرجل في جميع ما سلف إلا ما استثنى، وتختص عنه أنه:
 (يستحب للمرأة) حرة كانت أم أمة (أن تجمع بين قدميها في القيام، والرجل يفرق
 بينهما بشبر إلى فتر) ودونه قدر ثلاث أصابع منفرجات. (وتضم ثدييها إلى صدرها)
 يديها.

مستحبات مخصوص زن در نماز

(تتمّة) المرأة كالرجل... این بحث، دنباله‌ای است برای احکام نمازهای یومیّه که در فصول پنج‌گانه گذشته بیان شد.

تمام احکامی که در فصول گذشته ذکر شد مشترک است بین مرد و زن (یعنی هم برای مرد است و هم برای زن) مگر در بعض مواردی که استثناء شد مثل وجوب پوشاندن زن تمام بدنش بجز کف دست و صورت، و جواز حریر بودن لباسش، و استحباب آهسته گفتنش اذان و اقامه را، و واجب نبودن بلند خواندن قرائت نمازش، و مستحب نبودن تخویه برای او در وقت رفتن به سجود.

حال مصتّف در این تتمه، بعض احکام دیگری که در آن نیز مرد و زن فرق دارند بیان می‌کند، یکی از آن احکام آن است که مستحب است برای زن (چه زن آزاد و چه کنیز) اینکه در حال قیام، جفت کند پاهایش را ولی برای مرد مستحب است از همدیگر فاصله دهد به اندازه یک وجب یا کمتر از آن تا به اندازه فتر (فاصله ما بین انگشت شست و انگشت شهادت) و کمتر از آن به اندازه سه انگشت باز.

ترجمه و شرح عبارت: المرأة... یعنی زن مانند مرد است در تمام احکام گذشته مگر چند موردی که استثناء شد (سابقاً در فصول گذشته) و جدا می‌شود زن از مرد (در بعضی احکام دیگر، یکی) در اینکه مستحب است... ودونه یعنی کمتر از فتر به

مقدار سه انگشت باز و تضمّ ثدیهها... دوم از احکامی که اختصاص به زن دارد اینکه مستحب است برای او دو پستانش را با دستش به سینه‌اش جمع کند.

(وتضع یدیها فوق رکتیها راکعة) ظاهره أنها تنحني قدر انحناء الرجل وتخالفه في الوضع. وظاهر الرواية أنه يجزيها من الانحناء أن تبلغ كفها ما فوق رکتیها، لأنه علله فيها بقوله: "لئلا تطأ كثيراً فترتفع عجيزتها" وذلك لا يختلف باختلاف وضعهما، بل باختلاف الانحناء.

وتضع یدیها فوق... توضیح: سوم از احکام اختصاصی او اینکه در حال رکوع دو دستش را بر رانهایش بالاتر از زانوها قرار دهد (نه بر سر زانوها).

شارح می‌فرماید که: از اینکه در عبارت مصنف تنها کیفیت گذاشتن دست‌ها ذکر شده و دیگر راجع به مقدار خم شدن زن در رکوع چیزی ذکر نشده، استفاده می‌شود که در رکوع، زن هم به اندازه مرد باید خم شود و فرقیان فقط در کیفیت گذاشتن دست‌هاست که مرد بر سر زانوها قرار دهد (چنانکه در بحث رکوع گذشت) ولی زن بر ران‌های خود بالاتر از زانوها قرار دهد. سپس شارح گویا اشکال می‌کند به اینکه از روایات استفاده می‌شود که در مقدار خم شدن هم زن با مرد فرق دارد یعنی زن به مقداری که دست‌هایش به بالای زانوها برسد خم شود ولی مرد بیش از آن خم شود که دست‌ها به سر زانوها برسد و این مطلب از علتی که در روایت ذکر شده استفاده می‌شود، چون در روایت علت گذاشتن زن دست‌هایش به بالاتر از زانوها را چنین فرموده که: تا زن زیاد سرش پایین نیاید که نشیمنگاهش به طرف بالا بلند شود (یعنی اگر دست‌هایش را بر سر زانوها بگذارد نشیمنگاهش بلند می‌شود ولی اگر به بالاتر از زانوها بگذارد نشیمنگاهش بلند نمی‌شود) و چنانکه معلوم است گذاشتن دست به سر زانویا به بالاتر از آن اثری در بلند شدن نشیمنگاه ندارد بلکه چیزی که سبب بلند شدن آن می‌گردد همانا مقدار خم شدن است که اگر کم خم شود نشیمنگاهش بلند نمی‌شود و اگر زیاد خم شود نشیمنگاهش بلند می‌شود.

پس از اینکه در روایت فرموده تا نشیمنگاهش بلند نشود استفاده می‌شود که به همان مقداری که دست‌هایش به بالاتر از زانوها برسد خم شود کافی است و لازم نیست بیش از آن خم شود.

ترجمه و شرح عبارت: **ظاهره انها...** یعنی ظاهر کلام مصتف آن است که زن در رکوع خم شود به اندازه خم شدن مرد ولی برخلاف مرد باشد در کیفیت گذاشتن دست‌ها، و حال آنکه ظاهر روایت (برخلاف ظاهر کلام مصتف) آن است که کافی است زن را از خم شدن، همین مقدار که برسد دو کف دستش بالای زانوهایش، (و آن ظاهر روایت از اینجا می‌باشد که: **زیرا علت آورده امام علیه السلام گذاشتن دست‌ها بر بالاتر از زانوها در روایت بقولش: لثَلَا نُظَاظُ كَثِيرًا...** یعنی تا اینکه زیاد سرش پایین آورده نشود که در نتیجه نشیمنگاهش بلند شود **وذلك لایختلف...** عبارت شارح است که توضیح می‌دهد چگونگی استفاده آن مطلب از علت مذکور در روایت را، یعنی و ارتفاع عجیزه فرقی در آن حاصل نمی‌شود به اختلاف گذاشتن دست‌ها (یعنی اینجور نیست که منشأ و سبب بلند شدن یا نشدن نشیمنگاه، گذاشتن دست‌ها به سر زانوها یا به بالاتر از زانوها باشد) بلکه فرق در ارتفاع عجیزه، به اختلاف خم شدن می‌باشد (پس علت مذکور در روایت، نظریه مقدار خم شدن دارد).

(وتجلس) حال تشهدا و غیره (علی ألییها) بالیائین من دون تاء بینهما علی غیر قیاس، تثنیة "ألیة" بفتح الهمزة فیهما والتاء فی الواحدة.
(وتبدأ بالعود) علی تلك الحالة (قبل السجود) ثم تسجد.
(فإذا تشهدت ضمت فخذیها ورفعت ركبتيها من الأرض؛ وإذا نهضت انسلت) انسللا معتمدة علی جنبیها بیديها من غیر أن ترفع عجیزتها.
و یتخیر الخنثی بین هیئة الرجل والمرأة.

(وتجلس) حال تشهدا... چهارم از احکام اختصاصی زن اینکه مستحب است برای او در حال تشهد و غیر تشهد (مثل حال سلام و بین دو سجده و سایر حالات جلوس) بر کپل خود بنشیند (و دوزانو نشیند) بالیائین.. یعنی ضبط لغوی - الیین - به دویاء بدون تاء بین آنها (یعنی ألیتین نیست) و این برخلاف قاعده ادبی در تثنیة ألیه به فتح همزه می باشد زیرا قاعده آن است که اگر مفرد تاء داشت، در تثنیة هم تاء حذف نشود بفتح الهمزة فیهما یعنی ألیه والیین هر دو به فتح همزه می باشند والتاء فی الواحدة یعنی در مفرد که ألیه است تاء می باشد.

(و تبدأ بالعود) علی تلك الحالة... نیز مستحب است برای زن اینکه در وقتی که از حال قیام می نشیند، ابتدا هنوز به سجده نرفته، بر دو کپل خود بنشیند و سپس به سجده رود.

ترجمه عبارت: ابتدا به نشستن کند به همان حالتی که گفتیم یعنی بر دو کپل، قبل از رفتن به سجود سپس به سجود رود.

فإذا تشهدت ضَمَّت... نیز مستحب است در حالی که تشهد می گوید (علاوه بر اینکه در بالا گفته شد که بر دو کپل خود بنشیند) اینکه دورانش را به هم جفت وزانوها را از زمین بلند کند و کف پاهایش را بر زمین بچسباند و این کیفیت سابقاً توضیح داده شد با شکل در فصل سوم در مستحبات سجود.

فاذا تشهدت... ناگفته نماند که استحباب این حالت در نشستن، منحصر به حال تشهد نیست بلکه آن حالت مستحب است در همه حالات نشستن زن چه برای تشهد و چه غیر تشهد، چنانکه شارح نشستن به همین حالت را سابقاً در فصل سوم در آداب و مستحبات سجده در بحث توزک بین دو سجده برای مرد، از مستحبات جلوس زن بین دو سجده ذکر نمودند و عین عبارتش این است که: «واما الانثی فترفع رکبتيها وتضع باطن کفيها علی فخذيهما مضمومتي الاصابع».

(واذا نَهَضَتْ اِنْسَلَّت)... نیز مستحب است برای زن در وقتی که از حال جلوس می خواهد قیام کند، دست ها را در دو طرفش به زمین تکیه دهد و بطور عمودی از زمین بلند شود بدون اینکه نشیمنگاهش به طرف بالا شود معتمده... یعنی در حالی که تکیه کرده باشد بر دو طرفش از زمین به دست هایش، و این بجهت آنکه پا شدن برای او آسان شود و **تتخير الخنثی**... خنثی مخیر است که به کیفیت مرد عمل کند یا به کیفیت زن زیرا خنثی در واقع یا مرد است و یا زن، و چون در اینجا مقام، مقام استحباب، است و در استحباب مسامحه و آسان گرفته می شود فلذا جایز است به وظیفه مرد عمل کند یا به وظیفه زن.

فصل ششم

(الفصل السادس: في بقية الصلوات) الواجبة وما يختاره من المندوبة (فمنها: الجمعة، وهي ركعتان كالصبح عوض الظهر) فلا يجمع بينهما، فحيث تقع الجمعة صحيحة تجزي عنها. وربما استفيد من حكمه بكونها عوضها مع عدم تعرضه لوقتها: أن وقتها وقت الظهر فضيلة وإجزاء، وبه قطع في «الدروس» و «البيان» وظاهر النصوص يدل عليه، وذهب جماعة إلى امتداد وقتها إلى المثل خاصة، ومال إليه المصنف في «الألفية» ولا شاهد له، إلا أن يقال بأنه وقت للظهر أيضا.

نمازهای واجب

نماز جمعه

(الفصل السادس في بقية الصلوات) الواجبة فصل ششم در بیان نمازهای واجب غیر نمازیومیه است و بیان بعضی از نمازهای مستحبی است که مصنف از بین نمازهای مستحبی اختیار نموده.

(فمنها الجمعة)... یکی از نمازهای واجب، نماز جمعه است و آن دو رکعت است (مثل نماز صبح) عوض نماز ظهر خوانده می شود پس جایز نیست بین نماز جمعه و نماز ظهر جمع شود (یعنی هر دو خوانده شود) چون لازمه عوض بودن آن است که جمع بین عوض و معوض نمی شود پس وقتی که نماز جمعه بطور صحیح (با جمع شدن شرایطش) واقع شود کفایت از ظهر می کند (رکعتان کالصبح) یعنی در عدد رکعت مانند نماز صبح است گرچه در قنوت مثل آن نیست.

وربما أستفيد من حكمه... توضیح: وقت نماز جمعه، محل خلاف بین فقهاست و در آن دوقول است:

۱. بعضی از فقهاء گفته اند: مقدار وقت نماز جمعه به مقدار وقت نماز ظهر است، هم وقت ادائی اش و هم وقت فضیلتش (وقت ادائی از اول زوال آفتاب تا مقدار چهار رکعت به غروب مانده، و وقت فضیلتش از اول زوال تا وقتی که سایه شاخص به اندازه خود شاخص شود).

۲. مشهور گفته اند: وقت نماز جمعه تا وقتی است که سایه به اندازه خود شاخص شود و اگر آن وقت گذشت باید نماز ظهر بخواند.

ظاهر عبارت مصنف در این کتاب آن است که قول اول را اختیار نموده، زیرا در عبارت، تنها اکتفا به ذکر این کرده که نماز جمعه عوض نماز ظهر است، و دیگر وقت نماز جمعه را بیان نفرموده پس معلوم می شود که وقت آن را همان وقت نماز ظهر می داند.

شارح می فرماید که: روایات دلالت بر قول اول می کنند و بر قول دوم دلیلی و شاهی نداریم مگر آنکه دلیل آن را چنین بگوئیم که وقت اصلی نماز ظهر هم تا رسیدن سایه به اندازه خود شاخص است و بعد از آن قضا است نه اینکه وقت نماز

ظهر تا نزدیک غروب باشد و بنابراین چون نماز جمعه هم عوض آن است پس به مقتضای عوض بودن گوئیم که وقت آن هم به همان مقدار وقت نماز ظهر است.

ترجمه و شرح عبارت: **ورتما أستخدم...** یعنی وجه بسا استفاده می شود - از حکم کردن مصتف به اینکه نماز جمعه عوض نماز ظهر است، باضافه اینکه متعرض وقت نماز جمعه نشده - اینکه وقت نماز جمعه همان وقت ظهر است هم وقت فضیلتش و هم وقت أدائی اش، و به همین قول قطع پیدا کرده در کتاب «دروس» و «بیان»، و ظاهر روایات دلالت بر آن قول می کند، و رفته است جماعتی به سوی اینکه وقت نماز جمعه (از زوال آفتاب) ادامه دارد تا وقتی که سایه شاخص به اندازه مثل شاخص شود، تا همین وقت فقط ادامه دارد (و بعد از آن، وقت آن نمی باشد یعنی اگر نماز جمعه تا آن وقت خوانده نشود باید نماز ظهر بخوانند) و به این قول، میل کرده مصتف در کتاب «الْفِیة» **إمتداد وقتها إلى المثل خاصة** در اینجا مناسب است نکته ای ذکر کنیم که محل مناسبتر آن بود که در بحث اوقات نماز ذکر می شد، و آن نکته آن است که بعضی از اهل فن هیئت گفته اند که سایه شاخص وقتی که به اندازه خود شاخص شود، تقریباً به حسب ساعت به اندازه نیمه فاصله میان ظهر و غروب است یعنی مثلاً اگر از ظهر تا غروب پنج ساعت باشد نزدیک دو ساعت و نیم بعد از ظهر سایه شاخص به اندازه شاخص می شود و اگر شش ساعت باشد نزدیک سه ساعت **ولا شاهد له** این تعبیر شارح اشاره به آن است که علاوه بر آنکه روایت دلالت بر آن نمی کند، شاهدی هم که وجه و مؤید قول آنها باشد نداریم، و ضمیر - له - به امتداد بر می گردد **الأن یقال...** یعنی مگر آنکه (شاهد و وجه آن قول این باشد که): گفته شود به اینکه امتداد تا مثل، وقت نماز ظهر هم می باشد (همانطوری که وقت نماز جمعه قرار داده اند) و این قول اهل تسنن است زیرا قول امامیه آن است که وقت نماز ظهر از اول زوال آفتاب است تا مقدار چهار رکعت به غروب مانده.

(ووجب فيها تقديم الخطبتين المشتملتين على حمد الله) تعالى بصيغة "الحمد لله" (والثناء عليه) بما سنع. وفي وجوب الثناء زيادة على الحمد نظر، وعبرة كثير - ومنهم المصنف في «الذكرى» - خالية عنه. نعم، هو موجود في الخطب المنقولة عن النبي وآله عليه وعليهم السلام، إلا أنها تشتمل على زيادة على أقل الواجب. (والصلاة على النبي وآله) بلفظ الصلاة أيضا، ويقرنها بما شاء من النسب.

شرایط صحّت نماز جمعه

(ووجب فيها تقديم الخطبتين... توضیح: نماز جمعه چند شرط صحت دارد که آنها را مصنف در عرض چند صفحه بیان می کند.

شرط اول

خواندن دو خطبه پیش از نماز که هر دو خطبه مشتمل بر پنج چیز باشد به این ترتیب: حمد کردن خدا بصیغه الحمد لله، ستایش و ثنای او به هر لفظی که به ذهنش بیاید، صلوات بر پیغمبر و آلش، موعظه و سفارش مردم به تقوی و پرهیزگاری، خواندن یک سوره کوچک از قرآن.

ترجمه و شرح عبارت: ووجب یعنی واجب است به وجوب شرطی یعنی شرط صحت نماز جمعه، خواندن دو خطبه است قبل از نماز تقدیم مقدم داشتن دو خطبه بر نماز بصیغه الحمد لله یعنی تنها به همین صیغه باید باشد پس به صیغه الحمد لرب العالمین یا الحمد للرحمن کافی نیست (والثناء علیه) یعنی و نیز دو خطبه مشتمل باشند بر ستایش خدا به هر لفظی که به ذهنش آید و بخواهد از صفات کمالیه و جلالیه خدا. شارح می فرماید اینکه ثناء هم (علاوه بر حمد) واجب باشد خالی از

اشکال نیست زیرا در روایات صحیحہ ذکر نشده و بسیاری از فقهاء هم ذکرش نکرده‌اند.

آری، در بعضی از خطبه‌های نماز جمعه که از پیغمبر ﷺ نقل شده، ثناء خدا در آن می‌باشد ولی اگر ما بخواهیم وجود ثناء در آن خطبه را دلیل وجوب ثناء قرار دهیم باید بگوئیم که مستمای ثناء (یعنی مقدار کمی که ثناء خدا بر آن صدق کند) کافی نیست بلکه بیش از آن مقدار واجب است زیرا در آن خطبه‌های منقول از پیغمبر ﷺ بیش از مستمای ثناء، ثناء خدا شده پس آن خطاب پیغمبر را نمی‌توانیم دلیل بر وجوب ثناء قرار دهیم **وفي وجوب خبر مقدم است برای - نظر - مبتدای مؤخر و عبارة مبتدا است و خبرش خالیه می‌باشد یعنی و عبارت بسیاری از فقهاء - که از آنهاست مصنف در کتاب «ذکر» - خالی است از ذکر وجوب ثناء هو وجوب ثناء الخطب جمع خطبه إنها ضمیر به خطب بر می‌گردد یعنی و لکن آن خطبه‌ها مشتملند بر ثناء خدا بیش از آن مقدار کمی از ثناء (مستمای ثناء) که واجب است.**

والصلاة على النبي وآله... و نیز مشتمل باشد آن دو خطبه بر صلوات بر پیغمبر و آلش بلفظ «اللهم صل على محمد وآل محمد» و مقرون کند آن را بذکر صفاتشان، صفاتی که لایق است به آنها نسبت داده شود و موجب تعظیم مقام و شؤون آنهاست ایضاً یعنی همانطوری که حمد باید بلفظ حمد باشد (نه به لفظ دیگر) همچنین درود بر پیغمبر و آلش باید به لفظ صلوات باشد (نه به لفظ دیگر یعنی مثلاً گفته نشود: «اللهم أنزل رحمتك على محمد وآل محمد») و یقرنها بما شاء من النسب نسب به کسرون و فتح سین جمع نسبت یعی نسبت دهد به پیغمبر و ائمه علیهم السلام صفات برجسته و افعال حسنه‌ای که لایق است به آنها نسبت داده شود و سزاوار مقام و شأن آنهاست.

ترجمه و شرح عبارت: مقرون سازد صلوات را به هر صفتی از صفاتشان که می خواهد و به آنها نسبت دهد (صفاتی که تعظیم مقام و شؤون آنهاست).

(والوعظ) من الوصية بتقوى الله والحث على الطاعة، والتحذير من المعصية، والاعتذار بالدنيا وما شاكل ذلك، ولا يتعين له لفظ، ويجزي مسماه، فيكفي "أطيعوا الله" أو "اتقوا الله" ونحوه. ويحتمل وجوب الحث على الطاعة، والزجر عن المعصية، للتأسي. (وقراءة سورة خفيفة) قصيرة أو آية تامة الفائدة بأن تجمع معنى مستقلا يعتد به: من وعد، أو وعيد أو حكم، أو قصة تدخل في مقتضى الحال، فلا يجزي مثل "مدهامتان"، و "ألقي السحرة ساجدين".

(والوعظ) من الوصية... نیز مشتمل باشد آن دو خطبه بر موعظه و نصیحت یعنی توصیه و سفارش به پرهیزگاری، و تشویق بر عبادت و بندگی و ترساندن از معصیت و گناه و پرهیز دادن از گول خوردن به دنیا من الوصية بیان می کند وعظ را یعنی وعظ عبارت است از... الحث یعنی تشویق کردن الطاعة عبادت و فرمانبرداری و بندگی خدا والتحذير یعنی ترساندن و بر حذر ساختن و پرهیز دادن والإعتذار عطف است بر المعصية - یعنی والتحذير من الإعتذار بالدنيا وما شاكل ذلك یعنی و چیزی که شبیه به آن مضامین باشد.

ولا يتعين له لفظ... دو مطلب در اینجا می باشد:

۱. اینکه وعظ کردن منحصر نیست به لفظ و عبارت مخصوصی باشد (یعنی لازم نیست که مثلاً به عبارت: اوصيكم بتقوى الله... باشد) بلکه هر عبارتی که مشتمل بر آن مضامین ذکر شده باشد و آن معانی را ادا کند کافی است در وعظ، زیرا غرض به هر عبارتی که گفته شود حاصل می گردد.

۲. مطلب دوم اینکه واجب نیست در وعظ، تمام آن معانی مذکوره (توصیه به تقوی، حث بر طاعت، تحذیر از معصیت و اغترار به دنیا) گفته شود بلکه مسمای وعظ بعمل آید یعنی یک جمله که وعظ بر آن صدق کند کافی است مثلاً جمله ای که امر و توصیه به تقوی فقط باشد مثل اطيعوا الله - اتقوا الله ولا يتعين... یعنی معین

نیست برای وعظ لفظ و عبارت مخصوصی (بر خلاف حمد و صلوات که گفته شد باید به لفظ الحمد لله و به لفظ صلوات باشد) و **ویجزی مسماه** این همان مطلب دوم است که توضیح داده شد یعنی کافی است مسمای وعظ (و واجب نیست وعظ طولانی باشد) و بنابراین کفایت می‌کند جمله **أطیعوا الله و یا جملة اتقوا الله** و مانند آنها.

و یحتمل وجوب الحث... شارح می‌فرماید که احتمال دارد بیش از آن واجب باشد یعنی علاوه بر امر و توصیه، واجب است تشویق کند بر طاعت و بترساند از معصیت یعنی مثلاً بگوید بهشت برای اطاعت کنندگان است و جهنم برای گناهکاران است. و دلیل بر آن، آن است که امام معصوم مثل حضرت امیر علیه السلام در خطبه نماز جمعه چنین کرده است و باید متابعت امام معصوم کرد و اقتدا به او نمود و **یحتمل...** از توضیحات بالا دانسته شد که این جمله در مقابل «فیکفی اطیعوا الله و اتقوا الله» می‌باشد یعنی و احتمال دارد که آن مقدار کافی نباشد بلکه علاوه بر آن واجب باشد تشویق بر طاعت و ترساندن از معصیت **للتأسی** بجهت اقتداء به امام معصوم علیه السلام.

(وقراءة سورة خفيفة)... نیز مشتمل باشد آن دو خطبه بر قرائت سوره کوچک و یا یک آیه تام الفائده یعنی یک آیه‌ای که معنای مستقل قابل ملاحظه‌ای نسبت به مقصود از خطبه را بفهماند چه اینکه آن معنی وعده خیر باشد مثل آیه: «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا**» و یا وعده عذاب و شر باشد مثل آیه: «**وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ**» و یا بیان حکمی باشد مثل آیه: «**وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا...**» و یا بیان سرگذشتی از انبیاء و امام سابقه باشد، سرگذشتی که موافق با مقتضای حال و مناسب وضعیت شنوندگان باشد به این

معنی که با در نظر گرفتن زمانی را که گوینده در آن زمان است و در نظر گرفتن وضعیت شنوندگان به اینکه چه سرگذشتی به نافع آنهاست بطوری که آنها از آن سرگذشت عبرت گیرند و موعظه شوند، آن آیه مناسب آنها باشد.

پس بنابراین، آیه ﴿مُدْهَامَّتَانِ﴾ (در سوره الرحمن) کافی نیست چون معنای مستقل از آن معانی مذکوره ندارد و همچنین آیه: ﴿فَالْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ﴾، کافی نیست چون مشتمل بر سرگذشت سحرکنندگان زمان حضرت موسی علیه السلام است و آن مناسب با مقتضای حال شنوندگان نمی باشد.

قصیره... عطف بیان یا صفت توضیحی است برای خفیفه بأن تجمع... بیان می کند معنای «تامة الفائدة» را یعنی به اینکه دارا باشد معنای مستقلى که (به لحاظ مقصود از خطبه) قابل اعتنا و با اهمیت باشد مثل وعده یا وعید... وعد وعده خیر وعید وعده شریک در صفت قصه است یعنی قصه ای که داخل در مقتضای حال شنوندگان باشد.

و یجب فیہما: النّیّة، والعربیّة، والترتیب بین الأجزاء كما ذکر، والموالاة، وقیام الخطیب مع القدرة، والجلوس بینہما، وإسماع العدد المعتبر، والطہارة من الحدث، والخبث فی أصح القولین، والستر - کلّ ذلك للاتباع - وإصغاء من یمکن سماعه من المأمومین، وترك الكلام مطلقا.

و یجب فیہما: النّیّة... توضیح: در خطبہ چند چیز دیگر واجب است:

۱. نیت.

۲. به زبان عربی باشد مگر آنکه حاضرین زبان عربی را ندانند.

۳. اجزاء خطبہ را به ترتیب انجام دهد به همان ترتیبی کہ در عبارت مصتّف ذکر شدہ (یعنی اول حمد خدا و سپس ثناء براو سپس صلوات سپس وعظ سپس سورہ کوچک).

۴. آن اجزاء را پی در پی انجام دهد.

۵. امام جمعه اگر می تواند ایستادہ خطبہ بگوید و اگر ایستادہ حتی با تکیہ دادن بر چیزی نتوانست می تواند نشسته خطبہ بگوید.

۶. بین دو خطبہ کمی بنشیند.

۷. خطبہ را به مأمومین بشنوند.

۸. امام جمعه هنگام گفتن خطبہ، با طہارت باشد، هم طہارت از حدث و هم از خبث.

۹. پوشاندن عورتین هنگام خواندن خطبہ.

۱۰. حاضرینی کہ صدای امام جمعه را می شنوند باید دو خطبہ را گوش دهند.

۱۱. هنگامی کہ امام مشغول خطبہ خواندن است باید حرف و سخن گفته نشود.

شرح عبارت: و یجب فیہما النّیّة در نسخہ طبع قدیم بالای این عبارت خط کشیدہ شدہ یعنی داخل در متن مصتّف قرار دادہ شدہ ولی در یک نسخہ خطی از

عبارت متن نمی‌باشد و **إسماع العدد المعتبر** یعنی شنوندن خطبه به افراد مأمومین، آن افرادی که باید اقلّاً تعدادشان با امام پنج نفر باشند و یا به قولی اقلّاً با امام هفت نفر باشند پس عدد معتبر یعنی عدد مأمومین، عددی که شرط است در وجوب نماز جمعه مأمومین اقلّاً به مقدار آن عدد باشند که اگر کمتر از آن عدد باشند نماز جمعه واجب نمی‌شود چنانکه مسأله‌اش را مصتّف بعداً خواهد فرمود **في أصحّ القولين** این مربوط است به شرط طهارت **كُلّ ذلك للتّباع** یعنی همه آنها بجهت متابعت از پیغمبر **صلّى الله عليه وآله** است که حضرت در مقام بیان واجبات نماز جمعه عملاً، آن کارها را انجام دادند پس آن کارها واجب خواهند بود **واصغاء...** یعنی و نیز واجب است (هنگام خطبه) گوش دادن کسانی که ممکن است بشنوند از مأمومین و اما کسی که نمی‌شنود مثل آدم کربا کسی که دور است، واجب نیست براو گوش دادن چون گوش دادنش فایده‌ای برای او ندارد **وترک الکلام مطلقاً** سخن نگفتن (هنگام خطبه) چه آنهایی که می‌شنوند و چه آنهایی که نمی‌شنوند و همچنین خود امام جمعه با کسی سخن خارج از خطبه نگوید نه در اثناء خطبه و نه در بین دو خطبه.

(ویستحب: بلاغة الخطيب) بمعنى جمعه بين الفصاحة التي هي: ملكة يقتدر بها على التعبير عن مقصوده بلفظ فصيح - أي خال عن ضعف التأليف، وتنافر الكلمات، والتعقيد، وعن كونها غريبة وحشية - وبين البلاغة التي هي: ملكة يقتدر بها على التعبير عن الكلام الفصيح المطابق لمقتضى الحال بحسب الزمان، والمكان، والسامع والحال.

(ویستحب بلاغة الخطيب) مستحب است اینکه خطیب (کسی که خطبه می خواند یعنی امام جمعه) شخص با فصاحت و بلاغت باشد تا بتواند سخنان بلیغی بگوید که تأثیر بیشتری در دل های شنوندگان بگذارد و رغبت آنها را به گوش دادن زیاد کند.

در اینجا لازم است برای توضیح عبارت شارح مطالبی فشرده در تعریف فصاحت و بلاغت ذکر کنیم:

در علم معانی گفته اند که فصاحت بر سه قسم است، فصاحت کلمه، فصاحت کلام، فصاحت متکلم - سخنور و گوینده -.

۱. فصاحت کلمه: آن است که لفظ مفرد از سه عیب عاری و برهنه باشد:

۱. تنافر حروف، ۲. غرابت در استعمال، ۳. مخالفت قیاس.

تنافر حروف: عبارت است از سنگینی حروف بزربان به قسمی که باعث مشقت و دشواری تلفظ به آنها شود مثل لفظ - مستشزرات - هعخع - و در فارسی مانند جوژگک یعنی بچه مرغی که هنوز مودرتن آن نروئیده باشد.

غرابت استعمال: عبارت است از اینکه کلمه غریب و وحشی باشد یعنی مأنوس و مشهور در استعمال نباشد به قسمی که دانستن آن احتیاج به جستجو نمودن در کتب لغت مهم و بزرگ دارد مثل تکأ کأ - افرنقعا - و در فارسی مانند پیخ - فزاگن - و خایسک در این شعر فردوسی که می گوید:

همی آهن سرخ را در جهان به خایسک کوبند آهنگران

مخالفت قیاس: عبارت است از اینکه کلمه برخلاف قواعد صرف و لغت باشد مثل «أجلل» که برخلاف قاعده صرف است و باید «أجلّ» گفته شود، زیرا قاعده صرفی آن است که اگر دو حرف از یک جنس پهلوی هم در کلمه ای جمع شوند به همدیگر ادغام گردند پس ادغام نکردن برخلاف قاعده است.

۲. فصاحت کلام: آن است که کلام از این سه عیب خالی باشد:

۱. ضعف تألیف، ۲. تنافر کلمات، ۳. تعقید (لفظی و معنوی) و علاوه بر خالی بودن از آنها، کلماتش هم فصیح باشد.

ضعف تألیف: عبارت است از پیوند دادن و تلفیق اجزاء کلام برخلاف قواعد مشهور نحوی مثل ضمیر آوردن قبل از ذکر مرجعش لفظاً و معنا که نزد مشهور نحویین ممتنع است مانند این جمله: ضرب غلامه زیداً که مرجع ضمیر غلامه، زید می باشد و زید بجهت مفعول بودنش رتبه اش مؤخر است از غلامه هم لفظاً و هم معناً.

تنافر کلمات: عبارت است از ترکیب کلام از کلماتی که مجموع آنها باعث سنگینی بر زبان گردد هر چند تک تک آنها به تنهایی سنگین بر زبان نباشد مثل این شعر عربی که یکی از اجنه گفته است:

قَبْرُ حَرْبٍ بِمَكَانٍ قَفْرٍ و لیس قُربِ قَبْرِ حَرْبٍ قَبْرُ

و در فارسی مانند این شعر:

از خم می ساقی ما داد دی شش هزار و ششصد و شصت شیشه می

تعقید: در لغت به معنای سخن را پیچیده و درهم کردن و در اصطلاح به معنای سخن پیچیده و مبهم و سر بسته گفتن و کلمات و کنایات دور از ذهن آوردن، و آن بردو قسم است تعقید لفظی، تعقید معنوی.

تعقید لفظی آن است که به واسطه پیچیدگی الفاظ و درهم بودن کلمات و خارج شدن نشان از ترتیب و جای خود به تقدیم و تأخیر، معنی کلام مبهم شده باشد و شنونده نتواند معنی کلام را بسهولت درک کند و ظاهر کلام عکس معنی مقصود را وانمود کند مثل این شعر فارسی:

من مستم و چشم تو مقابل هشیار زیاده کی شود مست

ظاهر معنای مصرع دوم این است که آدم هوشیار کی از خمر خوردن مست می شود در حالی که مقصود شاعر عکس آن معنی است چون مقصودش آن است که آدم مست از خمر خوردن کی هوشیار می شود.

تعقید معنوی آن است که گوینده، کلماتی استعمال کند که مرادش معنای حقیقی آنها نباشد بلکه منظورش معانی یا کنایات دور از ذهن است که این خلل (دور بودن معنی کنائی) باعث می شود معنی کلام مبهم و پیچیده شود و شنونده بدون توضیح بزودی به مقصود گوینده پی نبرد مثل این شعر فارسی:

آهوی آتشین را چون برّه در بر افتاد کافور خشک گردد با مشک تر برابر

منظور از آهوی آتشین، آفتاب است، و برّه ترجمه حَمَل است (منظور برج حَمَل است) و کافور رنگش سفید است و در اینجا منظور از آن روز است و مشک رنگش سیاه است و منظور از آن در اینجا شب است، پس معنای آن شعر این است که: چون آفتاب به برج حمل درآید در آرای شب و روز برابر شود.

و مثل این شعر:

چون از مَه نوزنی عطارد مریخ هدف شود مر آنرا

منظور شاعر از مه نو، کمان است و از عطارد، تیر است یعنی چون تیری از کمان رها کنی به مریخ خواهد رسید.

۳. فصاحت متکلم: عبارت است از اینکه در گوینده و سخنور یک قوه و نیرویی پیدا شود که به سبب آن بتواند کلامی فصیح تألیف کند بطوریکه مقاصد و مطالب خودش را با فصاحت تمام بیان نماید، هر چند بکلام فصیح تکلم نکند ولی چون آن قوه در او هست وی را متکلم فصیح گویند و بر عکس اگر آن قوه و توانایی در متکلم نباشد چنانچه اگر اتفاقاً بکلام فصیح تکلم نمود و یا بزحمت و مشقت کلامی فصیح تألیف کرد او را متکلم فصیح نگویند.

و اما بلاغت بر دو قسم است: ۱. بلاغت کلام، ۲. بلاغت متکلم.

بلاغت کلام: عبارت است از مطابق بودن کلام با مقتضای حال و مقام خطاب و علاوه بر آن، کلام هم فصیح باشد.

حال: چیزی است که متکلم را وادار می‌کند به سوی سخن گفتن بر یک طرز مخصوص یعنی وادار می‌کند تا در کلام خودش خصوصیتی را که موافق شأن شنونده باشد در نظر بگیرد و به آن، مقام نیز می‌گویند مثلاً اگر مخاطب و شنونده منکر مطلبی است که به او گفته می‌شود، در این صورت انکار شنونده، متکلم را وادار می‌کند که کلام را با تأکید آورد، انکار مخاطب، حال است و تأکید کلام، مقتضای حال است، زیرا حال اقتضا دارد تأکید کلام را مثل اینکه شنونده انکار کند قیام زید را باید متکلم در مقابل آن بگوید: ان زیداً لقائم، و آن ولام تأکید برای تأکید کلام است پس تأکید کردن گوینده کلام خود را موافق آوردن کلام است با مقتضای حال.

واگر حال اقتضا کرد بدون تأکید را، مقتضای حال بدون تأکید آوردن است و اگر اقتضا نمود شرح و بسط دادن کلام را، مقتضای حال اطناب و شرح و بسط دادن آن است و هکذا... و در مطابقت با مقتضای حال باید گوینده، زمان خود و مکان خود و شأن شنونده و حالی که گوینده دارد در نظر بگیرد و آنگاه کلام را بیاورد و چه نیکو گفته است شاعر فارسی:

حکایت بر مزاج مستمع گوی	اگر دانی که دارد با تو حالی
هر آن عاقل که با مجنون نشیند	نگوید جز حدیث روی لیلی

نظر کردم به چشم رأی و تدبیر	ندیدم به ز خاموشی خصالی
نگویم لب ببند و دیده بر دوز	ولیکن هر مقامی را مقالی
زمانی شعرو شطرنج و حکایت	که باشد دفع خاطر را ملالی
زمانی درس علم و بحث تنزیل	که باشد نفس صاحب را کمالی
خدای است آنکه ذات بی مثالش	نگردد هرگز از حالی بحالی

بلاغت متکلم: عبارتست از قوه و توانایی متکلم بر تألیف کلام بلیغ.

ترجمه و شرح عبارت: **بمعنی جمعه بین...** در تفسیر بلاغت دو اصطلاح است اصطلاح متقدمین از علماء بلاغت، اصطلاح متأخرین از علماء بلاغت.

بلاغت در اصطلاح متقدمین تفسیری دارد که شامل معنای فصاحت نمی شود ولی در اصطلاح متأخرین تفسیر آن شامل معنای فصاحت هم می باشد چنانکه در تعریف بلاغت دانسته شد فلذا شارح، بلاغت در عبارت مصتّف را توضیح می دهد تا اشاره کند به اینکه مقصود مصتّف از بلاغت به اصطلاح متأخرین است که گوینده دارا باشد هم قوه بلاغت و هم قوه فصاحت را **بمعنی جمعه** یعنی جمع شده باشد در

خطیب، قوه فصاحت و قوه بلاغت **التي هي ملكة...** این تعریف برای فصاحت متکلم است چنانکه واضح است **ملکه** (به فتح میم و لام و کاف) عبارت است از صفت و کیفیتی نفسانی که چنان در نفس رسوخ یابد و در طبیعت انسان جایگزین شود که بزودی زوال آن ممکن نشود مانند اینکه برای نمازگزار، سوره قل هو الله احد، ملکه شده اگر مدتی هم نخواند فراموش نمی شود **يُقْتَدِرُ بِهَا** یقندر- بصیغه مجهول - یعنی قوه و توانایی پیدا می شود به سبب آن ملکه بر تعبیر کردن از مقصودش (یعنی بیان کردن مقاصد و مطالبش) با لفظ فصیح بلفظ فصیح نفرومود بکلام فصیح، جهتش آن است که خواست شامل مفردات و مرکبات هر دو شود چون تلفظ شامل هر دو است ولی - کلام - فقط شامل مرکبات می شود زیرا گاهی انسان منظورش آوردن مفردات است مثل کسی که می خواهد حساب کند یا اشیایی را بشمارد می گوید: دار، کتاب، فرش، ...

بدین جهت شارح تعریفی که برای لفظ فصیح ذکر کرده یک قسمتش تعریف کلام فصیح است که خالی بودن از ضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید می باشد و یک قسمتش تعریف مفرد فصیح است (که آن خالی بودن از غرابت و وحشی بودن است) **أي خال عن ضعف...** یعنی لفظ فصیح آن لفظی است که خالی باشد از ضعف تألیف (یعنی تألیف و پیوند کلام برخلاف قواعد مشهور نحوی مثل ضمیر آوردن قبل از ذکر مرجعش، و مثل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف با یک حرف عطف) و از تنافر کلمات (یعنی سنگینی مجموع کلمات بر زبان) و از تعقید (لفظی و معنوی).

(خالی بودن لفظ از آن سه چیز در کلام فصیح است و اما در مفرد فصیح باید خالی باشد:) از بودن کلمات، غریب و وحشی یعنی از مأنوس الاستعمال نبودن و عن کونها غریبة... سابقاً در تعریف کلمه فصیح گفتیم که آن عبارت است از کلمه ای که

خالی از سه عیب باشد تنافر حروف، غرابت، مخالفت قیاس، شارح در اینجا خالی بودن از یک عیب را ذکر کرده و آن غرابت می‌باشد و شاید مقصودش از آن، غرابت به معنای اعم است که هر سه عیب را شامل است چنانکه بعضی از محشین گفته‌اند. و بین البلاغة عطف است بر- بین الفصاحة - یعنی خطیب جمع کند بین فصاحت و بلاغت التي هي ملكة... این تعریف برای بلاغت متکلم است یعنی بلاغت ملکه‌ای است که قوه و توانایی پیدا می‌شود به سبب آن ملکه، بر تعبیر کردن از مقصود به کلام فصیحی که مطابق با مقتضای حال باشد (و این کلام مطابق با مقتضای حال را کلام بلیغ گویند) و حاصل اینکه بلاغت عبارت است از قوه و توانایی بر آوردن کلام بلیغ عن الکلام الفصیح صحیح آن است که بالکلام الفصیح - بگوید یعنی تعبیر کند (از مقصودش) با کلام فصیحی... بعضی از محشین برای عبارت شارح که - عن - آورده توجیهی کرده است هر که خواهد رجوع به حواشی کند المطابق لمقتضى الحال در نماز جمعه، مقتضای حال مثل اینکه مردم را از عذاب خدایی بترساند و فضیلت آن وقت حاضر را بیان کند و اعمال مستحبی آن وقت را بیان نماید و در آن گفتارش حال اشخاص شنونده را در نظر بگیرد بطوری که خسته کننده نباشد بحسب الزمان والمكان... این جمله متعلق است به مطابقت یا به مقتضی، و در هر صورت معنای عبارت این است که کلام موافق باشد با چیزی که اقتضاء می‌کند آن را زمان گوینده (چون بعضی از مطالب، گفتنش در یک زمانی مناسب است و در زمانی مناسب نیست) و مکانش، و شنونده (به این معنی که ببیند چه موعظه‌ای مناسب شأن اوست) و حال گوینده (چون بعضی از مطالب، گفتنش در یک حالتی که انسان دارد مناسب است و در حالتی دیگر مناسب نیست) خلاصه اینکه گاهی مقتضای حال این است که فلان سخن را در فلان زمان بگوید نه در زمان دیگر، یا در فلان مکان بگوید نه در مکان دیگر، و یا مقتضای حال این است که فلان موعظه را به

شنونده بگوید نه موعظه دیگر و یا مقتضای حال این است که در فلان حالتی که گوینده دارد فلان موعظه را بگوید نه در حالت دیگرش.

(ونزاهته) عن الرذائل الخلقية، والذنوب الشرعية، بحيث يكون مؤتمرا بما يأمر به، منزجرا عما ينهى عنه، لتقع موعظته في القلوب، فإن الموعظة إذا خرجت من القلب دخلت في القلب، وإذا خرجت من مجرد اللسان لم تتجاوز الآذان. (ومحافظته على أوائل الأوقات)، ليكون أوفق لقبول موعظته. (والتعمم) شتاء وصيفا - للتأسي - مضييفا إليها الحنك والرداء، ولبس أفضل الثياب، والتطيب.

(والاعتماد على شيء) حال الخطبة: من سيف أو قوس أو عصا، للاتباع.

(ونزاهته) عن الرذائل... توضیح: نیز مستحب است خطیب کسی باشد که از صفات پست و قبیح اخلاقی و باطنی (مثل حسد و کبر و نفاق) و از گناهان، پاکدامن باشد و آراسته به صفات برجسته اخلاقی و تقوی پیشه او باشد بطوریکه به هر چه امر می‌کند به مردم، خودش عمل کرده باشد و به هر چه نهی می‌کند خودش انجام نداده باشد تا اینکه موعظه‌اش در دل‌ها اثر کند و جایگزین شود، زیرا موعظه اگر از دل برخاست بر دل نشیند ولی اگر از زبان تنها خارج شود و از صمیم دل نباشد، چنین موعظه‌ای از گوش‌های مردم تجاوز نمی‌کند یعنی آخرین حدش گوش است و دیگر از آن به دل‌ها نمی‌رسد.

ترجمه و شرح عبارت: نزاهته نزاهت به معنی پاکدامنی الرذائل جمع رذیله یعنی پست و قبیح الخلقية بضم خاء وسكون لام یعنی اخلاقی الآذان جمع أذن یعنی گوش.

(ومحافظته على أوائل الأوقات)... توضیح: نیز مستحب است خطیب کسی باشد که در اوقات نمازش مواظبت بر اول وقت دارد و پیوسته نمازهای واجبش را در اول وقت بخواند، تا موعظه‌اش (مردم را به اول وقت و فضائل اول وقت و موعظه‌های

دیگرش) مورد قبول واقع شود، زیرا زیادی تأثیر موعظه گوینده به میزان زهد و ورع اوست.

(والتعمّم) نیز مستحب است در حال خطبه، عمامه بپوشد چه در زمستان و چه در تابستان، چون پیغمبر ﷺ چنین می کرد و در عمامه اش تحت الحنک قرار دهد و نیز عبا بپوشد و افضل لباس ها را بپوشد (و در روایت است که افضل لباس ها، لباس سفید است) و نیز عطر به خود بزند للتأسی یعنی بجهت اقتدا و متابعت پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام مُضِیفاً یعنی در حالی که اضافه کند به تعمیم، چند چیز دیگر را که عبارتند از حنک و... الحنک (به فتح حاء و نون) یعنی چانه و مقصود در اینجا تحنک (و به اصطلاح تحت الحنک قرار دادن) است که عبارت است از یک طرف عمامه را از زیر چانه برآوردن.

(والإعتماد علی شیء)... نیز مستحب است در حال خطبه تکیه بر چیزی کند مثل شمشیر یا کمان یا عصا، زیرا پیغمبر ﷺ چنین می کرد للاتباع یعنی بجهت متابعت کردن و اقتدا به پیغمبر و ائمه علیهم السلام.

(ولا تنعقد الجمعة إلا بالإمام العادل عليه السلام أو نائبه) خصوصا، أو عموما.

شرط دوم

(ولا تنعقد الجمعة إلا بالإمام) ... توضیح: دوم از شرایط صحت نماز جمعه آن است که در زمان حضور امام عليه السلام، امام جمعه خود امام عليه السلام باشد و یا کسی که امام به خصوص او اجازه داده یعنی نایب خاصش که امام او را برای نماز جمعه فقط نصب نموده و یا برای چند کار نصب کرده که یکی از آنها خواندن نماز جمعه است. و در زمان غیبت امام عليه السلام مثل زمان ما، شرط صحت جمعه آن است که امام جمعه، مجتهد جامع الشرایط باشد در صورتی که اجتماع مردم برای اقامه جمعه ممکن باشد یعنی به اینکه دولت وقت و دشمنان دین مانع از آن نشوند پس اگر اجتماع ممکن نباشد وجوب جمعه ساقط می شود.

و دلیل اینکه نماز جمعه صحیح است به وجود مجتهد جامع الشرایط، آن است که امام عليه السلام در روایت بلفظ عموم، فقیه جامع الشرایط را نایب خودش قرار داده و او را از جانب خود برای فتوی دادن و قضاوت و رسیدگی به کارهای مردم نصب نموده و اجازه داده، و آن روایت این است که سؤال می کنند از امام صادق عليه السلام که در مرافعات و منازعاتی که بین ما واقع می شود به که رجوع کنیم؟ حضرت می فرماید: نظر کنید به سوی کسی از شما که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد، پس باید راضی شوید که او حاکم بر شما باشد چرا که من او را بر شما حاکم قرار داده ام پس اگر او مطابق حکم ما حکمی صادر کند و شما قبول نکنید حکم خدا را سبک شمرده اید و حکم ما را بر ما رد کرده اید و هر که بر ما رد کند، بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک به خدا است.

ترجمه و شرح عبارت: (ولا تنعقد الجمعة) یعنی نماز جمعه منعقد نمی شود یعنی صحیح واقع نمی شود مگر... بالامام العادل که آن امام معصوم علیه السلام می باشد خصوصاً یعنی نایب باشد برای خواندن خصوصی نماز جمعه فقط یعنی نایبی که نصب شده از طرف امام علیه السلام برای خصوص نماز جمعه او عموماً یعنی نایب باشد هم برای نماز جمعه و هم برای غیر آن یعنی نایبی که نصب شده برای کارهای متعدد که یکی از آنها امامت نماز جمعه است مثل قاضیانی که هم برای قضاوت منصوب بودند و هم برای اقامه جمعه.

(ولو كان) النائب (فقيها) جامعا لشرائط الفتوى (مع إمكان الاجتماع في الغيبة) هذا قيد في الاجتزاء بالفقيه حال الغيبة، لأنه منصوب من الإمام عليه السلام عموماً بقوله: "انظروا إلى رجل قد روى حديثنا.." إلى آخره، وغيره. والحاصل أنه مع حضور الإمام عليه السلام لا تنعقد الجمعة إلا به، أو بنائيه الخاص - وهو المنصوب للجمعة، أو لما هو أعم منها - وبدونه تسقط، وهو موضع وفاق.

(ولو كان) النائب (فقيهاً)... یعنی اگر چه نایب، فقیه باشد یعنی مجتهدی که دارای شرایط فتوی باشد و شرایط فتوی چنانکه در کتاب القضاء ذکر خواهد شد عبارتند از:

۱. بلوغ، ۲. عقل، ۳. ذکورت، ۴. ایمان، ۵. عدالت، ۶. ولد الزنا نبودن، ۷. کتابت (بتواند بنویسد)، ۸. حریت، ۹. لال نبودن.

ناگفته نماند که نایبی که بالخصوص از طرف امام معصوم عليه السلام نصب شده باشد خصوصاً یا عموماً (چنانکه توضیحش داده شد) در اصطلاح، نایب خاص نامیده می شود و اما فقیه جامع الشرایط که بطور عموم از طرف امام عليه السلام نصب شده، نایب عام نامیده می شود (مع امکان الاجتماع) یعنی با وجود مجتهد در صورتی نماز جمعه واجب می شود که اجتماع مردم برای اقامه جمعه ممکن باشد به اینکه شرایط اجتماع باشد و موانع هم نباشد یعنی مثلاً ترس از دولت ظالم و دشمنان دین نداشته باشند (فی الغيبة) متعلق است به - ولو كان فقيهاً - یعنی شرط بودن وجود مجتهد جامع الشرایط در نماز جمعه، در زمان غیبت فقط می باشد (چون فقیه و مجتهد در زمان غیبت فقط نایب می باشند) و مقصود شارح هم همین است که می فرماید: هذا قيد في الاجتزاء... یعنی کلمه - فی الغيبة - در عبارت مصنف شرط است برای اکتفا نمودن به وجود مجتهد پس مقصود مصنف آن است که اکتفاء به وجود مجتهد، مشروط است به زمان غیبت یعنی در زمان غیبت فقط می شود اکتفاء به مجتهد کرد

در صحت نماز جمعه و اما در زمان حضور باید خود امام یا نایب خاصش باشد حال الغیبه طبق توضیحی که برای عبارت شارح دادیم، این جمله باید حذف شود چون هذا اشاره به فی الغیبه است مگر آنکه برای عبارت، معنای دیگری کنیم که محشین ذکر نموده اند و این شرح گنجایش ذکر آن را ندارد لَّآئِه منصوب... این جمله احتمال دارد دلیل باشد برای اجتناء به فقیه در زمان غیبت، و احتمال دارد دلیل باشد برای نایب بودن فقیه از امام معصوم علیه السلام، یعنی زیرا فقیه منصوب شده از سوی امام علیه السلام (و نصبش بطور خاصی نیست بلکه) بطور عام و بلفظ عموم در قول امام صادق علیه السلام که فرموده:

«انظروا الی من کان منکم قد رَوی حدیثنا و نَظَر فی حلالنا و حرامنا و عَرَفَ أَحْکامنا فَلیرضوا به حَکماً فَإِنی قد جعلته علیکم حاکماً فَإِذَا حَکَمَ بحکمنا فلم یُقبل منه فَإِنما بحکم الله استخفّ وعلینا ردّ والرّادّ علینا هو الرّادّ علی الله وهو علی حدّ الشّرك بالله»^۱

(روایت را سابقاً ترجمه کردیم)

و غیره یعنی و غیر این حدیث از حدیث های دیگر و الحاصل... یعنی حاصل عبارت مصنف آن است که با حضور امام علیه السلام نماز جمعه منعقد نمی شود مگر به خود امام علیه السلام یا به نائب خاصش و نایب خاص آن کسی است که نصب شده (از طرف امام) برای نماز جمعه فقط یا برای کارهایی اعم از نماز جمعه و هو المنصوب للجمعة این توضیح کلمه - خصوصاً است که در بالا ذکر شد اولما هو اعم منها این توضیح کلمه - عموماً - است که در بالا ذکر گردید و بدون تنسیق یعنی و اگر نایب

^۱ تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸، قطعه ای از ج ۶.

خاص هم نبود جمعه ساقط می شود وهو موضع وفاق یعنی حکم نماز جمعه در زمان حضور امام علیه السلام مورد اتفاق فقهاست و اختلافی در آن نیست.

وأما في حال الغيبة - كهذا الزمان - فقد اختلف الأصحاب في وجوب الجمعة وتحريمها، فالمصنف هنا أوجبها مع كون الإمام فقيها، لتحقيق الشرط وهو إذن الإمام الذي هو شرط في الجملة إجماعاً، وبهذا القول صرح في «الدروس» أيضاً. وربما قيل بوجوبها حينئذ وإن لم يجمعها فقيه، عملاً بإطلاق الأدلة. واشتراط الإمام عليه السلام، أو نصبه إن سلم فهو مختص بحالة الحضور، أو بإمكانه، فمع عدمه يبقى عموم الأدلة من الكتاب والسنة خالياً عن المعارض. وهو ظاهر الأكثر ومنهم المصنف في «البيان»، فإنهم يكتفون بإمكان الاجتماع مع باقي الشرائط.

وأما في حال الغيبة - كهذا الزمان -... توضيح: در زمان غیبت امام معصوم عليه السلام مثل این زمان، محل خلاف است که آیا نماز جمعه واجب است یا حرام؟ مصنف در این کتاب آن را واجب دانسته در صورتی که امام جمعه، مجتهد باشد زیرا اجمالاً به اجماع فقهاء یکی از شرایط وجوب جمعه آن است که از طرف امام معصوم عليه السلام اجازه نماز جمعه برای امام جمعه باشد و آن شرط در مجتهد زمان ما موجود است زیرا چنانکه در بالا دانسته شد در روایت، امام عليه السلام بلفظ عام اجازه داده به فقیه که به کارهای مردم برسد، به قضاوت کردن و فتوی دادن و یکی از آن کارها خواندن نماز جمعه است.

ولی بعضی گفته اند لازم نیست امام جمعه مجتهد باشد بلکه نماز جمعه واجب است گرچه امام جمعه غیر مجتهد باشد زیرا ادله نماز جمعه بطور مطلق می گوید که نماز جمعه واجب است و دیگر بودن امام یا نائبش را شرط نکرده.

اگر گوئید که اجمالاً اجماع داریم که بودن امام معصوم یا نائبش (یعنی کسی که اجازه از امام معصوم داشته باشد) شرط وجوب جمعه است پس در زمان ما که خود امام نیست، بودن نائبش (که در زمان ما فقیه جامع الشرایط باشد) شرط می باشد.

در جواب گوئیم که شرط بودن امام معصوم و یا نائیش بالاجماع، مختص به زمان حضور امام علیه السلام است که در زمان وی یا باید خودش امام جمعه باشد و یا نائیش که نایب خاصش باشد (و به عبارت دیگر: وجود امام یا نائیش شرط وجوب عینی نماز جمعه است) و اما در زمان غیبت (که وجوب جمعه تخییری است) نائیش شرط نمی باشد پس عموم و اطلاق ادله جمعه نسبت به زمان غیبت، مخصصی ندارد که آن ادله را اختصاص دهد به صورت وجود نایب (فقیه جامع الشرائط) پس نماز جمعه در زمان غیبت واجب است بدون اینکه وجود نایب شرط باشد.

خلاصه دلیلشان اینکه: ادله نماز جمعه عام و مطلق است، آن ادله در زمان حضور تخصیص خورده اند به وجود امام یا نائیش اما در زمان غیبت، به اطلاق و عموم خود باقیند و مشروط به نائب نمی باشند.

ترجمه و شرح عبارت: **فالمصنّف هنا أوجبهام مقصود از وجوب جمعه در زمان غیبت، وجوب تخییری است بین جمعه و نماز ظهر یعنی هر کدام را انجام دهد مجزی است چنانکه شارح در پایین ذکر خواهد نمود مع کون الامام فقیهاً یعنی در صورتی که امام جمعه، مجتهد جامع الشرائط باشد لتحقق الشرط** (دلیل وجوب است) یعنی زیرا شرط وجوب جمعه، موجود است و آن شرط همان اجازه امام معصوم علیه السلام است که اجازه امام اجمالاً به اجماع فقهاء شرط وجوب جمعه است و معلوم است که در مجتهد زمان ما آن شرط محقق است، زیرا در روایات گذشته از طرف امام معصوم علیه السلام به لفظ عام به او اجازه داده شده، ولی اگر امام جمعه مجتهد نباشد آن شرط محقق نمی باشد **في الجملة** متعلق است به - شرط - یعنی اجمالاً شرط است یعنی گرچه به اجماع فقهاء به تفصیل ثابت نشده که در کدام زمان شرط است آیا اذن امام شرط است در زمان حضورش فقط و در زمان غیبت شرط نیست (و روی این احتمال است که چنانکه بعد از این نقل خواهیم کرد بعضی قائل شده اند

که غیر مجتهد هم در زمان غیبت می شود امام جمعه باشد) یا اینکه شرط است حتی در زمان غیبت.

پس اینکه مصنف شرط کرده امام جمعه فقیه باشد و با امام غیر فقیه صحیح نیست نماز جمعه، بجهت احتیاط است از اینکه شاید اذن امام در زمان غیبت هم شرط باشد و معلوم است که فقیه، اذن عام از امام علیه السلام دارد به مقتضای روایت گذشته بخلاف غیر فقیه.

ناگفته نماند که در معنای - فی الجملة - احتمال دیگری هست از ذکر آن صرف نظر کردیم و بهذا القول... یعنی به همین قولی که در این کتاب اختیار کرده، تصریح نموده مصنف در کتاب «دروس» نیز و ربما قیل... این قول در مقابل آن شرطی است که مصنف کرده که گفته: شرط است امام جمعه، فقیه باشد یعنی و چه بسا بعضی قائل شده اند به وجوب جمعه در زمان غیبت گرچه برپا نسازد آن را فقیه یعنی امام جمعه، غیر فقیه باشد و إن لم یجمعها جمع در اینجا به معنای اقامه و برپا ساختن است و در لغت گفته می شود جمعت الجمعة یعنی برپا شد نماز جمعه، و گفته می شود جَمَعَ فلان الجمعة یعنی نماز جمعه را برپا ساخت عملاً... یعنی دلیل آن قول آن است که عمل می شود به اطلاق ادله جمعه (آیه جمعه و روایات).

و اشتراط... (این مبتدا است و خبرش - فهو مختص - می باشد) یعنی اینکه شرط کردن وجود امام علیه السلام یا کسی که امام او را نصب کرده باشد و اجازه داده باشد بر فرضی که آن شرط را قبول کنیم (یعنی اولاً قبول نداریم که وجود امام یا نائبش شرط وجوب جمعه باشد، زیرا روایات خالی از آن شرط است بلکه در بعض روایات تصریح بعدم شرط بودن آن شده است چنانکه شارح بعداً تصریح به آن خواهد کرد و بر فرض اینکه آن شرط را قبول کنیم به جهت ادعای اجماعی که بعضی کرده اند، گوئیم که: آن شرط اختصاص دارد به یکی از این دو زمان که یا زمان حضور امام علیه السلام باشد و یا

زمانی که امکان دسترسی به امام هست مثل زمان غیبت صغری (پس آن شرط تخصیص می‌زند اطلاق ادله جمعه را در زمان حضور) ولی با نبود یکی از آن دو زمان که زمان ما (زمان غیبت) می‌باشد باقی می‌ماند عموم (یا اطلاق) ادله که قرآن و روایات باشد خالی از معارض یعنی بدون اینکه مخصّصی باشد که آن عموم را تخصیص دهد یعنی در زمان ما، وجود امام یا نائِبش شرط نیست تا تخصیص زند عموم ادله را پس بدون فقیه (نایب امام علیه السلام) در زمان غیبت، نماز جمعه صحیح است **إِنْ سَلِمَ** یعنی بر فرضی که آن اشتراط قبول شود **فَهُوَ** آن اشتراط **أَوْ بِإِمَّاكَانِهِ** ضمیر در این کلمه احتمال دارد به حضور برگردد یعنی زمان امکان حضور (مثل زمان غیبت صغری و یا مثل اینکه امام علیه السلام در شهر دیگری است) و این احتمال را بعض محشین ذکر کرده‌اند ولی احتمال دارد که ضمیر به - من نصبه - برگردد و حاصل معنی این می‌شود که اشتراط امام اختصاص به زمان حضور امام دارد و اشتراط نایب او اختصاصی به زمان امکان نایب دارد که همان زمان حضور است و اما در زمان غیبت، امکان نایب نیست چون مقصود از نایب، نایب خاص است (نه مطلق نایب که شامل مجتهد هم بشود) که امام اذن به او دهد یا او را برای جمعه نصب کند.

این احتمال دوم از کتاب «روض الجنان» هم استفاده می‌شود فمع عدمه یعنی پس با نبود حضور و یا نبود امکان نایب، باقی می‌ماند...

وهو ظاهر الأکثر... یعنی آن قول - شرط نبودن امام و نایبش در زمان غیبت - ظاهر قول اکثر فقهاست و مصتّف هم از آنهاست در کتاب «بیان» و اینکه می‌گوئیم «ظاهراً» از اینجا استفاده می‌شود که آن فقهاء در شرایط جمعه در زمان غیبت، فقط اکتفا به ذکر امکان اجتماع با بقیه شرایط (که خواندن دو خطبه باشد) می‌کنند و دیگر شرط نمی‌کنند وجود امام یا نائِبش را و این ظاهرش آن است که وجود نایب (و به عبارت دیگر اذن امام علیه السلام) را شرط نمی‌دانند در زمان غیبت **فإنّهم...** علت است برای ظاهر

الاكثر یعنی بیان می‌کند وجه ظهور اکثر عبارات فقها را با مکان الاجتماع یعنی اجتماع مردم اطراف امام جمعه برای برپا ساختن نماز جمعه، ممکن باشد و ترس از دشمنان دین نباشد چنانکه سابقاً گفته شد.

وربما عبّروا عن حکمها حال الغیبة بالجواز تارة، وبالاستحباب أخرى، نظراً إلى إجماعهم على عدم وجوبها حينئذ عینا، وإنما تجب على تقدیره تخییراً بینها، و بین الظّهر، لکنها عندهم أفضل من الظّهر، وهو معنى الاستحباب، بمعنى أنها واجبة تخییراً، مستحبة عینا كما في جميع أفراد الواجب المخیر إذا كان بعضها راجحاً على الباقي، وعلى هذا ینوی بها الوجوب وتجزی عن الظّهر.

وربما عبّروا عن حکمها... توضیح: فقهاء چه بسا گاهی تعبیر می کنند که نماز جمعه در زمان غیبت جایز است و گاهی تعبیر می کنند که نماز جمعه در زمان غیبت مستحب است و بر این تعبیرشان اشکال وارد می آید و آن اینکه اگر نماز جمعه جایز است و یا مستحب (و واجب نیست) پس چگونه اجماع هست بر اینکه نماز جمعه کافی و مجزی از نماز ظهراً (واجب) است در حالی که می دانیم مستحب یا مباح، مجازی از واجب نیست یعنی نمی شود به جای عبادت واجب، عبادت مستحب یا مباحی را خواند.

شارح جواب می دهد که: تعبیر به مستحب یا جایزه به این معنی است که نماز جمعه واجب نیست بلکه مقصودشان آن است که وقتی که اجماع هست بر اینکه نماز جمعه در زمان غیبت، واجب عینی (که معیناً مانند بقیه نمازها واجب باشد) نیست بلکه واجب تخیری است که نمازگزار مخیر است آن را بخواند یا ظهراً (و به عبارت دیگر: مردم مخیرند که جمع شوند و نماز جمعه اقامه کنند و یا اینکه اقامه نکنند و نماز ظهراً بخوانند) و هر کدام را بخواند جایز و مجزی است و لکن آنها می گویند که جمعه افضل از ظهراً است و این معنای استحباب جمعه است (که آنها تعبیر کرده اند) به این معنی که نماز جمعه واجب تخیری است و مستحب عینی (یعنی باید یکی از آن دو نماز - جمعه و ظهراً - اختیار شود و افضل آن است که جمعه اختیار شود) چنانکه در هر واجب تخیری اگر افرادی داشته باشد که بعضی آن افراد

افضل از بعضی دیگر باشد، آن فرد افضل و برتر، مستحب عینی است و واجب تخییری.

ترجمه و شرح عبارت: **وَرَبَّمَا عَبَّرُوا...** یعنی و بسا تعبیر کرده‌اند از حکم جمعه زمان غیبت (امام علیه السلام) به جواز گاهی و به استحباب، گاهی دیگر، نظر به اینکه اجماع کرده‌اند بر اینکه در حال غیبت واجب عینی نیست و اگر حال غیبت واجب باشد واجب تخییری است بین آن و ظهر لکن جمعه نزد آنها افضل از ظهر است و آن فضیلت معنای استحباب است به این معنی که جمعه در حال غیبت، واجب تخییری است و مستحب عینی کما اینکه همه افراد واجب تخییری چنین است اگر بعض آن افراد رجحان و برتری بر باقی داشته باشد، و بنابراین نماز گزار به نماز جمعه، نیت وجوب می‌کند و مجزی از ظهر است.

و کثیراً ما یحصل الالتباس فی کلامهم بسبب ذلك حيث یشرطون الإمام، أو نائبه فی الوجوب إجماعاً، ثم یذكرون حال الغیبة، ویختلفون فی حکمها فیها، فیهوم أن الإجماع المذكور یقتضی عدم جوازها حینئذ بدون الفقیه، وال حال أنها فی حال الغیبة لا تجب عندهم عیناً، وذلك شرط الواجب العینی خاصه.

و کثیراً ما یحصل الالتباس... توضیح: چنانکه دانسته شد فقهاء سه جور تعبیر کرده اند گاهی تعبیر به وجوب جمعه و گاهی تعبیر به جواز و گاهی تعبیر به استحباب کرده اند و هیچکس تعبیر به وجوب تخییری نکرده است و ما گفتیم که مقصودشان در همه آن تعبیرات وجوب تخییری است نه وجوب عینی، از اینجا ممکن است کسی به سبب اختلاف تعبیراتشان و تصریح نکردن به وجوب تخییری و غفلت از اینکه مقصودشان وجوب تخییری است، در کلماتشان به اشتباه بیفتد و توهم مطلبی از عبارات آنها کند که مقصودشان نیست و آن اشتباه و توهم از اینجا حاصل می شود که همه فقهاء ابتدا می گویند وجود امام یا نائبش شرط است در وجوب جمعه، سپس وارد بحث از زمان غیبت می شوند و اختلاف می کنند که آیا در این زمان هم واجب است یا نه؟ بعضی قائل به وجوب می شوند و گاهی از آن تعبیر به جواز می کنند و گاهی تعبیر به استحباب.

از مجموع کلامشان ممکن است کسی خیال کند که بنابراین بمقتضای آن اجماع، صحیح نیست در زمان غیبت، نماز جمعه به امامت غیر مجتهد بلکه باید مجتهد باشد چون فقهاء بطور مطلق شرط کرده اند امام یا نائبش را و اطلاق کلامشان شامل زمان غیبت هم می شود و نایب شامل مجتهد هم می باشد و در این زمان خود امام علیه السلام وجود ندارد ولی نایب ممکن است و آن مجتهد می باشد چون مجتهد نایب عام امام علیه السلام است.

در حالی که انسان اگر غفلت نکند از اینکه فقهاء نماز جمعه را در حال غیبت واجب عینی نمی‌دانند بلکه واجب تخییری می‌دانند و آن شرطی که برای وجوب جمعه کرده‌اند شرط وجوب عینی جمعه است که در زمان حضور امام علیه السلام می‌باشد و مقصودشان از نایب، نایب خاص امام است نه مطلق نایب، دیگر آن توهّم را در کلماتشان نخواهد کرد.

پس اگر کسی بخواهد وجود فقیه را در زمان غیبت، شرط جمعه بداند لازمه حرفش به مقتضای فرمایش فقهاء آن است که نماز جمعه را در زمان غیبت هم واجب عینی بداند.

ترجمه و شرح عبارت: **و کثیراً ما یحصل الإلتباس...** یعنی چه بسیار در کلام فقهاء اشتباه حاصل می‌شود (یعنی عبارات اکثر فقهاء در این بحث انسان را به اشتباه می‌اندازد و مقصودشان فهمیده نمی‌شود) بسبب ذلك بسبب غفلت از اینکه مقصودشان وجوب تخییری است (بجهت اینکه آنها تصریح به وجوب تخییری نکرده‌اند بلکه تعبیرات آنها مختلف بود چنانکه دانسته شد) حیث یشرطون یعنی اشتباه از اینجا حاصل می‌شود که آنها شرط می‌کنند وجود امام علیه السلام یا نائیش را در وجوب جمعه اجماعاً یعنی همه فقهاء آن شرط را می‌کنند ثم یدکرون... سپس ذکر می‌کنند حال غیبت را و اختلاف می‌نمایند در حکم نماز جمعه در غیبت فیوهم أن الإجماع... یعنی وقتی که آن شرط را می‌کنند (انسان وقتی که نظر به اجماع آنها می‌کند که همگی آن شرط را ذکر کرده‌اند) توهّم و خیال می‌شود که آن اجماع ذکر شده، اقتضا می‌کند جایز نبودن جمعه (یعنی صحیح نبودنش) در این زمان غیبت بدون مجتهد (و باید مجتهد باشد تا آن شرط یعنی وجود نایب محقق شود) و الحال آنها... در حالی که (آن توهّم بیجاست و ناشی از غفلت کردن از وجوب تخییری است زیرا) نماز جمعه در حال غیبت، واجب عینی نیست نزد فقهاء و آن شرط هم

(یعنی وجود امام یا نائبش) شرط واجب عینی است فقط (یعنی شرط نماز جمعه است در زمان حضور امام علیّه).

ومن هنا ذهب جماعة من الأصحاب إلى عدم جوازها حال الغيبة لفقد الشرط المذكور.

ويضعف بمنع عدم حصول الشرط أولاً، لإمكانه بحضور الفقيه، ومنع اشتراطه ثانياً، لعدم الدليل عليه من جهة النص فيما علمناه. وما يظهر من جعل مستنده الإجماع فإنما هو على تقدير الحضور، أما في حال الغيبة فهو محل النزاع فلا يجعل دليلاً فيه.

ومن هنا ذهب جماعة من الأصحاب... توضيح: همان اجماع بر آن شرط مذکور را دیده‌اند بعضی فقهاء که سبب شده فتوی دهند به اینکه نماز جمعه در زمان غیبت مطلقاً حرام است (یعنی صحیح و مجزی نیست) چه مجتهد باشد و چه نباشد چون خیال کرده‌اند که مقصود از نائبی که در آن شرط ذکر شده، نایب خاص است و آن در زمان غیبت نیست.

شارح می‌فرماید که: آن قول ضعیف است، زیرا اولاً بر فرض که آن شرط را قائل باشیم می‌گوئیم آن شرط در زمان غیبت موجود است زیرا مقصود از نایب، مطلق نایب است که شامل مجتهد هم می‌شود نه نایب خاص پس به وجود مجتهد در زمان غیبت، آن شرط (وجود نایب) حاصل می‌گردد.

و ثانیاً می‌گوئیم ما آن شرط را مطلقاً قبول نداریم یعنی وجود امام یا نائیش شرط وجوب جمعه نیست نه در زمان حضور و نه در زمان غیبت، زیرا تا آنجایی که ما می‌دانیم دلیلی از روایت بر شرط بودن آن نداریم.

اگر گوئید که درست است از روایت دلیلی بر آن نداریم و لکن دلیل آن اجماع فقهاست چنانکه در بالا دانسته شد.

در جواب گوئیم که اگر اجماعی بوده باشد، آن اجماع مربوط به زمان حضور است یعنی در زمان حضور همه گفته‌اند که وجود امام یا نائیش شرط جمعه است پس آن

شرط، شرط وجوب عینی جمعه است که زمان حضور است چنانکه در بالا دانسته شد و اما در زمان غیبت، آن شرط محل نزاع بین فقهاست که آیا شرط می باشد یا نه؟ پس نمی شود اجماع را دلیل در زمان غیبت هم قرار دهیم زیرا با وجود خلاف و نزاع چگونگی اجماع حاصل می شود.

شرح و ترجمه عبارت: **ومن هنا...** یعنی از اینجا (که ادعای اجماع شده بر شرط بودن وجود امام علیه السلام یا نائیش در جمعه) رفته است جماعتی از اصحاب امامیه به اینکه جایز نیست نماز جمعه در زمان غیبت از جهت اینکه آن شرط مذکور در زمان غیبت موجود نیست (نه امام حاضر است و نه نائب او) **وَيُضَعَّف...** (شارح می فرماید که: آن قول تضعیف می شود به اینکه اولاً قبول نداریم که شرط موجود نباشد چون حصول آن شرط ممکن است به حضور فقیه (زیرا فقیه هم نایب امام است و دسترسی به آن ممکن است و چنین نیست که ناییبی که شرط کرده اند اختصاص به نایب خاص داشته باشد) **ومنع اشتراطه ثانياً وثانياً** قبول نداریم اشتراط آن شرط را (نه در زمان حضور و نه در زمان غیبت) زیرا دلیلی بر آن نیست از جهت روایت (یعنی روایت بر اشتراط آن دلالت نمی کند) تا آنجایی که ما می دانیم (یعنی دسترسی به روایات پیدا کرده ایم) **وما يظهر من جعل...** (کلمه - ما يظهر - مبتدا است و خبرش - فانما - است، و آن جواب از سؤال مقدر است) یعنی و آنچه ظاهر می شود از اینکه دلیل آن اشتراط را اجماع قرار داده اند، گوئیم که آن اجماع، در صورت حضور امام علیه السلام است اما در زمان غیبت، آن اشتراط محل نزاع فقهاء است پس نمی شود اجماع دلیل قرار داده شود (بر آن اشتراط) در حال غیبت **يُجَعَّل** بصیغه مجهول خوانده شود و ضمیر مقدر در آن بر می گردد به اجماع فیه ضمیر به حال الغیبه بر می گردد.

مع إطلاق القرآن الكريم بالحث العظيم المؤكد بوجوه كثيرة، مضافا إلى النصوص المتضافرة على وجوبها بغير الشرط المذكور، بل في بعضها ما يدل على عدمه نعم، يعتبر اجتماع باقي الشرائط، ومنه الصلاة على الأئمة ولو إجمالا، ولا ينافيه ذكر غيرهم. ولولا دعواهم الإجماع على عدم الوجوب العيني لكان القول به في غاية القوة، فلا أقل من التخييري مع رجحان الجمعة.

مع إطلاق القرآن... توضیح: علاوه بر آنکه دلیل از روایت بر اشتراط آن شرط نداریم، از طرف دیگر آیه قرآن:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۱

یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند فی الحال بذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت رها کنید که این اگر بدانید برای شما بهتر خواهد بود.

این آیه بطور مطلق نماز جمعه را واجب کرده (بدون آن شرط) و تشویق و ترغیب بر آن نموده و از چند جهت بر آن تأکید کرده:

۱. اینکه خطاب به مؤمنین کرده با اینکه همه مردم چه مؤمنین و چه غیر مؤمنین مکلف به شرایع و احکام هستند، و این می فهماند که آنچه ذکر می شود امر مهم و عظیمی است که غیر مؤمنین سزاوار خطاب به آن نیستند.

۲. اینکه امر به سعی به ذکر خدا شده و ذکر خدا همان نماز جمعه است و صیغه أمر ظاهرش دلالت بر وجوب فوری می کند همچنان که ماده سعی در «افاسعوا» هم دلالت بر فور می کند، چون سعی به معنای سرعت در رفتن است، به اضافه اینکه فاء

^۱ سوره جمعه، آیه ۹.

جزائیه بر سر آن در آمده که دلالت بر تعقیب بدون مهلت می‌کند یعنی پس از نداء در روز جمعه برای نماز، بدون تأمل و تأنی سرعت کنید در ذکر خدا (نماز جمعه).

۳. اینکه نماز جمعه تعبیر به ذکر الله شده، اشاره به اینکه فرد کامل از ذکر خدا همان نماز جمعه است و هر کسی که نماز جمعه را ترک کند خدا را فراموش کرده و غافل از آن شده.

۴. اینکه نهی شده از چیزی که منافات با نماز جمعه دارد و سبب اعراض از آن می‌شود از قبیل معامله و خرید و فروش.

۵. قول خداوند که فرموده: ﴿ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾.

خلاصه اینکه این چند جهت و جهات دیگری که ذکر آن کلام را به درازا می‌کشاند همه آنها تأکید می‌کند و خوب نماز جمعه را.

شرح عبارت: بِالْحَثِّ... یعنی در حالی که آن اطلاق همراه با تشویق عظیم است که تأکید شده به جهات زیادی المؤکِّد... ظاهراً این جمله تفسیر می‌کند عظمت را مضافاً الی النصوص... یعنی همه آنچه که گفته شد علاوه بر اینکه روایات زیادی هست بر وجوب جمعه، در حالی که آن روایات خالی از آن شرط مذکور می‌باشند (یعنی شرط بودن امام یا نائبش) بلکه در بعضی آن روایات دلالتی هست بر شرط نبودن آن شرط.

نعم يعتبر اجتماع... آری شرایط دیگر نماز جمعه باید جمع باشد که یکی از آن شرایط، صلوات فرستادن بر ائمه معصومین علیهم‌السلام است (چنانکه سابقاً گفته شد که یکی از واجبات و شرایط نماز جمعه، خواندن خطبه‌ای است که مشتمل بر صلوات بر پیغمبر و آلش باشد و ائمه معصومین همان آل پیغمبر می‌باشند) گرچه بطور مجمل ذکر شوند و به تفصیل یک یک اسم آنها برده نشود مثل اینکه تعبیر کند به آل، یا - ائمة

الحق - پس اگر بجهت ترس از دشمنان نتواند صلوات بر آنها بفرستد حتی بطور مجمل، نماز جمعه صحیح نیست و ساقط است.

خلاصه اینکه اگر در حال تقیه امام جمعه ای که عادل باشد بتواند صلوات برائمه معصومین علیهم السلام گرچه بطور مجمل هم باشد بفرستد نماز جمعه ساقط نمی شود و اگر بخواند مجزی است از نماز ظهر، و اگر بجهت تقیه اسم خلفاء و سلاطین جور را هم ذکر کند منافات با وجوب جمعه ندارد **ومنه الصلاة ضمیر به باقی برمی گردد ولاینا فیه ضمیر به وجوب جمعه برمی گردد غیرهم** غیرائمه یعنی اسم خلفاء و سلاطین ظالم. **ولولا دعواهم الإجماع...** یعنی اگر ادعای اجماع نشده بود بر اینکه نماز جمعه در زمان غیبت واجب عینی نیست (چنانکه شارح سابقاً آن اجماع را نقل کرد) هر آینه وجوب عینی را قائل می شدیم در نهایت قوت بود، زیرا روایات آن را اثبات می کند و حالا که چنین اجماعی ادعا شده پس لا اقل باید قائل به وجوب تخییری و استحباب عینی نماز جمعه شویم تا آن روایات کنار گذاشته نشوند، زیرا وقتی که اجماع در مقابل روایات، عینی بودن جمعه را نفی کرد، چیزی که نزدیکتر به مدلول آن روایات است همانا وجوب تخییری است و بتعبیر دیگر بعد از نفی عینیت جمعه، اصل وجوب که تخییری باشد باقی می ماند.

ولی اگر قائل به تحریم جمعه شویم لازم می آید که روایات را کنار بگذاریم مع رجحان الجمعة یعنی استحباب عینی آن.

وتعبیر المصنّف و غیره بامکان الاجتماع، یرید به الاجتماع علی امام عدل، لأنّ ذلك لم يتفق في زمن ظهور الأئمة غالباً، وهو السرفي عدم اجترائهم بها عن الظهر مع ما نقل من تمام محافظتهم عليها، ومن ذلك سرى الوهم.

وتعبير المصنّف و غیره... توضیح: مطلب دیگری است که فایده شرط نمودن مصنّف امکان اجتماع و تعبیر به آن را بیان می کند.

قبل از آنکه فایده آن را بیان کند می فرماید مقصود از اجتماع، اجتماع مردم اطراف امام جمعه عادل است یعنی امام جمعه ای که شرایط امام جماعت را دارا باشد (چه اینکه اجتهاد برای او را شرط بدانیم چنانکه بعضی مانند مصنّف آن را شرط می دانند و چه اینکه شرط ندانیم چنانکه نظر شارح بود).

و اما فایده تعبیر به امکان اجتماع (یعنی چرا تعبیر به امکان آن کرده و چرا بطور قاطع نفرموده اجتماع واجب است) آن است که چون در زمان ائمه علیهم السلام غالباً بجهت ترس از دشمنان و خلفاء بنی العباس فرصتی پیش نیامد که مردم اقامه جمعه کنند با امام جمعه ای عادل پس تعبیر مصنّف به امکان اجتماع اشاره به آن است که اجتماع در هر زمانی ممکن نمی باشد و گرنه اگر ممکن بود احتیاج نبود به آنکه آن را شرط کنند بلکه بایستی بطور قاطع حکم به وجوب اجتماع می کردند و این نیست مگر بخاطر آنکه غالباً اجتماع ممکن نیست بجهت تقیه.

و همین پیش نیامدن فرصت مناسب برای اقامه جمعه، سرّ آن است که ائمه علیهم السلام با اینکه مواظبت داشتند بر نماز جمعه یعنی اصحاب را قولاً ترغیب و تشویق بر نماز جمعه می کردند و چه بسا خودشان و یا اصحابشان در نماز جمعه علماء عامه شرکت می کردند ولی در عین حال خودشان و یا اصحابشان آن را اقامه نمی کردند چون برای آنها ممکن نبود اجتماع بجهت ترس از دشمنان.

و از اینجاست که بعضی از فقهاء چون عمل ائمه را دیده‌اند که اقامه جمعه نمی‌کردند غالباً فلذا خیال کرده‌اند که نماز جمعه واجب نیست غافل از اینکه جهت ترک ائمه علیهم‌السلام نماز جمعه را ممکن نبودن اجتماع برای آنها بود.

و بعضی هم خیال کرده‌اند که جایز نیست (یعنی صحیح و مجزی نیست) در زمان غیبت مطلقاً گرچه مجتهد جامع الشرایطی هم بوده باشد و اینها خیال کرده‌اند که ترک کردن ائمه و اصحابشان نماز جمعه را با اینکه فقیه جامع الشرایط در آن زمان از اصحاب موجود بوده بجهت آن است که فقیه جامع الشرایط کافی نیست برای امامت جمعه و باید امام یا نائیش باشد.

ترجمه و شرح عبارت: و تعبیر... این مبتداست و خبرش - لَأَنَّ ذَلِكَ - می‌باشد، و جمله - یزید به الاجتماع - حال است از مصنف و غیر او یعنی تعبیر نمودن مصنف و غیر او به امکان اجتماع (یعنی اینکه گفتند ممکن باشد اجتماع) - در حالی که قصد کرده به اجتماع، اجتماع بر امام جمعه عادل و برپا کردن نماز جمعه با او - آن تعبیر بجهت آن است که چنان اجتماعی اتفاق نمی‌افتاد در زمان ظهور ائمه علیهم‌السلام غالباً (بجهت تقیه) و هو السر... یعنی اتفاق نیفتادن آن اجتماع غالباً، سرّ در این است که اکتفا نمی‌کردند ائمه و اصحابشان به نماز جمعه به جای نماز ظهر (یعنی نماز جمعه نمی‌خواندند و برپا نمی‌ساختند) با اینکه نقل شده که آنها نهایت محافظت را داشتند بر نماز جمعه (به اینکه مردم را ترغیب و تشویق به آن می‌کردند) و من ذلك یعنی از برپا ساختن آنها نماز جمعه را غالباً بجهت تقیه سَرِی الوَهم توهم و خیال به ذهن بعض فقهاء سرایت نمود و گفتند به اینکه در زمان غیبت نماز جمعه واجب نمی‌باشد و یا صحیح و مجزی نمی‌باشد.

(واجتماع خمسة) فصاعداً أحدهم الإمام في الأصح، وهذا يشمل شرطين: أحدهما: العدد وهو الخمسة في أصح القولين لصحة مستنده، وقيل: سبعة ويشترط كونهم ذكورا أحرارا مكلفين مقيمين، سالمين عن المرض والبعد المسقطين. وسيأتي ما يدل عليه.

وثانيهما: الجماعة بأن يأتوا بإمام منهم، فلا تصح فرادی.

شرط سوم

(واجتماع خمسة)... توضيح: سوم از شرایط صحت جمعه آن است که حداقل پنج نفر جمع شوند که یکیشان امام جمعه باشد، شارح می‌فرماید که این شرط مشتمل بر دو شرط است:

۱. اینکه حداقل پنج نفر باشند که قول اصح همین است و بعضی گفته‌اند حداقل هفت نفر.

۲. اینکه با جماعت خوانده شود و فرادی صحیح نیست پس باید مأمومین نیت جماعت کنند.

ترجمه و شرح عبارت: واجتماع... عطف است بر - بالامام - که در عبارت مصنف سابقاً گذشت که فرمود: ولا تتعقد الجمعة الا بالامام - که وجود امام یا نائبش شرط دوم جمعه بود و این اجتماع شرط سوم است یعنی شرط است جمع شدن پنج نفر، پس بیشتر که یکیشان امام باشد یعنی بجز امام، چهار نفر دیگر باشند (پس بنابراین صحیح و مجزی نمی‌باشد نماز جمعه به کمتر از پنج نفر) في الأصح متعلق است به خمسة یعنی اجتماع پنج نفر قول اصح است در مقابل قول به اینکه از هفت نفر کمتر نباشند و هذا یعنی این شرط مذکور در عبارت مصنف، در واقع دو شرط است یکی شماره افراد... لصحة مستنده یعنی دلیل آن قول سندش صحیح است

ویشترط کونهم... باید افراد مأمومین چند شرط را دارا باشند، مرد باشند، (نه زن) و آزاد (نه برده) و بالغ و شهرنشین (نه مسافر) و سالم (نه مریض) و منزلش نزدیک باشد **ذکوراً جمع ذکر احوار جمع حریعی** آزاد **عن المرض والبعد...** (متعلق است به سالمین) یعنی سالم باشند از مرض و دوری راه، آن مرض و دوری راهی که مسقط نماز جمعه‌اند چنانکه مصتّف در پایین ذکر خواهد نمود که نماز جمعه ساقط است از کسی که یک پا دارد و نیز از کسی که دوری منزلش بیش از دوفرسخ است و سیأتی مایدل علیه یعنی مصتّف در عبارت آینده‌اش اشاره به این شرایط مأمومین خواهد کرد زیرا بعداً خواهد فرمود که نماز جمعه ساقط می‌شود از زن (اشاره به اینکه شرط است مأموم مرد باشد) و از برده (اشاره به اینکه شرط است مأموم، آزاد باشد) و از مسافر (اشاره به اینکه شرط است مأموم شهرنشین باشد) و همچنین در بقیه شرایط.

ترجمه و شرح عبارت: و بزودی خواهد آمد (از مصتّف) عبارتی که دلالت بر آن چند شرط می‌کند و **ثانیهما** دوم آن دو شرط، با جماعت خواندن جمعه است **بأن یأتموا بإمام منهم** یعنی جماعت به این تحقق می‌یابد که همگی اقتدا کنند به امامی که از آنهاست و در ضمیر - منهم - احتمال دوم معنی هست:

۱. اینکه به آن پنج نفر برگردد یعنی امامی که یکی از آن پنج نفر باشد و این تکرار مطلب گذشته در عبارت مصتّف خواهد بود.

۲. اینکه به مأمومین برگردد یعنی امامی که از خودشان است یعنی شیعه باشد، نه

اهل تسنن.

وإنما يشترطان في الابتداء لا في الاستدامة، فلو انقض العدد بعد تحريم الإمام أتمّ الباؤون ولو فرادى، مع عدم حضور من ينعقد به الجماعة، وقبله تسقط. ومع العود في أثناء الخطبة يعاد ما فات من أركانها.

وإنما يشترطان في الإبتداء لا في الإستدامة توضيح: أن دو شرط (عدد جماعت) در ابتداء نماز شرطند (یعنی قبل از شروع به نماز) نه در ادامه آن پس بنابراین اگر بعد از آنکه امام وارد نماز شد و تکبيرة الاحرام را گفت، بعضی از افراد جماعت متفرق شدند (بجهت عذری مثل اینکه وضویشان باطل شد)، در اینجا دو فرض برای مسأله است:

۱. اینکه مثلاً مجموعشان که هفت نفر بودند سه نفر از مأمومین رفتند و امام باقی ماند و سه مأموم دیگر که همگی با امام از پنج نفر کمتر شدند، در این صورت آن سه نفر با امام باید نماز را به نیت جماعت تمام کنند و نماز جمعه از آنها ساقط نمی شود گرچه عددشان از پنج نفر کمتر شد، زیرا این کمی در اثناء نماز شده در نه در ابتدا.

۲. اینکه از مجموع هفت نفر مثلاً سه نفری که متفرق شدند یکی اش امام بود (بجهت باطل شدن وضویش) در این صورت اگر از چهار نفر باقی مانده کسی باشد که صلاحیت امامت را داشته باشد او به جای امام رود و از همان جایی که امام نماز را قطع کرده دنباله نماز را بگیرد و به نیت جماعت تمام کنند (البته نیتشان را در اثناء نماز تجدید کنند به نیت اقتدا به امام دومی).

و اگر کسی از آنها صلاحیت امامت را ندارد، هر کدام به قصد فرادی نمازش را تمام کند.

شرح عبارت: **إنْفَضَّ متفرق شد بعد تحريم الامام** یعنی بعد از تکبيرة الاحرام گفتن امام یعنی بعد از شروع به نماز **أتمّ الباؤون** تمام کنند نماز را باقی مانده (مأمومین با امام بنیت جماعت در صورتی که امام نرفته و با آنها باقی مانده باشد و یا اینکه امام

هم رفته اما در بین مأمومین کسی هست که صلاحیت امامت را داشته باشد پس او به جای امام اول می رود و مأمومین با او جماعت را تمام می کنند) گرچه به نیت فردی (هرکس برای خود نمازش را تمام کند) در صورتی که (امام هم با افراد متفرق شده رفته باشد و) کسی نیست در بین مأمومین که صلاحیت داشته باشد برای امامت جمعه و منعقد شدن جماعت نماز جمعه به واسطه او مع عدم حضور... این جمله متعلق است به - ولو فردی - یعنی فردی در آن صورت مذکوره است چنانکه توضیح دادیم و قبله تسقط یعنی اگر تفرق عدد قبل از تحریم امام باشد یعنی قبل از شروع به نماز (چه اینکه قبل از خطبه باشد یا در اثناء خطبه یا بعد از تمام شدن خطبه) ساقط می شود نماز (چون شرط که عدد باشد در ابتداء نماز حاصل نیست) ولی سقوط نماز در صورتی است که افراد متفرق شده برگردند و اما اگر آنها در اثناء خطبه برگشتند مثلاً فرض می کنیم امام تازه شروع به خطبه کرده بود (مثلاً حمد و ثناء بر خدا و صلوات بر پیغمبر و آلش را در خطبه گفته بود) که آنها متفرق شدند و پس از اندک زمانی در اثناء خطبه برگشتند، اگر چنانچه وقت حضورشان در ابتداء خطبه، آن چند رکنی که امام در خطبه خوانده بود (مثلاً حمد و ثناء و صلوات را) شنیده بودند پس بعد از برگشتنشان امام دنباله خطبه را بگیرد و مثلاً شروع به وعظ کند و سپس قرائت سوره.

ولی اگر آن چند رکن قبلی را نشنیده باشند باید امام خطبه را از سرگیرد و آن چند رکن فوت شده از آن افراد را برای آنها بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: ومع العود... یعنی و با برگشتن عدد در اثناء خطبه، اعاده می شود (یعنی باید امام اعاده کند برای مأمومین) آنچه را که فوت شده (از آنها) از ارکان خطبه (و ارکان خطبه عبارتند از: حمد و ثناء خدا، صلوات، وعظ، قراءه سوره کوچک).

(وتسقط) الجمعة (عن المرأة) والخنثى، للشك في ذكوريته التي هو شرط الوجوب. (والعبد) وإن كان مبعوضا وافقت في نوبته، مهايا أم مدبرا أم مكاتبا لم يؤد جميع مال الكتابة.

(والمسافر) الذي يلزمه القصر في سفره، فالعاصي به، وكثيره، وناوي إقامة عشرة كالمقيم.

(والهم) وهو: الشيخ الكبير الذي يعجز عن حضورها أو يشق عليه مشقة لا تتحمل عادة.

(والأعمى) وإن وجد قائدا، أو كان قريبا من المسجد.

(والأعرج) البالغ عرجه حد الإقعاد، أو الموجب لمشقة الحضور كالمهم.

(ومن بعد) منزله عن موضع تقام فيه الجمعة - كالمسجد - (بأزيد من فرسخين) والحال أنه يتعذر عليه إقامتها عنده، أو فيما دون فرسخ.

كسانی که نماز جمعه از آنها ساقط است

(وتسقط) الجمعة توضیح: نماز جمعه از چند طائفه ساقط است و برای آنها واجب نیست:

اول: (عن المرأة) نماز جمعه ساقط است از زن، زیرا در بالا دانسته شد شرط است مأموم مرد باشد.

و همچنین از خنثی ساقط است، زیرا شرط وجوب که مرد بودن است باید احراز شود و ما شک در مرد بودن خنثی داریم پس شک در وجوب آن بر او داریم و اصل عدم ذکوریت او است پس خنثی حکم زن را دارد در اینکه نماز جمعه از او ساقط است.

دوم: (والعبد) و نیز ساقط است جمعه از عبد (بنده) زیرا آزاد بودن مأموم شرط است پس جمعه بر او واجب نیست، و فرقی نیست بین اینکه عبد، تمام برده باشد و

یا اینکه مُبْعَض باشد (یعنی مولی بعض او را آزاد کرده باشد) اگر چه آن عبد، مولایش با او قرارداد هم کرده که مقداری از منافع او در روزهایش برای مولی باشد و مقداری برای خود عبد (یعنی مثلاً به او گفته یک روزکاری که می‌کنی منافع کسبت برای من باشد و یک روز منافع کسبت برای خودت) و اتفاقاً روز جمعه آن روزی بود که نوبت خود عبد بود و کسبش مال خودش، در این روز گرچه عبد آزاد است ولی باز نماز جمعه از او ساقط است.

و چه اینکه عبد مُدَبِّر باشد یعنی عبدی که مولایش به او گفته تا من زنده‌ام بنده من هستی و بعد از درگذشتن آزادی.

و چه عبد مکاتب باشد، چه مکاتب مشروط و چه مکاتب مطلق (مکراً در جلد‌های پیشین این شرح توضیح داده‌ایم که عبد مکاتب آن برده‌ای را گویند که با مولای خود قرارداد داده کرده که قیمت خود را به مولی دهد و خود را آزاد کند.

و این قرارداد بردوگونه است: اگر مولی با او قراردادش چنین باشد که هر اندازه از قیمت خود را داد به همان نسبت از او آزاد شود و این را مکاتب مطلق گویند. و اگر مولی قراردادش چنین باشد که هرگاه تمام قیمت خود را داد، کلاً آزاد شود و قبل از تمام قیمتش هر چقدر هم بدهد، هیچ مقدارش آزاد نمی‌شود) شارح می‌فرماید که نماز جمعه از عبد مکاتب (به هر دو قسمش) ساقط است تا وقتی که هنوز تمام مال و قیمت خود را نداده اگر چه مقداری از قیمتش را داده باشد چه مشروط و چه مطلق.

و نیز چه اینکه کنیز، ام ولد باشد (نماز جمعه از او ساقط است) یعنی کنیزی که از مولایش آبستن شده، صاحب چنین کنیزی از فروش آن ممنوع است و همچنین از سایر تصرفات مالکانه نسبت به او ممنوع است، زیرا او در آستانه آزاد شدن است زیرا فرزندی که از او متولد می‌شود آزاد است و چون فرزند نتواند مالک پدر و مادر شود این کنیز بعد از مرگ شوهر - پدر فرزند - از سهم الارث فرزندش آزاد می‌شود.

خلاصه اینکه فرقی نیست در سقوط نماز جمعه از عبد، بین اینکه عبد مبعض باشد و یا مدبر و یا مکاتب و یا ام ولد باشد، زیرا گرچه آن اقسام در آستانه آزادی می باشند ولی چون هنوز فعلاً بطور کلی تمام آزاد نمی باشند فلذا شرط وجوب جمعه، فعلاً حاصل نمی باشد پس جمعه از آنها ساقط است.

ترجمه و شرح عبارت: **وَإِنْ كَانَ مُبْعَضاً...** یعنی اگرچه آن عبد، مبعض باشد و جمعه اتفاق افتاده باشد در نوبت عبد (یعنی در روزی که منافع کسبش در آن روز برای خود اوست) **مُهَايَاً** یعنی طبق قرارداد و توافقی که مولی با عبدش کرده، و **مُهَايَاً** در لغت به معنی توافق و سازش برکاری است و در اینجا مقصود سازش و توافق عبد با مولایش می باشد در تقسیم منافعش به حسب زمان مثلاً یک ماه منافع و کسب عبد برای مولی باشد و یک ماه برای خودش **أَوْ مُدَبِّرًا** عطف است بر - **مُبْعَضاً** - و جمله (و اتفقت فی نوبته مهیا) مربوط به مبعضاً می باشد یعنی وان کان مبعضاً أو مدبراً و مکاتباً أو ام ولد **لَهُمْ يُؤَدَّ جَمِيعٌ...** (صفت مکاتباً می باشد) یعنی مکاتبی که تمام مال کتابه (قیمت خودش) را نداده گرچه مقداری از آن را داده باشد **أَوْ أَمٌ** ولد در یک نسخه خطی این کلمه وجود ندارد و بر فرض وجودش چنانکه در نسخه های مطبوع موجود است اشکال می شود به اینکه بحث در اقسام عبد است و ام ولد داخل در اقسام عبد نیست پس چگونه شارح با کلمه - او - آن را عطف بر اقسام دیگر عبد کرده و ممکن است از آن اشکال جواب داد به اینکه شاید مقصود مصتف از عبد، مطلق مملوک باشد چه عبد و چه ام ولد.

سوم: (والمسافر)... نیز نماز جمعه از مسافر ساقط است زیرا شرط وجوب جمعه، شهرنشین بودن است، البته مقصود آن مسافری است که در سفر و وظیفه اش شکسته خواندن نماز می باشد نه آن مسافری که وظیفه اش در سفر تمام خواندن است مثل کسی که سفرش حرام و برای کار حرام است (یعنی برای کار حرامی مانند دزدی

سفر کند و یا خود سفر حرام باشد مثل آنکه برای او ضرری که اقدام بر آن شرعاً حرام است داشته باشد و مثل سفر فرزند با نهی پدر و مادر که موجب عقوقش باشد) و کسی که کثیرالسفر است مثل راننده و کشتیبان و چاروا دار و چوپان، و کسی که قصد ده روز ماندن دارد، این سه مسافر حکمشان مانند شهرنشین است که نماز جمعه از آنها ساقط نیست، زیرا وظیفه آنها در سفر تمام خواندن نماز است **فالعاصی...** (این مبتدا است و خبرش - کالمقیم - می باشد) یعنی پس کسی که گناه می کند به سفرش و کسی که کثیرالسفر است و کسی که نیت کننده است ده روز ماندن در جایی را، مانند شهرنشین می باشند.

چهارم: (والهَمَّ) وهو... نیز ساقط است نماز جمعه از پیرمرد سالخورده فرتوت که نمی تواند در نماز جمعه حاضر شود و یا با زحمت می تواند حاضر شود بطوری که قابل تحمل نیست عادة (والهَمَّ) به کسر هاء و تشدید میم **وهو الشیخ الکبیر** معنای لغوی «هِمَّ» همین است ولكن مقصود فقهاء در اینجا آن شیخ کبیری است که یعجز عن... پس جمله «الذي یعجز»... صفت است برای الشیخ الکبیر یعنی آن پیرمردی که عاجز باشد از حضور جمعه یا زحمت باشد بر او حاضر شدن، زحمتی که قابل تحمل نیست عادة.

پنجم: (والأعمى) نیز ساقط است جمعه از کور اگر چه جلودار (عصا کش) پیدا کند و یا نزدیک به مسجد (محل اقامه نماز جمعه) باشد.

ششم: (والأعرج) نیز ساقط است جمعه از آدم لنگ، آن لنگی که لنگی او به حدّ زمین گیر شدن رسیده که نمی تواند در نماز جمعه حاضر شود و یا لنگی او به حدّی رسیده که حاضر شدن برای او زحمت دارد مانند پیرمرد فرتوت سالخورده البالغ یعنی اعرجی که رسیده باشد... عرجه به فتح عین وراء یعنی لنگی او الإقعاد یعنی زمین گیر شدن أو الموجب عطف است بر- البالغ - یعنی یا آن اعرجی که سبب شود لنگی

او، مشقت حضور در نماز را کالهّم احتمال دارد که این کلمه قید باشد برای مشقت حضور یعنی برای اعرج، حاضر شدن زحمت باشد همانند زحمتی که در پیرمرد سالخورده گفته شد یعنی زحمتی که قابل تحمل نیست عادةً.

و احتمال دارد که تشبیه مستقل باشد یعنی أعرج مانند پیرمرد است در اینکه باید تقیید شود به آن دو چیز که یا عاجز باشد از حضور در جمعه و یا برای او زحمت باشد غیر قابل تحمل همانطوری که پیرمرد را هم تقیید کردیم به آن دو چیز.

هفتم: (وَمَنْ بَعْدَ مَنْزِلِهِ) ... نیز ساقط است جمعه از کسی که منزلش بیش از دو فرسخ دور است از محل نماز جمعه چون شرط وجوب جمعه آن است که انسان در منزلی باشد که فاصله اش تا محل نماز جمعه دو فرسخ یا کمتر از آن باشد پس اگر فاصله بیش از دو فرسخ باشد نماز او ساقط است و واجب نیست براو که در آن نماز جمعه شرکت کند و حضور یابد، البته بشرط اینکه نتواند در محل خودش یا در فاصله کمتر از یک فرسخی محل خودش نماز جمعه اقامه کند و تشکیل دهد (به واسطه آنکه کسی نیست که صلاحیت امامت جمعه را داشته باشد) اما اگر بتواند واجب است براو که در محل خود یا در کمتر از یک فرسخی محل خود، نماز اقامه کند و از او ساقط نیست زیرا (چنانکه در مسأله بعدی روشن خواهد شد) واجب است بر اهل هر فرسخ اینکه در فرسخ خودشان اقامه جمعه کنند (بأزید من فرسخین) مفهوم این عبارت آن است که اگر فاصله منزلش تا محل نماز جمعه دو فرسخ یا کمتر از آن تا یک فرسخ باشد، نماز جمعه از او ساقط نیست بلکه باید در نماز جمعه شرکت کند و حضور یابد (و یا اینکه اگر برای او امکان دارد در محل خودش اقامه جمعه کند و تشکیل دهد چنانکه شارح در پایین خواهد فرمود) و الحال انه ... یعنی در صورتی از شخص بعید نماز جمعه ساقط می شود که خودش در محل خودش یا در فاصله کمتر

از یک فرسخی محل خودش، نتواند اقامه جمعه کند و اما اگر بتواند اقامه کند واجب است اقامه کند و از او نماز جمعه ساقط نیست.

ترجمه و شرح عبارت: در حالی که ممکن نباشد برای او اقامه جمعه پیش خود (یعنی محل خود) یا در محلی به فاصله کمتر از یک فرسخ او فیما دون فرسخ بر این عبارت اشکالی وارد کرده‌اند و محشین جواب‌هایی از آن داده‌اند و ما در بعض نوشتجات آن اشکال را حل کرده‌ایم و بجهت خوف از تشویش ذهن مبتدی صرف نظر کردیم از بیان اشکال و جواب آن.

(ولا تنعقد جمعتان في أقل من فرسخ) بل يجب على من يشتمل عليه الفرسخ، الاجتماع على جمعة واحدة كفاية. ولا يختص الحضور بقوم إلا أن يكون الإمام فيهم، فمتى أخلوا به أثموا جميعا.

(ولا تنعقد جمعتان في أقل من فرسخ) توضیح: این در واقع بیان می‌کند شرط دیگری از شرایط صحت نماز جمعه را و آن اینکه شرط است مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد پس بنابراین دو نماز جمعه در فاصله کمتر از یک فرسخ منعقد نمی‌شود (یعنی صحیح نیست منعقد شوند) بلکه واجب است بر اهل هر فرسخی اینکه در فرسخ خودشان یک نماز جمعه تشکیل دهند، و وجوب اقامه آن بر اهل فرسخ، وجوب کفایی است یعنی اگر یک طائفه از اهل آن فرسخ جمع شدند و اقدام به اقامه جمعه کردند، وجوب کفایی اقامه و تشکیل جمعه از طوائف دیگر اهل آن فرسخ ساقط می‌شود و بر آنها واجب است که یا شرکت کنند در آن جمعه‌ای که اقامه شده و یا اینکه بروند و بیش از یک فرسخ از آنها دور شوند و خودشان اقامه جمعه کنند و یا اگر در آنجا اقامه جمعه‌ای شده بود در جماعت آنها شرکت کنند.

ترجمه و شرح عبارت: بل يجب على من... یعنی: بلکه واجب است بر طوائفی که مشتمل است بر آنها مسافت یک فرسخ (یعنی در آن فرسخ قرار گرفته‌اند) اینکه اجتماع کنند بر یک جمعه (یعنی یک جمعه منعقد کنند) بطور کفایی الاجتماع فاعل يجب است کفاية تمییز است از يجب یعنی واجب کفایی است اقدام به تشکیل و برپا نمودن جمعه (و مقصود شارح این نیست که وجوب جمعه وجوب کفایی است) و معنای کفایی بودن آن این است که اگر یک طائفه از اهل آن فرسخ، جمعه برپا نمود، وجوب برپا نمودن آن از بقیه طوائف ساقط است (و بر آنهاست که حاضر شوند) و اگر هیچکدام از طوائف اقدام به برپا کردن جمعه نکردند همگی گناهکارند.

ولا یختص الحضور... توضیح: بربک طائفه مخصوص از اهل آن فرسخ، معین نیست که آنها اقدام کنند برای برپا نمودن جمعه بلکه چنانکه گفته شد بر هر طائفه‌ای از اهل آن فرسخ بطور کفایی واجب است تشکیل جمعه دهند مگر اینکه امام جمعه در یکی از آن طوائف باشد که در این صورت، معین است آن طائفه مخصوص که امام در آنهاست اقدام به تشکیل جمعه کنند (و بقیه طوائف در آن حاضر شوند و شرکت کنند و یا بیش از یک فرسخ از آنها دور شوند و خودشان اقامه جمعه دیگر کنند).

ترجمه و شرح عبارت: **ولا یختص الحضور** مقصود از حضور همان اجتماع و گرد آمدن برای برپا نمودن و تشکیل جمعه است نه اینکه مقصود شرکت کردن در نماز جمعه است فیهم در آن قوم فمتی أخلوا به... یعنی (وقتی که واجب کفایی شد بر اهل فرسخ، اقامه یک جمعه) پس اگر اخلال کردند به اجتماع (یعنی هیچکدام از طوائف اقدام به اقامه جمعه نکردند) همگی گناه کرده‌اند.

ومحصل هذا الشرط وما قبله أن من بعد عنها بدون فرسخ يتعين عليه الحضور، ومن زاد عنه إلى فرسخين يتخير بينه وبين إقامتها عنده، ومن زاد عنهما يجب إقامتها عنده، أو فيما دون الفرسخ مع الإمكان، وإلا سقطت.

ومحصل هذا الشرط وما قبله... پس از دقت در عبارت اخیر مصنف روشن می شود که دو شرط دیگر از شرایط جمعه را بیان کرده:

۱. اینکه فاصله جای شخص و جایی که نماز جمعه برپا می شود دو فرسخ یا کمتر باشد.

۲. اینکه مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد.

شارح می فرماید که: از آن دو شرط، حکم سه مسأله از مسائل جمعه روشن می شود و آن مسائل این است که:

۱. کسی که کمتر از یک فرسخ از نماز جمعه دور است واجب است در آن جمعه شرکت کند و خودش نمی تواند در آن مسافت اقامه جمعه کند.

و حکم این فرض مسأله، از شرط دوم مصنف استفاده می شود یعنی از این عبارت مصنف که فرمود: «ولا ينعقد جمعتان في أقل من فرسخ».

۲. کسی که فاصله اش از جمعه، یک فرسخ تا دو فرسخ است، مخیر است که در آن نماز جمعه شرکت کند و یا اینکه خودش در محل خودش اقدام به اقامه جمعه کند.

و حکم این مسأله که تخیر بود، از ضمیمه کردن دو شرط مذکور در عبارت مصنف استفاده می شود، توضیح آنکه مقتضای شرط اول آن است که شخصی که دو فرسخ یا کمتر از نماز جمعه فاصله دارد واجب است اینکه در آن نماز شرکت کند و از او جمعه ساقط نیست. و مقتضای شرط دوم آن است که اهل هر فرسخی در مسافت فرسخ خودشان واجب است، اقدام به برپا نمودن جمعه کنند پس بنابراین

روی این شرط دوم، شخصی که دو فرسخ یا کمتر از نماز جمعه دور است واجب است در این فرسخی که هست اقدام به اقامه جمعه کند و چون مقتضای شرط اول هم وجوب شرکت و حضور او در نماز جمعه منعقد شده در دو فرسخی است پس از ضمیمه آن دو شرط، وجوب تخییری استفاده می شود یعنی اینکه مخیر است بین شرکت در آن نماز جمعه و بین اقامه جمعه در فرسخ خودش.

۳. کسی که فاصله اش از نماز جمعه بیش از دو فرسخ است اگر چنانچه برای او ممکن است در محل خودش یا در فاصله ای کمتر از یک فرسخی خودش (خلاصه اینکه در مسافت فرسخی که در آن هست چه محل خودش و چه کمی آن طرف تر) اقامه جمعه کند واجب است اقامه کند و اگر ممکن نیست به واسطه نبود کسی که صلاحیت امامت جمعه را داشته باشد وجوب نماز جمعه از او ساقط است.

و حکم این مسأله سوم از شرط اول در عبارت مصنف دانسته شد که فرمود: «وَمَنْ بَعْدَ مَنْزِلِهِ بِأَزِيدٍ مِنْ فَرْسَخَيْنِ».

ترجمه و شرح عبارت: وَ مُحَصِّل... یعنی چکیده و آنچه که استفاده می شود از این شرط (آخری که مقتضای عبارت «وَلَا يَنْعَقِدُ جَمْعَتَانِ فِي أَقْلٍ مِنْ فَرْسَخٍ» است) و شرط قبل از آن (که مفهوم و مقتضای عبارت: «وَمَنْ بَعْدَ مَنْزِلِهِ بِأَزِيدٍ مِنْ فَرْسَخَيْنِ» است) آن است که کسی که دور باشد از نماز جمعه به کمتر از یک فرسخ، متعین است بر او حضور (یعنی واجب است بر او بطور تعین اینکه در آن جمعه شرکت کند به این معنی که نمی تواند خودش یک جمعه دیگری اقامه کند در همان مسافت فرسخ بلکه باید اگر در آن فرسخ است در آن جمعه ای که دیگران اقامه کرده اند شرکت کند و اگر هم می خواهد از آن فرسخ خارج شود و در فرسخ دیگر خودش اقامه جمعه کند) الْحُضُورُ از توضیحات ما دانسته شد که معنای حضور در اینجا فرق دارد با معنای حضور در سطر قبل، زیرا حضور در اینجا به معنی شرکت کردن در جمعه

منعقد شده است و اما حضور در سطر قبل به معنی گرد آمدن و حاضر شدن برای اقامه و برپا نمودن جمعه است **ومن زاد عنه...** (این مسأله دوم است) و کسی که دور باشد از نماز جمعه بیش از یک فرسخ (یعنی از یک فرسخ) تا دو فرسخ، مخیر است بین حضور و شرکت در آن نماز جمعه و بین اینکه در همان محل خودش اقامه جمعه کند **عنه** ضمیر به فرسخ بر می گردد **بینه** ضمیر به حضور بر می گردد و **ومن زاد عنهما...** (این مسأله سوم است) و کسی که زیادتر از دو فرسخ دور است واجب است اقامه جمعه کند در همان محل خود یا در کمتر از یک فرسخی آن محل، اگر برای او ممکن باشد (یعنی کسی باشد که صلاحیت امامت جمعه را داشته باشد و شرایط دیگر جمعه هم جمع باشد) و اگر امکان ندارد اقامه جمعه برای او، ساقط است جمعه از او.

ولو صلوا أزيد من جمعة فيما دون الفرسخ صحت السابقة خاصة، ويعيد اللاحقة ظهراً، وكذا المشتبه مع العلم به في الجملة. أما لو اشتبه السبق والاقتران وجب إعادة الجمعة مع بقاء وقتها خاصة - على الأصح - مجتمعين، أو متفرقين بالمعتبر، والظهر مع خروجه.

ولو صلوا أزيد من جمعة... توضیح: گفته شد که اقامه دو جمعه بفاصله کمتر از یک فرسخ صحیح نیست، حالا می‌فرماید اگر در آن فاصله دو جمعه اقامه کنند و بخوانند، این مسأله چهار صورت دارد:

۱. اگر هر دو نماز با هم اقامه شده باشند هر دو باطل است (این صورت را شارح ذکر نکرده).

۲. اگر یکی اول اقامه شده و دیگری بعداً اقامه شده، آن جمعه‌ای که سابق است صحیح و آن جمعه‌ای که لاحق است باطل است و طائفه جمعه دوم باید نماز ظهر بخوانند.

۳. اگر به تفصیل معلوم نباشد که کدام جمعه اول واقع شده و کدام جمعه بعداً واقع شده بلکه اجمالاً معلوم باشد که یکی از آن دو جمعه اول اقامه شده و دیگری بعد آن، در این صورت وظیفه آن است که هر دو طائفه نماز ظهر بخوانند، زیرا یقین هست که یک نماز جمعه‌ای صحیح واقع شده ولی ظاهراً معلوم نیست که آن، نماز کدام طائفه است، احتمال در هر دو طائفه داده می‌شود فلذا هیچکدام نمی‌توانند جمعه را دوباره بخوانند زیرا مشروع و جایز نیست جمعه‌ای که صحیح واقع شده دوباره اعاده شود بلکه باید ظهر بخوانند.

۴. اگر معلوم نباشد که آیا یکی از دو جمعه، اول بوده و دیگری بعد یا اینکه هر دو با هم اقامه شده، در این صورت وظیفه آن است که اگر چنانچه وقت نماز جمعه باقی است هر دو طائفه، نماز جمعه را دوباره بخوانند چون یقین نیست که نماز جمعه شان

صحیح واقع شده باشد، زیرا احتمال دارد هر دو با هم اقامه شده باشند و باطل شده باشند پس برای اینکه یقین کنند به اینکه از عهده جمعه برآمده‌اند باید نماز جمعه را دوباره بخوانند.

فرق نمی‌کند که همگی جمع شوند و در یک جمعه اعاده کنند و یا اینکه از همدیگر به مقدار یک فرسخ فاصله گیرند و هر طائفه برای خود اعاده جمعه کند. و اگر چنانچه وقت نماز جمعه باقی نمانده باشد باید هر دو طائفه نماز ظهر بخوانند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو صَلَّوْا زَیْدٌ...** اگر خواندند بیش از یک جمعه در مسافت کمتر از یک فرسخ صحت... جواب - لو - است یعنی صحیح است آن نمازی که اول اقامه شده فقط (و باطل است آن نمازی که بعداً اقامه شده) و اعاده کند طائفه بعدی، نماز ظهر را (در صورتی که از وقت نماز جمعه باقی نمانده باشد و یا اینکه وقت باقی هست اما نتوانند به مقدار یک فرسخ از طائفه اول دور شوند و دوباره اقامه جمعه کنند و گرنه اگر وقت باشد و یا امکان دور شدن به مقدار یک فرسخ باشد باید نماز جمعه را دوباره بخوانند نه نماز ظهر) **السَّابِقَةُ** یعنی **الصَّلَاةُ السَّابِقَةُ** و تعید مقصود از اعاده ظهر در اینجا خواندن آن است و تعبیر به اعاده نیکو نیست، زیرا اعاده نماز به این معنی است که نمازی دوباره انجام داده شود بجهت آنکه بار اول باطل شده و در مورد بحث، نماز ظهری قبلاً باطل نشده که ایشان تعبیر کرده نماز ظهر را اعاده کنند. این مطلب را شارح در کتاب «مسالك» فرموده و سپس توجیه آن را ذکر نموده هر که خواهد به آنجا مراجعه کند **اللاحقة** یعنی **الطائفة اللاحقة** ظهراً مفعول است برای تعید و **كذا المشتبه**... این همان صورت سوم است که سابقاً ما در شماره ۳ آن را ذکر کردیم.

در نسخه های مطبوع کلمه - المشتبه - بصیغه مذکر است ولی صحیح آن است که به صیغه مؤنث یعنی - المشتبهة - باشد چنانکه در یک نسخه خطی چنین است چون صفت طائفه مقدار است. و حالا توضیح عبارت:

و همچنین اعاده ظهر کند طائفه ای که حالش مشتبه است (یعنی تفصیلاً معلوم نیست که نماز آن طائفه، بعداً واقع شده) اما اجمالاً معلوم است که یکی از آن دو نماز بعداً واقع شده (و این طائفه مشتبه چون بر هر کدام از آن دو طائفه صادق است فلذا وظیفه هر کدام از آن دو طائفه آن است که نماز ظهر بخوانند).

ناگفته نماند که بعضی از فقهاء در این صورت هم مانند صورت قبل گفته اند که نماز ظهر خواندنشان مشروط به آن است که از وقت جمعه باقی نمانده باشد و یا برای آنها دور شدن به مقداریک فرسخ ممکن نباشد و گرنه باید جمعه را اعاده کنند نه ظهر را به یعنی به *لحوق فی الجملة* اجمالاً *امالو* اشتبه... (این همان صورت چهارم است که ما سابقاً در شماره چهار ذکر کردیم) یعنی اما اگر اشتباه شود سبق و اقتران (یعنی معلوم نباشد که آیا هر دو جماعت با هم اقامه شده اند یا اینکه یکی اول و دیگری بعداً اقامه شده) در این صورت واجب است تنها نماز جمعه را آن دو جماعت اعاده کنند و بخوانند اگر وقت جمعه باقی باشد و قتها وقت جمعه خاصه قید است برای اعاده الجمعة یعنی فقط جمعه را اعاده کنند نه اینکه هم جمعه را اعاده کنند و هم ظهر را بخوانند چنانکه بعضی از فقهاء قائلند *على الاصح* یعنی بنابر قول اصح در مقابل قول بعضی فقهاء که قائل به اعاده جمعه و ظهر هر دو می باشند چنانکه نقل کردیم مجتمعين بصیغه جمع خوانده شود یعنی فرق ندارد که آن دو جماعت در یکجا جمع شوند و با هم نماز جمعه را اعاده کنند و بخوانند أو متفرقین بالمعتبر یا اینکه از همدیگریک فرسخ دور شوند و هر جماعتی جداگانه نماز جمعه را اعاده کنند بالمعتبر متعلق است به متفرقین یعنی دور شوند از همدیگر به آن مقدار مسافتی که

شرعاً معتبر است در صحت دو نماز جمعه که آن یک فرسخ باشد الظهر عطف است بر - الجمعة - یعنی واعدة الظهر یعنی و نماز ظهر را اعاده کنند در صورتی که خارج شده باشد وقت جمعه.

ناگفته نماند که در اینجا هم تعبیر به اعاده ظهر خالی از تسامح نیست چنانکه سابقاً اشاره کردیم.

(ویحرم السفر) إلى مسافة، أو الموجب تفويتها (بعد الزوال على المكلف بها) اختیاراً، لتفويته الواجب وإن أمكنه إقامتها في طريقه، لان تجویزه على تقدیره دوری.

(ویحرم السفر)... مسأله دیگری است توضیحش آنکه کسی که براونماز جمعه واجب شده حرام است بدون عذراختیاراً سفرکند بعد از زوال آفتاب که وقت جمعه داخل می شود، زیرا به داخل شدن اول وقت، نماز جمعه براو واجب می شود و وقتی که به ذمه اش نماز واجب شد جایز نیست مشغول شود به کاری که مانع از انجام آن شود (مثل سفریا تجارت یا کارهای لهو و باطل) گرچه وقت نماز وسیع است، زیرا در علم اصول بعضی قائلند که امر به چیزی مستلزم نهی از ضد خاص آن است یعنی مثلاً در مورد بحث همین که وقت داخل شد امر به نماز جمعه شده و لازمه آن امر، نهی از هر چیزی است که منافات با انجام نماز دارد مثل سفرو تجارت و مانند آنها پس چون سفر سبب ترک واجب می شود فلذا حرام است اگرچه برای او ممکن باشد در راه نماز جمعه برپا کند، زیرا در این صورت (امکان اقامه جمعه در راه) اگر سفر را جایز بدانیم دُور لازم می آید به این معنی که از وجودش عدمش لازم می آید یعنی در اینجا از تجویز سفر، عدم تجویز آن لازم می آید یعنی ما که در صدد اثبات جواز سفر هستیم، جواز آن ثابت نمی شود بلکه حرمتش لازم می آید چون وقتی که سفر جایز شد، در این سفر جایز، نماز قصر می شود و سفری که موجب قصر نماز است نماز جمعه را ساقط می کند (چنانکه سابقاً مسأله اش گذشت) پس آن سفر سبب تفویت جمعه می گردد پس حرام است زیرا تفویت واجب، حرام است و مقدمه حرام هم حرام می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: (ویحرم السفر) إلى مسافة... شکی نیست در اینکه فقهاء حرام دانسته اند سفر را بر کسی که جمعه براو واجب شده ولی معلوم نیست که آیا حرام، سفر شرعی است (که سفر تا چهار فرسخ می باشد) چه اینکه آن سفر سبب

ترک واجب (نماز جمعه) بشود یا نشود (مثل سفر معصیت یا سفر کثیرالسفر که موجب قصر نماز نیستند تا نماز جمعه ساقط شود پس حتی در این صورت، سفر حرام است، چون سفر مزبور سبب ترک جمعه‌ای می‌شود که در شهر اقامه شده). و یا اینکه حرام، آن سفری است که سبب ترک واجب شود چه اینکه سفر تا چهار فرسخ باشد یا کمتر، زیرا علت حرمت سفر (چنانکه شارح بعداً تصریح خواهد کرد) تفویت و ازدست دادن واجب است پس آن سفری حرام است که سبب تفویت واجب شود پس دو احتمال درمسأله می‌باشد و به ملاحظه آن دو احتمال است که شارح در عبارتش کلمه -أو- که تردید و احتمال را می‌رساند آورده است، یعنی اینکه در حرمت سفر دو احتمال است:

۱. اینکه سفر تا مسافت (یعنی تا چهار فرسخ) حرام باشد.

۲. اینکه سفری که سبب تفویت واجب (جمعه) شود حرام باشد.

إلی مسافة یعنی تا مسافتی که نماز قصر می‌شود (یعنی چهار فرسخ) او الموجب تفویتها عطف است بر- الی مسافة - و این همان احتمال دوم است که سابقاً ذکر شد یعنی یا سفری که سبب تفویت جمعه شود چه اینکه چهار فرسخ باشد یا کمتر (بعد الزوال) یعنی بعد از زوال آفتاب از وسط آسمان که وقت نماز جمعه داخل می‌شود ولی اگر قبل از زوال سفر کنند حرام نیست، زیرا تا وقتی که زوال آفتاب نشده، نماز بر او واجب نیست (علی المکلف بها) بر کسی که مکلف به جمعه است اختیاراً یعنی بدون ضرورت شرعی و عقلی ولی اگر ضرورتی برای سفر باشد سفر حرام نیست چنانکه شارح بعداً خواهد فرمود لتفویته الواجب علت است برای حرمت سفر یعنی زیرا سفر تفویت می‌کند واجب (نماز جمعه) را یعنی سبب ترک آن می‌شود وان أمکنه إقامتها فی طریقہ... یعنی اگرچه ممکن باشد برای او اینکه برپا کند نماز جمعه را در راه (و یا اینکه خودش را برساند به نماز جمعه‌ای که در راه اقامه کرده‌اند) لَأَنْ تجویزه...

(علت است برای حرمت سفر حتی در صورت امکان اقامه جمعه در طریق) یعنی زیرا جایزدانستن سفر بر فرض امکان اقامه جمعه، دَوْر است (و توضیح دَوْر سابقاً داده شد).

نعم، يكفي ذلك في سفر قصير لا يقصر فيه، مع احتمال الجواز فيما لا قصر فيه مطلقاً، لعدم الفوات. وعلى تقدير المنع في السفر الطويل يكون عاصياً به إلى محل لا يمكنه فيه العود إليها، فتعتبر المسافة حينئذ.

نعم يكفي ذلك... توضيح: گفته شد که حتی در صورت امکان اقامه جمعه در طریق هم، سفر حرام است، حالا می‌فرماید که آری در یک فرض اگر اقامه جمعه برای او در طریق ممکن باشد سفرش جایز است و آن فرض آن است که سفر تا کمتر از چهار فرسخ باشد که نماز در آن قصر نمی‌شود، زیرا در این فرض، جمعه ساقط نیست، زیرا نماز قصر نمی‌شود چون سابقاً گفته شد که سفری که نماز در آن قصر شود موجب سقوط جمعه است پس در فرض مذکور، جمعه تفویت نمی‌شود.

سپس شارح می‌فرماید: نه فقط در آن فرض بلکه هر سفری که نماز در آن قصر نشود (چه کمتر از چهار فرسخ و چه چهار فرسخ چنانکه در سفر معصیت یا سفر دائم که نماز در آن قصر نمی‌شود گرچه چهار فرسخ و بیشتر هم سفر کند) جایز است چون نماز جمعه در آن ساقط نمی‌گردد تا لازم آید فوت جمعه.

ترجمه و شرح عبارت: نعم يكفي... یعنی آری کافی است امکان اقامه جمعه در طریق، در جایز شدن سفر کوتاهی که نماز در آن قصر نمی‌شود (زیرا در این فرض جمعه ساقط نمی‌شود تا لازم آید فوت آن) مع احتمال... با اینکه احتمال می‌رود سفر جایز باشد در سفری که نماز در آن قصر نمی‌شود، مطلقاً چه اینکه قصر نشدن نماز در آن سفر بجهت کوتاهی راه باشد و چه بجهت دیگر مثل کثیرالسفر بودن یا سفر معصیت باشد لعدم الفوات علت است برای - یکفی - یعنی زیرا در اثر آن سفر، نماز جمعه فوت نمی‌شود (زیرا در آن سفر نماز جمعه ساقط نمی‌گردد).

وعلى تقدير المنع في السفر... مسأله دیگری است توضیحش آنکه بنابراینکه سفر حرام باشد مطلقاً (چه سفر کوتاه و چه سفر دراز) اگر چنانچه سفر دراز کند سفرش

تا آنجایی که دیگر نتواند از آنجا به نماز جمعه برگردد (یعنی تا محلی که نماز جمعه از او فوت شود بطوریکه اگر هم برگردد به نماز جمعه نمی‌رسد) سفر معصیت است و باید نمازهایش را تمام بخواند اما سفرش از آن محل به بعد سفر معصیت نیست فلذا از آن محل به بعد برای نمازهایش باید مسافت شرعی را در نظر بگیرد که اگر از آن محل به بعد چهار فرسخ دور شده باشد نمازش قصر می‌شود و اگر به آن مقدار نشده نمازش تمام است.

ترجمه و شرح عبارت: **و علی تقدیره...** یعنی و بنا به فرض جایز نبودن سفر در سفر دراز، آن مسافر، عاصی (گناهکار) است به آن سفرش تا آن محلی که دیگر ممکن نباشد برای او در آن محل اینکه به جمعه برگردد (و وقتی که به آن محل رسید) پس در این وقت، مسافت را اعتبار کند (یعنی از آن محل به بعد، مسافت شرعی که سبب قصر نماز است حساب می‌شود) **حینئذ** یعنی در این زمان که به محلی رسید که دیگر ممکن نیست برای او برگشتن به جمعه.

ولواضطر إليه شرعاً - كالحج حيث يفوت الرفقة، أو الجهاد حيث لا يحتمل الحال تأخيره - أو عقلاً باداء التخلف إلى فوات غرض يضر به فواته لم يحرم، والتحريم على تقديره مؤكداً. وقد روي: أن قوماً سافروا كذلك فخشف بهم، وآخرون اضطرم عليهم خباؤهم من غير أن يروا ناراً.

ولواضطر إليه شرعاً... (این مسأله مربوط به کلمه - اختیاراً - است که در بالا شارح ذکر فرمودند) توضیح آنکه: گفته شد سفر با اختیار و بدون ضرورت حرام است حالا می‌فرماید که اگر چنانچه ضرورت شرعی برای سفر باشد سفر جایز است مثل حج در صورتی که اگر بخواهد برای نماز جمعه بماند کاروان حج و همسفران مکّه‌اش حرکت خواهند کرد و او تنها خواهد ماند در حالی که او احتیاج به همسفر دارد و تنها به مکّه نمی‌تواند برود بجهت ترس از راه، و نیز مثل سفر برای جهاد در صورتی که حالت دشمن طوری است که جهاد با آنها را نمی‌توان تأخیر انداخت و اگر انسان بخواهد برای نماز جمعه بماند و الآن به جهاد نرود دشمن پیروز خواهد شد.

و نیز اگر ضرورت عقلی برای سفر باشد مثل اینکه کاری ضروری برای او پیش آمده که باید سفر کند بطوری که اگر سفرش را تأخیر اندازد آن کار از او فوت می‌شود بطوری که ضرر جانی و یا مالی یا ناموسی برای او دارد، در این صورت هم سفر برای او حرام نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو اضطر...** یعنی و اگر مضطر شود به سفر کردن شرعاً مثل حج در صورتی که (اگر برای نماز جمعه بماند) فوت و دور خواهد شد همسفران او (و در نتیجه از حج باز خواهد ماند) و یا مثل جهاد در صورتی که وضع و حال طوری است که اقتضا ندارد تأخیر جهاد را **الرفقة** بضم راء یا به فتح و یا به کسر آن یعنی گروه همسفر او **الجهاد** عطف است به حج یعنی او کالجهاد أو عقلاً... عطف است بر شرعاً یعنی و یا اگر مضطر شد به سفر عقلاً به سبب آنکه (اگر بماند برای نماز جمعه هر آینه)

ماندندش کشیده می‌شود به ازدست رفتن غرض و حاجتی که دارد (در آن سفرش) بطوری که ضرر می‌زند به اوفوت آن غرض **لَمْ یَحْرَمْ جِزَاءَ - لَوْ -** می‌باشد یعنی حرام نخواهد بود سفرش.

والتحریم علی تقدیره مؤکد توضیح: بنابراینکه سفر حرام باشد، حرمتش شدید است چنانکه در روایات آمده است که عده‌ای چنین سفر کردند (و برای نماز جمعه نمانده بودند) زمین آنها را به خود فروبرد و نیز عده‌ای دیگر چنین سفر کرده بودند خیمه آنها آتش گرفت بدون آنکه آتشی دیده باشند.

ترجمه و شرح عبارت: **مؤکد** خبر است برای التحريم یعنی تحریم سفر - به فرض آنکه قائل به تحریم شویم - شدید است **وقد روی...** غرض از ذکر روایت، اثبات شدت و تأکید حرمت است **کذلك** یعنی بعد از زوال روز جمعه و **آخرین** یعنی عده دیگر **اضطرم** آتش گرفت **خبائهم** خباء بروزن کساء یعنی خیمه.

(ویزاد فی نافلتها) عن غيرها من الايام (أربع ركعات) مضافة إلى نافلة الظهرين يصير الجميع عشرين كلها للجمعة فيها. (والأفضل جعلها) أي العشرين (سداس) مفرقة ستا ستا (في الاوقات الثلاثة) المعهودة، وهي: انبساط الشمس بمقدار ما يذهب شعاعها، وارتفاعها وقيامها وسط النهار قبل الزوال. (وركعتان) وهما الباقيتان من العشرين عن الاوقات الثلاثة تفعل (عند الزوال) بعده على الأفضل، أو قبله بيسير على رواية، ودون بسطها كذلك جعل ست الانبساط بين الفريضتين، ودونه فعلها أجمع يوم الجمعة كيف اتفق.

نافله جمعه

(ویزاد فی نافلتها) عن غيرها... توضیح: مستحب است در روز جمعه، بیست رکعت نماز نافله خواند و این همان شانزده رکعت نافله ظهر و عصر است (هشت رکعت برای ظهر و هشت رکعت برای عصر) باضافه چهار رکعت که بجهت روز جمعه به آن زیاد می شود.

توضیح بیشتر آنکه در روزهای دیگر برای نماز ظهر، هشت رکعت نافله قبل از نماز ظهر خوانده می شود و هشت رکعت نافله قبل از نماز عصر خوانده می شود ولی در روز جمعه اختصاصاً چهار رکعت بر آن شانزده رکعت افزوده می شود که مجموع آن بیست رکعت می شود و آن بیست رکعت ربطی به نماز جمعه ندارد بلکه بجهت روز جمعه است و بدین جهت است که فرقی نیست چه اینکه کسی نماز جمعه بخواند یا نخواند (و نماز ظهر بخواند) آن بیست رکعت برای او مستحب است. چهار رکعت اضافه را باید به نیت نافله جمعه بخواند و شانزده رکعت دیگر را مخیر است که به قصد نافله جمعه بخواند یا نافله ظهر و عصر.

ترجمه و شرح عبارت: **ویزاد...** یعنی و زیاد می شود (یعنی مستحب است زیاد شود) در نافله روز جمعه نسبت به غیر جمعه از روزهای دیگر، چهار رکعت در حالی که آن چهار رکعت اضافه می شود به نافله ظهر و عصر (شانزده رکعت) که مجموع بیست رکعت می شود همه آنها بجهت جمعه است در روز جمعه (پس مجموع بیست رکعت، نافله جمعه محسوب می شود).

(والأفضل جعلها)... توضیح: تمام آن بیست رکعت را در روز جمعه می شود قبل از زوال آفتاب خواند و نیز می شود تمام آن را بعد از زوال خواند ولی مستحب و افضل آن است که به سه وقت آن را تقسیم کند به این ترتیب: شش رکعت بعد از طلوع آفتاب که تمامی قرص از افق بیرون آمده بطوری که نورش بر زمین پهن شده و کمال ظهور را پیدا کرده و نور ضعیفش (یعنی شعاع) از بین رفته باشد، زیرا نور آفتاب در اول طلوع ضعیف است و خواندن نافله در این وقت مکروه است چنانکه سابقاً در بحث اوقات نافله گذشت^۱ و شش رکعت دیگر در وقتی که آفتاب بالا آمده (و به درجه چهل و پنج برسد و آن درجه ای است که آفتاب وقتی به آن درجه می رسد سایه هر چیزی به اندازه آن چیز می شود) و شش رکعت هم در وقتی که آفتاب به نیمروز (وسط آسمان) یعنی به دایره نصف النهار رسیده باشد و هنوز از آن دایره نگذشته باشد یعنی شش رکعت را قبل از زوال آفتاب از آن دایره، تمام کند.

و در رکعت باقیمانده را بعد از زوال یعنی بعد از گذشتن آفتاب از آن دایره بخواند. ترجمه و شرح عبارت: **والأفضل...** یعنی افضل (در انجام بیست رکعت نافله جمعه) قرار دادن آن بیست رکعت است، شش شش (یعنی تقسیم کند آن رکعات را

^۱ در این تعلیل تأمل شود، چون کراهت در آن وقت، مربوط به نافله مبتدأ است و نافله جمعه از ذوات الاسباب می باشد (چنانکه شارح در بحث اوقات نافله، تصریح به آن نمود).

و شش رکعت، شش رکعت انجام دهد) در سه وقت معروف (در روایت و در کتب فقهیه) که آن سه وقت عبارتند از:

۱. وقت گسترده شدن آفتاب (بر روی زمین) به مقداری که شعاعش از بین برود (پس در این وقت، شش رکعت بخواند).

۲. وقت بالا آمدن آفتاب (پس در این وقت هم شش رکعت دیگر بخواند).

۳. وقت قیام آفتاب در نیمروز (وسط آسمان) قبل از آنکه بگذرد از وسط آسمان (پس در این وقت هم شش رکعت دیگر بخواند پس هجده رکعت تا آن وقت خوانده می شود) و دو رکعت باقی مانده از بیست رکعت بعد از آن سه وقت، خوانده شود هنگام زوال یعنی بعد از آنکه آفتاب از وسط آسمان گذشت **تُفَعِّل** این کلمه را شارح آورده است خبر برای - ورکعتان - وقاعده آن بود که می فرمود - **تُفَعِّلَان** - بصیغه تشنیه ولی مفرد آورده به اعتبار **صلوة** یعنی ضمیر مقدر در - **تفعل** - به **صلوة** دو رکعتی بر می گردد یعنی آن نماز دو رکعتی انجام داده شود هنگام زوال **بعده علی الأفضل** یعنی مقصود مصتف از - عند الزوال - بعد از زوال است و افضل همین است ولی در یک روایت وارد شده که وقت آن دو رکعت، زمان کمی قبل از زوال است **أو قبله بیسیر** یعنی یا قبل از زوال به مقدار کمی **علی روایة** مربوط است به - قبله - یعنی آن بنا بر یک روایت است پس بنابراین روایت قبل از زوال، هشت رکعت خوانده می شود نهایت اینکه شش رکعتش، یک ربع مثلاً پیش از زوال باشد و دو رکعتش، ۵ دقیقه پیش از زوال باشد (پس «قبله بیسیر» با «قبل الزوال» در سطر پیش، فرق دارد) و **دون بسطها** گذلک... چنانکه گفته شد افضل در خواندن نافله جمعه، آن کیفیتی است که ذکر شد، حال می فرماید که بعد از آن کیفیت تقسیم در فضیلت، این کیفیت است که آن شش رکعت اول را بین دو نماز بخواند (بین ظهر و عصر و یا بین جمعه و عصر) و ترجمه عبارت این است که: و پابین تراز تقسیم نافله به آن کیفیت مذکور، است قرارداد

شش رکعت اول طلوع را بین دو نماز واجب و **دونه فعلها أجمع...** یعنی و بعد از آن کیفیت دوم در فضیلت، آن است که در تمام روز جمعه در هر وقتی و به هر کیفیتی می خواهد تقسیم کند نماز را و بخواند.

ترجمه عبارت: و پایین تر از آن **جَعَلَ** است، انجام آن نافله بتمامه روز جمعه به هر جوری که قرار دهد تقسیم رکعات را.

(والمزاحم) في الجمعة (عن السجود) في الركعة الاولى يسجد بعد قيامهم عنه، (ويلتحق) ولو بعد الركوع، (فان) لم يتمكن منه إلى أن سجد الامام في الثانية، و (سجد مع ثانية الامام نوى بهما) الركعة (الاولى)، لانه لم يسجد لها بعد، أو يطلق فتتصرفان إلى ما في ذمته. ولو نوى بهما الثانية بطلت الصلاة، لزيادة الركن في غير محله.

(والمزاحم) في الجمعة (عن السجود)... توضیح: کسی که در اثر ازدحام نمازگزاران یا تنگی مکان در نماز جمعه نتوانست در رکعت اول با امام سجده بر زمین کند جایز نیست پیشانی‌اش را بر کمر مأموم صف جلویا بر پای آن مأموم بگذارد و سجده کند بلکه باید منتظر شود تا مجالی برای او پیدا شود و سجده کند پس اگر چنانچه بعد از بلند شدن جماعت از سجده، برای او مجالی شد برای سجده، سجده کند و ملحق شود به امام یعنی بلند شود برای رکعت دوم و با جماعت به رکوع و سجود رود و تشهد بگوید و با آنها سلام دهد.

و اگر چنانچه مجالی برای او نشد تا آن وقتی که امام به سجده رکعت دوم رسید و در این وقت برای او ممکن شد سجده کردن پس او با امام سجده کند و در این سجده‌اش نیت سجده رکعت اول کند (زیرا و بجهت مزاحمت هنوز برای رکعت اولش سجده نکرده است) سپس بعد از فارغ شدن امام از نماز، بلند شود و رکعت دوم برای خودش بجا آورد.

و نمی‌تواند به آن سجده‌اش نیت سجده رکعت دوم کند و اگر چنین نیت کند نمازش باطل می‌شود، زیرا رکنی را در غیر محلش انجام داده چون سجده رکعت دوم را در رکعت اول بجا آورده، زیرا هنوز این شخص در رکعت اول است.

ترجمه و شرح عبارت: **والمزاحم**... یعنی کسی که در نماز جمعه عقب بماند از سجود در رکعت اول، سجده کند بعد از ایستادن جماعت از سجود (در صورتی که به

ایستادن آنها از سجود، برای آن شخص مجالی پیدا شود برای سجود) و ملحق شود (یعنی خودش را برساند به جماعت و با آنها رکعت دوم را تمام کند) اگر چه بعد از رکوع آنها در رکعت دوم به آنها ملحق شود (یعنی چه اینکه قبل از رکوع آنها در رکعت دوم به آنها ملحق شود و رکوع را با آنها انجام دهد و این واضح است و چه اینکه بعد از رکوع آنها ملحق شود به این معنی که وقتی آن نمازگزار از سجود رکعت اول بلند شد ببیند امام سر از رکوع رکعت دوم برمی دارد پس در این صورت، به تنهایی رکوع کند و سجده را با آنها انجام دهد) *المزاحم بضم میم وفتح حاء فی الجمعة نماز جمعه عنه از سجود (فإن لم يتمکن منه)* یعنی پس اگر چنانچه نتواند سجود کند تا وقتی که امام جماعت به سجده رود در رکعت دوم (که در این وقت برای او مجالی پیدا شود) و او سجودش (سجود رکعت اولش) را با رکعت دوم امام انجام دهد، باید نیت کند به آن دو سجده اش، دو سجده رکعت اول را (گرچه امام جماعت نیت سجده اش برای رکعت دوم است) - زیرا سجده نکرده برای رکعت اولش هنوز - و یا اینکه مطلق گذارد (و نیت سجده رکعت اول نکند) که در این صورت انصراف پیدا می کنند آن دو سجده به آنچه که به گردش می باشد (یعنی در واقع همان سجده اش به سجده رکعت اولش که برگردن اوست حساب می شود) *منه از سجود فی الثانية رکعت دوم ثانية الإمام رکعت دوم امام یعنی با سجده رکعت دوم امام نوی جواب - فإن - می باشد بهما یعنی به دو سجده ای که کرده الثانية یعنی رکعت دوم.*

وكدّا لو زوحم عن ركوع الاولى، وسجودها، فان لم يدركهما مع ثانیة الامام فاتت الجمعة - لاشرط إدراك ركعة منها معه - واستأنف الظهر. مع احتمال العدول لانتقادها صحیحة، والنهي عن قطعها مع إمكان صحتها.

وكدّا لو زوحم عن ركوع... تا اینجا مسأله درباره کسی بود که از سجده رکعت اول عقب افتاده و حالا فرض مسأله این است که نمازگزار، هم از رکوع و هم از سجود رکعت اول عقب بیفتد، می فرماید حکم این مسأله مانند مسأله قبل است پس نمازگزار در این مسأله باید بعد از ایستادن جماعت از رکوع و سجود برای رکعت دوم، به رکوع رود و سپس به سجود و بعد از آن خودش را به رکعت دوم با جماعت برساند. **فإن لم يدركهما مع ثانیة الإمام...** توضیح: این مسأله مربوط است به مسأله اول که عقب ماندن از سجود تنها بود، توضیح مسأله آنکه اگر نمازگزار با سجده رکعت دوم امام هم نتوانست دو سجده رکعت اولش را بجا آورد، نماز جمعه اش فوت می شود، زیرا صحت نمازش مشروط است به اینکه لااقل یک رکعت از نماز را با امام درک کند و در اینجا یک رکعت کامل را با امام انجام نداده بلکه فقط یک رکوع را با امام بوده و درک کرده پس وقتی نماز جمعه اش فوت شد باید نماز جمعه اش را قطع کند و نماز ظهر شروع کند.

و احتمال دارد بگوئیم واجب نیست نماز ظهر شروع کند بلکه نیتش را عوض کند به نیت ظهر، زیرا نماز جمعه را بطور صحیح بسته بود و وقتی که نتوانست آن را با امام ادامه دهد و از طرف دیگر می بینیم نهی شده از قطع کردن نماز در صورتی که ممکن است آن را تصحیح کند و ادامه اش دهد و در اینجا تصحیحش ممکن است به اینکه از نیت جمعه عدول به نیت ظهر کند پس نیت ظهر کند و نمازش را فردی تمام نماید.

ترجمه و شرح عبارت: **یدرکهما ضمیر به دو سجده بر می گردد ثانیة الإمام رکعت دوم امام یعنی با سجده رکعت دوم امام منها از نماز جمعه معه با امام و إستأنف عطف است به - فأتت - یعنی نماز جمعه اش فوت می شود و باید نماز ظهر شروع کند مع احتمال العدول این احتمال در مقابل - إستأنف الظهر - است یعنی با اینکه احتمال آن است که بگوئیم جایز است عدول کند در نیت به نماز ظهر لانعقادها علت آن احتمال است و ضمیر به نماز جمعه بر می گردد والنهی عن قطعها دنباله آن علت است یعنی ونهی شده است از شکستن نماز با ممکن بودن تصحیح آن نماز (و در اینجا ممکن است تصحیح نماز به عدول کردن از نیت جمعه به نیت ظهر).**

(ومنها: صلاة العیدین) واحدهما "عید" مشتق من "العود" لكثرة عوائد الله تعالى فيه على عباده، وعود السرور والرحمة بعوده، وياؤه منقلبة عن واو. وجمعه على "أعياد" غير قياس، لان الجمع يرد إلى الاصل، والتزموه كذلك، للزوم الياء في مفردة وتميزه عن جمع العود.

نماز عید فطر و قربان

(ومنها: صلاة العیدین)... توضیح: یکی دیگر از نمازهای واجب، نماز عید فطر و عید قربان است (البته وجوبش در زمان حضور امام معصوم علیه السلام است چنانکه بعداً خواهد فرمود) و کلمه عید مشتق از عود است و عود در لغت به معنی تکرار و رجوع است و جهت نامیده شدن آن روز به عید، یکی از این دو جهت است که یا برای اینکه در آن روز عطایا و منافع خدا زیاد و مکرر می‌رسد به بندگان و یا برای اینکه خوشحالی و رحمت خدا بر می‌گردد و تکرار می‌شود به بندگان به برگشتن آن روز در هر سال.

و کلمه عید در اصل عود بود، و او بجهت مکسور بودن ما قبلش قلب به یاء شد و جمع آن اعیاد است و این جمع برخلاف قاعده ادبی است زیرا قاعده آن است که بر أعواد جمع بسته شود چون یکی از قواعد ادبی آن است که: «الجمع یرد الاشياء إلى أصولها» یعنی جمع، آن کلمه‌ای را که به سبب اعلال منقلب از اصلش شده باشد آن را به اصل خود بر می‌گرداند و در اینجا چون اصل یاء، و او بوده پس قاعده آن بود که در جمع، آن و او بر می‌گشت و اعواد گفته می‌شد ولی بر اعیاد جمع بسته شده به دو جهت:

۱. اینکه چون همیشه مفردش با یاء استعمال شده فلذا آن را مانند کلمه‌ای که اصالةً با یاء بوده قرارداده‌اند و با یاء جمع بسته‌اند.

۲. اینکه با جمع عود (به معنای چوب) که برأعواد جمع بسته می‌شود اشتباه نشود.

ترجمه و شرح عبارت: **ومنها صلاة...** یعنی و از نمازهای واجب، دو نماز عید است (عید فطرو قربان) و مفرد عیدین، عید است و آن مشتق از عود (یعنی رجوع و تکرار) می‌باشد (وجهت نامیده شدن آن دوروزه عید، یکی از این دو جهت است که: زیرا زیاد است عطایا و منافع خداوند در آن روز بر بندگانش و یا به جهت برگشتن خوشحالی و رحمت به برگشتن آن روز در هر سال و **عود السرو** در یک نسخه خطی به جای واو-او-می‌باشد و نیز همین نسخه مطابق با کُتُب دیگر شارح می‌باشد لان **الجمع...** (علت است برای برخلاف قاعده بودن جمع عید بر اعیاد) یعنی زیرا جمع بر می‌گرداند کلمه منقلب را به اصلش (یعنی اگر یک حرف از کلمه در اصل مثلاً واو بوده، در جمع، آن واو بر می‌گردد و در اعیاد به اصل برگردانده نشده).

فایده

بدانکه جمع مکسر بر دو قسم است:

۱. مفتوح الاول مانند موازین در جمع میزان.

۲. مکسور الاول مانند قیم در جمع قیمة، قانون در قسم اول ردّ به اصل است از این رودر جمع میزان گفته می‌شود موازین (با واو) نه میازین (با یاء) زیرا میزان در اصل موزان بوده است.

و قاعده در قسم دوم عدم ردّ است، از این رودر جمع قیمة، قِیم گفته می‌شود نه «قِوم» زیرا مناسب با کسره، یاء است نه واو.

وناگفته نماند که تصغیر هم مانند جمع می‌باشد که کلمه منقلب شده را به اصلش بر می‌گرداند، مثلاً در تصغیر میزان گفته می‌شود مُوِیزان، و تفصیل بحث در کتب نحویة مذکور است هر که خواهد رجوع به «سیوطی» کند در باب تصغیر.

والتزموه کذا لک... یعنی علماء ادب ملتزم شده‌اند که جمع عید بر اعیاد باشد (نه أَعواد) به دو جهت: ۱. چون یاء همیشه در مفردش می‌باشد (و هیچ موردی مفردش با واو استعمال نشده فلذا مفردش را بمنزله کلمه‌ای که اصالةً با یاء بوده قرار داده‌اند و با یاء جمع بسته‌اند). ۲. و بجهت فرق پیدا کردن جمع عید با جمع عود (به معنای چوب زیرا جمع عود، أَعواد است و اگر جمع عید هم اَعواد می‌شد اشتباه با آن می‌شود).

(وتجب) صلاة العیدین وجوبا عینیا (بشروط الجمعة) العینیة، أما التخییریة فکاختلال الشرائط، لعدم إمكان التخییر هنا. (والخطبتان بعدها)، بخلاف الجمعة. ولم يذكر وقتها، وهو ما بین طلوع الشمس والزوال.

(وتجب) صلاة العیدین... توضیح: در صورتی که شرایط وجوب عینی نماز جمعه تحقق پیدا کند نماز عید هم واجب عینی می شود و یکی از آن شرایط، وجود امام معصوم یا نائب خاصش می باشد ولی اگر شرایط وجوب تخییری نماز جمعه تحقق پیدا کند (که یکی از آن شرایط، وجود مجتهد جامع شرایط است) نماز عید واجب تخییری نمی شود بلکه مانند صورتی است که شرایط وجوب نداشته باشد که مستحب می شود، چون وجوب تخییری در اینجا معنی ندارد، زیرا تخییر در جایی معقول و متصور است که دوفرد وجود داشته باشد که یکی عوض دیگری واقع شود چنانکه در نماز جمعه که فرد دیگر، نماز ظهر است و یک فرد نماز جمعه است و به جای ظهر واقع می شود ولی در نماز عید فرد دیگری نیست که تخییر بین آن و بین نماز عید باشد فلذا در زمان ما که زمان غیبت امام علیه السلام است و شرایط وجوب عینی نیست نماز عید مستحب می باشد و وجوب تخییری معنی ندارد بخلاف نماز جمعه که در زمان ما واجب تخییری است.

ترجمه و شرح عبارت: **وتجب صلوة...** یعنی واجب می شود نماز عیدین به وجوب عینی با تحقق شرایط عینی جمعه اما تحقق شرایط تخییری جمعه پس مانند نبود شرایط است (همه شرایط یا بعض آن) که نماز عید در این صورت واجب تخییری نمی شود، زیرا ممکن نیست تخییر در نماز عید (بشروط الجمعة) و آن شرایط عبارتند از وجود امام معصوم یا نائب خاصش، اجتماع پنج نفر لاقل، و با جماعت خواندن آن التخییریة و این شرایط عبارتند از: وجود مجتهد جامع شرایط، اجتماع پنج نفر لاقل، و... و... **والخطبتان بعدها** (فرق بین نماز عید و نماز جمعه

یکی در این جهت است که) در نماز عید دو خطبه بعد از نماز است برخلاف جمعه که دو خطبه اش قبل از نماز است **ولم یذکر وقتها...** مصتّف ذکر نکرد وقت نماز عید را و آن بعد از طلوع آفتاب است تا وقت زوال آفتاب (ظهر).

وهي ركعتان كالجمعة. (ويجب فيها التكبير زائدا عن المعتاد) من تكبيرة الاحرام وتكبير الركوع والسجود. (خمسا في) الركعة (الاولى، وأربعا في الثانية) بعد القراءة فيهما في المشهور. (والقنوت بينهما) على وجه التجوز، وإلا فهو بعد كل تكبيرة. وهذا التكبير والقنوت جزآن منها، فيجب حيث تجب، ويسن حيث تسن، فتبطل بالاخلال بهما عمدا على التقديرين.

(ويستحب) القنوت (بالمرسوم) وهو: "أَللّهُمَّ أَهْلَ الْكِبَرِيَاءِ وَالْعِظْمَةِ.." "إلى آخره، ويجوز بغيره، وبما سنع."

دستور نماز عید

وهي ركعتان كالجمعة... نماز عید فطر و قربان دو رکعت است که در رکعت اول بعد از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند و بعد از قنوت پنجم، تکبیر دیگری برای رکوع بگوید (که این تکبیر در تمام نمازها مستحب است برای رفتن به رکوع بگوید) و به رکوع رود و دو سجده بجا آورد و برخیزد، و در رکعت دوم چهار تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بخواند و بعد از قنوت چهارم، تکبیر دیگری برای رفتن به رکوع بگوید و به رکوع رود و بعد از رکوع دو سجده کند و تشهد بخواند و نماز را سلام دهد و هي ركعتان كالجمعة یعنی صلاة عید دو رکعت است مانند نماز جمعه (و فرقیان در این است که:) واجب است در نماز عید تکبیر (هایی گفته شود) علاوه بر تکبیرهایی که معمولاً در نمازهای دیگر گفته می شود (تکبيرة الاحرام، تکبیرات مستحب قبل از رکوع و سجود و بعد آن) پنج تکبیر در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت دوم بعد القراءة فيهما على المشهور یعنی مشهور آن است که آن تکبیرات هم در رکعت اول و هم در رکعت دوم بعد از

قرائت حمد و سوره بگوید ولی بعضی در مقابل مشهور گفته‌اند که تکبیرها در رکعت اول قبل از قرائت است و در رکعت دوم بعد از قرائت.

(والقنوت بینها) یعنی قنوت واجب است در بین آن تکبیرها و مقصود آن است که بعد از هر تکبیر یک قنوت بخواند پس قنوتها به عدد تکبیرها خواهد بود ولی ظاهر کلمه - بینها - خلاف مقصود را می‌رساند چون ظاهر معنای - بینها - آن است که هر قنوتی بین دو تکبیر واقع شود، و بنابراین لازمه‌اش آن است که در رکعت اول چهار قنوت در بین پنج تکبیر باشد و در رکعت دوم سه قنوت در بین چهار تکبیر باشد و حال اینکه مقصود آن است که در رکعت اول پنج قنوت بخواند و در رکعت دوم چهار قنوت، هر قنوتی بعد از یک تکبیر واقع می‌شود فلذا چون قنوت آخری بعد از تکبیر واقع می‌شود نه بین دو تکبیر، شارح می‌فرماید تعبیر مصنف که فرموده بین تکبیرها، مجاز است یعنی از باب تغلیب یعنی غلبه دادن اکثر بر اقل چون بیشتر قنوتها در وسط تکبیرها واقع شده‌اند و فقط قنوت آخری است که بعد از تکبیر واقع شده نه در وسط.

علی وجه المجاز یعنی تعبیر به - بینها - بوجه مجاز است و گرنه اگر مجاز نباشد (آن تعبیر خالی از مسامحه نیست زیرا) قنوت بعد از هر تکبیر است (پس قنوت آخری در بین تکبیرها واقع نمی‌شود).

وهذا التکبیر والقنوت... توضیح: آن تکبیرها و آن قنوتها جزء نماز می‌باشند پس هر وقتی که نماز عید واجب باشد (مثل زمان حضور امام علیه السلام) آن تکبیرها و قنوتها هم واجب می‌باشند، و هر وقتی که آن نماز مستحب باشد (مثل زمان ما) آن تکبیرها و قنوتها هم مستحب می‌باشند و در هر صورت (چه وجوب و چه استحباب) اگر تکبیرها و قنوتها عمداً ترک شوند نماز باطل می‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وهذا التکبیر والقنوت الف ولام** در آن دو کلمه برای جنس است یعنی این جنس از تکبیر و قنوت که هر کدام مشتمل بر ثنه فرد می باشند (پنج در رکعت اول و چهار در رکعت دوم) منها یعنی من الصلوة فیجب ضمیر بر می گردد به هر کدام از تکبیر و قنوت تجب ضمیر به صلاة بر می گردد و یسن ضمیر به هر کدام از تکبیر و قنوت بر می گردد تسن ضمیر به صلاة بر می گردد و تبطل بالإخلاق... یعنی و باطل می شود نماز به ترک آن دو (تکبیرها و قنوتها) **على التقديرين** بر هر دو فرض (وجوب و استحباب).

(ویستحب) **القنوت (بالمرسوم)**... مستحب است اینکه در قنوت آن دعایی که در خصوص قنوت نماز عید وارد شده خوانده شود و آن دعا: اللهم أهل الکبرياء والعظمة... (تا آخر چنانکه در رساله های عملیه و «مفاتیح الجنان») می باشد، و جایز است غیر آن دعا خوانده شود از دعاهایی که در قنوت نمازهای دیگری دعاهای غیر قنوتی وارد شده، و نیز جایز است بخواند هر دعایی که بخاطرش بیاید و از خودش آن دعا را انشاء کند.

(ومع اختلال الشروط) الموجبة (تصلي جماعة وفرادى مستحباً) ولا يعتبر حينئذ تباعد العيدين بفرسخ. وقيل: مع استحبابها تصلي فرادى خاصة، وتسقط الخطبة في الفرادى.

(ولو فاتت) في وقتها، لعذر وغيره (لم تقضى) في أشهر القولين، للنص. وقيل: تقضى كما فاتت. وقيل: أربعا مفصولة. وقيل: موصولة وهو ضعيف المأخذ.

(ومع إختلال الشروط)... در صورتی که شرایط وجوب نماز عید (چه تمام شرایطش و چه بعضش) تحقق نیابد و مختل گردد (مثلاً امام معصوم علیه السلام نباشد مثل زمان ما) نماز عید مستحب است چنانکه سابقاً به آن اشاره کردیم، و آن را در این صورت می شود، هم فرادی خواند و هم جماعت ولی بعضی گفته اند که در این صورت، فرادی فقط می شود خواند نه جماعت الموجبة یعنی شرایط واجب کننده نماز تُصَلَّى بصیغه مجهول ولا يعتبر حينئذ تباعد.... در صورتی که نماز عید مستحب باشد صحیح است دو نماز عید در فاصله کمتر از یک فرسخ از همدیگر برپا شوند ولی در صورت وجوب، شرط است در صحت برپا شدن دو نماز اینکه یک فرسخ از همدیگر فاصله داشته باشند مانند نماز جمعه.

ترجمه و شرح عبارت: معتبر نیست در این وقت (که نماز عید مستحب شده) دور بودن دو نماز عید از همدیگر به یک فرسخ و تسقط الخطبة في الفرادى در نماز عیدی که فرادی خوانده شود، خطبه در آن لازم نیست و ساقط می شود و جهتش واضح است.

(ولو فاتت) في وقتها لعذر... توضیح: اگر نماز عید در وقتش خوانده نشود به سبب عذری (مثل گرما یا سرما یا باران و مانند آن) یا عمدأ و یا سهواً قضاء ندارد نه وجوباً و نه استحباباً (یعنی قضاء آن نه واجب است و نه مستحب) چه در فرض اینکه نماز عید واجب باشد و چه مستحب.

وبعضی گفته‌اند که قضاء کند به همان دورکعت که فوت شده و بعضی گفته‌اند قضاء کند چهار رکعت، و در این چهار رکعت اختلاف کرده‌اند: بعضی قائل شده‌اند که آن چهار رکعت به دو سلام باشد (یعنی دو تا دورکعتی بخواند) و بعضی گفته‌اند چهار رکعت به یک سلام.

شارح می‌فرماید: که قول به چهار رکعت قضاء، دلیلش که روایت می‌باشد ضعیف است (هم دلالتش و هم سندش) **تُقضى كما فاتت** یعنی قضاء می‌شود به همانطوری که فوت شده یعنی دورکعت **مفصولة** یعنی چهار رکعت جدا شده یعنی به دو سلام **موصولة** یعنی چهار رکعت به هم متصل یعنی به یک سلام.

(وَيَسْتَحِبُّ: الاصحاح بها) مع الاختيار، للاتّباع (إلا بمكة) فمسجدها أفضل.

(وَأَنْ يَطْعَمَ) بفتح حرف المضارعة فسكون الطاء ففتح العين، مضارع "طعم" بكسرهما كعلم أي يأكل (في) عيد (الفطر قبل خروجه) إلى الصلاة. (وفي الاضحى بعد عوده من أضحيتته) بضم الهمزة وتشديد الياء، للاتّباع، والفرق لائح. وليكن الفطر في الفطر على الحلو، للاتّباع. وما روي شاذًا: من الإفطار فيه على التربة المشرفة، محمول على العلة جمعا.

(وَيَسْتَحِبُّ الإصحاح بها) مستحب است نماز عيد در بیابان برپا شود در صورتی که بیابان رفتن ممکن باشد و عذری مانند باران یا گل بودن راه و یا وحشت و ترس نباشد و دلیل استحباب، متابعت پیغمبر ﷺ می باشد چنانکه در روایت است که پیغمبر ﷺ نماز عيد را در بیابان برپا می کرد، و در روایت دیگر است که سزاوار نیست نماز عيد در مسجد سقف دار و یا در خانه خوانده شود بلکه خوانده شود در بیابان و یا در فضای باز مع الاختیار یعنی در صورت اختیار (و امکان خروج به صحرا) و نبودن اضطرار و عذر مثل باران و ترس و وحشت، پس اگر ممکن نباشد خروج به صحرا، در همان شهر خوانده شود للاتّباع دلیل استحباب است یعنی به جهت متابعت عمل پیغمبر ﷺ (إلا بمكة)... مگر در مکه که مستحب است نماز عيد در مسجد آن (یعنی مسجد الحرام) خوانده شود.

(وَأَنْ يَطْعَمَ) بفتح حرف المضارعة... توضیح: مستحب است در عيد فطر اینکه قبل از رفتن به نماز عيد، چیزی بخورد ولی در عيد قربان مستحب است بعد از برگشتن از نماز بخورد، از گوشت قربانی، و دلیل آن متابعت از عمل پیغمبر ﷺ است که در عيد فطر چنان می کردند و در عيد قربان چنین می کردند و نیز فرق بین آن دو روشن است، زیرا واجب است افطار کردن و خوردن روز عيد فطر بعد از آنکه روز قبلش واجب بود روزه فلذا سزاوار است زودتر در روز عيد فطر، افطار کند تا نفس خود را

و ادا نماید بر عمل به او امر متضاده (امر به افطار روز عید فطر و امر به روزه قبل آن روز) و تسلیم بودن در مقابل امر شارع، بخلاف روز عید قربان، زیرا در این روز مستحب است خوردن از گوشت قربانی و معلوم است که این میسر نمی گردد مگر بعد از نماز فلذا مستحب است خوردن را بعد از برگشتن از نماز قرار دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **حرف المضارعة** یعنی یاء بکسرها یعنی کسر عین **طَعِمَ** **أَي** **يَأْكُل** تفسیر کلمه **يَطْعَم** است **من الاضحیة** متعلق است به **يَطْعَم** مقدّر یعنی و **يَطْعَم** **في الاضحی من الاضحیة**، واضحیه یعنی حیوانی که روز عید قربان می کشند نه در مناسک حج و الفرق **لا یح** یعنی فرق بین دو عید در آن جهت، ظاهر است.

ولیکن الفطر فی الفطر... توضیح: مستحب است روز عید فطر، افطار به شیرینی کند مثل خرما و مانند آن بجهت متابعت عمل پیغمبر ﷺ.

اگر کسی گوید که در بعضی روایات آمده است که مستحب است روز عید فطر افطار به تربت امام حسین (علیه السلام) بکند پس جمع و سازش بین آن دو روایت چگونه است؟

جواب گوئیم که: سازش بین آن دو روایت چنین است که گوئیم روایت تربت مربوط به انسان مریضی است که برای شفاء بیماری اش بخورد و روایت شیرینی مربوط به غیر مریض است.

ترجمه و شرح عبارت: **ولیکن الفطر** کلمه فطر به فتح فاء و سکون طاء یعنی افطار کردن و خوردن **في الفطر** به کسرفاء یعنی عید فطر **الحلو** بضم حاء و سکون لام یعنی شیرینی و **ما روی...** (این مبتدا است و خبرش کلمه - محمول - می باشد) یعنی و آنچه که روایت شده - بطور شاذ - از افطار کردن در روز عید فطر به تربت مشرفه (سید الشهداء علیه السلام) آن روایت حمل شده بر حال مرض بجهت سازش دادن (بین این روایت و بین روایتی که مستحب دانسته خوردن شیرینی را در آن روز).

(ویکړه التنفل قبلها) بخصوص القبلیه، (وبعدھا) إلى الزوال بخصوصه للامام والاموم (إلا بمسجد النبي ﷺ) فانه يستحب أن يقصده الخارج إليها ويصلي به ركعتين قبل خروجه، للاتباع. نعم، لو صليت في المساجد لعذر، أو غيره استحَب صلاة التحية للداخل، وإن كان مسبوقاً والامام يخطب، لفوات الصلاة المسقط للمتابعة.

(ویکړه التنفل قبلها) ... مکروه است قبل از نماز عید، خواندن نماز مستحبی (نافه) و این کراهت در اینجا از جهت قبل بودن آن نماز است گرچه ممکن است خواندن آن نماز مستحبی از جهت دیگری هم کراهت داشته باشد مثل اینکه در یکی از اوقات کراهت نافله که در بحث اوقات گذشت خوانده شود مثلاً بعد از طلوع آفتاب که هنوز شعاعش نرفته یعنی نورش ضعیف است و قوی نشده، آن نافله خوانده شود زیرا در این وقت خواندن نافله کراهت دارد.

و همچنین کراهت دارد بعد از نماز عید، خواندن نماز مستحبی و این کراهت در اینجا از جهت بعد بودن آن نماز است گرچه ممکن است خواندن آن از جهت دیگری هم کراهت داشته باشد مثل اینکه در وقت رسیدن آفتاب به دایره نصف النهار (وسط آسمان) خوانده شود، زیرا خواندن نافله در این وقت کراهت دارد چنانکه در بحث اوقات نافله گذشت.

ترجمه و شرح عبارت: بخصوص القبلیه یعنی آن کراهت ناشی است از خصوص قبل بودن آن نماز با قطع نظر از اینکه ممکن است کراهت از جهت دیگری هم باشد چنانکه توضیحش دادیم بخصوصه یعنی بخصوص بعدیت، و این از کلمه - قبلیه - و از کلمه بعدها استفاده می شود و ضمیر مذکر برگشتن به بعدیت شاید بجهت مصدر بودن کلمه بعدیت است، و شاید بجهت آن است که ظاهراً ضمیر به کلمه بعدها بر می گردد للامام والمأموم یعنی کراهت نافله قبل از نماز عید و بعد آن، هم برای امام است و هم مأموم.

إِلَّا بِمَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ فَإِنَّهُ يُسْتَحَبُّ... آن کراهت می باشد مگر در مسجد پیغمبر ﷺ که کسی که در مدینه می باشد مستحب است برای او قبل از رفتن به نماز عید، به مسجد پیغمبر ﷺ رود و دو رکعت نماز تحیت در آن بخواند.

و اگر چنانچه در مسجد بوده و از آنجا به نماز عید می خواهد برود آن دو رکعت نماز غیر تحیت خواهد بود **يَقْصِدُهُ** یعنی قصد کند مسجد پیغمبر را (یعنی اول برود به سوی آن مسجد) آن کسی که خارج می شود (و می خواهد برود) به سوی نماز عید به در مسجد قبل **خروجه** قبل از خارج شدنش به نماز عید **لِلاتِّبَاعِ** یعنی کراهت نداشتن در مسجد النبی، دلیلش متابعت عمل پیغمبر است که حضرت قبل از خروج برای نماز عید، اول در مسجد خودش دو رکعت نماز می خواندند.

نعم لو صليت في المساجد... توضیح: گفته شد خواندن نافله قبل از عید و بعد آن مکروه است، حالا می فرماید آری اگر نماز عید در مسجد برپا شود بجهت عذری و یا عمداً، در این صورت مستحب است کسی که وارد مسجد می شود ابتدا نماز تحیت مسجد بخواند (و نماز تحیت از نمازهای مستحبی و نوافل می باشد) و بعداً نماز عید حتی در صورتی هم که دیر به نماز عید برسد و ببیند امام نماز را تمام کرده و مشغول خطبه است، زیرا در این صورت نماز از او فوت شده و به فوت شدن نماز، لزوم متابعت امام ساقط می شود پس لازم نیست که از این به بعد متابعت امام کند در گوش دادن خطبه پس مانعی نیست برای او از مشغول شدن به نماز تحیت پس وقتی که ممکن نشد او را ملحق به امام شود باید خودش بعد از آنکه نماز تحیت خواند نماز عید را فرادی بخواند (در زمان غیبت امام عليه السلام مثل زمان ما) و یا اینکه با جماعت دیگری اگر برپا شود بخواند و خطبه امام چیزی است خارج از نماز و نماز تحیت ضرری به آن ندارد.

ترجمه و شرح عبارت: **وإن كان...** (إن وصلیّه است) یعنی اگر چه دیر به نماز
 برسد در آن حالی که امام (نماز را تمام کرده و) خطبه می خواند **والإمام یخطب...** ولی
 اگر چنانچه وارد مسجد شود و ببیند امام در نماز است، نباید نماز تحیت بخواند بلکه
 واجب است ملحق به امام شود تا نماز از او فوت نگردد **المُسَقِطُ** صفت است برای
 فوت **للمتابعة** یعنی متابعت مأمومین امام را در شنیدن خطبه.

(و یستحب التکبیر) فی المشهور، وقیل: یجب، للامر به (فی الفطر عقیب أربع) صلوات (أولها المغرب لیلته، وفي الاضحی عقیب خمس عشرة) صلاة للناسک (بمنی، و) عقیب (عشر بغيرها)، وبها لغيره (أولها ظهر يوم النحر) وآخرها صبح آخر التشریق، أو ثانیه. ولو فات بعض هذه الصلوات کبر مع قضائها، ولو نسی التکبیر خاصة أتى به حيث ذکر.

(وصورته: "الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله، والله أكبر، الله أكبر على ما هدانا" ویزید (فی) تکبیر (الاضحی) على ذلك (الله أكبر على ما رزقنا من بهمة الانعام). وروي فيهما غير ذلك بزيادة ونقصان، وفي «الدروس» اختار: "الله أكبر - ثلاثا -، لا إله إلا الله والله أكبر الحمد لله على ما هدانا، وله الشكر على ما أولانا". والكل جائز، وذكر الله حسن على كل حال.

(و یستحب التکبیر)... توضیح: مستحب است تکبیر گفتن (به عبارتی که بعداً ذکر خواهد شد) پس از چهار نماز واجب در عید فطر، نماز مغرب و عشاء شب عید، نماز صبح، نماز عید.

و پس از پانزده نماز در عید قربان برای حاجی در منی از نماز ظهر روز عید (روز دهم) تا نماز صبح روز سیزدهم، و اگر در منی نباشد و یا در منی باشد ولی حاجی نیست (مثل اهل مکه و مدینه)، در هر دو صورت بعد از ده نماز تکبیر گوید، از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز دوازدهم.

ترجمه و شرح عبارت: فی المشهور یعنی مشهور مستحب دانسته اند ولی بعضی قائل به وجوب آن شده اند، زیرا امر به آن شده در قول خداوند که می فرماید: ﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ﴾ که در حدیث تفسیر شده ذکر خدا در آن آیه به تکبیر، و صیغه امر حقیقت در وجوب است فی الفطر عید فطر أولها المغرب لیلته اول آن نمازها، نماز مغرب شب عید فطر است (و آخرش نماز عید فطر است) و فی الاضحی یعنی و در روز

عید قربان بغیرها یعنی در غیر منی از بلاد و جاهای دیگر و بها لغیره یعنی و (همچنین بعد از ده نماز) در منی برای غیر حاجی لغیره ضمیر به ناسک بر می‌گردد (أولها ظهریوم النحر)... اول آن پانزده نماز و ده نماز، نماز ظهر روز قربانی است (یعنی همان روز عید که روز دهم است) و آخر آن نمازها صبح روز آخر ایام تشریق (یعنی روز سیزدهم و این روز آخر برای پانزده نماز است) و یا نماز صبح روز دوم ایام تشریق (یعنی روز دوازدهم و این روز آخر برای ده نماز است) التشریق سه روز بعد عید قربان را (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم) ایام تشریق گویند. و وجه نامگذاری آن روزها به تشریق را در شرح کتاب الصوم در مبحث روزه‌های حرام ذکر کرده‌ایم، هر که خواهد رجوع کند به آن مجلد.

ولوفات بعض هذه الصلوات... کسی که یکی از آن نمازهای یومیه اش فوت شده (که در نتیجه تکبیر بعد آن نماز هم فوت می‌شود) می‌تواند تکبیر را پس از قضاء آن نماز بگوید یعنی هر زمانی که آن نمازش را قضا کرد آن تکبیر را بعدش بگوید (گرچه قضاء نمازش در غیر روزهای تشریق باشد) قضائها ضمیر به بعض صلوات بر می‌گردد.

ولونسی التکبیر خاصة... کسی که فقط تکبیر را پس از نماز فراموش کند می‌تواند هر وقتی که یادش بیاید آن را بگوید.

و صورته: الله اکبر... یعنی صورت تکبیر به آن وجه است (ویزید فی) تکبیرة (الاضحی)... یعنی در تکبیر روز عید قربان اضافه کند بر آن جملات سابق، این جمله را که: «الله اکبر علی مارزقنا من بهیمة الانعام» و روی فیهما... یعنی در تکبیر روز فطرو روز قربان جور دیگر نیز روایت شده به زیادی و کمی در جملات آن صورت تکبیری که ذکر شد و فی «الدروس» اختار... در کتاب «دروس» اختیار نموده به این وجه گفته شود که اول سه بار الله اکبر گفته شود و بعدش لا اله الا الله... والکل جایز... شارح

می‌فرماید: گفتن تکبیر به هر صورت از صورت‌های مذکور جایز است، زیرا مقصود ذکر خداست و ذکر خدا نیکو است به هر وجهی که باشد حال مقصود از حال در اینجا، وجه و صورت است.

(ولو اتفق عيد وجمعة تخير القروي) الذي حضرها في البلد من قرية، قريّة كانت، أم بعيدة، (بعد حضور العيد في) حضور (الجمعة) فيصليها واجبا وعدمه، فتسقط ويصلي الظهر، فيكون وجوبها عليه تخيريا. والاقوى عموم التّخير لغير الامام، وهو الذي اختاره المصنف في غيره أما هو فيجب عليه الحضور، فان تمت الشرائط صلاحها وإلا سقطت عنه. ويستحب له إعلام الناس بذلك في خطبة العيد.

ولو اتفق عيد وجمعة... توضيح: اين مسأله مربوط به زمان حضور امام معصوم عليه السلام است كه نماز جمعه تعييني مي شود، توضيح مسأله آنكه اگر روز عيد، روز جمعه شد، شخص روستايي كه از روستايي خود آمده و نماز عيد را در شهر خوانده (چه از روستايي نزديك باشد مثلاً دريك فرسخي شهر و يا دور باشد مثلاً در كمتر از دو فرسخي شهر كه حضورش براي جمعه واجب است) چنين شخصي مخير است كه براي نماز جمعه نيز حاضر شود يا نشود پس اگر در نماز جمعه حاضر شد، آن را به نيت وجوب بخواند و اگر حاضر نشد جمعه از او ساقط مي شود و بايد نماز ظهر بخواند پس وجوب حضور در جمعه در اين صورت براي او تخيري مي باشد.

شارح مي فرمايد كه: اقوي آن است كه تخير حضور در جمعه، هم براي روستايي است و هم براي شهري، مگر براي امام جمعه كه براي او واجب تعييني است كه براي جمعه حاضر شود كه اگر ببيند شرايط اقامه جمعه هست (يعني مثلاً به مقدار پنج نفر لااقل حاضر هستند) نماز را بخواند و اگر شرايط نيست ساقط مي شود نماز جمعه از امام.

و مستحب است براي امام اينكه در خطبه نماز عيد اعلام كند كه كساني كه براي نماز عيد حاضر شده اند مخيرند در حضور براي نماز جمعه.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو اتفق عيد...** يعني اگر اتفاق بيفتد روز عيد و روز جمعه (دريك روز يعني روز عيد روز جمعه شد) شخصي روستايي - كه حاضر شده براي

نماز عید در شهر از روستایش چه از روستای نزدیک باشد یا دور - بعد آنکه حاضر شد در نماز عید، مخیر است در اینکه حاضر به نماز جمعه شود و آن را به نیت وجوب بخواند یا حاضر نشود پس ساقط شود جمعه از او و باید نماز ظهر بخواند پس وجوب جمعه بر چنین شخصی تخییری است **الْقَرَوِي** به فتح راء منسوب است به قریه بمعنی روستا **أم بعیدة** یعنی دور باشد (نه به مقدار مسافت شرعی که مسافر حساب شود و نه به مقدار دوفرسخ که سبب سقوط نماز جمعه از او شود بلکه کمتر از دوفرسخ باشد **في حضور الجمعة** متعلق است به **تخیر وعدمه** یعنی وعدم حضور جمعه **فتسقط** تفریع است بر - عدمه - **فيكون وجوبها علیه** تأخیراً در اینجا سید کلانتر در حاشیه «لمعه دمشقیه» اشتباه واضحی در توضیح عبارت نموده است چنانکه پس از مطالعه توضیحات ما روشن می شود. **عموم التخییر** یعنی تأخیر در حضور جمعه هم برای روستایی است و هم برای شهری (البته غیر امام جمعه) و اختصاص به روستایی ندارد که مصنف فرموده **وهو الذي...** یعنی عموم تأخیر را مصنف در غیر کتاب «لمعه» اختیار نموده **أما هو فيجب...** یعنی اما امام پس واجب است بر او اینکه در **مُصلی** حاضر شود پس اگر شرایط اقامه جمعه تمام بود (که عدد مومنین لا اقل به مقدار پنج نفر می شدند) نماز جمعه را بخواند و اگر شرایط تمام نبود ساقط می شود جمعه از امام نیز و **يستحب...** مستحب است برای امام اینکه اعلام کند در خطبه نماز عید مردم را به آن تأخیر.

(ومنها:) صلاة (الآيات) جمع "آية" وهي العلامة، سميت بذلك الاسباب المذكورة، لانها علامات على أهوال الساعة، وأخاويها، وزلازلها، وتكوير الشمس، والقمر.
(و) الآيات التي تجب لها الصلاة (هي: الكسوفان) كسوف الشمس، وخسوف القمر،
ثناهما باسم أحدهما تغليبا، أو لاطلاق الكسوف عليهما حقيقة، كما يطلق الخسوف
على الشمس أيضا، و "اللام" للعهد الذهني وهو الشائع من كسوف النيرين، دون
باقي الكواكب وانكساف الشمس بها.

نماز آیات

(ومنها:) صلاة (الآيات)... یکی دیگر از نمازهای واجب، نماز آیات است و آیات
جمع آیه است یعنی نشانه و علامت، و آن نمازی است که به سبب آیاتی مانند
گرفتن ماه و آفتاب و زلزله و هراتفاق هولناک آسمانی مثل بادهای سیاه و سهمگین
و خلاصه هراتفاق خدایی که سبب ترس اکثر مردم بشود واجب می شود.
و جهت اینکه آن اسباب را آیات می گویند آن است که آنها نشانه هایی هستند از
هولها و ترسها و زلزله های قیامت (و برهم خوردن اوضاع جهان) و پایان یافتن نیروی
خورشید و ماه و تاریکی آنها در قیامت و انسان را بیاد قیامت می اندازد.
سُمِيتَ بذلك، الأسبابُ المذكورة... «الأسباب» نایب فاعل سُمِيتَ باشد یعنی
نامیده شد به نام آیات، آن اسبابی که ذکر شده در عبارت مصتّف (کسوفان و زلزله
و... و...) زیرا که آن اسباب...

والآيات التي تجب... یعنی آن آیاتی که نماز بجهت آنها واجب می شود، یکی
گرفتگی ماه و خورشید است که به آن کسوفان می گویند یعنی کسوف آفتاب و خسوف
ماه.

و جهت اینکه کسوف و خسوف تشبیه به اسم کسوف بسته شده و کسوفان گفته می‌شود یکی از این دو امر است که:

۱. یا از باب تغلیب (که یک نوع مجاز است) می‌باشد یعنی در اینجا اسم گرفتگی آفتاب که کسوف است غلبه داده شده بر اسم گرفتگی ماه که خسوف است و هر دو کسوف نامیده شده همانطوری که در نماز ظهر و عصر، ظهران می‌گویند و در نماز ظهر و جمعه، جمعتان می‌گویند.

۲. و یا گوئیم که تغلیب نیست بلکه حقیقت است، زیرا گرچه اسم کسوف مشهور شده در گرفتگی آفتاب ولی آن اسم برگرفتگی ماه هم گفته می‌شود همانطوری که اسم خسوف گرچه مشهور شده در گرفتگی ماه ولی برگرفتگی آفتاب هم گفته می‌شود، فلذا کسوفان یعنی کسوف آفتاب و کسوف ماه، و خسوفان یعنی خسوف آفتاب و خسوف ماه بایسم أحدهما به اسم یکی از آنها که کسوف باشد تغلیباً علت اول است برای ثنّاهما أولان... علت دوم است.

واللام للعهد الذهني... الف ولام در الکسوفان (در عبارت مصنّف) برای عهد ذهنی است یعنی آن کسوفی که معهود و معروف است در اذهان مردم (نه هر کسوفی) و آن کسوف معهود همان نوع متعارف و شایع از کسوف شمس و قمر است که عبارت می‌باشد از گرفتگی آفتاب به سبب حائل شدن ماه بین آن و بین زمین (نه به سبب حائل شدن ستاره مثل زهره و عطارد) و گرفتگی ماه به سبب حائل شدن زمین بین آن و بین آفتاب.

پس بنابراین، گرفتگی ستاره‌ها به ستارگان دیگر، سبب وجوب نماز آیات نمی‌شود، زیرا - چنانکه بعداً خواهد فرمود - میزان در سبب وجوب نماز همانا ترس اکثریت مردم است از آن اتفاق هولناک خدایی و چنانکه معلوم است گرفتگی ستاره سبب خوف مردم نمی‌گردد، زیرا اکثریت مردم اطلاع از آن ندارند.

وهمچنین گرفتگی آفتاب به سبب حائل شدن ستاره بین آن و بین زمین سبب وجوب نماز نمی شود النّیّون یعنی شمس و قمر دون باقی الکواکب یعنی نه گرفتگی بقیه ستارگان به ستارگان او انکساف.. عطف است بر- باقی الکواکب - یعنی و نیز معهود نمی باشد گرفتگی آفتاب به ستارگان.

(والزَّلْزَلَةُ) وهي: رجفة الارض. (والريح السوداء، أو الصفراء، وكل مخوف سماوي) كالظلمة السوداء أو الصفراء المنفكة عن الريح، والريح العاصفة زيادة على المعهود وإن انفكت عن اللونين أو اتصفت بلون ثالث. وضابطه: ما أخاف معظم الناس. ونسبة الاخاويف إلى السماء باعتبار كون بعضها فيها، أو أراد بالسماء مطلق العلو، أو المنسوبة إلى خالق السماء ونحوه، لاطلاق نسبته إلى الله تعالى كثيرا.

ووجه وجوبها للجميع صحيحة زارة عن الباقر عليه السلام المفيدة للكل، وبها يضعف قول من خصها بالكسوفين أو أضاف إليهما شيئا مخصوصا كالمصنف في «الالفية».

(والزَّلْزَلَةُ)... یکی دیگر از آیات، زلزله است و آن لرزش و تکان شدید زمین است و الريح السوداء و الصفراء دیگر از آیات، باد سیاه و زرد است و کل مخوف سماوي و هر ترساننده آسمانی مثل تاریکی سیاه یا زرد بدون باد و مثل باد سهمگین بیش از اندازه متعارف در باد شدید گرچه همراه با سیاهی و زردی نباشد و یا به رنگ دیگر باشد (و نیز مثل رعد و برق های وحشتناک) و خلاصه میزان در آن اسباب مذکور آن است که بیشتر مردم را بترساند المنفكة عن الريح جدای از باد و الريح العاصفة... مثال دیگر است و إن انفكت... ضمیر مقدر در - انفكت - بر می گردد به ریح یعنی اگرچه آن باد جدا از آن دورنگ (سیاهی و زردی) باشد و یا متصف به رنگ سومی باشد وضابطه... یعنی میزان در مخوف که سبب وجوب نماز می شود آن مخوفی است که بترساند بیشتر مردم را.

ونسبة الأخاويف الى السماء... توضیح: مصنف در متن یک جمله دارد که آن: کل مخوف سماوي می باشد (یعنی هر ترساننده آسمانی) و ظاهرا این عبارت آن است که آنچه در عبارت ذکر شده از جزء ترساننده های آسمانی می باشند و حال آنکه بعضی از آنها مثل کسوفان فقط آسمانی است و بقیه آسمانی نمی باشند بلکه زلزله ای

که ذکر شده از ترساننده های زمینی است پس وجه اینکه همه آنها را نسبت به آسمان داده چگونه است؟

شارح سه وجه برای آن ذکر می کند:

۱. اینکه آن نسبت مجاز است از باب تغلیب بعض افراد بر اکثر افراد یعنی اطلاق اسم اقل افراد شده بر اکثر افراد و آن اقل همان کسوفین است، و به عبارت دیگر اینکه نسبت اخوایف به آسمان به اعتبار آن است که بعضی از آنها (یعنی کسوفین) در آسمان می باشد و آسمانی بودن کسوفین غلبه داده شده بر همه خاوایف و همه آنها را آسمانی گفته اند و جهت تغلیب هم آشهر بودن آن بعض است زیرا کسوفین اشهر و معروفترین اخوایف است.

نگارنده گوید: از این توجیه استفاده می شود که کسوفین در صورتی نماز آیات را واجب می کند که بیشتر مردم از آن بترسند، و حال آنکه فقهاء، در آن، ترس را شرط ندانسته اند بلکه فرموده اند کسوفین موجب نماز آیات است خواه بیشتر مردم از آن بترسند، و خواه نترسند.

۲. اینکه مقصود از سماء، فلک نیست بلکه مقصود مطلق جهت بالای سر می باشد و بنابراین نسبت آن اخوایف به سماء صحیح خواهد بود، زیرا بادهای و ظلمتها همه در جهت بالا می باشند. بلکه فقط زلزله می ماند که در جهت بالا نیست و این نیز از باب تغلیب نسبت به سماء داده شده یعنی تغلیب اکثر افراد بر بعضی دیگر یعنی اینکه چون اکثر خاوایف در جهت بالا می باشند فلذا آسمانی بودن (جهت بالا) آنها غلبه داده شده بر زلزله و آن را هم آسمانی گفته اند.

پس تغلیب در این وجه دوم فرق دارد با تغلیب در وجه اول.

۳. اینکه مقصود از سماوی یعنی مخوفی که نسبت به خالق سماء (یعنی خدا) دارد و این نحوه استعمال در عرف زیاد است که می گویند این امر سماوی است یا

این آفت سماوی است و مقصودشان آن است که یعنی این امر و آفت، الهی است یعنی منسوب به خالق آسمان است.

ترجمه و شرح عبارت: **ونسبة الأخاویف..** یعنی ونسبت دادن (مصتّف) ترساننده‌ها را به آسمان، به اعتبار بودن بعضی آنهاست در آسمان و یا قصد کرده مصتّف به سماء، مطلق بلندی (و جهت بالا) را - پس بنابراین وجه دوم، نسبت خاویف به سماء به اعتبار بودن اکثر آنها در سماء (جهت بالا) خواهد بود همانطوری که در وجه اول به اعتبار بودن بعض آنها در سماء بود) **أو المنسوبة إلى...** (این وجه سوم است) یعنی و یا اینکه مقصود از سماوی، اخاویف منسوب به خالق سماء است و نحوه یعنی و نحو خالق سماء مثل جاعل سماء یا فاطر سماء لإطلاق نسبتها... (این علت است برای اینکه چگونه از لفظ سماوی، منسوب به خالق سماء فهمیده می‌شود، و در کلمه اطلاق، معنی انصراف تضمین شده) یعنی زیرا زیاد انصراف دارد نسبت سماوی، به خداوند متعال یعنی وقتی که در عرف مردم گفته می‌شود این آفت آسمانی است، به اذهان مردم زیاد خطور می‌کند که یعنی این آفت خدایی است.

ووجه وجوبها للجميع... توضیح: دلیل وجوب نماز آیات در تمام آن اسباب مذکوره، روایت زراره از امام باقر علیه السلام است که دلالت دارد بر وجوب نماز برای تمام آن اسباب، و آن روایت به این مضمون است که فرموده: برای تمام اخاویف آسمان از تاریکی یا باد یا اتفاق هولناک، نماز کسوف را بخوان.

بعضی از فقهاء نماز آیات را اختصاص به کسوفین داده‌اند و بعضی دیگر اختصاص به کسوفین و زلزله و باد سیاه و زرد ترساننده داده‌اند و دیگر برای ظلمت بدون باد و یا باد سهمناک بی رنگ، آن نماز را واجب ندانسته‌اند.

شارح می‌فرماید که روایت مذکور ضعیف می‌کند اختصاص آن دو قول را زیرا آن روایت، نماز را برای هر ترساننده‌ای واجب دانسته حتی برای ظلمت بدون باد و یا باد بی رنگ.

ترجمه عبارت: **ووجه..** یعنی وجه وجوب نماز آیات برای همه اسباب مذکوره، روایت صحیح زرارۀ (اسم یکی از رواة است) از امام باقر علیه السلام می‌باشد که این روایت افاده کرده (وجوب نماز) برای همه اسباب مذکوره را، و به همین روایت تضعیف می‌شود قول کسی که اختصاص داده نماز را به کسوفین تنها و یا (قول کسی که) اضافه نموده به آن کسوفین، چیز مخصوصی را مثل مصتّف در رساله الفیه (که در آن دو چیز را اضافه نموده، زلزله و باد سیاه و زرد ترساننده را).

وهذه الصلاة ركعتان في كل ركعة سجدتان، وخمسة ركوعات وقيامات، وقراءات. (وتجب فيها: النية، والتحريمة، وقراءة الحمد، وسورة، ثم الركوع ثم يرفع) رأسه منه إلى أن يصير قائماً مطمئناً (ويقراًهما هكذا خمساً ثم يسجد سجدتين، ثم يقوم إلى الثانية ويصنع كما صنع أولاً). هذا هو الأفضل.

(ويجوز له) الاقتصار على (قراءة بعض السورة) ولو آية (لكل ركوع، ولا يحتاج إلى) قراءة (الفتاحة إلا في) القيام (الاول). ومتى اختار التبعض (فيجب إكمال سورة في كل ركعة مع الحمد مرة، بأن يقرأ في الاول الحمد وآية، ثم يفرق الآيات على باقي القيامات بحيث يكملها في آخرها).

دستور نماز آیات

وهذه الصلاة ركعتان... نماز آیات دو رکعت است و دستور آن به دو کیفیت است:

کیفیت اول آنکه: در هر رکعت دو سجده و پنج رکوع و پنج قیام و پنج قرائت (حمد و سوره) می باشد به این کیفیت که ابتدا نیت کند و تکبیر الاحرام بگوید و سپس یک حمد و یک سوره بخواند و رکوع رود و سراز رکوع بردارد و بایستد و دوباره یک حمد و یک سوره بخواند باز رکوع رود و سراز رکوع بردارد و همچنین کند تا پنج مرتبه شود و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و برخیزد و رکعت دوم را همانند رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد.

و به این کیفیت خواندن نماز آیات افضل است.

و کیفیت دوم اینکه: بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه های یک سوره را پنج قسمت کند برای پنج رکوع یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند و برکوع رود و سر بردارد و بدون اینکه حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و برکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم، سوره را تمام کند مثلاً به قصد سوره قل هو الله أحد، بسم الله

الرحمن الرحیم بگوید و برکوع رود، بعد بایستد و بگوید: «قل هو الله أحد» دوباره به رکوع رود و بعد از رکوع بایستد و بگوید: «الله الصمد» باز رکوع رود و بایستد و بگوید: «لم یلد ولم یولد» و برکوع رود باز هم سر بردارد و بگوید: «ولم یکن له کفواً أحد»، و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و بعد از سجده دوم تشهد بخواند و نماز را سلام دهد. و در این کیفیت از نماز باید یک سوره کامل را تماماً تقسیم کند و بخواند و سوره را ناقص نگذارد.

از دو کیفیت بالا دو صورت دیگر در می آید که هر دو جایز است، صورت اول اینکه در یک رکعت از نماز آیات، پنج مرتبه حمد و سوره بخواند به کیفیت اول، و در رکعت دوم یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند به کیفیت دوم.

صورت دوم اینکه در بعضی رکوع های یک رکعت، به کیفیت اول بخواند و در بعض رکوع ها به کیفیت دوم بخواند و توضیح آن بعداً داده می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **والتحریمه** یعنی تکبیره الاحرام ثم **الركوع** ... یعنی پس از قرائت، رکوع رود و پس از آن سر بردارد از رکوع تا اینکه راست بایستد بدون حرکت و باز قرائت کند حمد و سوره را و برود برکوع و همین طور تا پنج مرتبه سپس دو سجده بجا آورد و پس از آن بلند شود برای رکعت دوم و انجام دهد همانطوری که در رکعت اول انجام داد و **هذا هو الأفضل** یعنی این کیفیت نماز آیات افضل است و **یجوز له الإقتصار** ... از اینجا به بعد، بیان کیفیت دوم نماز آیات است یعنی و جایز است برای او اینکه (بعد از تکبیره الاحرام و حمد) اکتفا کند بر خواندن بعض سوره گرچه یک آیه باشد، برای هر رکوع (در سوره های بزرگ وقتی که سوره پنج قسمت شود، هر قسمتی چند آیه می شود ولی در سوره های کوچک مثل قل هو الله احد و سوره انا انزلناه، هر قسمتی یک آیه می باشد) و **لا یحتاج الی قراءة الفاتحة** ... یعنی در این کیفیت از نماز، احتیاجی نیست به قرائت حمد مگر در قیام اول فقط و **متی إختار التبعیض** ... یعنی

هروقت برای خواندن نماز آیات، کیفیت دوم یعنی تبعیض و تقسیم کردن یک سوره را اختیار کرد، باید بالاخره یک سوره در هر رکعت تمام شود و چیزی از آن باقی نماند مع الحمد مرة... یعنی با یک بار حمد در هر رکعت، به اینکه در قیام اول یک حمد و یک آیه مثلاً بخواند سپس آیات دیگر را قسمت کند بر چهار قیام بعدی بطوریکه تمام کند سوره را در آخرین قیام آخرها ضمیر به قیامات برمی گردد.

(ولو أتم مع الحمد في ركعة سورة) أي قرأ في كل قيام منها الحمد وسورة تامة (وبعض في الركعة (الآخرى) كما ذكر (جاز، بل لو أتم السورة في بعض الركوعات، وبعض في آخر جاز).

والضابط: أنه متى ركع عن سورة تامة وجب في القيام عنه الحمد ويتخير بين إكمال سورة معها وتبعضها، ومتى ركع عن بعض سورة تخير في القيام بعده بين القراءة من موضع القطع ومن غيره من السورة متقدماً ومتأخراً، ومن غيرها، وتجب إعادة الحمد فيما عدا الأول، مع احتمال عدم الوجوب في الجميع. ويجب مراعاة سورة فصاعداً في الخمس.

ومتى سجد وجب إعادة الحمد سواء أكان سجوده عن سورة تامة أم بعض سورة كما لو كان قد أتم سورة قبلها في الركعة، ثم له أن يني على ما مضى أو يشرع في غيرها، فإن بنى عليها وجبت سورة غيرها كاملة في جملة الخمس.

(ولو أتم مع الحمد)... (صورت اول است که از دو کیفیت نماز آیات درمی آید) یعنی واگر تمام کند با حمد در یک رکعت، سوره را یعنی در هر قیام از رکعت، بخواند حمد و سوره کامل (یعنی در رکعت اول تبعض نکند بلکه به کیفیت اول نماز آیات بجا آورد که پنج حمد و سوره در پنج رکوع و پنج قیام بخواند) و در رکعت دوم تبعض کند (و به کیفیت دوم نماز آیات بجا آورد) همانطوری که دستورش بیان شد جایز می باشد جاز جواب - لوتم - می باشد.

بل لو أتمَّ السورة في بعض... (صورت دوم است که از دو کیفیت نماز آیات در می آید) توضیحش آنکه اگر کسی بخواهد در یک رکعت، در بعض از رکوع ها سوره را تمام کند و در بعض دیگر تبعض کند جایز است (مثلاً در قیام اول و دوم سوره را تمام بخواند ولی برای سه قیام دیگر، سوره را سه قسمت کند و سر هر قسمتی رکوع رود) و قاعده در این مسأله آن است که در هر قیامی که سوره تام خواند و به رکوع رفت، واجب

است در قیام بعدی اینکه دوباره حمد را بخواند و سپس سوره ، حالا می خواهد سوره را در این قیام بعدی هم تمام بخواند و یا تبعیض کند (مثلاً اگر در قیام اول و دوم حمد و سوره را تمام خواند و به رکوع رفت بعد از سر برداشتن از رکوع باید در قیام سوم مجدداً حمد را بخواند و اگر در این قیام سوم هم سوره تمام بخواند باید بعد از رکوع در قیام چهارم مجدداً حمد را بخواند. ولی اگر در قیام سوم خواست یک آیه از سوره بخواند و بقیه آیات را در قیام چهارم و پنجم بخواند، در این صورت واجب نیست در قیام چهارم حمد را دوباره بخواند و ناگفته نماند که این صورت داخل است در مسأله آینده که تفصیل دارد) **سورة معها یعنی مع الحمد.**

ومتی رکع عن بعض سورة... توضیح: اگر در قیامی، تمام سوره را نخواند بلکه تبعیض کرد و بعض سوره را خواند، در قیام بعدی می تواند از همان جایی که سوره را قطع کرده بخواند و می تواند از جای دیگر آن سوره چه از آیات قبل و چه از آیات بعد را بخواند و می تواند سوره دیگری شروع کند، مثلاً فرض می کنیم در قیام اول، حمد را خواند و بعد قل هو الله را شروع کرد تا الله الصمد و رفت بر رکوع، وقتی که بلند می شود می خواهد لم یلد ولم یولد را در این قیام دوم بخواند و بر رکوع رود و بلند شود و لم یکن له کفواً أحد را در قیام سوم بخواند و برای قیام سوم و چهارم، سوره دیگر و یا همان سوره قل هو الله را شروع کند چه تماش کند و چه ناقص بگذارد.

و می خواهد در قیام دوم، دوباره بگوید بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد که این ماقبل محل قطع سوره در قیام اول است چون محل قطع، الله الصمد، بود. و می خواهد در قیام دوم، لم یکن له کفواً احد بگوید، و لم یلد ولم یولد را نگوید. و می خواهد در قیام دوم، سوره دیگر مثلاً سوره انا انزلناه شروع کند، البته بالأخره باید حداقل یک سوره تمام در مجموع پنج قیام بخواند.

در آن صُور مذکوره جایی که در قیام دوم از محل قطع سوره، شروع کند، واجب نیست دوباره الحمد بخواند و اما جائیکه از غیر محل قطع از خود آن سوره چه از آیات قبل و چه از آیات بعد، قرائت کند یا از غیر آن سوره شروع کند، الحمد واجب است بخواند و احتمال دارد که در هیچ یک از آن صور، حمد در قیام دوم واجب نباشد.

ترجمه و شرح عبارت: **ومتی رکع...** یعنی هر وقتی که رکوع کرد از بعض سوره (یعنی بعضی سوره خواند و رکوع رفت) مخیر است در قیام بعدی بین اینکه از آن جائیکه سوره را قطع کرده در قیام اول، بخواند و بین اینکه از غیر آن جا از خود آن سوره از آیات قبل یا از آیات بعد بخواند و بین اینکه از غیر آن سوره (سوره دیگری) بخواند.

و واجب است دوباره حمد بخواند (در قیام دوم) در غیر صورت اول (صورت اول همان قرائت از موضع قطع است و غیر آن صورت، همان صورت «ومن غیره»... و صورت - ومن غیرها - می باشد) و احتمال دارد واجب نباشد اعاده حمد در هیچ کدام از آن سه صورت، و واجب است رعایت شود یک سوره تام و یا بیشتر در مجموع پنج قیام.

ومتی سجد و جب إعادة... توضیح: زمانی که به سجده رفت و بلند شد و ایستاد برای رکعت دوم باید حتماً حمد را بخواند چه اینکه در رکعت اول در قیام پنجم سوره تام خوانده و چه اینکه سوره را ناقص خوانده و بقیه را برای رکعت دوم گذاشته (و ناقص گذاشتن آن بجهت اینکه در قیام های قبلی آن رکعت، سوره تامی را خوانده است).

و وقتی هم که برای رکعت دوم ایستاد می خواهد بقیه سوره ناقص در رکعت اول را تمام کند و می خواهد سوره دیگری شروع کند، و در صورتی که بخواند بقیه سوره پیش را بخواند باید یک سوره تمام دیگر در مجموع پنج قیام این رکعت دوم بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **ومتی سجده...** یعنی وزمانی که سجده کرد (و بلند شد و ایستاد برای رکعت دوم) واجب است دوباره بخواند حمد را چه اینکه سجودش بعد از خواندن سوره تام (در قیام پنجم رکعت اول) باشد و چه بعد از خواندن بعض سوره (در قیام پنجم) و این بعضی سوره در صورتی است که یک سوره تمام خوانده باشد قبل آن سوره ناقص، در رکعت اول.

و (در صورتی که سجودش بعد از خواندن بعض سوره باشد) وقتی که ایستاد برای رکعت دوم، برای او جایز است بنا بگذارد بر آنچه گذشته از آن سوره (یعنی بخواند باقیمانده سوره پیش را و شروع نکند سوره دیگر) و جایز است که شروع کند در غیر آن سوره، پس اگر بنا گذاشت بر آن سوره پیش، واجب است (بر او اینکه بخواند) سوره دیگری کامل در مجموع قیام های پنج گانه (رکعت دوم).

(ویستحب: القنوت عقیب کل زوج) من القیامات، تنزیلاً لها منزلة الركعات، فیقنت قبل الركوع الثانی والرابع، وهكذا.
(والتکبیر للرفع من الركوع) فی الجمیع - عدا الخامس والعاشر - من غیر تسمیع، وهو قرینة کونها غیر رکعات.

مستحبات نماز آیات

(ویستحب: القنوت عقیب... مستحب است بعد از هر دو قیام از ده قیام، قنوت بخواند پس پنج قنوت مستحب است، بجهت اینکه هر قیامی به منزله یک رکعت فرض می شود یعنی همانطوری که در نمازهای دیگر مستحب است در رکعت دوم، قنوت بخواند همچنین در نماز آیات مستحب است در هر دو قیامی قنوت بخواند پس قنوت پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم (که همان قیام اول رکعت دوم است) و هشتم (که همان قیام سوم رکعت دوم است) و دهم (که همان قیام پنجم رکعت دوم است) بخواند، البته اگر فقط یک قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است لها ضمیر به قیامات بر می گردد و هكذا یعنی و همینطور قبل از رکوع ششم و هشتم و دهم.

(والتکبیر للرفع من الركوع) فی الجمیع... مستحب است در وقت سر برداشتن از هر رکوع (بجز رکوع پنجم و دهم) تکبیر بگویند، و این از خصوصیات نماز آیات است زیرا در نمازهای دیگر، استحباب تکبیر قبل از رفتن به رکوع است، البته همین استحباب برای نماز آیات هم می باشد و مصنف ذکرش نکرده چون از نمازهای دیگر معلوم بوده و احتیاجی به ذکرش نبوده و غرض در اینجا ذکر استحبابی است که از مختصات نماز آیات می باشد.

من غیر تسمیع مربوط است به - والتکبیر - یعنی تکبیر مستحب است بدون تسمیع یعنی گفتن سمع الله لمن حمده در این وقت مستحب نیست، زیرا استحباب آن در وقت سر برداشتن از رکوع است و در اینجا آن چهار رکوع در هر رکعت، رکوع حقیقی نیستند چون رکوع حقیقی رکوعی است که بعد آن سجود باشد و آن رکوع پنجم در هر رکعت می باشد فلذا بعداً خواهد فرمود که تسمیع در رکوع پنجم مستحب است.

وهو قرینه کونها عشر رکعات در این جمله نسخه ها مختلف است چنانکه محشین هم تصریح به آن نموده اند، در بعض نسخه ها کلمه - عشر - دارد و در بعضی نسخه ها کلمه - غیر - دارد و محشین بنابر هر نسخه یک معنایی کرده اند و مرحوم آقا جمال خوانساری در حاشیه اش فرموده که ظاهراً صحیح، کلمه - غیر - است و سپس عبارت را روی آن توضیح داده و ما، قبل از ذکر توضیح وی، یک مقدمه ای ذکر می کنیم و آن اینکه محل بحث است که آیا نماز آیات، دو رکعت محسوب است (که مجموع پنج قیام با رکوع هایش و دو سجده اش، یک رکعت است) و یا ده رکعت (که هر قیامی یک رکعت است)؟

شارح می فرماید که دو رکعت است و قیام ها رکعات نمی باشند زیرا آنچه معهود است در نمازها آن است که در وقت سر برداشتن از رکوع، سمع الله لمن حمده گفته می شود نه تکبیر پس اینکه در نماز آیات در وقت سر برداشتن از هشت رکوع، تکبیر گفته می شود فقط در وقت سر برداشتن از دو رکوع (پنجم و دهم) تسمیع گفته می شود قرینه است بر اینکه نماز آیات دو رکعت است و مجموع پنج قیام با رکوع هایش و دو سجده اش یک رکعت محسوب است که بعد از سر برداشتن از رکوع آن رکعت (که رکوع پنجم باشد) تسمیع گفته می شود مثل بقیه نمازها.

مؤلف گوید: که شارح آن عبارت را در کتاب «شرح نفلیّه» و کتاب «روض الجنان»، بعد از ذکر استحباب قنوت و هر دو قیام، ذکر نموده و در آن دو کتاب نسخه - عشر - می باشد و شاید در این کتاب «شرح لمعه» شارح سهو کرده که آن عبارت را بعد از ذکر استحباب تکبیر، ذکر کرده و سزاوار بود آن را بعد از استحباب قنوت ذکر می کرد، و توضیح عبارت بنابراین آن است که مستحب بودن قنوت بعد از هر دو قیام، قرینه و دلیل است بر اینکه نماز آیات ده رکعت می باشد زیرا استحباب قنوت در نمازهای دیگر بعد از دو قیام است پس هر قیامی در نماز آیات یک رکعت محسوب است و هو یعنی تکبیر بدون تسمیع، قرینه آن است که قیام ها، رکعات نیستند یعنی هر قیامی یک رکعت نیست بلکه مجموع قیام ها با رکوع ها یک رکعت است.

و می شود عبارت را چنین ترجمه کرد که: تکبیر بدون تسمیع قرینه آن است که نماز آیات، چند رکعت نمی باشد یعنی ده رکعت نیست بلکه دو رکعت است.

ناگفته نماند که هر دو ترجمه ای که برای عبارت کردیم بر طبق توضیح آقا جمال خوانساری می باشد.

(والتسمیع) وهو: قول "سمع الله لمن حمده" (في الخامس والعاشر) خاصة، تنزيلاً للصلاة منزلة ركعتين. هكذا ورد النص بما يوجب اشتباه حالها، ومن ثم حصل الاشتباه لو شك في عددها، نظراً إلى أنها ثنائية أو أزيد. والاقوى أنها في ذلك ثنائية، وأن الركوعات أفعال، فالشك فيها في محلها يوجب فعلها، وفي عددها يوجب البناء على الأقل، وفي عدد الركعات مبطل.

(والتسمیع): وهو قول... مستحب است فقط سمع الله لمن حمده بگوید در وقت سر برداشتن از رکوع پنجم و رکوع دهم (که رکوع پنجم رکعت دوم است) و دیگر تکبیر در این وقت مستحب نیست بجهت اینکه نماز آیات بمنزله دو رکعت فرض می شود که رکوع پنجم، رکوع رکعت اول است و رکوع دهم، رکوع رکعت دوم است و چنانکه سابقاً گفتیم در وقت سر برداشتن از رکوع آنچه معهود است در نمازها آن است که فقط تسمیع گفته می شود نه تکبیر خاصه احتمال دارد این کلمه قید باشد برای تسمیع یعنی فقط تسمیع مستحب است بدون تکبیر، و احتمال دارد قید باشد برای خامس و عاشر یعنی فقط در این دو رکوع، تسمیع مستحب است نه در رکوع های دیگر تنزیلاً للصلاة... علت است برای استحباب تسمیع در آن دو رکوع فقط.

هكذا ورد النص بما... توضیح: روایت به همین طوری که مصنف ذکر کرده وارد شده یعنی استحباب قنوت بعد از هر دو قیام، و تکبیر در وقت سر برداشتن از هر رکوع (مگر رکوع پنجم و دهم) و تسمیع در وقت سر برداشتن از رکوع پنجم و دهم. و این روایت سبب اشتباه حال نماز آیات گردیده که آیا دو رکعتی محسوب است یا ده رکعتی زیرا استحباب قنوت بعد از هر دو قیام، قرینه است برده رکعتی بودنش چنانکه سابقاً توضیح دادیم و از سوی دیگر استحباب تکبیر در وقت سر برداشتن از هر رکوع بدون تسمیع قرینه است بر دو رکعتی بودن آن چنانکه نیز توضیحش دادیم.

و از اینجا اشتباه حاصل شده در حکم شک در رکوعات آن نماز (یعنی معلوم نیست که اگر کسی شک در رکوعات آن نماز کند آیا وظیفه او وظیفه نماز دو رکعتی است یا نماز ده رکعتی) زیرا اگر آن نماز دو رکعتی محسوب شود و رکوع‌ها مانند بقیه کارهای نماز باشند نه اینکه هر کدام یک رکعت باشد، در این صورت، شک در رکوع‌ها احکام شک در کارهای نماز را دارد چنانکه شارح بعداً تفصیل آن را بیان می‌کند، و اگر آن نماز ده رکعتی محسوب شود پس زمانی که شک در رکوعات کند احکام شک در رکوعات نماز را دارد زیرا هر رکوع، یک رکعت محسوب است.

پس نامعلومی و اشتباه در دو رکعتی یا ده رکعتی بودن آن، سبب اشتباه در حکم شک در رکوعات آن نماز شده.

شارح می‌فرماید که اقوی آن است که نماز آیات در حکم شک، نماز دو رکعتی محسوب است و اینکه رکوع‌ها هر کدام یک رکعت نمی‌باشد بلکه از کارهای نماز هستند مثل بقیه کارهای نماز پس بنابراین اگر شک در یکی از آن رکوع‌ها کند که آیا انجامش داده یا نه چنانچه اگر مشغول کاری که باید بعد از آن انجام دهد نشده (یعنی شروع به خواندن حمد یا سوره نکرده) باید برگردد و آن رکوع مشکوک را بجا آورد ولی اگر مشغول کار بعدی شده به شک خود اعتنا نکند همانطوری که در نمازهای یومیه اگر شک در یکی از کارهای واجب نماز کرد که آیا انجام داده یا نه، حکمش چنین است، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه چنانچه اگر مشغول کار بعدی که سوره باشد نشده باید حمد را بخواند و اگر مشغول سوره شده به شک خود اعتنا نکند.

و اگر شک در عدد آن رکوع‌ها کند که مثلاً آیا چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، بنا را بر کم بگذارد یعنی چهار، و یک رکوع دیگر انجام دهد همانطوری که در نمازهای یومیه اگر شک کرد در اینکه یک سجده بجا آورده یا دو سجده بنا را بر یک بگذارد و سجده دوم بجا آورد.

و اگر شک کند در اینکه چند رکعت بجا آورده، یک یا دو، نمازش باطل است، چون شک در عدد رکعت نماز دورکعتی مبطل است.

ترجمه و شرح عبارت: **هكذا ورد النص...** (این عبارت تأیید میکند احتمالی را که ما سابقاً در جمله - و هو قرینه کونها عشر رکعات - دادیم که گفتیم جای آن جمله بعد از ذکر استحباب قنوت است. تأمل شود).

یعنی همینطوری (که مصنف در عبارت ذکر کرده) وارد شده روایت بچیزی که سبب اشتباه حال نماز آیات می شود (در اینکه آیا آن دورکعتی است یا ده رکعتی) و از اینجا است که اشتباه حاصل شده اگر شک کرد در عدد آن نماز (یعنی عدد رکوعات آن) و منشأ اشتباه، نظریه آن است که آیا نماز آیات دورکعتی است یا بیشتر (یعنی ده رکعتی).

اقوی آن است که نماز آیات، در حکم آن شک مذکور، دورکعتی محسوب است (زیرا رکعت آن است که مشتمل بر سجود هم باشد و رکوع تنها رکعت نمی باشد) و رکوع ها، افعال نماز هستند (یعنی آن رکوع ها، حکم بقیه کارهای نماز را دارند نه حکم رکعت ها را، برخلاف اینکه اگر نماز آیات ده رکعتی محسوب شود که در این صورت آن رکوع ها حکم رکعات را دارند نه افعال) پس بنابراین، شک در رکوع ها یعنی شک در اینکه رکوعی را بجا آورده یا نه اگر در محل است (یعنی محل آن نگذشته) سبب آن است که انجام دهد آن را (و اگر در غیر محل است یعنی محلش گذشته، اعتنا به شکش نکند) و شک در عدد رکوع ها (یعنی شک در اینکه چند رکوع بجا آورده) سبب آن است که بنا را بر عدد کم بگذارد (و بقیه را انجام دهد، البته این حکم در صورتی است که شک در عدد رکوع سبب شک در عدد رکعت نگردد اما اگر چنین باشد که مثلاً شک کند که در رکوع پنجم است یا ششم نمازش باطل است، زیرا چنین شکی برگشتش به شک در عدد رکعت است چون معنای آن شک، این است

که شک دارد در اینکه در رکوع آخر رکعت اول است یا در رکوع اول رکعت دوم پس شک دارد در اینکه در رکعت اول است یا در رکعت دوم و شک در عدد نماز دو رکعتی باطل کننده است) و شک در عدد رکعت ها نماز را باطل می کند چون شک بین یک و دو است.

(وقراءة) السور (الطوال) كالأنبياء، والكهف (مع السعة) ويعلم ذلك بالأرصاد، وإخبار من يفيد قوله الظن الغالب من أهله، أو العدلين، وإلا فالتخفيف أولى، حذرا من خروج الوقت، خصوصا على القول بأنه الأخذ في الانجلاء. نعم، لو جعلناه إلى تمامه اتجه التطويل، نظرا إلى المحسوس.

(والجهر فيها) وإن كانت نهائية على الأصح. (وكذا يجهر في الجمعة والعيدین) استحبابا إجماعا.

(وقراءة) السور (الطوال)... توضیح: مستحب است در نماز آیات سوره های بزرگ بخواند، بشرط اینکه وقت نماز آیات (در خسوف و کسوف) گنجایش آن سوره را داشته باشد و تنگ نباشد چه یقین به گنجایش آن پیدا کند و چه گمان، و گنجایش وقت به سه راه دانسته می شود:

۱. اینکه خود انسان از اهل هیئت و نجوم باشد که به رصد کردن وزیر نظر قرار دادن آفتاب و ماه، از روی قاعده علمی، وقت گرفتن و مقدار طول کشیدن آنها را بدست آورد.

۲. از روی گفته اهل هیئت و نجوم که از روی قاعده علمی خبر دهند که فلان وقت خورشید یا ماه می گیرد و فلان مقدار طول می کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند.

۳. به گفته دو نفر عادل که برای آنها به یکی از راه های حصول علم، یقین به گنجایش وقت حاصل شده است.

ترجمه و شرح عبارت: (الطوال) به کسر طاء جمع طویل و اما به ضم طاء به معنی طویل است نه جمع آن کالانبياء والكهف یعنی مثل آن دو سوره و نیز مثل سوره یس و نور و حجر مع السعة یعنی مستحب بودن سوره بزرگ در صورت گنجایش وقت است و يعلم ذلك... مقصود آن است که بطور گمان دانسته می شود وسعت وقت به یکی از

این سه راه که... **بالارصاد** این کلمه به کسر همزه یعنی بصیغه مصدر از باب افعال است یعنی رَصَد کردن و وزیر نظر قرار دادن آفتاب و ماه در رصدخانه، و آن کلمه به فتح همزه نیست که جمع رصد باشد چنانکه بعضی خیال کرده‌اند زیرا شارح ضمیر مفرد به آن برگردانده و آن ضمیر - من اهل - می‌باشد و **إخبار من**... (اخبار به کسر همزه، و این طریق دوم علم به وسعت وقت است) یعنی و نیز دانسته می‌شود وسعت وقت به خبر دادن کسی از اهل ارساد که قول او ظن غالب افاده می‌کند **الظن الغالب** یعنی برای بیشتر مردم، افاده ظن می‌کند **أو العدلین** یعنی او اخبار العدلین و این طریق سوم علم به وسعت وقت است.

والا فالتخفيف اولی... توضیح: مربوط است به - مع السعة - و حاصل مطلب اینکه اگر چنانچه نه یقین به گنجایش وقت دارد و نه گمان، در اینجا دو صورت می‌شود فرض کرد و آن اینکه:

اگر چنانچه یقین و یا گمان به تنگی وقت دارد باید سوره کوچک بخواند همانطوری که در نمازهای هر روز هم چنین است اگر وقت تنگ باشد و این صورت را شارح ذکر نفرموده است.

و اگر چنانچه برای او تنگی یا گنجایش وقت معلوم نباشد، در این صورت سوره کوچک خواندن بهتر است بجهت اینکه مبدا به خواندن سوره بزرگ، وقت خارج گردد قبل از تمام نمودن نماز.

و وقت نماز در خسوف و کسوف، محل خلاف است و در آن دو قول می‌باشد:

۱. از آن وقت است که گرفتگی پدیدار گردد و دیده شود تا وقتی که بگشاید و گرفتگی در آن پیدا نباشد.

۲. از آن وقت گرفتگی تا وقتی که شروع کند در گشادگی.

و بنابر هر دو قول، به خواندن سوره بزرگ احتمال خروج وقت هست مخصوصاً بنا بر قول دوم زیرا بنابر این قول، محسوس نیست که چه وقت قرص آفتاب یا ماه شروع در گشادگی می‌کند و ترس این هست که شروع در گشودن کند که به مجرد آن، وقت نماز خارج شود قبل از اتمام نماز و برای انسان معلوم نشود، ولی بنابر قول اول چون محسوس است به چشم که چه وقت گرفتگی قرص به تمامه بر طرف می‌شود و در واقع، حس یکی از طرق حصول علم یا گمان به گنجایش وقت است فلذا بنابر این قول، ترس خروج وقت نیست پس خواندن سوره بزرگ به مقداری که انسان به حس گمان دارد که گرفتگی ادامه دارد، نیکومی باشد.

ناگفته نماند که در اینجا قول شارح که فرمود: «نعم لوجعلناه...» که در واقع استثناء از اولویت تخفیف است، اشکال بر این استثناء وارد است و این استثناء مورد ندارد، زیرا غرض آن است که استثناء شود صورتی که تطویل در آن نیکو باشد با فرض اینکه علم یا ظن به وسعت وقت هم نباشد، و چنانکه گفتیم در آن صورت که شارح استثناء کرده، علم یا ظن به وسعت وقت حاصل هست از راه حس (و دیدن چشم).

ترجمه و شرح عبارت: **وَالْأَفَالَتْخَفِيف...** یعنی و اگر وسعت وقت معلوم نباشد پس تخفیف دادن نماز (به خواندن سوره کوچک) بهتر است بجهت پرهیز از خارج شدن وقت (اگر سوره بزرگ خوانده شود) مخصوصاً بنا برگفته‌اند آنهایی که می‌گویند وقت (یعنی آخر وقت) زمان شروع کردن قرص در گشادگی است. بلکه اگر گفته دیگران را قبول کنیم (که) قرار دهیم وقت را تا زمان تمام گشودن قرص، نیکوست طول دادن نماز (بخواندن سوره بزرگ) نظر به اینکه تمام گشودن قرص، امری است محسوس برای انسان (و با این حال، ترس خروج وقت نیست).

والجهر فیها... مستحب است حمد و سوره را در نماز آیات بلند بخواند چه نماز برای کسوف باشد و چه خسوف بنابر قول اصح، ولی بعضی گفته‌اند که در کسوف

آهسته خوانده شود و در خسوف، بلند و سابقاً در بحث قرائت نماز یومیّه اشاره به این مسأله شد در ذیل عبارت مصنّف در آنجایی که فرمود: «ويستحب الجهر بالقراءة في نوافل الليل...» «فيها في القراءة وإن كانت نهائية یعنی اگر چه صلوة آیات، مخصوص به روز باشد یعنی نماز آیات برای خسوف آفتاب باشد وكذا يجهر... نیز مستحب است بلند خواندن در نماز جمعه و عید فطر و قربان.

(ولو جامعتم) صلاة الآيات (الحاضرة) اليومية (قدم ما شاء) منهما، مع سعة وقتها، (ولو تضيقتم إحداهما) خاصة (قدمها) أي المضيق، جمعا بين الحقين (ولو تضيقتما) معا (فالحاضرة) مقدمة، لأن الوقت لها بالأصالة. ثم إن بقي وقت الآيات صلاها أداء، وإلا سقطت إن لم يكن فرط في تأخير إحداهما، وإلا فالأقوى وجوب القضاء.

همزمان شدن نماز آیات و یومیه

(ولو جامعتم) صلاة الآيات (الحاضرة)... توضیح: اگر در وقت نماز یومیه، نماز آیات هم برانسان واجب شود (آن نماز آیاتی که وقتش محدود است مثل کسوف و خسوف نه مثل زلزله که وقتش تا آخر عمر است) در اینجا سه صورت است:

۱. اگر وقت هر دو نماز وسیع است یعنی برای هر دو نماز وقت دارد، هر کدام را اول بخواند اشکال ندارد.

۲. اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد باید اول آن را بخواند تا اینکه به هر دو نماز برسد.

۳. اگر وقت هر دو تنگ باشد (که هر کدام را بخواند سبب فوت دیگری می شود) باید اول نماز یومیه را بخواند زیرا وقت اصالة مال یومیه است و نماز آیات در آن وقت عارض شده و وقت، بالعرض مال آن هم شده.

ترجمه و شرح عبارت: ولو جامعتم... یعنی اگر جمع شد نماز آیات با نماز یومیه (در یک وقت) هر کدام را که بخواند، مقدم بدارد در صورتی که وقت هر دو وسعت داشته باشد (یعنی آن وقت گنجایش خواندن هر دو را دارد) و اگر تنگ شود (وقت) یکی از آنها فقط، باید مقدم بدارد آن را که وقتش تنگ است بجهت جمع کردن بین دو حق (حق نماز یومیه و نماز آیات) و اگر تنگ شود (وقت) هر دو پس نماز یومیه

مقدم می‌باشد زیرا وقت، مال یومیه است بالاصالة الیومیه احتمال دارد این کلمه تفسیر برای حاضر باشد، و احتمال دارد تقیید برای حاضر باشد، زیرا حاضر اعم است از یومیه و غیر یومیه (از نمازهای واجب دیگر مثل نماز عیدین و نماز میت و نماز منذوره) فلذا تقیید کرده حاضر را به یومیه یعنی آن مسأله مربوط است به صورت جمع آیات با یومیه مقدمة این خبر است برای فالحاضرة -.

ثم إن بقي وقت الآيات... توضیح: اگر در این صورتی که وقت هر دو تنگ است پس از خواندن نماز یومیه، وقت نماز آیات باقی مانده بود (زیرا گمان می‌کرده وقت نماز آیات تنگ است و حال معلوم شد که وقتش باقی است) در این صورت آیات را بخواند به نیت اداء (یعنی داخل وقت) و اگر چنانچه گمانش درست بود و بعد از نماز یومیه، وقت نماز آیات باقی نماند، نماز آیات از او ساقط است و قضائش واجب نیست بشرط اینکه تضییق وقت و باقی نماندن وقت آیات به تقصیر او نباشد، چون ممکن است تضییق وقت هر دو نماز بجهت این باشد که نماز آیات را بدون عذر شرعی تأخیر می‌اندازد که سبب می‌شود هم وقت نماز آیات و هم وقت نماز یومیه تنگ شود و بعد از خواندن یومیه، وقت برای آیات نماند و گاهی تضییق وقت آن دو بجهت تأخیر انداختن یومیه از اول وقت می‌شود یعنی نماز یومیه را به آخر وقتش می‌اندازد و اتفاقاً در آن وقت، نماز آیات هم واجب می‌شود بطوری که وقت آن هم تنگ است (بجهت جزیی بودن کسوف یا خسوف مثلاً) در این صورت بعد از عمل به وظیفه که نماز یومیه را بخواند وقت برای آیات باقی نمی‌ماند.

خلاصه اینکه شارح می‌فرماید: اینکه می‌گوئیم نماز آیات ساقط می‌شود و قضاءش هم واجب نیست در صورتی است که فوت نماز آیات در اثر تضییق وقت به سبب کوتاهی نمودن و بدون عذر شرعی تأخیر انداختن یکی از آن دو نماز نباشد (بلکه به

سبب عذر شرعی تأخیر انداخته باشد) و گرنه اقوی آن است که نماز آیات را قضا کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **ثم إن بقي...** یعنی بعد (از خواندن نماز یومیه) اگر باقی ماند وقت نماز آیات (و هنوز خسوف یا کسوف بکلی برطرف نشده) بجا آورد آیات را به نیت اداء و اگر باقی نماند وقت، ساقط می شود نماز آیات بشرط اینکه کوتاهی نکرده باشد به اینکه تأخیر انداخته باشد انجام یکی از آن دو نماز را و اگر کوتاهی کرده باشد در انجام یکی از آن پس اقوی وجوب قضاء نماز آیات است **فی تأخیر...** در اینجا کلمه - فی - معنای سببیت را دارد یعنی کوتاهی نکرده باشد به سبب تأخیر انداختن یکی از آن دو.

(ولا تصلى) هذه الصلاة (على الراحلة) وإن كانت معقولة (إلا لعذر) كمرض، وزمن يشق معهما النزول مشقة لا تتحمل عادة، فتصلى على الراحلة حينئذ (كغيرها من الفرائض).

جایز نبودن خواندن نماز آیات بر مرکب

(ولا تصلى) هذه الصلاة (على الراحلة) توضیح: جایز نیست. این نماز بر روی مرکب (اسب یا شتر) خوانده شود اگر چه پاهای آن را بهم بسته باشند (که ممکن باشد قرار گرفتن بر روی آن و انجام افعال نماز بطور کامل با آرامش) مگر بجهت عذر و ضرورت مثل اینکه مریض یا زمین گیر باشد بطوری که زحمت است برای او پیاده شدن از مرکب، زحمتی که قابل تحمل نیست عادة پس در این صورت جایز است بر روی مرکب بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولا تصلى...** یعنی خوانده نمی شود نماز آیات روی راحله (راحله به کسر حاء یعنی شتر یا چارپای دیگر که برای سواری دادن یا باربردن آماده باشد - برای مذکر و مؤنث هر دو - و تاء در آن برای مبالغه است) **وإن كانت معقولة** یعنی گرچه عقال به پای آن بسته شده باشد (كغيرها من الفرائض) یعنی همانند واجبات دیگر، و این جمله از مصنف گویا در واقع علت است برای جایز نبودن نماز آیات بر روی مرکب و حاصل آن تعلیل آن است که آن نماز از واجبات است و جایز نیست نماز واجب بدون عذر روی مرکب خوانده شود چنانکه در روایت است.

(وتقضى) هذه الصلاة (مع الفوات وجوبا مع تعمد الترك أو نسيانه) بعد العلم بالسبب مطلقا، (أو) مع (استيعاب الاحتراق) للقرص أجمع (مطلقا) سواء علم به، أم لم يعلم حتى خرج الوقت. أما لو لم يعلم به، ولا استوعب الاحتراق فلا قضاء - وإن ثبت بعد ذلك وقوعه بالبينة، أو التواتر - في المشهور.

وقيل: يجب القضاء مطلقا. وقيل: لا يجب مطلقا وإن تعمد ما لم يستوعب. وقيل: لا يقضي الناسي ما لم يستوعب.

ولو قيل بالوجوب مطلقا في غير الكسوفين، وفيهما مع الاستيعاب كان قويا، عملا بالنص في الكسوفين، وبالعومومات في غيرهما. (ويستحب الغسل) للقضاء (مع التعمد والاستيعاب) وإن تركها جهلا، بل قيل: بوجوبه.

قضای نماز آیات

(وتقضى) هذه الصلاة مع الفوات... توضیح: اگر نماز آیات در وقتش فوت شود در دو صورت قضای آن واجب است:

۱. اینکه در حال گرفتگی قرص آفتاب یا ماه، آگاهی از آن داشته (چه اینکه همه قرص گرفته باشد یا بعض آن) و عمداً نماز را ترک کند و یا فراموش کند.

۲. اینکه همه قرص گرفته باشد (چه اینکه آگاه از آن بوده و عمداً ترک کند و یا بعد از باز شدن قرص، از آن آگاه شود).

و در غیر این دو صورت یعنی صورتی که آگاه از گرفتگی نیست و تمام قرص هم نگرفته، قضای آن واجب نیست اگر چه بعد از آن به واسطه بینه و یا تواتر ثابت شود که قرص گرفته بوده و این قول مشهور است و در مقابل آن اقوال دیگری است که بعداً ذکر خواهد شد.

ترجمه و شرح عبارت: **وتقضى..** یعنی باید قضا شود این نماز با فوت شدن آن (یعنی در وقتش خوانده نشود) و آن در دو صورت:

صورت اول - عمداً ترک شود یا فراموش کند بعد از آگاه شدن از سبب (یعنی سبب نماز یعنی گرفتگی ماه و آفتاب) **العلم بالسبب** مقصود آگاه شدن از آن، در وقت گرفتگی قرص مطلقاً چه همه قرص گرفته باشد و چه بعض آن **أو مع استيعاب الاحتراق...** این صورت دوم است یعنی یا (اینکه قضا واجب است) با فراگرفتن گرفتگی و تاریکی، همه قرص (ماه یا آفتاب) را چه (اینکه در وقت گرفتگی قرص) آگاه شده بود از آن (و عمداً ترکش کرد) یا اینکه آگاه نشد تا وقت آن گذشت استيعاب الاحتراق یعنی کسوف یا خسوف کلی **علم به** ضمیر به سبب بر می گردد و **إن ثبت بعد ذلك...** یعنی اگرچه بعد ثابت شود وقوع احتراق، به واسطه بینه (دونفر شاهد عادل) یا به تواتر (یعنی نقل و خبر دادن عده کثیری که عادة محال است همگی اتفاق بر دروغ گفتن کرده باشند) **في المشهور** یعنی قول مشهور در سه مسأله گذشته همان است که ذکر شد و در مقابل آن اقوال دیگری است که ذکر می شود، بعضی گفته اند واجب است قضاء حتی در صورت سوم که علم به گرفتگی نداشته و تمام قرص هم نگرفته، و بعضی دیگر گفته اند واجب نیست قضا در هیچ صورت حتی در صورت عمد، البته در صورت عمد آن وقتی که همه قرص نگرفته باشد و اما اگر همه قرص بگیرد و او عمداً نماز را ترک کند قضایش واجب است و بعضی گفته اند که در صورت فراموشی، قضا ندارد و این هم آن وقتی که تمام قرص نگرفته باشد.

تا اینجا مسأله مربوط به قضاء نماز کسوفین بود و اما قضاء نماز آیات دیگر را (مثل زلزله و بادهای سهمناک و ظلمت شدید) مصنف ذکر نفرموده ولی شارح اجمالاً نظر خودش را در این مسأله و مسأله قضاء کسوفین بیان کرده و فرموده اگر کسی چنین قائل شود که بگوید قضا واجب است در غیر کسوفین، چه اینکه در حین وقوع سبب

(مثلاً زلزله) آگاه از آن شده و نماز را ترک کرده باشد و چه نشده و چه فراموش کند نماز را، و اما در کسوفین قضاء واجب است (چه آگاه از کسوف شده باشد و چه نه) در صورتی که تمام قرص گرفته باشد (نه بعض آن)، این قول قوی می باشد.

مالم یستوعب این قید است برای - وان تعمد - یعنی در صورت عمد قضا ندارد بشرط اینکه همه قرص نگرفته باشد، و ضمیر مقدر در یستوعب به احتراق بر می گردد و فیهما مع الاستیعاب این دنباله قول قیل است یعنی و قائل شویم به وجوب در کسوفین با استیعاب احتراق کان قویاً جواب - لو - می باشد عملاً بالنص ... یعنی دلیل ما آن است که روایت در مورد کسوفین وارد شده در صورت گرفتگی تمام قرص، و در غیر کسوفین عمل به عموم روایات قضاء می کنیم، چون روایاتی بطور عام وارد شده که هر کس نماز واجبش فوت شود باید قضاء آن را بجا آورد.

(و یستحب الغسل) للقضاء مستحب است (بلکه بعضی واجب دانسته اند) غُسل کردن جهت قضاء نماز آیات (برای کسوفین) در آن دو صورت گذشته:

۱. صورت ترک عمدی گرچه تمام قرص نگرفته باشد.
۲. صورت گرفتگی تمام قرص گرچه در آن وقت، آگاه از گرفتگی نبوده و از روی جهل نماز را ترک کرده.

ترجمه و شرح عبارت: **مع التعمّد والاستیعاب** این عبارت مصتّف احتمال دو معنی دارد:

۱. اینکه غسل مستحب است در صورت اجتماع تعمد و استیعاب یعنی غسل مستحب است در صورتی که همه قرص گرفته باشد و او عمداً ترک نماز کند.
۲. اینکه غسل مستحب است بجهت هر کدام از آن دو امر مذکور مستقلاً یعنی یکی عمد و دیگر استیعاب، چنانکه این معنی را ما در بالا توضیح دادیم پس روی این معنی، مقصود مصتّف اشاره به همان دو صورتی است که در بالا ذکر نموده است

و شارح هم عبارت مصنّف را حمل بر همین معنی نموده چنانکه از جمله - وإن ترکها جهلاً^۱ - استفاده می شود به این بیان که مصنّف می فرماید مستحب است غسل بجهت قضاء نماز کسوفین در دو صورت:

۱. صورت ترک عمدی چنانکه فرموده: مع التعمد (گرچه استیعاب قرص نشده باشد).

۲. صورت استیعاب قرص چنانکه فرموده: والاستیعاب (گرچه ناآگاه از آن، نماز را ترک کرده باشد چنانکه شارح فرموده: وإن ترکها جهلاً، و این تعبیر شارح همان تعبیری است که در بالا بعد از عبارت مصنّف مع استیعاب الاحتراق، فرمود: ام لم يعلم حتی خرج الوقت) و این ترکها جهلاً از توضیحات سابق دانسته شد که این جمله مربوط است به والاستیعاب و ضمیر ترکها بر می گردد به نماز آیات بل قیل بوجوبه یعنی بلکه بعضی گفته اند که آن غسل واجب است.

^۱ مؤید بودن این جمله بنابراین است که جهل را به معنای جهل به سبب بگیریم، ولی احتمال دارد که جهل به معنای جهل به مسأله باشد (یعنی جهل به وجوب نماز آیات) و بنابراین، جمله مزبور با احتمال شماره ۱ نیز سازگار است، چون ترک عمدی نماز آیات گاهی با دانستن مسأله است و گاهی با ندانستن مسأله است، تأمل کنید.

(و) کذا (يستحب الغسل: للجمعة) استتورد هنا ذكر الأغسال المسنونة لمناسبة ما. ووقته ما بين طلوع الفجر يومها إلى الزوال، وأفضله ما قرب إلى الآخر، ويقضي بعده إلى آخر السبت كما يعجله خائف عدم التمكن منه في وقته من الخميس. (و) يومي (العيدين).

(وليلي فرادی) شهر (رمضان) الخمس عشرة، وهي العدد الفرد من أوله إلى آخره. (وليلة الفطر) أولها.

(وليلتي نصف رجب، وشعبان) على المشهور في الأول، والمروي في الثاني.

(و) يوم (المبعث) وهو السابع والعشرين من رجب على المشهور.

(والغدير) وهو الثامن عشر من ذي الحجة.

(و) يوم (المباهلة)، وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة على الأصح. وقيل: الخامس والعشرون.

(و) يوم (عرفة) وإن لم يكن بها.

(ونيروز الفرس) والمشهور الآن أنه يوم نزول الشمس في الحمل، وهو الاعتدال الربيعي.

غسل های مستحب

(و) کذا (يستحب الغسل للجمعة) مصنف به مناسبت ذکر استحباب غسل برای قضاء نماز کسوفین، غسل های مستحبی را ذکر می کند و این غسل ها سه دسته اند: یک دسته: غسل های زمانی (یعنی بجهت شرافت زمان) می باشند مثل غسل جمعه و غسل عید و... و وقت انجام اینها بعد دخول آن زمان است.

دسته دیگر: غسل های مکانی (یعنی بجهت شرافت مکان) می باشند مثل غسل دخول مکه و مدینه و... و وقت انجام آنها قبل از دخول به آن مکان است.

دسته سوم: غسل‌های فعلی (یعنی بجهت انجام فعلی) می‌باشند مثل غسل زیارت و غسل طواف و... و وقت انجام آنها هم قبل از انجام آن فعل است مگر دو غسل از آنها که وقتشان بعد از انجام فعل است و آن غسل توبه و غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته چنانکه بعداً توضیحش خواهیم داد.

و مصتّف اول غسل‌های زمانی را ذکر می‌کند سپس غسل‌های فعلی و بعد غسل‌های مکانی.

غسل‌های زمانی

۱. غسل جمعه و وقت آن از طلوع فجر روز جمعه است تا زوال (ظهر) آن روز، و وقت فضیلتش هرچه نزدیک‌تر به ظهر است و اگر تا ظهر نتوانست، مستحب است قضای آن را بعد از ظهر تا آخر روز شنبه بجا آورد همانطوری که کسی که ترس دارد روز جمعه نتواند انجام دهد (بجهت پیدا نکردن آب در آن روز و یا نتوانستن استفاده از آب بخاطر مرض و غیر آن) می‌تواند روز پنجشنبه انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **إِستطردّ هنا ذکر...** یعنی مصتّف در ضمن بحث نماز آیات، غسل‌های مستحبی را ذکر کرده بجهت مناسبت مختصری که هست (و آن مناسبت همانا ذکر غسل مستحبی جهت قضاء نماز کسوفین است) و **وقته** وقت غسل جمعه مابین طلوع فجر (یعنی از اول طلوع فجر یعنی اذان صبح) روز جمعه تا زوال آفتاب (ظهر) و **أفضله ما قُرب...** احتمال دارد ضمیر به وقت غسل برگردد یعنی افضل آن وقت مذکور، زمانی است که نزدیک به آخر وقت باشد، و احتمال دارد ضمیر به غسل برگردد یعنی افضل آن غسل، غسلی است که نزدیک به آخر وقت (یعنی زوال) انجام گیرد. و **یقضی بعده...** یعنی (اگر تا زوال ظهر جمعه نتوانست غسل جمعه

انجام دهد مستحب است) قضا شود یعنی می تواند قضای آن را بکند از بعد زوال تا آخر روز شنبه **کَمَا يُعَجَّلُهُ خَاف...** همانطوری که (مستحب است اینکه) جلوبیندازد آن غسل را - کسی که می ترسد نتواند غسل کند در وقتش روز جمعه - به روز پنجشنبه **فِي وَقْتِهِ مُتَعَلِّقٌ** است به عدم التمكن من الخميس متعلق است به يُعَجَّلُهُ.

۲ و ۳. **(ویوم العیدین)...** دوم و سوم از غسل های مستحب، غسل روز عید فطر و روز عید قربان

۴. **ولیالی (فردای شهر رمضان)...** چهارم از آنها، غسل در شب های طاق (فرد) ماه رمضان که پانزده شب است از اول ماه رمضان تا آخرش یعنی شب اول و شب سوم و شب پنجم و شب هفتم و... و... **الخمیس عشر** صفت است برای لیالی وهی یعنی آن لیالی عبارتند از عدد طاق از اول ماه رمضان تا آخر ماه.

۵. **(وليلة الفطر) اولها...** پنجم از غسل ها، غسل شب عید فطر است در اول شب اولها ضمیر به لیلة برمی گردد.

۶ و ۷. **(ولیلتی نصف رجب و شعبان) ششم و هفتم،** غسل شب نیمه رجب و شب نیمه شعبان **علی المشهور فی الاول** یعنی غسل شب نیمه رجب، مشهور است و روایتی در آن بدست ما نرسیده **والمروی فی الثانی** یعنی و علی المروی فی الثانی یعنی برای غسل شب نیمه شعبان، روایتی بدست ما رسیده.

۸. **(ویوم المبعث) هشتم،** غسل روز مبعث و آن روز بیست و هفتم رجب است که حضرت رسول ﷺ به رسالت مبعوث گردید **علی المشهور** یعنی دلیل استحباب غسل آن روز نیز، مشهور است و روایتی در آن بدست نرسیده مثل غسل نیمه رجب.

۹. **(والغدیر) نهم،** غسل روز عید غدیر و آن روز هیجدهم ماه ذی الحجه است.

۱۰. (ویوم المباهلة) دهم، غسل روز مباحله پیغمبر با نصاری و آن روز بیست و چهارم ماه ذی الحجه است بقول اصح، و بعضی گفته اند روز بیست و پنجم آن ماه است.

قابل تذکر است اینکه در بعضی نسخه های خطی شرح لمعه، قول اصح روز چهاردهم ذی الحجه، و قول ضعیف پانزدهم آن ماه ذکر شده مطابق نسخه نفلیه شهید اول و لکن ظاهراً آن نسخه ها اشتباه از ناسخ باشد، زیرا چنین قولی در بین اقوال نمی باشد، اضافه بر اینکه قول اصح و مشهور همان بیست و چهارم است نه چهاردهم.

۱۱. (ویوم عرفه) یازدهم، غسل روز عرفه (و آن روز نهم ذی الحجه است) گرچه انسان در عرفات نباشد بلکه در وطن یا محل دیگر باشد.

۱۲. (ونیروز الفرس) دوازدهم، غسل روز نوروز است و مشهور در این زمان آن است که آن، روز رسیدن آفتاب به برج حمل که اول فصل بهار است که در آن روز شب و روز مساوی می باشد.

میان علماء در تعیین روز نوروز اختلاف بسیار است بعضی گفته اند دهم آیار است از ماه های رومی، بعضی گفته اند نهم شباط است و مشهور در این زمان چنانکه گفته شد آن است که آن، روز اول انتقال آفتاب به برج حمل است که مطابق است با اول فروردین این زمان، و بعضی گفته اند نوروز روز اول فروردین قدیم است و به این اصطلاحاً نوروز قدیم (باستانی) گویند.

نوروز از دیدگاه تاریخ

بی‌مناسبت نیست در اینجا توضیحی درباره تاریخ مختصر نوروز قدیم و نوروز جلالی (جدید) بدهیم:

مقدمه گوئیم که چون مدت سیریک دوره زمین (وبقول قدما آفتاب) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و کسری است معمولاً سال را ۳۶۵ روز گیرند و کسور مزبور را محفوظ دارند تا در هر چهار سال یک روز حساب کنند و بر روزهای سال بیفزایند تا در جملة ۳۶۶ روز شود طبق قرارداد «گاه شماری» کنونی معمول در ایران شش ماه اول سال، هریک ۳۱ روز دارد و پنج ماه دوم هریک ۳۰ روز و اسفند ماه ۲۹ روز است (جمع ۳۶۵ روز) و به همان حساب که در بالا گفته شد هر چهار سال یکبار ماه اسفند را ۳۰ روز محسوب دارند، در این صورت سال را کیسه گویند. پس از این مقدمه گوئیم که:

نوروز قدیم چنانکه اشاره شد گفته می‌شود بر اول فروردین قدیم که اول سال ایرانی قدیم بود و آن روزی بود که جمشید شاه بر تخت پادشاهی نشست اما همیشه مطابق اول فصل بهار نبود یعنی روز ثابت در سال نبود بلکه مانند عید فطر و عید قربان در میان مسلمانان آن هم در فصل‌های سال می‌گشت و دور می‌زد (منتهی نه بدان سرعت که اعیاد عربی می‌گردند) چون سال کیسه نداشتند و هر چهار سال یک روز عقب می‌افتاد در سال یازدهم هجرت که مبدأ تاریخ یزدگردی و مصادف با جلوس یزدگرد پسر شهریار آخرین شاه ساسانی است، نوروز (اول فروردین قدیم) در شانزدهم حزیران رومی یعنی نزدیک به اول تابستان بود و از آن تاریخ به این طرف بتدریج هر چهار سال یک روز عقب‌تر ماند تا در حدود سال ۳۹۲ هجری قمری، نوروز به اول حمل رسید و در سال ۴۶۷ هجری قمری نوروز در ۲۳ برج حوت ۱۷ روز به پایان زمستان مانده - واقع بود در این هنگام جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی ترتیب تقویم

جدید جلالی (و نوروز جلالی) را بنا نهاد و نوروز را در روز اول بهار - که موقع نجومی تحویل آفتاب به برج حمل است و شب و روز در این روز برابر می‌گردد - قرار داده ثابت نگاهداشت که گاهی در زمستان و گاهی در تابستان و گاهی در بهار دورنزد بدین طریق که قرار شد سال کبیسه داشته باشد یعنی در هر چهار سال یک بار سال را ۳۶۶ روز محسوب دارند تا نوروز به عقب عقب نرود و به تابستان و زمستان نیفتد و پس از تکرار این عمل هفت بار یعنی پس از هفت مرتبه چهار سال (یا ۲۸ سال) بار هشتم به جای اینکه سال چهارم را ۳۶۶ روز حساب کنند با سال پنجم (یعنی در واقع با سال سی و سوم از آغاز عمل) این معامله را بکنند و بدین ترتیب روی هم رفته سال جلالی نزدیکترین سال‌های دنیا به سال شمسی حقیقی که ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۶۴ ثانیه است، می‌باشد. (فرهنگ معین با بعضی اضافات از مؤلف).

ناگفته نماند نوروز جلالی چند اسم دارد، سلطانی، جلالی، ملکی، بخاطر اینکه بنیاد آن را سلطان ملک‌شاه سلجوقی ملقب به جلال الدین نهاده لذا جلالی گفتند و چون ملک‌شاه بود اسمش را ملکی گذاشتند و چون سلطان بود نوروز سلطانی گفتند.

فایده

مرحوم سید هبة الدین شهرستانی در مقاله‌ای که درباره نوروز نوشته‌اند (و در سالنامه نور دانش سال ۱۳۲۵ شمسی چاپ شده است) در رابطه نوروز با عالم اسلام چنین فرموده:

نوروز به معنی روز نویی نخستین روز از سال نوین و عرب آن را نیروز نامیده و مُعَرَّب خوانده‌اند و ضمناً آن را عید العجم هم می‌نامند، زیرا پیدایش آن را از عهد جم پنداشته‌اند ولی باید دانست که ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت در چنین روزی واقع گردید و از این رو باید آن را عید العالمین دانست. مورخ قدیم عرب

(یعقوبی) در تاریخ خود نقل از منجم مشهور عرب ماشاء الله مصری نموده که ولادت رسول خدا در روزی شد که آفتاب در اول برج حمل بود و این همان نوروز است. به اتفاق عموم مورخین ولادت با عظمت در فصل بهار و موسم ربیع بود و شاعر قدیم عرب نیز گفته است: ربیع فی ربیع. بعلاوه آنکه حادثه نصب خلافت شاه ولایت پس از واقعه کشتن عثمان قریب با نوروز یا در همان روز فیروز بود و گفته اند که نصب شاه ولایت به امارت و خلافت در غدیر خم در پیرامون نوروز یا در آن روز بود... حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره نوروز فرمود:

«عیدُ ضَیَعَتِهِ الْعَرَبِ وَأُخِیَّتِهِ الْفُرسِ» این روز در حقیقت عیدی است که تازیان قدر و قیمت آن را ندانستند ولی ایرانیان آن را زنده نگاه داشتند، در اوایل خلافت عباسیان اعراب نیز شروع به قدردانی از نوروز کردند هر چند که قبل از آن هم گاهی مراسم آن بجا آورده می شد کما اینکه در کوفه پدر ابوحنیفه امام مذهب اهل سنت که تازه از مجوسیت بدین اسلام تشرف حاصل کرده بود، حلوی سَمَنُوساخته و به خدمت شاه ولایت تقدیم داشت، آن حضرت فرمود این چیست؟ عرض کرد، حلوی نیروز است حضرت فرمود: «نیروزنا کلّ یوم»، یعنی هر روز این نوروز را بر ما تجدید کنید و این را علما از شوخی های آن حضرت شمرده اند و نیز این مدرکی است برای اشتقاق قیاسی و عدم جمود بروزن های سماعی^۱ (تمام شد مقاله مرحوم شهرستانی) **نیروز الفُرس** اضافه شده نیروز به فُرس (یعنی ایرانی) چون آن روز، روز اول سال ایرانی هاست **فی الحمل** یعنی برج حَمَل اولین برج از دوازده برج فلکی است، و

^۱ جمله - نیروزنا کلّ یوم - جمله خبریه است ولی بعضی آن جمله را چنین نقل کرده اند که: نورِزونا کلّ یوم - بصیغه امر و به تقدیم را برزاء..

حَمَل در عربی به معنای بَرّه است و چون مجموعه ستاره‌هایی که در این برج قرار دارند، صورت بره‌ای را تشکیل می‌دهند، بدین جهت، «حَمَل» نامیده‌اند، و این برج برابر با ماه فروردین این زمان است و هو الاعتدال الربیعی یعنی آن روز، روز برابران بهاری است یعنی روزی که روز و شب در آن برابر می‌گردد.

(والإحرام) للحج، أو العمرة.

(والطواف) واجبا كان، أم ندبا.

(وزيارة) أحد (المعصومين). ولو اجتمعوا في مكان واحد تداخل كما يتداخل باجتماع أسبابه مطلقا.

(و للسعي إلى رؤية المصلوب بعد ثلاثة أيام من صلبه مع الرؤية، سواء في ذلك مصلوب الشرع، وغيره.

(والتوبة عن فسق، أو كفر)، بل عن مطلق الذنب وإن لم يوجب الفسق، كالصغيرة النادرة. ونبه بالتسوية على خلاف المفيد حيث خصه بالكبائر.

(وصلاة الحاجة، و) صلاة (الاستخارة) لا مطلقهما، بل في موارد مخصوصة من أصنافهما، فإن منهما ما يفعل بغسل وما يفعل بغيره، على ما فصل في محله.

غسل های فعلی

۱. (والإحرام) للحج أو للعمرة اول، غسل احرام چه احرام برای حج یا عمره.

۲. (والطواف) واجبا كان أو ندبا دوم، غسل طواف چه طواف واجب (طواف زیارت، طواف متعه، طواف نساء) و چه مستحب (مثل طواف وداع).

۳. (و زیارة أحد المعصومين) سوم، غسل زیارت یکی ازائمه معصومین عليه السلام.

ولو اجتمعوا في مكان واحد تداخل اگر چند امام معصوم در یکجا جمع بودند مثل امامانی که در بقیع مدفونند غسل زیارتها تداخل می کند یعنی یک غسل کند به نیت همه همانطوری که اگر در موردی چند سبب غسل جمع باشند غسلها تداخل می کنند، و در این حکم فرقی نیست بین اینکه غسل واجب باشد (مثلاً زنی به گردنش غسل مس میت و غسل جنابت و غسل حیض باشد و یا کسی چند غسل جنابت بر او واجب باشد) و یا اینکه غسل مستحب باشد (مثلاً روز عید فطر روز

جمعه باشد و هم بخواهد به زیارت یکی از ائمه علیهم السلام برود که در این جا سه سبب غسل جمع شده) پس در همه آنها یک غسل به نیت هر سه کافی است کما یتداخل... یعنی همانطوری که تداخل می کند غسل به سبب جمع شدن اسباب غسل مطلقاً یعنی چه اسباب واجب کننده غسل باشد و چه اسباب مستحب کننده، و در اسباب واجب کننده هم فرقی نیست بین اینکه اسباب مختلفه باشد مثل مس میت و جنابت و حیض، و چه اسباب متفقّه مثل چند جنابت چنانکه مثالش سابقاً گذشت.

۴. وللسعی إلى رؤية المصلوب... چهارم، غسل جهت رفتن برای دیدن کسی که دارش زده اند، بعد از گذشتن سه روز از روز دارزدنش در صورتی که آن را ببیند یعنی رفتن با دیدن، هر دو سبب استحباب آن غسل می باشند پس بنابراین، محل آن غسل بعد از دیدن می باشد چنانکه سابقاً به آن اشاره نمودیم و فرقی نیست در آن غسل بین اینکه به حکم شرع دارش زده باشند یا به حکم ظالم.

ترجمه و شرح عبارت: وللسعی... ظاهر کلمه - سعی - آن است که انسان عمداً به قصد دیدن دار آویخته به پای دار برود پس بنابراین اگر کسی اتفاقاً دار آویخته را ببیند غسل برای او مستحب نیست من صلیه یعنی سه روز بعد از آویخته شدنش نه بعد از مردنش مع الرؤیة یعنی آن غسل مستحب است در صورتی که مصلوب را ببیند پس بنابراین اگر به قصد دیدن آن برود ولی آن را نبیند غسل مستحب نیست سواء في ذلك یعنی مساوی است (و فرقی نیست) در استحباب غسل جهت رفتن به دیدن دار آویخته، دار آویخته به حکم شرع و دار آویخته به حکم غیر شرع.

۵. (والتوبة عن فسق أو كفر) پنجم، غسل جهت توبه از فسق یا توبه از کفر بلکه توبه از هر گناهی گرچه فسق آور نباشد مثل گناه صغیره ای که یکبار انجام داده است چون گناه بر دو قسم است: کبیره و صغیره، گناه کبیره یکبار انجامش موجب فسق

است مثل زنا و شرب خمر و قتل و... ولی صغیره یکبار انجامش فسق آور نیست بلکه تکرارش موجب فسق است چون صغیره به واسطه تکرار، کبیره می گردد. ناگفته نماند که وقت آن غسل بعد از توبه است چون توبه از فسق و کفر، واجب فوری است.

و نَبَهَ بِالتَّسْوِيَةِ عَلَى خِلَافٍ... یعنی اینکه مصتّف فرق نگذاشته بین توبه از فسق و توبه از کفر، اشاره است به مخالفت شیخ مفید در آن، زیرا شیخ مفید غسل توبه را اختصاص داده به توبه از فسق، چون فرموده غسل جهت توبه از گناهان کبیره (که فسق آور است) و برای توبه از کفر غسل قرار نداده فلذا مصتّف در مقابل شیخ مفید فرق نگذاشته و فرموده برای توبه از کفر هم، غسل مستحب است.

مؤلف گوید: استحباب غسل جهت توبه از کفر، محل خلاف نمی باشد بلکه نقل اجماع بر آن شده است و در آن از شیخ مفید هم نقل خلاف صریح نشده است، و جهت اینکه مرحوم مفید، غسل را به کبائر اختصاص داده در مقابل گناه صغیره است که می خواهد بفرماید برای توبه از صغیره، غسل مستحب نیست و از این استفاده نمی شود که غسل را برای توبه از کفر هم مستحب نمی داند.

۶ و ۷. (وَصَلَاةُ الْحَاجَةِ وَ) صَلَاةُ (الِاسْتِخَارَةِ) ششم و هفتم، غسل نماز حاجت و غسل نماز استخاره، البته نه در تمام انواع آنها بلکه در بعضی انواعشان زیرا حاجت و استخاره نمازهای متعددی دارند و بعض آنها مستحب است با غسل خوانده شود و بعض اقسامش غسل در آن مستحب نیست چنانکه در جای خود در کتب دعا ذکر شده است.

ترجمه و شرح عبارت: **لَا مُطْلَقَهُمَا** یعنی نه در مطلق نماز حاجت و نماز استخاره (یعنی نه در تمام اقسام آنها) بلکه در موارد مخصوص از اقسام آن دو نماز، زیرا بعض اقسام آن دو نماز، نمازی است که به غسل خوانده می شود (یعنی مستحب است

قبل آن، غسل کند) و بعض اقسام آنها، نمازی است که بدون غسل خوانده می شود چنانکه تفصیلاً در محل خود (کتاب دعا) ذکر شده است.

(ودخول الحرم) بمكة مطلقا.

(و) لدخول مكة والمدينة) - شرفهما الله تعالى - مطلقا، وقيد المفيد دخول المدينة بأداء فرض، أو نفل.

(و) دخول (المسجدين) الحرمين. (و) كذا (لدخول الكعبة) - أعزها الله تعالى وإن كانت جزءا من المسجد إلا أنه يستحب بخصوص دخولها. وتظهر الفائدة فيما لو لم ينو دخولها عند الغسل السابق، فإنه لا يدخل فيه، كما لا يدخل غسل المسجد في غسل دخول مكة إلا بنيته عنده، وهكذا... ولو جمع المقاصد تداخلت.

غسل های مکانی

۱. (ودخول الحرم) اول، غسل جهت داخل شدن به حرم در مکه (و حرم آن زمین مقدس پیرامون مکه است و برای آن حدودی از هر طرف ساخته اند و تفصیل حدود آن را در اوائل بحث قبله بیان کردیم رجوع به آنجا شود) و فرقی نیست بین اینکه جهت انجام اعمال حج یا عمره داخل حرم شود یا نه.

۲ و ۳. (و) لدخول مكة ومدينة دوم و سوم، غسل برای داخل شدن شهر مکه و غسل برای داخل شدن شهر مدینه، به هر جهاتی که می خواهد داخل آن دوشهر شود، ولی شیخ مفید رحمته الله فرموده که غسل برای دخول مدینه در صورتی مستحب است که بجهت انجام نماز واجب یا مستحب به آن شهر وارد شود.

۴ و ۵. (و) دخول (المسجدين) الحرمين چهارم و پنجم غسل جهت داخل شدن به مسجد الحرام در مکه و مسجد پیغمبر در مدینه.

۶. (و) كذا لدخول (الكعبة) ششم، غسل جهت داخل شدن کعبه، و کعبه گرچه جزئی از مسجد الحرام است و علی القاعده می بایست غسل جهت دخول در

مسجدالحرام از آن کافی باشد ولی غسل بجهت خصوص دخول در آن مستقلاً مستحب می باشد و فایده این استحباب بالخصوص، در اینجا ظاهر می شود که اگر در وقت غسل برای دخول مسجدالحرام نیت دخول به کعبه نکند (با اینکه کعبه جزء مسجدالحرام است) هرآینه غسل دخول کعبه ساقط نمی شود و تداخل با غسل قبلی نمی کند که اگر بخواهد داخل کعبه شود مستحب است غسل دیگر غیر از غسل مسجدالحرام کند (مگر آنکه در غسل دخول مسجدالحرام، نیت دخول کعبه هم بکند، در این صورت آن دو غسل تداخل می کند یعنی یک غسل کند به نیت دخول مسجدالحرام و دخول کعبه کافی است) همانطوری که در غسل برای دخول مکه اگر نیت دخول مسجدالحرام نکند (با اینکه مسجدالحرام جزء مکه است) غسل دخول مسجدالحرام ساقط نمی شود یعنی تداخل با غسل قبلی نمی کند (مگر آنکه در غسل دخول مکه، قصد دخول مسجدالحرام هم بکند که در این صورت یک غسل به نیت هر دو کافی است) و همچنین در غسل برای دخول حرم اگر نیت غسل دخول مکه نکند (با اینکه مکه جزء حرم است) غسل دخول مکه ساقط نمی شود و تداخل با غسل دخول حرم نمی کند.

ترجمه و شرح عبارت: **وإن كانت ضمیر مقدر در - کانت - به کعبه بر می گردد**
المسجد یعنی مسجدالحرام الا انه یعنی غسل دخولها دخول کعبه و تظہر الفایدة فیما... یعنی فایده (مستحب بودن غسل جهت خصوص کعبه) ظاهر می شود در جایی که نیت نکند دخول کعبه را در وقت غسل قبلی (یعنی غسل جهت دخول مسجدالحرام) پس بدرستی که در این صورت، غسل دخول کعبه داخل نمی شود در غسل دخول مسجدالحرام (یعنی آن دو غسل تداخل نمی کنند) همانطوری که داخل نمی شود غسل مسجدالحرام در غسل دخول مکه مگر آن وقتی که نیت دخول مسجد را نیز بکند زمان غسل دخول مکه و هکذا یعنی و همینجور (داخل نمی شود غسل

دخول مکه در غسل دخول حرم مگر آنکه در وقت غسل دخول حرم، نیت دخول مکه را نیز بکند) ولو جمع المقاصد تداخلت یعنی اگر همه آنها را (یعنی دخول حرم و مکه و مسجد الحرام و کعبه را) یکجا قصد کند، اُغسال آنها تداخل می کنند (یعنی یک غسل به نیت همه کافی می باشد).

(ومنها:) الصلاة (المنذورة وشبهها) من المعاهد، والمحلوف عليه.
(وهي تابعة للنذر المشروع) وشبهه، فمتى نذر هيئة مشروعة في وقت إيقاعها، أو
عددا مشروعا انعقدت.

نماز نذری

(ومنها:) الصلاة (المنذورة وشبهها) توضیح: یکی دیگر از نمازهای واجب، نمازی است که انسان به واسطه نذریا عهد و یا قسم، آن را به گردن گیرد و بر خود واجب سازد مثلاً در نذر بگوید: اگر مریضم شفا یابد، دو رکعت نماز بخوانم، پس اگر مریضم شفا یافت آن نماز را باید بخواند.

نماز منذور، نماز بخصوصی (مثل نماز کسوف و نماز جمعه) نیست بلکه هر نمازی است که در کیفیت و عدد، تابع نذر است یعنی هر طوری که در نذر، نماز بگردن گرفت، نماز به همان طور واجب می شود براو.

البته در صورتی که نذر موافق شرع باشد هم از جهت شرط و هم جزاء، چون در صیغه نذریک شرطی هست و یک جزاء، مثلاً وقتی می گوید: اگر مریضم شفا یابد دو رکعت نماز بخوانم، جمله «مریضم شفا یابد» شرط است و جمله «دو رکعت نماز بخوانم» جزا است که در واقع همان نمازی است که به گردن گرفته و بر خود واجب ساخته.

نذر باید موافق شرع باشد هم از جهت شرط و هم جزاء، اما از جهت شرط مثلاً گفته اند که اگر غرض نذر کننده از نذرش، شکر خدا باشد یعنی آنچه به گردن می گیرد به قصد شکر خدا در مقابل برآورده شدن حاجتش باشد، باید آن شرط و حاجتش امر جایزی باشد (نه معصیت و حرام) مثل شفای مریض.

و نیز گفته اند: اگر غرض نذرکننده از نذرش، زجر باشد یعنی نذری کند که او را به کار خیر وادار کند و از کار زشت باز دارد، در این صورت باید شرط و حاجتش در نذر، معصیت و یا چیز ناپسند در شرع باشد مثل آنکه بگوید اگر غیبت کسی کردم یا نماز شب نخواندم، دو رکعت نماز بخوانم.

خلاصه اینکه نذر اگر شرطش به آن کیفیت مذکور بود نذرش مشروع است و همچنین باید جزاء نذر هم (یعنی آن نمازی را که مثلاً به گردن می گیرد) موافق شرع باشد یعنی اگر نمازی را مثلاً به گردن بگیرد باید کیفیت و عدد آن قبل از نذر در شرع مقدس ثابت باشد به این معنی که شارع بطور خصوص یا بطور عموم آن کیفیت و آن عدد را اجازه داده مثلاً بطور خصوص اجازه نماز جعفر طیار را داده است و یا نماز عید در روز عید فطر، و به طور عموم اجازه نماز دو رکعتی یا چهار رکعتی به کیفیت نمازهای یومیه را داده است.

پس اگر نمازی را به کیفیت مشروع و به عدد مشروع، نذر کند نذرش صحیح و منعقد است و باید به آن وفا کند.

ولی اگر نذرش مشروع نبود از جهت شرطش و یا از جهت جزاءش، نذرش منعقد نیست و وفا به آن لازم نیست.

مثال مشروع نبودن نذر از جهت شرطش: مثل اینکه در صورتی که غرض نذرکننده، شکر خدا می باشد، شرط و حاجتش معصیت و امر حرام باشد مثلاً بگوید «اگر موفق شدم نماز صبحم را ترک کنم، به شکرانه آن چهار رکعت نماز بخوانم» و یا مثلاً بگوید «اگر موفق شدم فلان کار حرام را انجام دهم، به شکرانه آن چهار رکعت نماز بخوانم».

و یا در صورتی که غرض نذرکننده، زجر (و به اصطلاح جریمه) باشد شرط و حاجتش را عبادت واجب و کار واجبی قرار دهد مثلاً بگوید «اگر فلان عبادت واجبم

را انجام دادم، از باب جریمه خودم چهار رکعت نماز بخوانم» و یا مثلاً بگوید «اگر زنا را ترک کردم از باب جریمه خودم چهار رکعت نماز بخوانم».

و مثال مشروع نبودن نذر از جهت جزاء (نمازی که به گردن گرفته) مثلاً بگوید «اگر فلان حاجتم برآورده شد، دو رکعت نماز به یک رکوع بخوانم»، این نذر مشروع نیست، چون کیفیت آن نماز، در شرع ثابت نشده یعنی نظیری در شرع ندارد زیرا نمازهای دو رکعتی که ثابت شده در شرع با دو رکوع می‌باشند و به یک رکوع اجازه داده نشده. و یا مثلاً بگوید «اگر فلان حاجتم برآورده شود نماز عید فطر (مستحب) در روز نیمه شوال بخوانم» و این نذر مشروع نیست، چون گرچه اصل نماز عید فطر موافق شرع است ولی خواندن آن در غیر روز عید بر طبق شرع نیست و شارع اجازه نداده.

ترجمه و شرح عبارت: (وشبهها) یعنی و شبیه منذوره که عبارت است از نمازی که به واسطه عهد با خدا به گردن گرفته می‌شود و یا نمازی که به واسطه قسم خوردن به گردن گرفته می‌شود المعاهد به فتح هاء (وهي تابعة للنذر المشروع) و شبهه یعنی نماز منذوره و معاهد و محلوف علیه (در کیفیت وعدد) تابع نذر شرعی و عهد شرعی و قسم شرعی است پس هر وقت (نذر شرعی کرد به این معنی که) نذر کرد کیفیت مشروعی (یعنی به گردن گرفت نمازی به کیفیتی که بر طبق شرع جایز است) آن هم در وقت انجامش مشروع و جایز باشد (اشاره به اینکه مشروع بودن در زمانی که نذر می‌کند اعتبار ندارد بلکه باید در وقت انجام آن کیفیت، جایز باشد پس مثلاً اگر نذر کند نماز عید (مستحبی) در روز عید بخوانم، نذرش مشروع و صحیح است و باید وفا به آن بکند ولی اگر نذر کند نماز عید در نیمه شوال بخوانم، نذرش مشروع نیست، چون شارع نماز عید را در روز عید اجازه داده نه در غیر آن پس نماز عید در غیر روز عید، شرعاً ثابت نیست) و یا نذر کرد عدد مشروعی را (مثلاً نذر کرد نماز دو رکعتی به کیفیت نمازهای یومیّه، دو رکعت با دو رکوع یا سه رکعت با سه رکوع یا چهار رکعت با

چهار رکوع، ولی اگر نذر کند نماز دو رکعتی با یک رکوع، نذرش مشروع نیست چون نماز دو رکعتی با یک رکوع، شرعاً بطور عموم اجازه داده نشده و نظیری در نمازها ندارد) **فی وقت ایقاعها** از توضیحات گذشته روشن شد که این جمله متعلق به - مشروعة - می باشد نه به - نذر - مشروعی یعنی مشروعی فی وقت ایقاعه **إنعقدت** جواب - متی - می باشد و ضمیر مقدر به هیئت و عدد بر می گردد.

واحترز بالمشروع عما لو نذرها عند ترك واجب، أو فعل محرم شكراً، أو عكسه زجراً، أو ركعتين بركوع واحد أو سجدتين، ونحو ذلك. ومنه نذر صلاة العيد في غيره ونحوها. وضابط المشروع: ما كان فعله جائزاً قبل النذر في ذلك الوقت، فلو نذر ركعتين جالساً، أو ماشياً، أو بغير سورة، أو إلى غير القبلة ماشياً، أو راكباً، ونحو ذلك العقد. ولو أطلق فشرطها شرط الواجبة في أجود القولين.

و احتراز بالمشروع... یعنی اینکه مصتّف نذر را تقيید به مشروع کرد بجهت آنکه خارج کند (نذر غیر مشروع را که در این صورت نماز منذور در نذر غیر مشروع، واجب نمی باشد، و مشروع نبودن نذر چنانکه در سابق توضیح دادیم یا بجهت مشروع نبودن شرطش می باشد مثل:؛) صورتی که نذر کند هیئت مشروع را - نماز دو رکعتی مثلاً - زمان ترک واجب یا انجام کار حرام به شکرانه ترک واجب یا شکرانه انجام حرام (و چنانکه معلوم است ترک واجب یا انجام کار حرام، شرط غیر مشروع در نذر می باشد چون به قصد شکر است، زیرا اگر قصد شکر باشد باید شرط، انجام واجب یا ترک حرام باشد) و یا نذر کند هیئت مشروع را در مورد عکس آن مثال، به قصد جریمه خود (یعنی زمان انجام واجب که عکس ترک واجب است و زمان ترک محرم که عکس فعل محرم است، مثلاً بگوید که اگر نماز واجب را خواندم، از باب جریمه خودم، دو رکعت نماز بخوانم، و یا مثلاً بگوید اگر ترک کار حرام کردم، از باب جریمه دو رکعت نماز بخوانم).

أو ركعتين بركوع واحد عطف است بر ضمیر -ها- در نذرهای (و این مثال است برای مشروع نبودن نذر بجهت مشروع نبودن جزاءش یعنی نمازی که به گردن می گیرد) یعنی و نیز احتراز و دوری کرد مصتّف به قید مشروع از صورتی که نذر کند دو رکعت نماز با یک رکوع (در حالی که نماز دو رکعتی، دو رکوع می خواهد) یا با دو سجده (در حالی که نماز دو رکعتی، چهار سجده می خواهد) ونحو ذلك مثل نماز چهار رکعتی با

یک تشهد در حالی که دو تشهد می‌خواهد و منه نذر صلاة العيد فی غیره یعنی واز مثال نذر غیر مشروع است نذر خواندن نماز عید در غیر روز عید (و مشروع نبودن آن بجهت مشروع نبودن آن هیئت است در وقت خواندنش چون مشروعیت نماز عید در روز عید است) ونحوها یعنی و مثل نماز عید از نمازهای مستحبی که مخصوص به وقت معینی می‌باشند که خواندن آنها در غیر آن وقت، مشروع نیست.

وضابط المشروع... یعنی میزان در نذر مشروع آن است که قبل از نذر، انجام منذور - آنچه به گردن گرفته شده - در آن وقتی که تعیین کرده که در آن وقت انجام دهد جایز باشد (فلذا چون خواندن نماز عید در غیر روز عید جایز و مشروع نیست اگر نذر آن بکند در غیر روز عید، نذر مشروع نخواهد بود) پس بنابراین اگر مثلاً نذر دو رکعت نماز نشسته یا در حال رفتن یا بدون سوره یا روبه غیر قبله (در حالا رفتن یا سواره) کند، نذرش صحیح و وفا به آن واجب است، زیرا خواندن نماز به تمام آن کیفیات، قبل از نذر مشروع و جایز است پس نذر آن هم مشروع خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **غیر القبلة** بنا بر قول آنهايي که می‌گویند نماز مستحبی در حال سواره یا رفتن، به غیر قبله جایز است **ما شیا أو رکباً** این دو متعلق می‌باشند به نماز به غیر قبله، و شارح اشاره می‌کند، به اینکه نماز مستحبی به غیر قبله در غیر آن دو حالت (مشی یا رکوب) مشروع نمی‌باشد **ونحو ذلك** یعنی و مانند آن مثال‌ها از مثال‌هایی که در شرع انجامش قبل از نذر، جایز است مثل نماز به حالت پهلوی خوابیده **إنعقد** جواب - فلو - می‌باشد.

ولو أطلق فشرطها... اگر نذر کننده، در نذرش نماز مستحبی را تقیید نکرد به حال نشسته یا به حال رفتن به غیر قبله بلکه بطور مطلق نذر دو رکعت مثلاً کرد، در این صورت، لازم است در وقت اداء آن نذر، شرایط نماز واجب را در آن رعایت کند یعنی باید آن نماز را ایستاده و روبه قبله و با سوره بخواند، چون به واسطه نذر آن دو رکعت

واجب می‌گردد پس هرچه که در نمازهای واجب دیگر شرط است، در آن نماز نذری هم شرط خواهد بود فشرطها شرط نماز مندوره الواجبة یعنی نماز واجب مثل نماز یومیه فی أجود القولین و در مقابل آن قول، قول بعضی است که گفته‌اند شرایط نمازهای مستحبی در نماز مندوره، شرط است چون نماز مندوره قبل از نذر، نماز مستحبی است.

(ومنها: صلاة النيابة بإجارة) عن الميت تبرعاً، أو بوصيته النافذة، (أو تحمل) من الولي وهو أكبر الولد الذكور (عن الأب) لما فاتته من الصلاة في مرضه، أو سهواً، أو مطلقاً، وسيأتي تحريره. (وهي بحسب ما يلتزم به) كيفية وكمية.

نماز نیابتی

(ومنها: صلاة النيابة بإجارة) توضیح: یکی دیگر از نمازهای واجب، نماز نیابتی است یعنی شخص به نیابت از مرده، نمازهای قضاء وی را بجا آورد و آن نماز به دو سبب برنایب واجب می شود:

۱. به سبب اجیر شدن از جانب میت یعنی شخص مزد بگیرد و نمازهای قضای وی را انجام دهد.

و این به دو جور است: یا میت وصیتی درباره نمازهایش نکرده بلکه وارث می داند که آن میت نمازهایی از او قضا شده، مزد بدهد به اجیری تا نمازهای قضا شده را بخواند.

و یا اینکه میت وصیت کرده درباره آن نمازهایش.

۲. به سبب گردن گرفتن پسر بزرگتر پدر، نمازهای قضا شده پدرش را، چون نمازهای قضا شده پدر بر پسر بزرگترش واجب است که بعد از مرگش بجا آورد و یا اینکه آن پسر برای او اجیر بگیرد پس اگر اجیر برای او نگرفت باید خود او بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: تبرعاً یعنی بدون اینکه میت وصیتی درباره نمازهایش کرده باشد أو بوصيته النافذة (عطف است بر - تبرعاً - یعنی و یا اینکه اجیر شدن از جانب میت به واسطه وصیت آن میت است، وصیتی که نافذ و صحیح است، چون برای نمازهای قضا شده باید از ثلث اموال و ترکه میت، اجیر گرفت نه از اصل اموالش،

پس بنابراین اگر وصیت نموده که بعد از فوتش بخوانند باید اجرت آن نمازها بیش از ثلث اموالش نباشد و یا اینکه اگر بیش از ثلث باشد، ورثه آن زیادی را اجازه بدهند برای صرف در اجرت نمازها پس مثلاً اگر چهار سال نماز قضاء داشته و وصیت کرده بعد از فوتش بخوانند و فرض این است که اجرت یک سال نماز، هزار تومان است و اموال او ۹ هزار تومان می باشد، در اینجا وصیت او به مقدار ثلث یعنی سه هزار تومان نافذ و صحیح است پس برای قضاء نمازهای سه سال او می توان اجیر گرفت و اما به مقدار هزار تومان دیگر برای یک سال دیگر از قضاء نمازهایش، وصیت وی نافذ نیست و باطل است مگر آنکه آن مقدار زیاد را ورثه اجازه بدهند.

(أَوْ تَحْمَلُ) من الولی یعنی یا نیابت به سبب گردن گرفتن ولیّ است آن نمازها را از جهت آنکه ولیّ است یعنی پسر بزرگتر میت است و بر او واجب می باشد بخواند و هو اکبر... یعنی ولیّ میت در اینجا بزرگترین اولاد از پسران او می باشد الولد بضم واو سکون لام جمع وَلَدٌ عن الاب چنانکه روشن است این کلمه متعلق می باشد به - تحمل - یعنی متحمل شدن از جانب پدر لما فاته... لام در - لما - لام تقویت است یعنی متحمل شدنش آن نمازهایی را که فوت شده از پدر.

و واجب شدن نمازهای قضا شده پدر بر پسر اجمالاً محل خلاف نیست ولی اختلاف در این است که چه مقدار از آن نمازها بر پسر بزرگتر واجب است.

بعضی گفته اند که تنها نمازهایی که در مرض وفات از پدر فوت شده بر پسر واجب است بخوانند.

بعضی دیگر گفته اند آن نمازهایی که سهواً و از روی فراموشی از پدر فوت شده بر پسر واجب است.

بعضی دیگر گفته‌اند تمام نمازهای فوت شده از پدر بر پسر واجب است چه نمازهایی که سهواً فوت شده و چه عمدأ، و چه نمازهای فوت شده در مرض وفات و چه در غیر آن.

پس چون مقدار واجب از نمازهای قضا شده پدر بر پسر محل خلاف است، شارح اشاره به آن اختلاف نموده بقولش: **في مرضه أو سهواً أو مطلقاً** یعنی تنها نمازهای فوت شده در مرض وفاتش یا تنها فوت شده سهواً یا کلیه نمازهای فوت شده‌اش و سیاتی تحریره یعنی زود است که بیاید تحریر این مبحث (در فصل هشتم در مسأله قضاء نمازها).

(وهي بحسب ما يلتزم به) نماز نیابتی از نظر کیفیت و کمیت به هرنحوی که با اجیر شرط کرده‌اند و اجیر در قرارداد اجاره ملتزم شده باید انجام دهد، مثلاً از نظر کیفیت به او گفته‌اند فلان مقدار مستحبات و آداب نماز را رعایت کند و از نظر کمیت به او گفته‌اند مثلاً پنج سال نماز بخواند **يلتزم به** صیغه مجهول خوانده شود.

(ومن المندوبات: صلاة الإستسقاء) وهو طلب السقيا، وهو أنواع، أدناه الدعاء بلا صلاة، ولا خلف صلاة، وأوسطه الدعاء خلف الصلاة، وأفضله الاستسقاء بركعتين وخطبتين.

(وهي كالعيدين) في الوقت، والتكبيرات الزائدة في الركعتين والجهر، والقراءة، والخروج إلى الصحراء، وغير ذلك، إلا أن القنوت هنا بطلب الغيث، وتوفير المياه، والرحمة.

نمازهای مستحبی

نماز استسقاء

(ومن المندوبات: صلاة الإستسقاء) توضیح: پس از بیان نمازهای واجب شروع نموده در ذکر نمازهای مستحبی و این نمازها بسیار است و ذکر همه آنها ممکن نیست باید به کتب دعا رجوع کرد و مصنف در اینجا بعضی از آنها را ذکر می‌کند.

یکی از آن نمازها، نماز استسقاء است و استسقاء از باب استفعال به معنی طلب باران و آبیاری از خداوند است و این نماز در وقت کم شدن آب چاه‌ها و چشمه‌ها و نباریدن باران، مستحب است و طلب باران از خدا به سه طریق می‌شود چنانکه از روایات استفاده می‌شود:

۱. تنها به دعا اکتفا شود بدون اینکه قبل آن نمازی خوانده شود و بدون اینکه آن دعا همراه با نمازی باشد یعنی در اثناء نمازی باشد و کم فضیلت‌ترین طریق استسقاء است.

۲. اینکه پس از دو رکعت نماز، دعا کند و این طریق در حد وسط از فضیلت است.

۳. اینکه دو رکعت نماز بخواند همراه با دو خطبه به تفصیلی که بیان می شود و دعا در اثنای آن نماز شود در قنوت و این را نماز استسقاء گویند و این طریق، افضل طُرُق استسقاءست.

ترجمه و شرح عبارت: السُّقْيَا بضم سین بروزن بُشری، اسم مصدر است و مصدر آن سَقَى است و گفته اند اسم مصدر عبارت از حاصل و نتیجه مصدر است پس سَقَى به معنی دادن آب برای آشامیدن می باشد و سَقَا به معنی سیرابی خواهد شد پس استسقاء یعنی طلب سیرابی از خدا (به سبب باریدن باران) و هُوَ انواع یعنی طلب آب و باران (از خدا) به چند نوع می شود، کم فضیلت ترین آن، دعا کردن و خواستن باران است بدون اینکه همراه آن نمازی خوانده شود (یعنی بدون اینکه آن دعا در اثناء نمازی باشد) و نه اینکه آن دعا به دنبال نمازی باشد و اَوْسَطُهُ ضمیر به استسقاء بر می گردد و أَفْضَلُهُ یعنی افضل طریق استسقاء، استسقاء (و خواستن آب و باران) است بخواندن دو رکعت نماز همراه با دو خطبه (و هِيَ کَالْعِيدِین) ... همانطوری که گفته شد نماز استسقاء دو رکعت است و آن مانند نماز عیدین است (عید فطر و عید قربان) از نظر وقت (از طلوع آفتاب تا زوال) و از نظر کیفیت یعنی تکبیرات اضافی در دو رکعت (پنج تکبیر در رکعت اول و چهار تکبیر در رکعت دوم) و قنوت بعد از هر یک از آن تکبیرات، و بلند خواندن حمد و سوره، و قرائت حمد و سوره (پس هر چه که در قرائت نماز عیدین مستحب است در قرائت نماز استسقاء هم مستحب است و آن قرائت سوره اعلی در رکعت اول و سوره الشمس در رکعت دوم) و رفتن به صحرا.

فقط فرقی که با نماز عیدین دارد در دعای قنوت است که در قنوت نماز استسقاء، مناسب آن است که از خدا باران و فراوانی آب ها و نزول رحمت خواسته شود بخلاف

دعای قوت در نماز عیدین **وغير ذلك** یعنی و غیر آن امورات از کیفیاتی که در نماز عیدین گفته شد که آنها عبارتند از: تأخیر دو خطبه از نماز، ایستاده خواندن خطبه، گوش دادن مردم به خطبه، سخن نگفتن در اثناء خطبه‌ها، قنوت بعد از هر تکبیر **إِلَّا أَنْ الْقَنُوت...** این استثناء است از تشبیه نماز استسقاء به نماز عیدین، که در این جهت شباهت ندارند.

(و یحول) الإمام و غیره (الرداء یمینا و یساراً) بعد الفراغ من الصلاة فیجعل یمینه یساره، و بالعکس، للاتباع، و التفاضل ولو جعل مع ذلك أعلاه أسفله، و ظاهره باطنه کان حسناً. و یتروک محولاً حتی ینزع.

مستحبات نماز استسقاء

(و یحول) الإمام و غیره... در نماز استسقاء چند چیز مستحب است:

اول: مستحب است هم برای امام جماعت و هم غیر امام، اینکه بعد از فراغت از نماز، عبا ی خود را وارونه به دوش بگیرند که طرف راست عبا جانب چپ قرار بگیرد و طرف چپ عبا جانب راست.

و دلیل آن دو امر است:

۱. بجهت متابعت پیغمبر ﷺ زیرا حضرتش در نماز استسقاء چنین می کرده چنانکه در روایت نقل شده.

۲. بجهت فال نیک گرفتن آن به اینکه خداوند اوضاع جوی را مانند این عبا دگرگون و وارونه سازد و تابحال خشکسالی و قحطی بوده و از این به بعد تبدیل به فراوانی گردد.

شرح و ترجمه عبارت: و یحول... یعنی و (مستحب است اینکه) بگرداند امام و غیر امام (یعنی تمام مأمومین و نمازگزاران چنانکه در «مسالك» فرموده و یا مقصود آن مأمومی که بالای منبر می رود و مشغول به دعای استسقاء می شود چنانکه بعضی از مصنفین چنین توضیح داده اند) عبا را، راست و چپ کند پس از فراغت از نماز فیجعل یمینه یساره و بالعکس توضیح می دهد - بمیناً و یساراً - را یعنی راست و

چپ کردن معنایش این است که قرار دهد راست رداء را چپ آن، و چپ رداء را راست آن (البته این کار ممکن نیست مگر به یکی از این دو صورت:

۱. یا به اینکه قسمت بالای عبا را پایین و قسمت پایین آن را بالا قرار دهد.

۲. و یا به اینکه وارونه یعنی پشت و رو بپوشد) و بالعکس یعنی و بجعل یساره

یمینه.

ولو جعل مع ذلك أعلاه أسفله... مستحب است علاوه برگرداندن عبا و راست و چپ کردن آن، اینکه این دو عمل را هم انجام دهد و آن اینکه قسمت بالای عبا را پایین و پایین را بالا قرار دهد، و نیز وارونه بپوشد.

در اینجا دو اشکال معروفی است که بر عبارت شارح وارد است:

توضیح اشکال اول: اینکه کلمه - مع ذلك - می فهماند که برگرداندن عبا (راست و چپ کردنش) عملی است جدا از آن دو عمل دیگر (پایین و بالا کردن، و وارونه کردن) و حال اینکه چنانکه ما در بالا اشاره کردیم راست و چپ کردن عبا ممکن نیست مگر به یکی از آن دو صورت.

اشکال دوم: آنکه ظاهر عبارت شارح آن است که در راست و چپ کردن عبا، آن دو عمل دیگر هر دو انجام داده شود و حال اینکه جمع هر دو با راست و چپ کردن عبا ممکن نیست یعنی ممکن نیست در یک دفعه هم عبا پایین و بالا شود و هم وارونه و در عین حال راست عبا جانب چپ قرار گیرد و چپ عبا جانب راست چنانکه با کمی تأمل مطلب واضح است بلکه اگر بخواهد آن دو با هم جمع شوند لازمه اش آن است که راست عبا جانب راست باشد و چپ عبا جانب چپ.

بعضی از محشّین از این اشکال جواب داده اند به اینکه همه آن اشکال ها بنابر این است که عبا طبق معمول و متعارف مردم روی دوش گرفته شود ولی اگر عبا را از جلو بپوشد برعکس متعارف مردم، تمام آن اشکال ها دفع می شود یعنی مقصود از

برگرداندن و تحویل عبا این باشد که عبا را از دوش برگرداند به طرف جلو که در این صورت راست عبا جانب چپ قرار می‌گیرد و چپ عبا جانب راست بدون اینکه احتیاج به آن دو عمل دیگر (پایین و بالا کردن عبا، وارونه کردن آن) باشد پس اشکال اول دفع می‌گردد.

و بعد از آن شارح می‌فرماید که علاوه بر آن تحویل اگر آن دو عمل را هم انجام دهد نیکو خواهد بود (از نظر فال نیک گرفتن به اینکه اوضاع جوی بطور کامل از هر جهت دگرگون شود مانند دگرگونی و انقلاب کامل و کلی این عبا) و در این صورت باید آن دو عمل هر دو با هم انجام گیرد تا اینکه در طرف جلو که برخلاف معمول مردم عبا را پوشیده، راست عبا جانب چپ قرار گیرد و چپ عبا جانب راست و گرنه اگر بخواند در طرف جلوه یکی از آن دو عمل اکتفا کند هر آینه راست عبا جانب راست خواهد بود و چپ عبا جانب چپ و تحویل صورت نمی‌گیرد پس یا باید تنها تحویل را انجام دهد بدون آن دو عمل دیگر و یا اینکه اگر می‌خواهد علاوه بر تحویل، آن دو عمل را هم انجام دهد باید هر دو را انجام دهد و به یکی ممکن نیست اکتفا کند. پس روی این بیان، اشکال دوم هم دفع می‌شود **كان حسناً جواب - لو -** می‌باشد و جهت **حسن** چنانکه گفتیم فال نیک گرفتن به انقلاب و تحویل کامل اوضاع جوی است.

وَيُتْرَكُ مُحَوَّلًا حَتَّى يُنَزَعَ یعنی عبا را به همان حالت تحویل واگذارند تا خودش از روی شانه‌ها بیفتد.

(ولتكن) الصلاة (بعد صوم ثلاثة) أيام، أطلق بعديتها عليها تغليبا، لأنها تكون في أول الثالث (آخرها الاثنين) وهو منصوص فلذا قدمه، (أو الجمعة)، لأنها وقت لإجابة الدعاء حتى روي: أن العبد ليسأل الحاجة فيؤخر قضاؤها إلى الجمعة. (و) بعد (التوبة) إلى الله تعالى من الذنوب، وتطهير الأخلاق من الرذائل، (ورد المظالم)، لأن ذلك أرجى للإجابة وقد يكون القحط بسبب هذه كما روي.

والخروج من المظالم من جملة التوبة جزءا، أو شرطا، وخصها اهتماما بشأنها. وليخرجوا حفاة ونعالهم بأيديهم في ثياب بذلة وتخشع، ويخرجون الصبيان، والشيوخ، والبهائم، لأنهم مظنة الرحمة على المذنبين. فإن سقوا، وإلا عادوا ثانيا وثالثا من غير قنوط، بانين على الصوم الأول إن لم يفتروا بعده، وإلا فبصوم مستأنف.

(ولتكن) الصلاة (بعد صوم ثلاثة) أيام.. توضيح: دوم: مستحب است اينكه نماز را بعد از گرفتن سه روز روزه بخوانند يعنى امام امر کند مردم را که سه روز روزه بگیرند و آنگاه به صحرا روند برای نماز و روز اول روزه روز شنبه و آخرش دوشنبه باشد و یا روز اول روز چهارشنبه و آخرش روز جمعه باشد. البته اينکه مصتف فرموده نماز بعد از سه روز روزه باشد تعبيرش مجازى است يعنى از باب تغليب اکثر بر اقل است، زیرا نماز استسقاء در بامداد روز سوم روزه خوانده مى شود نه بعد از روز سوم پس اينکه مصتف تعبير به بعد سه روز کرده بجهت آن است که چون نماز بعد از دو روز روزه واقع شده و دو روز نسبت به یک روز، اکثر است و بعدیت دو روز را تغليب بر یک روز دیگر (روز سوم) داده فلذا بعدیت را بر هر سه روز اطلاق نموده.

ترجمه و شرح عبارت: ولتكن... يعنى (و) مستحب است) بوده باشد نماز بعد از روزه سه روز (شارح مى فرماید): مصتف اطلاق کرد بعدیت نماز را بر سه روز از باب تغليب (وگرنه در حقیقت اینجور نیست) زیرا نماز در اول روز سوم روزه مى باشد (نه بعد از روز سوم) آخرها الإثنين آخر آن سه روز، روز دوشنبه باشد و هو منصوص فلذا

قدّمه یعنی خصوص این روز در روایات وارد شده، به این جهت مصتّف در عبارت ابتدا این روز را ذکر کرده و سپس روز جمعه را (أو الجمعة) یعنی و یا روز آخر، روز جمعه باشد (که اولش روز چهارشنبه می شود) زیرا این روز وقت قبولی دعاست پیش خدا حتی اینکه (در روایات فضیلت روز جمعه) روایت شده که بنده گاهی حاجتی را از خدا طلب می کند پس برآورده شدن آن حاجت به روز جمعه تأخیر انداخته می شود (یعنی خدا در آن روز حاجتش را بر می آورد).

(و) بعد التوبة... سوم: و (نیز مستحب است اینکه نماز استسقاء) پس از توبه مردم از گناهان به سوی خدا و بعد از تطهیر اخلاق خویش از صفات پست نفسانی باشد (ورد المظالم)... یعنی و نیز بعد از رد حقوق مردم به صاحبانش، نماز را بخوانند، زیرا توبه و ردّ مظالم امیدوارکننده تر است مر استجاب دعا و آمدن باران را (چون نزدیکتر به رحمت حق تعالی می شوند) و چه بسا قحطی و خشکسالی به سبب گناهان و پایمال نمودن حقوق مردم می شود چنانکه در روایت وارد است.

والخروج من المظالم من جملة... شارح می فرماید که رد حقوق مردم، داخل توبه است (بعنوان جزء توبه یا شرط آن) و چیز جدای از توبه نیست، زیرا در توبه این چند چیز لازم است:

۱. پشیمانی از گناهان گذشته.

۲. تصمیم بر ترک گناه در آینده تا آخر عمر.

۳. رد حقوق و مظالم مردم به آنها.

پس با اینکه رد مظالم داخل در توبه است جهت اینکه مصتّف در بین اجزاء و شرایط توبه، آن را جداگانه ذکر نموده آن است که این در بین بقیه، اهم بود چون حق الناس اهم از حق الله است و خداوند از حق الناس نمی گذرد مگر به ادای آن حق و یا اسقاط صاحب حق آن را، لذا مصتّف اهمیت به آن داده و جدایش ذکر نمود.

ترجمه و شرح عبارت: **المظالم** جمع مَظْلَمَه (به فتح میم و به کسر لام یا فتح آن، و کسر مشهور تر است) یعنی آنچه به ظلم و ستم از کسی گرفته شده باشد و به عبارت کلی: مَظْلَمَه یعنی حق کسی که در دست انسان است **والخروج...** این مبتدا است و - من جمله - خبر آن است **جزء أو شرطاً** یعنی داخل در توبه است حالا یا بعنوان اینکه جزء توبه است و یا بعنوان اینکه شرط آن است، زیرا در علم کلام محل خلاف است که رد مظالم جزء توبه است یا شرط، و آن اختلاف از اینجا ناشی شده که آیا توبه عبارت از پشیمانی تنهاست که بنابراین آن دو چیز دیگر که سابقاً ذکر شد (ردّ مظالم، ترک گناه در آینده) شرط آن خواهند بود یعنی خارج از معنای توبه می باشند.

و یا اینکه توبه عبارت از مجموع آن چند چیز است که بنابراین رد مظالم جزء معنای توبه خواهد بود.

و این اختلاف ثمره‌ای دارد هر که خواهد رجوع به «شرح تجرید» علامه حلی رحمته الله علیه کند و این شرح گنجایش بیش از این ندارد.

فایده

چون اسم توبه به میان آمد مناسب است بجهت تبرک و تتمیم فایده، روایتی از نهج البلاغه در اینجا ذکر شود و ما ترجمه آن را از کتاب «حق الیقین» علامه بزرگوار افتخار شیعه مرحوم مجلسی نقل می‌کنیم و عین عبارت آن کتاب چنین است:

مطلب ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب آن، آن است که دانستی که پشیمان گردد از گذشته و عزم کند در عدم فعل در آینده و بالا می‌رود تا به حدّی که درجه پیغمبران و صدیقان است، چنانچه در «نهج البلاغه» روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر علیه السلام گفت استغفر الله، حضرت فرمود مادرت در عزای

تونشیدند میدانی استغفار چیست، استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع می شود:

اول: پشیمانی از گذشته است.

دوم: عزم به آنکه هرگز عود به آن نکنی

سوم: آنکه ادا کنی به سوی مخلوقین حق ایشان را تا آنکه در وقت مُردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد.

چهارم: آنکه قصد کنی به سوی هر فریضه ای که بر تو واجب بوده و ضایع کرده ای، حق آن را ادا کنی.

پنجم: آنکه قصد کنی به سوی گوشتی که در بدن تو به حرام روئیده است، آن را بگدازی بحزن و اندوه تا پوست توبه استخوان های تو بچسبد و گوشت تازه در میان آنها بروید.

ششم: آنکه بچشانی به جسم خود آلم طاعت را آنقدر که به او چشانیده ای حلاوت معصیت را.

پس بعد از آن بگویی استغفرالله (تمام شد کلام مجلسی).

ناگفته نماند توبه بحث مفصلی در علم کلام دارد هر که خواهد رجوع به کتب کلامیه نماید مخصوصاً به کتاب «حق الیقین» مجلسی و نیز کتاب «عین الحیوة» که روایات توبه را آورده و از این دو کتاب غفلت نشود، زیرا علاوه بر آنکه پرمطلب است ترجمه روایت چنانکه برای این حقیر ثابت شده کار آسانی نیست و خداوند اجر جزیل به آن علامه بزرگوار دهد و روحش را در اعلا علیین شاد نماید و خصصها یعنی ردّ مظالم را اختصاص به ذکر داد بجهت اهمیت دادن به شأن آن.

ولیخرجوا خُفَاة... چهارم: و (نیز مستحب است اینکه) خارج شوند پابرهنه به بیابان در حالی که کفش هایشان را بدست گرفته اند، در لباس های کهنه (زیرا این

کارها اظهار ذلت و شکستگی برای خداست) حُفَاة بضم حاء جمع حافی یعنی پابرهنه نَعَالهم نعال - به کسرنون - جمع نعل (به فتح نون و سکون عین) یعنی کفش ثِيَاب بِذَلَّةٍ وَتَخَشُّعٍ بذله (به کسرباء و فتح لام) یعنی لباس کار و لباسی که هر روز پوشیده می شود یعنی لباس کهنه، و ثياب اضافه به بذله شده از باب اضافه موصوف به صفت، و تخشع عطف است بر بذلة.

وَيُخْرِجُونَ الصَّيْبَانَ... و نیز بیرون آورند به صحرا، کودکان و پیرمردها (مخصوصاً هشتاد ساله ها) و حیوانات را، زیرا آنها نزدیکتر به رحمت حق تعالی می باشند و مورد امید نزول رحمت برگناهکاران هستند.

فَإِنْ سَقَوْا وَإِلَّا عَادُوا... یعنی اگر چنانچه بعد از خواندن نماز با آن همه مقدمات، دعایشان مستجاب شد و باران بارید و سیراب شدند پس مطلوب حاصل است و اگر استجاب دعا تأخیر افتاد و باران نبارید، دوباره و سه باره به صحرا برگردند و نماز بخوانند و مایوس از رحمت خدا نشوند، چون برای پیغمبران گذشته نیز چنین اتفاقی افتاده که در بار اول باران نباریده و بار دوم یا سوم باران باریده.

البته در بار دوم یا سوم لازم نیست دوباره سه روز روزه بگیرند بلکه بنا به همان سه روز روزه اول بگذارند، در صورتی که بعد از سه روز اول افطار نکرده باشند (به این معنی که روز سوم، روزه شان را افطار نکرده باشند) و اگر افطار کرده باشند باید مجدداً سه روز دیگر روزه بگیرند و سپس به صحرا روند برای نماز.

ترجمه و شرح عبارت: فَإِنْ سَقَوْا... یعنی پس اگر سیراب شدند (پس مطلوب حاصل است) و گرنه دو مرتبه و سه مرتبه برگردند به صحرا بدون اینکه مایوس شوند (از رحمت خدا) در حالی که بنا بگذارند بر روزه اول (یعنی سه روز اول) اگر افطار نکرده باشند بعد صوم اول و گرنه (اگر روزه اشان را خورده باشند) پس به روزه مجدد (سه روز دیگر روزه بگیرند و) نماز بخوانند.

(ومنها: نافله شهر رمضان وهي) في أشهر الروايات (ألف ركعة) موزعة على الشهر (غير الرواتب):

(في الليالي (العشرين) الأول (عشرون، كل ليلة ثمان بعد المغرب واثننا عشرة بعد العشاء)، ويجوز العكس.

(وفي) كل ليلة من (العشر الأخيرة ثلاثون) ركعة، ثمان منها بعد المغرب، والباقي بعد العشاء. ويجوز اثننا عشرة بعد المغرب، والباقي بعد العشاء.

(وفي ليالي الإفرد) الثلاث - وهي التاسعة عشرة والحادية والعشرون والثالثة والعشرون - (كل ليلة مائة) مضافة إلى ما عين لها سابقا، وذلك تمام الألف، خمسمائة في العشرين، وخمسمائة في العشر.

نماز نافله رمضان

(ومنها: نافله شهر رمضان... توضیح: دیگر از نمازهای مستحبی نماز نافله ماه رمضان است و آن طبق مشهورترین روایات، هزار رکعت که توزیع بر مجموع شب‌های آن ماه شده و این هزار رکعت غیر از نافله‌های شبانه روزی است که بعد از نمازهای واجبی هر روز و شب خوانده می‌شود.

و کیفیت تقسیم آن هزار رکعت بر شب‌های ماه رمضان به این ترتیب است که: در بیست شب اول، هر شب بیست رکعت بخواند (هشت رکعت بعد از نماز مغرب و دوازده رکعت بعد از نماز عشا و برعکس هم جایز است) پس مجموع رکعات در آن بیست شب، چهارصد رکعت می‌شود، و در ده شب آخر هر شب سی رکعت (هشت رکعت بعد از مغرب و باقی بعد از عشاء و جایز است دوازده رکعت بعد از مغرب بخواند و باقی را بعد از عشاء) پس مجموع رکعات در آن ده شب سیصد رکعت می‌شود که مجموع با آن چهارصد رکعت قبل، هفتصد رکعت می‌شود و باقیمانده از

هزار رکعت، سیصد رکعت است آن هم به شب‌های قدر (احیاء) تقسیم می‌شود که در هر شب از آنها، صد رکعت بخواند و این صد رکعت غیر از رکعاتی است که بر حسب تقسیم قبلی باید بخواند که آن رکعات عبارت بودند از بیست رکعت در شب نوزدهم چون داخل در بیست شب اول است، و سی رکعت در شب بیست و یکم، و سی رکعت در شب بیست و سوم، چون داخل در ده شب آخر هستند (و به عبارت دیگر در شب نوزدهم، صد و بیست رکعت خوانده می‌شود و در هر کدام از شب بیست و یکم و شب بیست و سوم، صد و سی رکعت) پس به این ترتیب در همه ماه هزار رکعت تمام می‌شود که پانصد رکعت آن در بیست شب اول واقع می‌شود (زیرا چهار صد رکعت مجموع رکعات بیست شب بود به اضافه صد رکعت دیگر در شب نوزدهم) و پانصد رکعت دیگر در ده شب آخر واقع می‌شود (زیرا سیصد رکعت مجموع رکعت ده شب بود به اضافه دویست رکعت دیگر در شب بیست و یکم و بیست و سوم).

ترجمه و شرح عبارت: **ومنها ضمیر به نمازهای مستحبی بر می‌گردد موزعة** یعنی توزیع و تقسیم شده بر تمام ماه رمضان **غیر الرواتب** یعنی آن هزار رکعت بجز از نوافل یومیه است (که به آن رواتب یومیه هم می‌گویند و جهت تسمیه آن را به رواتب جای خود این شرح ذکر کردیم) **فی الیالی** متعلق است به الف رکعة، این کلمه خبر مقدم است برای - عشرون - الأول (بضم همزه و فتح واو) جمع اولی مؤنث اول ثمان... عطف بیان یا بدل است از عشرون **العکس** یعنی دوازده رکعت بعد مغرب و هشت رکعت بعد عشاء **وفي لیالی الأفراد الثلاث** یعنی در سه شب فرد (طاق) که معروفند یعنی شب‌های قدر **الأفراد** (به فتح همزه) جمع فرد **کل لیلة مائة** یعنی در هر شب (از شب‌های قدر) صد رکعت علاوه بر آن رکعاتی که معین شد برای آن سه شب در بالا (در تقسیم و توزیع سابق) **وذلك تمام الألف** یعنی ارقامی که تا اینجا گفته شد مجموع

هزار رکعت است پانصد رکعتش در بیست شب اول واقع است و پانصد رکعت دیگر در ده شب آخر.

(ويجوز الإقتصار عليها فيفرق الثمانين) المتخلفة، وهي العشرون في التاسعة عشر، والستون في الليتين بعدها (على الجمع) الأربع، فيصل في يوم كل جمعة عشرا بصلاة علي، وفاطمة، وجعفر عليه السلام - ولو اتفق فيه خامسة تخير في الساقطة، ويجوز أن يجعل لها قسما يتخير في كميته - وفي ليلة آخر جمعة عشرون بصلاة علي عليه السلام وفي ليلة آخر سبت عشرون بصلاة فاطمة عليها السلام. وأطلق تفريق الثمانين على الجمع مع وقوع عشرين منها ليلة السبت، تغليبا، ولأنها عشية جمعة تنسب إليها في الجملة. ولو نقص الشهر سقطت وظيفة ليلة الثلاثين. ولو فات شئ منها استحب قضاؤه ولو نهارا وفي غيره. والأفضل قبل خروجه.

ويجوز الإقتصار عليها... توضيح: جاز است در هر کدام از سه شب قدر، اكتفا به همان صد رکعت تنها بکند و دیگر آن رکعاتی که به حسب تقسیم سابق از وظایف آن شب ها بود نخواند (و آن رکعات عبارت بودند از بیست رکعت در شب نوزدهم، و سی رکعت در شب بیست و یکم، و سی رکعت در شب بیست و سوم) پس بنابراین از هزار رکعت، هشتاد رکعت باقی می ماند که آنها را می تواند بر چهار جمعه ای که در تمام ماه رمضان واقعد توزیع کند به این ترتیب که در هر روز آن چهار جمعه، ده رکعت بخواند، چهار رکعتش نماز حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام (که کیفیت خواندنش دوتا دورکعت، در هر رکعت یک حمد و پنجاه قل هو الله) و دورکعتش نماز حضرت فاطمه زهرا عليها السلام (که کیفیت خواندنش در رکعت اول یک حمد و صد بار سوره قدر و در رکعت دوم یک حمد و صد قل هو الله) و چهار رکعت دیگرش نماز جعفر طیار است (که کیفیت خواندنش دوتا دورکعت خوانده می شود و در رکعت اول بعد از حمد، اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد، والعاديات بخواند و در رکعت سوم، اذا جاء نصر الله، و در رکعت چهارم قل هو الله احد، و در هر رکعت بعد از فراغت از قرائت، پانزده مرتبه بگوید: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر،

و در رکوع همین تسبیحات را ده مرتبه بگوید، و چون سر از رکوع برمی دارد ده مرتبه، و در سجده اول ده مرتبه، و بعد از سر برداشتن ده مرتبه، و در سجده دوم ده مرتبه، و بعد از سر برداشتن پیش از آنکه برخیزد ده مرتبه، در هر چهار رکعت چنین می کند که مجموع سیصد مرتبه می شود و هزار و دو بیست تسبیح می باشد و بعد از آن نماز، دعا‌های متعدّد وارد شده هر که خواهد رجوع به کتاب «زاد المعاد» مرحوم علامه مجلسی کند).

پس مجموع ارقام رکعات در چهار جمعه، چهل رکعت می شود و از هشتاد رکعت، چهل رکعت باقی می ماند که توزیع آن چنین است که بیست رکعتش را در شب جمعه چهارم به طریق نماز حضرت امیر علیه السلام بخواند (یعنی پنج بار نماز حضرت امیر بخواند همه اش دور رکعت دور رکعت) و بیست رکعت دیگر در شب شنبه چهارم (که جمعه شب چهارم است) به طریق نماز فاطمه زهرا علیها السلام (یعنی ده بار آن نماز را بخواند) و بدین ترتیب هزار رکعت تمام می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **و یجوز الإقتصار...** و جایز است (در هر شب از شب های قدر) اکتفا شود بر آن صد رکعت (بدون انجام وظیفه معین شده به حسب توزیع سابق، و وقتی آن وظایف انجام داده نشود هشتاد رکعت از هزار رکعت باقی می ماند) پس توزیع می شود آن هشتاد رکعت باقی مانده که عبارتند از مجموع بیست رکعت در شب نوزدهم و شصت رکعت در دوشب بعدی یعنی در دوشب طاق بعدی یعنی شب بیست و یکم و بیست و سوم، آن هشتاد رکعت توزیع می شود بر چهار جمعه به این ترتیب که می خواند در هر روز جمعه، ده رکعت به طریق نماز حضرت امیر علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و جعفر طیار علیه السلام **على الجمع** (بضم جیم و فتح میم) جمع حمعة است.

بصلاة علی در فضیلت این نماز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هر که چهار رکعت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام را بجا آورد از گناهان بیرون رود مانند روزی که از مادر متولد شده بود و حاجت های او برآورده شود.

و جعفر علامه مجلسی در کتاب «زاد المعاد» فرموده: بدانکه این نماز از جمله متواترات است، و عامه و خاصه بسندهای بسیار روایت کرده اند و مخالفان نیز این نماز را مستحب می دانند مگر نادری از ایشان اما اکثر ایشان به اعتبار عداوت باطنی که با امیرالمؤمنین علیه السلام و اقارب آن حضرت دارند این نماز را به عباس عموی پیغمبر نسبت داده اند و بعد از نوافل شبانه روزی نمازی به حسب صحت سند و کثرت ثواب به این نماز نمی رسد.

و به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقول است که چون جعفر طیار برادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از هجرت حبشه مراجعت نمود در روزی آمد که فتح خیبر بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام شده بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله به قدر مسافت یک تیر پرتاب به استقبال او شتافت چون جعفر نظرش بر جمال عظیم المثال آن حضرت افتاد مشتاقانه به جانب آن حضرت دوید حضرت او را دربرگرفت و دست درگردن او آورد و ساعتی با او سخن گفت پس بر ناقه عضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود ساخت و چون ناقه براه افتاد حضرت فرمود که ای جعفر ای برادر می خواهی بخشش بزرگی کنم نسبت به تو؟ می خواهی تو را عطیه گرانبهائی دهم؟ می خواهی تو را برگزینم؟ مردم گمان کردند که مال جزیلی از غنایم خیبر به او عطا خواهد فرمود. جعفر گفت: بلی، پدر و مادرم فدای تو باد. پس آن حضرت آن نماز را به او تعلیم نمود (تمام شد کلام مجلسی در «زاد المعاد» و نیز مراجعه شود به کتاب «حیوة القلوب» آن مرحوم ج ۲ باب سی و نهم).

ولو إتفق فيه خامسة... توضیح: اگر ماه رمضان مشتمل بر پنج جمعه بود چنانکه در بعضی سالها اتفاق می افتد و آن وقتی است که اول ماه، روز جمعه باشد، قهراً تکلیف یکی از جمعه ها ساقط است یعنی ده رکعت برای آن جمعه نمی باشد و مکلف مختار است که جمعه ساقطه را کدام جمعه از جمعه ها قرار دهد.

شارح می فرماید که: ممکن است بگوئیم جایز است برای جمعه پنجم هم سهمی از آن هشتاد رکعت قرار دهد که خالی از نماز مستحبی نباشد و در مقدار آن سهم، اختیار با اوست که چقدر قرار دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو إتفق...** و اگر چنانچه اتفاق افتد در ماه رمضان، جمعه پنجمی، مخیر است در جمعه ساقطه (هر کدام از پنج جمعه را خواست ساقطه قرار دهد) **ویجوز أن يجعل...** (این جواز در مقابل تخییر است) یعنی (وا احتمال دارد که بگوئیم آن جمعه پنجم ساقط نمی شود، بلکه) جایز است برای آن هم سهمی (از هشتاد رکعت) قرار دهد که در مقدار آن سهم مخیر است (چه مقدار قرار دهد).

وفي ليلة آخر... این، دنباله بیان کیفیت تقسیم هشتاد رکعت به چهار جمعه است.

وأطلق تفریق الثمانین... گویا جواب از سؤال مقدر است، توضیح سؤال آنکه اگر کسی گوید چگونه مصنف بطور مطلق فرموده هشتاد رکعت بر چهار جمعه تقسیم می شود، و حال اینکه در یک سطر قبل فرمودید که بیست رکعتش در شب شنبه انجام می گیرد. شارح دو جواب می دهد:

۱. اینکه تعبیر مصنف از باب تغلیب اکثر بر اقل است زیرا اکثر رکعات که شصت رکعت باشد در جمعه ها واقع شده فلذا از باب تغلیب اکثر بر اقل می توان مجموع را به جمعه نسبت داد.

۲. اینکه چون شب شنبه، شام جمعه است و همین مقدار نسبت مختصری که به جمعه دارد کافی است در اینکه بگوئیم آن بیست رکعت هم در جمعه واقع شده **على الجمع** (بضم جیم و فتح میم) جمع جمعه است (تغلیباً) علت اول است برای - اطلق - ولّاٰتها... (علت دوم است) یعنی و برای اینکه شب شنبه، شام جمعه است نسبت داده می شود به جمعه اجمالاً.

ولونقص الشهر... اگر ماه کمتر از سی روز باشد (یعنی ۲۹ روز) وظیفه شب سی ام (که سی رکعت است) ساقط می شود یعنی قضاء آن واجب نیست.

ولوفات شی منها... مسأله دیگر: اگر بعضی از نوافل در رمضان فوت شد مستحب است آن را قضاء نماید در وقت دیگر گرچه در روز باشد (با اینکه آن نافله ای که قضاء شده وظیفه شب بوده یعنی نافله ای که وظیفه شب بوده مثل بیست رکعت در هر شب از بیست شب اول، و مثل سی رکعت در هر شب از ده شب آخر) اگر قضا شود لازم نیست قضا را در شب بجا آورد بلکه در روز هم بیاورد جایز است **وفي غیره** یعنی و در غیر رمضان هم قضا نماید جایز است ولی افضل آن است که قبل از خروج آن ماه قضا نماید و این کلمه - وفی غیره - عطف است بر - نهاراً - یعنی و لوفی غیره پس معنی عبارت این است که: قضاء آن مستحب است اگرچه در روز قضا کند و اگرچه در غیر آن ماه باشد.

(ومنها: نافله الزيارة) للأنبياء والأئمة عليهم السلام. وأقلها ركعتان تهدي للمزور. ووقتها بعد الدخول والسلام، ومكانها مشهده وما قاربه، وأفضله عند الرأس بحيث يجعل القبر على يساره، ولا يستقبل شيئاً منه.

(و) صلاة (الاستخارة) بالرقاع الست، وغيرها.

(و) صلاة (الشكر) عند تجدد نعمة، أو دفع نقمة على ما رسم في كتب مطولة، أو مختصة به.

نافله زیارت

(ومنها: نافلة الزيارة)... دیگر از نمازهای مستحبی، نافله زیارت انبیاء و ائمه عليهم السلام است و اقل آن دو رکعت است که ثواب آن هدیه می شود برای آن معصومی که به زیارتش رفته تهدی به صیغه مجهول خوانده شود و وقتها بعد الدخول والسلام یعنی وقت آن نماز بعد از داخل شدن به حرم و سلام کردن به معصوم عليه السلام (یعنی بعد زیارت کردن او) است.

بعضی از فقهاء فرموده اند: که تأخیر نماز از زیارت در صورتی است که از نزدیک امام را زیارت کند ولی اگر از دور و از شهر خودش بخواهد زیارت کند باید نماز را قبل از زیارت بخواند.

و مکانها مشهده و ما قاربه یعنی محل آن نماز، جایی است که معصوم عليه السلام دفن شده و نزدیک آن مشهده ضمیر به - مزور - بر می گردد و مشهد در لغت به معنای محل حضور است و جهت اینکه محل دفن امام عليه السلام را مشهد نامیده اند آن است که چون مردم در آنجا حاضر می شوند و یا شاید بجهت اینکه ملائکه در آنجا حاضر هستند و أفضله عند الرأس (ضمیر به مشهد بر می گردد) یعنی و افضل مکانها در حرم، بالای

سر حضرت است بطوری که نمازگزار قبر شریف را برطرف چپ قرار دهد و روبه هیچ جای قبر نباشد که مکروه است منه یعنی من القبر.

نماز استخاره

(وصلاة الاستخاره)... توضیح: دیگر از نمازهای مستحبی، نماز استخاره است چه استخاره ذات الرقاع (یعنی استخاره‌ای که به واسطه شش تکه کاغذ انجام می‌گیرد) و چه غیر آن.

وکیفیت استخاره ذات الرقاع چنین است که شش تکه کاغذ آماده می‌کنی و در سه تکه از آن می‌نویسی: «بسم الله الرحمن الرحيم خِيَرَةٌ مِنْ الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانة، إِفْعَل» و در سه تکه دیگر همان دعا را می‌نویسی و به جای اِفعال، لا تفعل می‌نویسی و سپس آن کاغذها را زیر سجاده خود می‌گذاری و دو رکعت نماز می‌خوانی و بعد از فارغ شدن سجده می‌کنی و در سجود صد مرتبه می‌گویی: أَسْتَخِيرُ الله برحمته خِيَرَةً فِي عَافِيَةٍ - و سراز سجده بر می‌داری و نشسته می‌گویی: «اللهم خِزْلِي وَاخْتَرْلِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ» آنگاه دست می‌زنی به کاغذها و آنها را به هم مخلوط می‌کنی و یکی یکی بیرون می‌آوری پس اگر سه إِفْعَل پشت سرهم بیرون آمد آن عمل مورد نظر را بجا می‌آوری، و اگر سه لا تفعل بیرون آمد بجا نیاور، و اگر یکی اِفعال بیرون آمد و دیگر لا تفعل، پنج رقعۀ بیرون بیاور و به آن نگاه کن هرگاه سه اِفعال است و دو لا تفعل عمل را انجام بده و اگر به عکس است انجام نده.

فایده

از مرحوم سید رضی الدّین ابن طاوس تعریف زیادی درباره این استخاره نقل شده و آن را یکی از طرق علم به مغیبات دانسته و مرحوم شهید ثانی در شرح نفلیه فرموده ما آن استخاره را تجربه کردیم و یافتیم آن را همانطوری که ابن طاوس فرمود.

ترجمه و شرح عبارت: الاستخارة استخاره یعنی طلب اختیار کردن از خدا یعنی خدایا هر چه صلاح من است توان انتخاب کن، چه انجام عمل و چه انجام ندادن آن بالرقاع الست رقاع (به کسر راء) جمع رقعہ (بضم راء) یعنی تکه کاغذ پس رقاع ست یعنی شش کاغذ و غیرها ضمیر به رقاع برمی گردد یعنی استخاره به غیر رقاع، از استخاره های دیگر.

نماز شکر

(و صلاة الشکر) دیگر از نمازهای مستحبی، نماز شکر است و آن نمازی است که در وقت حاصل شدن نعمت و یا دفع بلا و مرض مستحب است به کیفیتی که در کتب فقهی مفصل و یا در کتبی که مخصوص به شکر است (یعنی کتبی که مخصوص به ذکر نمازهای مستحبی است یعنی کتب دعا) مذکور می باشد.

(وغير ذلك) من الصلوات المسنونة كصلاة النبي ﷺ يوم الجمعة، وعلي فاطمة وجعفر، وغيرهم عليهم السلام.
 (وأما النوافل المطلقة) فلا حصر لها، فإنها قربان كل تقي وخير موضوع، فمن شاء استقل، ومن شاء استكثر.

نمازهای مستحبی دیگر

(وغير ذلك) من الصلوات... نمازهای مستحبی دیگری غیر نمازهای مذکوره در شرع مقدس می باشد مثل نماز پیغمبر ﷺ در روز جمعه و آن دو رکعت است در هر رکعت یک حمد و پانزده مرتبه سوره انا انزلناه سپس در رکوع و بعد از سر برداشتن و در سجده اول و سر برداشتن و در سجده دوم و سر برداشتن هریک پانزده مرتبه سوره قدر خوانده می شود و بعد از فارغ شدن دعایی وارد شده هر که خواهد رجوع به «زاد المعاد» مجلسی کند.

و نیز مثل نماز امیر المؤمنین و نماز فاطمه زهرا و جعفر طیار و ائمه دیگر عليهم السلام، مرحوم علامه ممقانی در کتاب «سراج الشیعه» که به فارسی نوشته بیشتر آن نمازها را ذکر کرده.

(وأما النوافل المطلقة)... نمازهایی که سابقاً ذکر گردید نمازهایی بود که به سبب خاصی و یا در وقت معینی و یا مکان معینی مستحب بودند و اما نمازهایی که سبب خاصی ندارند و مخصوص به وقت و یا مکان و یا به کیفیت مخصوصی نمی باشند آنها بسیارند و تعداد و شماره معینی ندارند و بستگی به قصد نمازگزار دارد مثلاً دو رکعت نماز در هر وقتی و در هر مکانی که نمازگزار بخواهد مستحب است، زیرا در روایت است که: «الصلاة قربان کلی تقي» (یعنی نماز وسیله تقرب همه پرهیزکاران

است) و در روایت دیگر است: «الصلاة خير موضوع فمن شاء إستقل ومن شاء إستكثر» یعنی نماز بهترین چیزی است که قرار داده شده است (در بین احکام و معارف شرعی که شارع مقدس برای مردم قرار داده است) هر کس بخوهد زیاد از آن را بجا آورد و هر کس بخوهد کم بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: **فإنها قربان كل تقي** این مضمون یک روایت است شارح آن را بطور علت ذکر کرده **وخیر موضوع...** این مضمون روایت دیگر است. ناگفته نماند در اول کتاب الصلاة گفتیم که جمله خیر موضوع را دو جور می توان خواند:

۱. بطور اضافه خیر به موضوع و معنای آن همان است که در بالا ذکر کردیم و بنا بر این ترکیب، کلمه - خیر - افعّل تفضیل خواهد بود که در اصل - آخر - بوده.

۲. بطور صفت و موصوف (یعنی خیر موضوع) که معنی روایت چنین می شود: نماز چیز خوبی است که قرار داده شده برای مردم، و بنابراین معنی، کلمه خیر یا مصدر است و یا صفت مشبّه.

فصل هفتم

(الفصل السابع في بيان أحكام (الخلل) الواقع (في الصلاة) الواجبة. (وهو: أي الخلل (إما) أن يكون صادرا (عن عمد) وقصد إلى الخلل، سواء أكان عالما بحكمه، أم لا. (أو سهو) بعزوب المعنى عن الذهن حتى حصل بسببه إهمال بعض الأفعال. (أو شك) وهو: تردد الذهن بين طرفي النقيض، حيث لا رجحان لأحدهما على الآخر. والمراد بالخلل الواقع عن عمد وسهو ترك شيء من أفعالها، وبالواقع عن شك: النقص الحاصل للصلاة بنفس الشك، لأنه كان سببا للترك كقسيميه.

در احكام خَلَل

(الفصل السابع في بيان... فصل هفتم در بیان احکام نقصی است که در نماز وارد می آید و آن نقص را بر سه قسم کرده اند:

۱. نقصی که نمازگزار آن را عمداً وارد می کند (به یکی از شرایط یا اجزاء نماز).
۲. نقصی که از روی سهو و غفلت وارد می کند.
۳. نقصی که به واسطه شک پیدا می شود.

معنای سهو و شک

سهو: عبارت است از پنهان شدن معنی از صحنه روشن ذهن (وبه تعبیر بهتر: غائب شدن معنی از قوه ذاکره یعنی قوه احضارکننده وبه یاد آورنده معانی) ولی باقی می ماند آن معنی در خزانه قوه حافظه پس آن معنی مانند چیز پوشیده شده می شود، به نحوی که بدون زحمت با توجه مختصر ذهن، آن معنی مجدداً حاضر در ذهن می شود و از اینجا فرق سهو با نسیان (فراموشی) معلوم می گردد زیرا در نسیان، معنی هم از قوه ذاکره وهم از قوه حافظه برطرف و محو می شود.

شک: عبارت از تردد و تحیر ذهن است بین دو طرف وجود و عدم بطوری که یکی بردیگری ترجیح نداشته باشد واگر یکی از دو طرف ترجیح داشته باشد (وباصطلاح: یکی از دو طرف بچربد) ظن (گمان) نامیده می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **أحكام الخلل** خلل به فتح خاء بروزن **جَبَل** در لغت به معنای شکاف بین دو چیز است و مقصود در اینجا آن نقص و شکافی است که در نماز واقع می شود به واسطه ترک یکی از اجزاء یا شرایط نماز و یا به واسطه شک در اجزاء نماز.

واحكام آن خلل که در این فصل بیان می شود عبارتند از: باطل شدن نماز به واسطه آن خلل و نقص، یا تدارک آن نقص که نمازگزار بر گردد و جزء یا شرط متروک را بجا آورد، و یا جبران آن نقص به واسطه نماز احتیاط و سجده سهو.

(وهو) **أى الخلل** (إما) ... یعنی خلل یا صادر و حادث می شود از روی عمد و قصد آن خلل (وبه اختیار خود، آن خلل را انجام می دهد با اینکه توجه دارد به اینکه در نماز است) چه اینکه بداند حکم تکلیفی یا وضعی آن را (یعنی بداند که انجام جزء یا شرط، واجب می باشد و نباید ترک شود که این، حکم تکلیفی خلل است، و نیز بداند

ترک جزء یا شرط موجب بطلان نماز است که این، حکم وضعی خلل می باشد) و چه اینکه نداند آن دو حکم را (أو سهو) بعزوب... و یا اینکه خلل صادر می شود از روی سهو، شارح در کتاب «روض الجنان» فرموده که مقصود از سهو در عبارت، تنها آن معنایی که در بالا ذکر کردیم نیست بلکه مقصود معنایی است که شامل نسیان (فراموشی) هم می باشد فلذا شارح در اینجا سهو را طوری معنی کرده که هم شامل سهوبه معنایی که گذشت می باشد و هم شامل نسیان فلذا فرموده سهوبه این است که معنی پنهان شود از ذهن (که در سهوبه معنای خاص، معنی فقط از قوه ذاکره ذهن پنهان می شود و در قوه حافظه ذهن باقی است ولی در نسیان، معنی از هر دو قوه ذهن برطرف و محو می شود) که در نتیجه به سبب آن، بعضی واجبات و کارهای نماز ترک می شود. بعزوب عزوب (بضم عین و زاء با نقطه) مصدر عزب یعزب است به معنی غائب شدن المعنی آن معنی مثل بودنش در نماز و یا اینکه واجب است فلان کار در نماز، پس غائب شدن یکی از آن دو معنی از ذهن و توجه نداشتن به آن سبب این می شود که بعض کارهای نماز ترک گردد بسببه ضمیر به عزوب بر می گردد.

(او شک) و هو تردد... و یا اینکه خلل صادر می شود از روی شک و معنای شک، تحیر ذهن است بین دو طرف نقیض (وجود و عدم) جایی که ترجیح یک طرف بر طرف دیگر نمی باشد.

و المراد بالخلل الواقع... (شارح در اینجا غرضش از بیان مراد مصنف آن است که می خواهد بگوید معنای خلل صادر از روی عمد یا سهو فرق می کند با معنای خلل صادر از روی شک، زیرا) مقصود از خللی که واقع می شود عمداً یا سهواً، ترک نمودن یکی از کارهای نماز است ولی مقصود از خللی که از روی شک واقع می شود آن نقصی است که به خود شک کردن، برای نماز پیدا می شود (یعنی خود شک نمودن،

نقص و خلل برای نماز به حساب می‌آید) نه اینکه مقصود آن است که شک سبب ترک یکی از کارهای نماز می‌شود همچنان که عمد و سهو سبب ترک می‌باشند. و حاصل فرق آن است که عمد و سهو سبب خلل می‌باشند ولی شک خودش خلل است.

اگر کسی گوید که: اگر مقصود از خلل، ترک یکی از افعال باشد پس چگونه در این فصل احکام زیادی افعال (مثل رکوع یا سجود زیادی) را هم مصتّف ذکر کرده؟ جواب گوئیم که ذکر زیادی آنها به مناسبت ذکر ترک آنهاست و جواب‌های دیگری داده‌اند که این شرح جای ذکر آنها نیست **توك** خبر است برای - والمرد - **افعالها** افعال **صلاة وبالواقع** عطف است بر - الواقع - یعنی والمرد بالخلل الواقع عن شک، **النقص** ... لآنه ضمیر به شک بر می‌گردد **للترك** ترک یکی از افعال نماز **كقسیمیه** یعنی مثل دو قسیم شک، که عمد و سهو می‌باشد.

(ففي العمد تبطل) الصلاة (للإخلال) أي بسبب الإخلال (بالشرط) كالطهارة والستر، (أو الجزء) وإن لم يكن ركنًا، كالقراءة وأجزائها حتى الحرف الواحد. ومن الجزء الكيفية، لأنها جزء صوري. (ولو كان) المخل (جاهلاً) بالحكم الشرعي كالوجوب، أو الوضعي كالبطلان (إلا الجهر والإخفات) في مواضعهما فيعذر الجاهل بحكمهما، وإن علم به في محله، كما لو ذكر الناسي. (وفي السهو يبطل ما سلف) من السهو عن أحد الأركان الخمسة إذا لم يذكره حتى تجاوز محله.

حکم خلل عمدی

(ففي العمد تبطل) الصلاة... توضیح: اگر نمازگزار عمداً یکی از شرایط نماز (مثل طهارت و پوشاندن عورت) و یا یکی از اجزاء را ترک کند (چه جزئی که رکن باشد مثل نیت و تکبیرة الاحرام و قیام و رکوع و دو سجده، و چه غیر رکن مثل قرائت و تشهد و ذکر رکوع و...) و نیز چه جزء مادی نماز مثل مثال‌های مذکوره و چه جزء صوری مثل کیفیات در نماز از قبیل آرامش بدن در حال قرائت و جهر و خفات - یعنی بلند و آهسته خواندن قرائت -) نماز باطل می‌شود چه اینکه نمازگزار حکم تکلیفی و یا حکم وضعی را نداند (یعنی نداند که بجا آوردن آن جزء متروک یا شرط متروک، واجب می‌باشد که این، حکم تکلیفی است و نیز نداند که بجا آوردن آنها سبب بطلان نماز می‌شود که این، حکم وضعی است) و یا اینکه آن دو حکم را بداند. در هر صورت نماز باطل است.

ترجمه و شرح عبارت: كالقراءة مثال است برای جزء غیر رکنی أجزائها یعنی اجزاء قرائت حتی یک حرف آن اگر نمازگزار عمداً اخلال وارد کند نمازش باطل می‌شود ومن الجزء، الكيفية من الجزء خبر مقدم است و - الكيفية - مبتدای مؤخر یعنی کیفیت (در نماز) از جزء نماز محسوب می‌شود چون آن هم جزء صوری است ولو كان

المُخِلّ... (لـ وـ وصلیه می‌باشد) یعنی (نماز در صورت اخلال عمدی، باطل می‌شود) گرچه خلل رساننده یعنی نمازگزار جاهل به حکم شرعی (تکلیفی) یا وضعی باشد، خلاصه اینکه گرچه نمازگزار خلل رساندنش به واسطه ندانستن مسأله باشد کالوجوب یعنی اینکه نمی‌داند آن جزء یا شرط، واجب می‌باشد کالبطلان یعنی اینکه نمی‌داند ترک آن جزء یا شرط، مبطل نماز است.

(إِلَّا الْجَهْرُ وَالْإِخْفَات)... توضیح: گفته شد که نماز در صورت اخلال عمدی باطل است گرچه اخلال به واسطه ندانستن مسأله باشد، حالا دو مورد را استثناء می‌کند که در این دو مورد اخلال عمدی به واسطه ندانستن مسأله، نماز را باطل نمی‌کند و آن دو مورد عبارتند از آهسته خواندن در جایی که باید بلند خوانده شود و بلند خواندن در جایی که آهسته باید خوانده شود و اینها اخلال به جزء صوری نماز می‌باشند پس نمازگزاری که به واسطه ندانستن مسأله، نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند و یا نماز ظهر و عصر را بلند بخواند نمازش باطل نمی‌شود گرچه قبل از گذشتن محل بجا آوردن آن، حکم و مسأله آن را عالم شود (یعنی مثلاً در نماز صبح قبل از آنکه به رکوع رود، کسی به او گفت که باید قرائت نماز صبح بلند خوانده شود لازم نیست براو که قرائتش را دوباره از سرگیرد) همانطوری که نمازگزاری که مسأله جهر و اخفات را فراموش کرده باشد و قبل از گذشتن محل، مسأله اش یادش بیاید لازم نیست قرائتش را از سرگیرد بلکه نمازش را ادامه دهد و صحیح می‌باشد.

ترجمه و شرح عبارت: إِلَّا الْجَهْرُ... یعنی مگر جهر و اخفات در موردشان که در این صورت معذور داشته می‌شود نمازگزاری که حکم آن دورا عالم نباشد (و به واسطه عالم نبودنش به مسأله، در مورد جهر، اخفات کند و در مورد إخفات، جهر کند پس نمازش صحیح است) اگرچه عالم شود به حکم آن دو، در محلی (که هنوز منتقل به رکوع نشده) همچنان که اگر یادش بیاید نمازگزاری که فراموش کرده (حکم جهر و

اخفات را) در محلش (لازم نیست بر او اعاده کند قرائتش را) مواضعهما موضع جهر، نماز صبح و مغرب و عشا است و موضع اخفات، نماز ظهر و عصر است فیعذر به صیغه مجهول بحکمهما متعلق است به جاهل.

حکم خلل سهوی

وفی السهو یبطل ما... توضیح: اگر سهواً یکی از ارکان پنج‌گانه نماز (نیت، قیام، تکبیر الاحرام، رکن، دو سجده) را ترک کند و ملتفت نشود تا اینکه محل بجا آوردن آن بگذرد مثلاً سهواً از رکوع کند و به سجود رود نماز باطل می‌شود ولی اگر قبل از گذشت محل، متوجه شود باید برگردد و آن رکن را بجا آورد و نماز را ادامه دهد.

مقصود از محل چیست؟

محلی که در سهو می‌گویند فرق می‌کند با محلی که در شک می‌گویند و به عبارت دیگر محل مسهو مغایر است با محل مشکوک، محل مشکوک را شارح در یک سطر بعد توضیح می‌دهد، و اما محل مسهو گوئیم: که مقصود از آن همان محلی است که در نسیان می‌گویند یعنی محل مسهو و محل منسی یکی است و هر دو از یک بابند و شارح محل منسی را در پایین توضیح خواهد داد و ما خلاصه‌ای از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم و آن اینکه محل: عبارت از آن فاصله بین جزء متروک و بین جزء رکنی بعد از آن است پس تا وقتی که داخل در رکن دیگر نشده، محل جزء متروک باقی است پس بنابراین کسی که نیت را سهواً ترک کرد و ملتفت نشد تا اینکه تکبیر الاحرام گفت نمازش باطل است، زیرا داخل در رکن بعدی (تکبیر الاحرام) شده پس محل گذشته است و همچنین است در سایر ارکان.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي السهو...** یعنی و در سهو باطل می‌کند (نماز را) آن امری که گذشت (در فصل پنجم، مبحث تروک) که عبارت بود از سهو کردن از یکی از ارکان پنج‌گانه (یعنی یکی از آنها را سهواً ترک کند) زمانی که ملتفت آن نشود تا اینکه محل آن متروک بگذرد **یبطل** بصیغه مضارع از باب افعال خوانده شود یعنی باطل می‌کند ما **سلف** فاعل **یبطل** است.

(وفي الشك) في شئ من ذلك (لا يلتفت إذا تجاوز محله). والمراد بتجاوز محل الجزء المشكوك فيه: الانتقال إلى جزء آخر بعده، بأن شك في النية بعد أن كبر، أو في التكبير بعد أن قرأ، أو شرع فيهما، أو في القراءة وأبعاضها بعد الركوع، أو فيه بعد السجود، أو فيه، أو في التشهد بعد القيام. ولو كان الشك في السجود بعد التشهد، أو في أثنائه ولما يقم ففي العود إليه قولان: أجودهما عدم. أما مقدمات الجزء - كالهوي، والأخذ في القيام قبل الإكمال - فلا يعد انتقالا إلى جزء، وكذا الفعل المندوب كالقنوت.

احکام شک - شکایات

شک‌هایی که در نماز واقع می‌شوند بر سه قسمند:

۱. شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد یعنی نه نماز را باطل می‌کند و نه بجا آوردن چیزی بعد از نماز را واجب می‌کند.
۲. شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند.
۳. شک‌هایی که صحیح است یعنی نماز را باطل نمی‌کند ولی نقصی حاصل می‌شود که باید بعد از نماز، جبران شود به واسطه سجده سهوی یا نماز احتیاط.

شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد

(وفي الشك) في شئ من ذلك... یکی از شک‌هایی که نباید به آن اعتنا کرد شک در جزیی است که محل بجا آوردن آن گذشته است.

توضیح مسأله آنکه اگر در بین نماز شک کند در یکی از اجزاء نماز (چه رکن و چه غیر رکن) که آیا انجام داده یا نه، چنانچه محل بجا آوردن جزء، گذشته باشد اعتنا به شک خود نکند و به نمازش ادامه دهد.

و مقصود از محل، فاصله ما بین آن جزء مشکوک و بین جزء بعدی است پس معنای باقی بودن محل، آن است که هنوز مشغول به جزء بعدی نشده باشد و معنای گذشتن محل آن است که منتقل به جزء بعدی شده و مشغول آن باشد مثل اینکه بعد از گفتن تکبیرة الاحرام یا در اثناء آن، شک کند در اینکه نیت کرده یا نه.

و مثل اینکه بعد از تمام کردن قرائت حمد و سوره و یا در اثناء آن شک کند در اینکه تکبیرة الاحرام گفته یا نه.

و مثل اینکه بعد از رکوع شک کند که حمد و سوره را خوانده یا نه و یا سوره تنها یا حمد تنها را خوانده یا نه.

و مثل اینکه بعد سجود، شک کند رکوع کرده یا نه.

و یا اینکه بعد از ایستادن، شک کند که در رکعت قبل، سجود و یا تشهد انجام داده یا نه.

ترجمه و شرح عبارت: **وفي الشك...** یعنی و در شک در چیزی از آن (اجزاء چه رکن و چه غیر رکن) اعتنا نکند در صورتی که محل جزء مشکوک گذشته باشد، و مقصود از تجاوز محل جزء مشکوک فیه، منتقل شدن به جزء دیگر بعد آن جزء مشکوک است (چه اینکه آن جزء دیگر رکن باشد یا غیر رکن) مثل اینکه:

۱. شک کند در نیت بعد از آنکه تمام تکبیرة الاحرام را گفته.

۲. یا شک کند در تکبیرة الاحرام بعد از آنکه حمد و سوره خوانده.

۳. یا شک کند در نیت بعد از آنکه شروع در تکبیرة الاحرام کرده و هنوز تمامش نکرده (یعنی در اثناء تکبیر) و یا شک کند در تکبیرة الاحرام بعد از آنکه شروع در قرائت کرده و هنوز تمامش نکرده یعنی در اثناء قرائت.

۴. یا شک در تمام قرائت و یا در ابعا ض قرائت کند بعد از رکوع.

۵. یا شک در رکوع کند بعد از سجود.

۶. یا شک در سجود و یا در تشهد کند بعد از آنکه ایستاده برای رکعت دیگر **الإنقال** خبر است برای - المراد - او شرع فیهما عطف است بر - قرأ - و ضمیر به تکبیر و قرائت بر می گردد و در عبارت چیزی باید در تقدیر گرفت اینچنین: **أوشك في النية بعد أن شرع في التكبير أو شك في التكبير بعد أن شرع في القرائة**.

ولو كان الشك في السجود... یعنی اگر بعد از تشهد یا در اثناء تشهد، در صورتی که هنوز برای رکعت سوم نایستاده شک کند که سجود کرده یا نه؟ آیا به آن شکش اعتنا نکند یا اینکه باید برگردد و سجده را بجا آورد و سپس تشهد بگوید؟ دو قول است شارح می فرماید: بهترین آن دو قول، اعتنا نکردن و برگشتن به سجده است، زیرا مانند مثال های قبل داخل در جزء دیگر (یعنی تشهد) شده پس محل بجا آوردن سجده گذشته است و نباید اعتنا کند.

أما مقدمات الجزء... توضیح: گفته شد مقصود از تجاوز محل جزء مشکوک، آن است که منتقل به جزء بعدی و مشغول به آن بشود، حالا مسأله این است که اگر منتقل به مقدمات جزء بعدی شود مثلاً در حال سرازیر شدن از قیام به رکوع شک کند که قرائت خوانده یا نه (سرازیر شدن مقدمه رکوع است) و یا در حال سرازیر شدن به سجده (و هنوز به سجده نرفته) شک کند که رکوع کرده یا نه (سرازیر شدن مقدمه سجود است) و یا مثلاً در حال شروع به برخاستن برای رکعت دیگر (و هنوز بطور کامل نایستاده) شک کند که سجود یا تشهد را بجا آورده یا نه (شروع به برخاستن مقدمه برخاستن است) خلاصه اینکه این انتقال ها (یعنی انتقال از قیام به حال سرازیر شدن و یا انتقال از حال جلوس به حال شروع به برخاستن) را تجاوز محل نمی گویند، زیرا انتقال به جزء بعدی نشده بلکه انتقال به مقدمات جزء بعدی شده پس در آن مثال ها محل بجا آوردن باقی است و لازم است برگردد و جزء مشکوک را بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: اما مقدمات... یعنی اما (انتقال به) مقدمات جزء بعدی مثل سرازیر شدن (به رکوع یا سجود) و مثل شروع به برخاستن قبل از بطور کامل ایستادن، پس شمرده نمی شود (آن انتقال) انتقال به جزء بعدی **کالْهُوْی** (بضم هاء و کسر واو و تشدید یاء) یعنی سرازیر شدن و مقصود در اینجا سرازیر شدن از قیام به رکوع و یا سرازیر شدن از رکوع به سجود است **وَالْأَخْذ...** مثال دیگر است برای مقدمه جزء. **وَكَذَا الْفَعْلُ الْمَنْدُوب...** یعنی و همچنین (انتقال به) کار مستحب در نماز، مثل قنوت (تجاوز محل محسوب نمی شود پس اگر در قنوت شک کند آیا قرائت را خوانده یا نه، محل باقی است و باید برگردد قرائت بخواند و سپس قنوت بگیرد، زیرا مقصود در تجاوز محل، انتقال به جزء واجب از اجزاء نماز است نه جزء مستحب مثل قنوت).

(ولو كان) الشك (فيه) أي في محله (أتى به) لأصالة عدم فعله، (فلو ذكر فعله) سابقا بعد أن فعله ثانيا (بطلت) الصلاة (إن كان ركنا)، لتحقيق زيادة الركن المبطله، وإن كان سهوا. ومنه ما لو شك في الركوع وهو قائم فركع، ثم ذكر فعله قبل رفعه في أصح القولين، لأن ذلك هو الركوع، والرفع منه أمر زائد عليه كزيادة الذكر والطمأنينة. (وإلا) يكن ركنا (فلا) إبطال، لوقوع الزيادة سهوا.

(ولو كان) الشك (فيه)... توضیح: مسأله قبل در صورتی بود که محل بجا آوردن جزء مشکوک گذشته باشد و حالا مسأله در صورتی است که شک در محل باشد یعنی محل جزء نگذشته باشد مثل اینکه شک در تکبیر الاحرام کند قبل از شروع به قرائت حمد و یا مثلاً شک در رکوع کند قبل از سجود و هكذا... در این صورت باید جزء مشکوک را بجا آورد، زیرا اصل آن است که آن را انجام نداده یعنی استصحاب کند انجام ندادن آن را، زیرا قبل از شروع به نماز، تکبیر نبود و حالا که شروع به نماز کرد شک در گفتن آن دارد استصحاب کند انجام ندادن آن را.

و اگر بعد از بجا آوردن آن جزء یادش بیاید که قبلاً آن را بجا آورده بود، در اینجا اگر آن جزء رکن بوده باشد نمازش باطل است مثل اینکه پیش از خواندن تشهد شک کرد که دو سجده را بجا آورده یا نه، چون محل باقی است دو سجده را به حسب وظیفه انجام داد و سپس یادش آمد که دو سجده را انجام داده بوده نمازش باطل می شود، زیرا رکن زیاد شده و زیادی رکن نماز را باطل می کند گرچه زیادی رکن در اینجا سهواً (یعنی به سبب شک) بوده.

و اما اگر جزء مشکوک رکن نباشد مثل اینکه قبل از رکوع شک کرد در قرائت، و قرائت را بجا آورد و یادش آمد که قرائت را بجا آورده بوده، نمازش صحیح است چون زیادی آن جزء سهواً بوده و آن مبطل نیست.

ترجمه و شرح عبارت: **أُتِيَ به ضمير به جزء مشکوک برمی گردد فلو ذکر فَعْلَه...** (این مسأله تفریع برمسأله قبل (شک در محل) می باشد) یعنی پس اگر چنانچه یادش آمد انجام آن جزء مشکوک را قبلاً (ویاد آمدن آن) بعد از آنکه انجام داده بود آن جزء را دومرتبه (چون محل باقی بوده) **ان کان ضمير مقدر در- کان -** به جزء مشکوک برمی گردد **المبطله** صفت است برای زیاده **وإن کان سهواً** این جمله احتمال دارد متعلق باشد به تحقق یعنی گرچه تحقق زیادی در اینجا سهواً بوده (زیرا زیادی رکن سهواً هم مبطل است).

و احتمال دارد متعلق باشد به **- المبطله -** و ضمیر کان به زیاده برمی گردد و مذکر آوردن ضمیر کان (یعنی کانت نفرموده) اشکالی ندارد، زیرا زیاده مصدر است و تأنیث مصدر اعتباری ندارد چنانکه مکرر گفته ایم. پس بنابراین معنی عبارت چنین است که: زیادی رکن مبطل است گرچه آن زیادی سهواً باشد (و درمسأله مورد بحث هم زیادی رکن سهواً شده).

لازم به ذکر است که مقصود از سهواً در اینجا شک است چون این دو لفظ (سهواً، شک) در شرع بر یکدیگر اطلاق می شوند چنانکه شارح در چند صفحه بعد، این نکته را بیان خواهد کرد پس معنی عبارت این است که گرچه زیادی رکن در اینجا به سبب شک بوده نه عمد.

ومنه مالو شك في الركوع... توضیح: از مثال های مسأله مورد بحث این مثال است که نمازگزار در حالی که ایستاده شک کرد که رکوع کرده یا نه چون هنوز وارد جزء بعد نشده محل باقی است و طبق وظیفه، رکوع را بجا آورد و در اثناء رکوع (که هنوز سر از رکوع برنداشته) یادش آمد که قبلاً رکوع کرده بوده، اینجا هم نمازش باطل می شود، چون رکن زیاد شده زیرا دورکوع بجا آورده شد.

اگر کسی گوید که هنوز سر از رکوع دوم برنداشته پس رکوع دوم تحقق نمی‌یابد و برای اینکه نمازش باطل نشود وظیفه‌اش آن است که از همان حالت خمیدگی سرازیر به سجود شود.

در جواب گوئیم که قول حق وأصح آن است که ماهیت رکوع عبارت از همان خم شدن تنهاست و چیزهای دیگر مثل سر برداشتن از آن و ذکر رکوع و آرامش بدن در رکوع، همه آنها خارج از ماهیت رکوعند، البته از واجبات رکوعند نه از حقیقت و ماهیت آن (چنانکه در بحث تروک نیز گذشت) و فرض آن است که در مثال ما خم شدن تحقق یافته پس رکوع دوم تحقق می‌یابد و رکن زیاد می‌شود پس نماز باطل می‌گردد.

ترجمه و شرح عبارت: ومنه یعنی از همین باب است (یعنی مثال برای آن مسأله است) جایی که شک کند در رکوع وهو قائم در حالی که ایستاده (و یا در حال سرازیر شدن به سجود است) فرکع پس (بجهت باقی بودن محل) رکوع کرد سپس یادش آمد - انجام آن رکوع را قبلاً - پیش از سر برداشتن از رکوع قبل رفعه ظرف است برای - ذکر - فی أصح القولین یعنی اصح دو قول آن است که آن مثال داخل در مسأله مورد بحث (زیادی رکن) است (در مقابل قول دیگر که در آن مثال، زیادی رکن نشده، زیرا سر برداشتن از رکوع جزء رکوع است و در آن مثال سر از رکوع برنداشته پس رکوع دوم تحقق نیافته) لَأَنَّ ذَلِكَ ذَلِكَ اشاره به خم شدن تنهاست که از عبارت - قبل رفعه - استفاده می‌شود والرفع مبتدا است و خبرش - امر - می‌باشد علیه بر رکوع کزیادة الذکر یعنی سر برداشتن از رکوع چیزی است زاید بر رکوع (یعنی خارج از رکوع) همانطوری که ذکر رکوع و آرامش بدن در رکوع هم زاید بر رکوعند.

(ولو نسي غير الركن) من الأفعال ولم يذكر حتى تجاوز محله (فلا التفات) بمعنى أن الصلاة لا تبطل بذلك، ولكن قد يجب له شئ آخر من سجود، أو قضاء، أو هما كما سيأتي (ولو لم يتجاوز محله أتى به).

والمراد بمحل المنسي: ما بينه وبين أن يصير في ركن، أو يستلزم العود إلى المنسي زيادة ركن، فمحل السجود والتشهد المنسيين ما لم يركع في الركعة اللاحقة له وإن قام، لأن القيام لا يتمحض للركنية إلى أن يركع كما مر، وكذا القراءة وأبعاضها وصفاتها بطريق أولى. وأما ذكر السجود وواجباته غير وضع الجبهة فلا يعود إليها متى رفع رأسه، وإن لم يدخل في ركن. وواجبات الركوع كذلك، لأن العود إليها يستلزم زيادة الركن، وإن لم يدخل في ركن.

احكام خلل از روی فراموشی

(ولو نسي غير الركن) من الأفعال... توضيح: اگريکي از واجبات غير رکن نماز مثل تشهد و قرائت را فراموش کند و بعد از گذشتن محل بجا آوردن آن يادش بيايد، اعتنا به نسيان نکند و نمازش باطل نمی شود.

و اگر چنانچه محل بجا آوردن آن جزء باقی باشد لازم است بجا آورد.

مقصود از محل جزء فراموش شده چیست؟

محل جزء فراموش شده با محل جزء مشکوک فرق می کند، محل جزء مشکوک چنانکه از عبارت سابق شارح استفاده شد، عبارت است از فاصله بين آن جزء و جزء بعدی (گرچه آن جزء بعدی رکن نباشد).

و اما محل جزء فراموش شده، دو قسم است: در بعضی موارد عبارت است از فاصله بين آن جزء و بين جزء رکنی بعد از آن.

و در بعضی موارد دیگر عبارت است از مابین آن جزء و بین اینکه اگر بجهت تدارک و بجا آوردن آن جزء بخواد برگردد زیادی رکن لازم می‌آید.

مثال قسم اول: مثل تشهد فراموش شده که محل بجا آوردن آن تا وقتی است که هنوز به رکوع رکعت سوم نرفته که در این فاصله اگر نمازگزار یادش آمد باید برگردد و بنشیند و تشهد بجا آورد ولی بعد از مشغول شدن به رکوع، محل تشهد گذشته و اعتنا نکند.

چند مثال دیگر در عبارت ذکر شده که شرحش را در توضیح عبارت خواهیم داد. مثال قسم دوم: مثل اینکه ذکر سجود را فراموش کند که محل بجا آوردن آن تا وقتی است که سر از سجده برنداشته و پس از برداشتن گرچه مشغول به رکن بعد از آن (که رکوع رکعت بعدی است) نشده باشد محل آن گذشته و نباید برگردد زیرا اگر برگردد برای بجا آوردن ذکر سجود، سجود زیادی می‌شود چون ماهیت و حقیقت سجود فقط عبارت از گذاشتن پیشانی به زمین است و ذکر سجود و واجبات دیگر سجود خارج از ماهیت سجودند (نهایت اینکه در سجود، واجب می‌باشند) پس به گذاشتن پیشانی در دفعه اول، سجود تحقق یافته (گرچه ذکر آن را فراموش کرده) پس اگر دوباره برگردد برای گفتن ذکر سجود، زیادی رکن می‌شود که مبطل نماز است.

و همچنین است اگر ذکر رکوع را فراموش کند.

ترجمه و شرح عبارت: **ولونسي..** یعنی و اگر فراموش کند غیر رکن از کارها (و اجزاء) نماز و یادش نیاید تا اینکه محل بجا آوردن آن بگذرد (یعنی بعد از گذاشتن محل یادش بیاید) در این صورت التفات نکند به آن نسیان به این معنی که نمازش بجهت آن فراموشی باطل نمی‌شود ولی چه بسا در بعضی موارد، کار دیگری مثل سجده سهو تنها واجب می‌شود (مثل اینکه صلوات بر پیغمبر تنها بدون آل را در تشهد فراموش کند مثلاً بگوید: اللهم صل علی آله، که در این وقت لازم است بعد از

نماز دو سجده سهو کند و دیگر قضای صلوات بر پیغمبر لازم نیست) و یا تنها قضای آن جزء بعد از نماز واجب می شود و یا هر دو (هم سجده سهو و هم قضا) مثل اینکه تشهد و یا یک سجده نماز را فراموش کند چنانکه شرح آنها بزودی خواهد آمد (در پایین صفحه که فرموده: **ويَقْضَى مِنَ الْأَجْزَاءِ الْمَنْسِيَةِ الَّتِي... تا آخر) وَلَوْلَمْ يَتَجَاوَزْ... و اگر نگذرد محل آن جزء، باید بجا آورد آن جزء را والمراد بمحل المنسي.. مقصود از محل جزء فراموش شده (که می گوئیم اگر از آن محل تجاوز کند حکمش چنین است و اگر تجاوز نکند حکمش چنان) فاصله مابین آن جزء (مثل تشهد) و بین اینکه نماز گزار منتقل به رکن بعد از آن شود (مثل رکوع رکعت سوم) و یا (ما بین آن جزء) و بین اینکه برگشتن به جزء فراموش شده لازم گیرد زیادی رکن را مابینه... ضمیر به منسی بر می گردد، و این محل قسم اول است **أَوْ يَسْتَلْزِم... (عطف است بر - یصیر -) یعنی و بین آن يستلزم العود... و این محل قسم دوم است فمحل السجود والتشهد... این مثال ها برای قسم اول می باشند (که فرمود: مابینه و بین آن یصیر فی رکن) یعنی پس محل سجود فراموش شده و محل تشهد فراموش شده تا وقتی است که رکوع نکرده در رکعت بعدی السجود مقصود یکی از دو سجده است زیرا مسأله در نسیان جزء غیر رکنی است و یک سجده رکن نیست. المنسيين صفت است برای سجود و تشهد مالم یوکع خبر است برای - فمحل - **اللاحقة له یعنی رکعتی که به دنبال سجود و یا تشهد می باشد.******

وان قام لأنَّ القيام... توضیح: گویا جواب از اشکال مقدر است، بیان اشکال اینکه: اگر کسی گوید که در صورتی که برای رکعت بعدی ایستاده محل می گذرد زیرا از تشهد یا سجود منتقل به رکن شده، چون قیام یکی از ارکان است پس باید قبل از قیام را محل تشهد یا سجود قرارداد نه قبل از رکوع.

جواب اینکه گوئیم که مطلق قیام، رکن نیست بلکه قیام متصل به رکوع رکن است چنانکه در بحث تروک گذشت پس تا رکوع نکند قیام قبل از آن، خالص برای رکنیت نمی شود پس محل باقی است.

ترجمه و شرح عبارت: **وان قام..** یعنی (محل سجده و تشهد فراموش شده تا رکوع رکعت بعدی است) اگرچه ایستاده باشد (برای رکعت بعدی، ولی در عین حال هنوز محل باقی است و تجاوز نکرده) چون قیام، خالص برای رکن بودن نمی شود تا اینکه رکوع کند یعنی قیام متصل به رکوع رکن است (پس بعد از فراموشی تشهد اگر ایستاد داخل رکن نشده تا تجاوز محل شود پس محل باقی است و باید بنشیند و تشهد بگوید و سپس بایستد برای رکعت بعدی) کما مرّ چنانکه آن مطلب گذشت در بحث تروک و **کذا القراءة وأبعاضها...** یعنی و همچنین اگر قرائت حمد و سوره فراموش شود یا حمد تنها و یا سوره تنها، محل آن مثل محل سجود و تشهد فراموش شده می باشد (که تا وقتی است که به رکوع نرفته) و در اینجا بطریق اولی محلش قبل از رکوع است، زیرا در سجود یا تشهد با اینکه قبل از رکوع، جزئی هست که بوی رکنیت از آن می آید (یعنی قیام) ولی در عین حال گفته شد که قبل از رکوع، گرچه منتقل به آن جزء هم بشود محلش باقی است و نگذشته اما در قرائت قبل از رکوع جزیی نیست که انتقال به آن حاصل شود بلکه بلافاصله منتقل به رکوع می شود پس در قرائت به طریق اولی باید گفت که قبل از رکوع، محل باقی است و **أبعاضها** مثل فراموشی حمد تنها یا سوره تنها و **وصفاتها** صفات قرائت مثل اعراب و تشدید و مدّ.

ناگفته نماند که توضیحی که برای عبارت: «و کذا القراءة وأبعاضها..» دادیم موافق حاشیه سلطان العلماء می باشد، و ظاهر عبارت هم همان است، ولی از حاشیه ملا احمد استفاده می شود که ایشان عبارت را طور دیگر فهمیده اند و آن این است که:

و همچنین انتقال از سجود به قرائت مثل انتقال به قیام است که تجاوز محل نمی باشد یعنی اگر سجود را فراموش کند و بایستد و مشغول به قرائت هم بشود، نیز محل سجود باقی است، زیرا انتقال به قیام با اینکه بوی رکنیت از آن می آید تجاوز محل نمی باشد پس انتقال به قرائت که یقیناً رکن نیست به طریق اولی تجاوز محل نخواهد بود.

و اما ذکر السجود و واجباته... توضیح: این مثال برای قسم دوم محل است (که در بالا فرمود: *أویستلزم العود الی المنسی...*) یعنی اما اگر فراموش کند ذکر سجود و واجبات سجود را (مثل آرامش بدن در آن) بجز گذاشتن پیشانی (یعنی در سجود، فقط پیشانی بر زمین گذاشت و بقیه واجبات سجود را فراموش کرد) در این صورت نباید به آن واجبات برگردد اگر سرش را برداشته باشد گرچه هنوز به رکن بعد از آن مشغول نشده (یعنی اگر سرش را برداشت، محل آن واجبات گذشته است و نباید برگردد، زیرا اگر برگردد زیادی رکن می شود و مانند قسم اول محل نمی باشد که قبل از مشغول شدن به رکن بعد از آن، محل باقی بوده باشد بلکه گرچه مشغول به آن رکن نشده باشد چون سرش را از سجده برداشته محل گذشته است).

ترجمه و شرح عبارت: **و واجباته** واجبات سجود مثل آرامش بدن در آن و مثل گذاشتن تمام اعضاء بر زمین (یعنی مثلاً گذاشتن یک کف دست بر زمین را فراموش کند) **غیر وضع الجبهه** یعنی بجز گذاشتن پیشانی که آن را فقط فراموش نکرده، زیرا اگر آن را هم فراموش بکند اصلاً سجودی محقق نمی شود و محل بجا آوردن آن باقی است و لازم است برگردد، زیرا برگشتن آن مستلزم زیادی رکن نمی شود چنانکه در قسم اول دانسته شد **فلا یعود إلیها...** چنانکه گفتیم علتش آن است که برگشتن برای بجا آوردن آن واجبات، لازمه اش زیادی رکن می شود.

ولی ناگفته نماند که زیادی رکن در صورتی لازم می‌آید که رکن را مستمّای سجود بدانیم که به یک سجده هم تحقق می‌یابد (چنانکه تحقیق آن در بحث تروک گذشت) چون محل بحث و فرض مسأله ما درنسیان ذکر یک سجده است و در برگشتن بجهت بجا آوردن آن ذکر، یک سجده زیاد می‌شود پس اگر ما یک سجده را هم رکن دانستیم زیادی رکن می‌شود ولی اگر رکن را مجموع دو سجده بدانیم زیادی رکن نمی‌شود چون یک سجده زیاد می‌شود نه دو سجده.

و واجبات الركوع كذلك... و همچنین است اگر ذکر رکوع یا واجبات دیگر رکوع مثل آرامش در آن را فراموش کند، محل آن تا وقتی است که سر از رکوع برنداشته و بعد از آنکه سر برداشت محلش گذشته است و نباید برگردد، چون برگشتن بجهت بجا آوردن آن واجبات، مستلزم زیادی رکوع است (چون حقیقت رکوع همان خم شدن تنهاست و در رکوع اول گرچه فقط خم شده و بقیه واجبات رکوع را بجا نیاورده ولی حقیقت رکوع به همان خم شدن تحقق یافته پس برگشتن در دفعه دوم بجهت بجا آوردن آن واجبات، لازمه اش تحقق رکوع دوم است که زیادی رکن می‌شود **العود إليها** ضمیر به واجبات رکوع بر می‌گردد و **إن لم یکن فی رکن** در بعض نسخه‌ها به جای یکن، یدخل می‌باشد یعنی گرچه هنوز بعد از سر برداشتن از رکوع، مشغول به رکن بعد از آن (یعنی سجود) نشده باشد (ولی در عین حال، محل آن گذاشته است و نباید برگردد).

(وَكَذَا الرُّكْنَ) المنسي يأتي به ما لم يدخل في ركن آخر، فيرجع إلى الركوع ما لم يصر ساجداً، وإلى السجود ما لم يبلغ حد الركوع وأما نسيان التحريمة إلى أن شرع في القراءة، فإنه وإن كان مبطلاً مع أنه لم يدخل في ركن، إلا أن البطلان مستند إلى عدم انعقاد الصلاة من حيث فوات المقارنة بينها وبين النية - ومن ثم جعل بعض الأصحاب المقارنة ركنًا - فلا يحتاج إلى الاحتراز عنه، لأن الكلام في الصلاة الصحيحة.

(وَكَذَا الرُّكْنَ) المنسي... توضیح: تا اینجا مسأله در نسیان غیر رکن از اجزاء نماز بود و حالا مسأله در این است که اگر رکنی از ارکان نماز را فراموش کند، می‌فرماید اگر محل آن نگذشته باشد (یعنی هنوز مشغول به رکن بعدی نشده باشد) و یادش بیاید باید آن را بجا آورد، ولی اگر محل آن گذشته باشد نماز باطل می‌شود.

مثال جایی که محل نگذشته: مثل اینکه رکوع را فراموش کند و قبل از آنکه به سجود رود یادش بیاید، باید برگردد و رکوع را بجا آورد.

و مثل اینکه سجود را فراموش کند و قبل از آنکه رکوع در رکعت بعد را انجام دهد یادش بیاید، باید برگردد و سجود رکعت قبل را بجا آورد.

ترجمه و شرح عبارت: وَكَذَا الرُّكْنَ... یعنی و همچنین است رکن فراموش شده، باید بجا آورد آن را مادامیکه داخل در رکن دیگر نشده (یعنی محل آن نگذشته) پس بنابراین باید برگردد به رکوع (فراموش شده) مادامیکه به سجده نرفته و **إِلَى السَّجُودِ** عطف است بر - إلى الركوع - یعنی ویرجع إلى السجود مالم... یعنی و برگردد به سجود (فراموش شده) مادامیکه نرسیده به حد رکوع (در رکعت بعدی).

وَأَمَّا نَسِيَانِ التَّحْرِيمَةِ... توضیح: اگر تکبیر الاحرام (که رکن است) را فراموش کند و شروع در قرائت حمد نماید، گفته‌اند نمازش باطل می‌شود.

در این مسأله با این که محل تکبیر الاحرام نگذشته (چون داخل در رکن بعدی یعنی رکوع نشده) باطل شدن نماز جهت دیگری دارد و آن این است که نمازش از اول

بسته نشده و وارد نماز نگردیده چون شرط است که تکبیر با نیت مقرون باشد و در اینجا مقارنت فوت گردیده به سبب فراموش شدن تکبیر، پس در حقیقت بطلان در آن مسأله به معنای حقیقی اش نیست.

و از اینجاست که چون فوت مقارنت بین تکبیر و نیت سهواً سبب بطلان نماز می شود، فلذا بعض فقهاء گفته اند که مقارنت بین آن دو، رکن است (که بنابراین نماز شش رکن دارد نه پنج رکن) چون اگر رکن نبود ترک آن مقارنت سهواً موجب بطلان نماز نمی شد.

ترجمه و شرح عبارت: و اما نسیان... یعنی و اما نسیان تکبیرة الاحرام تا اینکه شروع کند در قرائت پس این نسیان گرچه مبطل نماز است با اینکه داخل در رکن دیگر نشده (یعنی محل آن نگذشته زیرا قرائت رکن نیست و به رکوع هم که نرفته و در عین حال نماز باطل است) ولی باطل بودن مستند به بسته نشدن نماز است (از ابتدا) از جهت فوت شدن مقارنت بین تکبیرة الاحرام و بین نیت و من ثم جعل... یعنی و از این رو (که فوت مقارنت سبب بطلان نماز است) قرارداد است بعضی اصحاب، مقارنت را رکن نماز.

فلا یحتاج إلى الاحتراز عنه... گویا جواب از اشکال مقدراست، بیان اشکال اینکه مصنف در متن بایستی آن مسأله گذشته (نسیان تکبیرة الاحرام) را به لحاظ اینکه از قاعده کلی محل منسی، خارج است، استثنا می کرد یعنی مثلاً می فرمود: وكذا الركن الآفی التحريم بعد الشروع في القراءة - که حاصل فرمایش مصنف این می شود که در نسیان رکن، قبل از گذشتن محل، باید بجا آورده شود مگر در نسیان تحریمه که قبل از گذشتن محل هم، نماز باطل است.

جواب: اینکه آن مسأله احتیاج به استثنا ندارد، زیرا داخل در محل سخن ما نیست که محتاج به اخراج آن باشیم چون سخن ما در نمازی است که بطور صحیح

بسته شده باشد و در اثناء آن فراموشی پیش آید، ولی مسأله نسیان تکبیر - چنانکه گفتیم - از ابتدا نماز صحیح منعقد نشده پس داخل در محل سخن ما نیست که محتاج به استثناء آن باشیم.

(و یقضى) من الأجزاء المنسية التي فات محلها (بعد) إكمال (الصلاة: السجدة) الواحدة (والتشهد) أجمع، ومنه الصلاة على محمد وآله. (والصلاة على النبي وآله) لو نسيها منفردة، ومثله ما لو نسي أحد التشهدين فإنه أولى بإطلاق التشهد عليه. أما لو نسي الصلاة على النبي خاصة، أو على آله خاصة فالأجود أنه لا يقضى، كما لا يقضى غيرها من أجزاء التشهد على أصح القولين.

بل أنكر بعضهم قضاء الصلاة على النبي وآله، لعدم النص، ورده المصنف في «الذكرى» بأن التشهد يقضى بالنص فكذا أبعاضه، تسوية بينها.

قضای بعضی اجزاء فراموش شده

(و یقضى) من الأجزاء المنسية... توضیح: چند جزء از اجزاء غیر رکن نماز است که اگر نمازگزار فراموش کند و بعد از محل یادش بیاید لازم است بعد از فراغت از نماز، آنها را قضا کند (با دو سجده سهونیز) و آن اجزاء عبارتند از:

۱. یک سجده فراموش شده.
۲. تشهد فراموش شده، همه تشهد که صلوات هم جزء آن است.
۳. تنها صلوات را از تشهد فراموش کند.
۴. یکی از شهادتین تشهد یعنی (أشهد أن لا اله الا الله، أشهد أن محمداً عبده و رسوله) فراموش شود.

شرح عبارت: و یقضى بصیغه مجهول خوانده شود من الأجزاء المنسية یعنی از بین اجزاء فراموش شده، مقصود اجزاء غیر رکنی است نه رکنی چون رکن فراموش شده ای که محلش گذشته نماز را باطل می کند و قضای آن رکن معنی ندارد إكمال الصلاة یعنی تمام کردن نماز (السجدة) نایب فاعل یقضى می باشد أجمع یعنی مقصود مصتف از تشهد در اینجا مجموع دو شهادت (شهادت به وحدانیت و

شهادت به رسالت) و صلوات بر پیغمبر و آلش می باشد و جهت اینکه شارح عبارت مصتف را حمل بر مجموع آن کرده، آن است که از کتب دیگر مصتف استفاده می شود که مصتف از کلمه تشهدی که در روایت، قضای آن را واجب دانسته نسیان مجموع شهادتین و صلوات را فهمیده. فلذا شارح مقصود مصتف را بر طبق استفاده اش از روایت بیان می کند تا کسی خیال نکند که مصتف، هم قضای مجموع تشهد و هم قضای یکی از اجزاء تشهد (مثل اینکه شهادت به رسالت فقط فراموش شود) را واجب می داند، زیرا مصتف قضاء اجزاء تشهد (البته غیر از صلوات) را واجب نمی داند چنانکه بعداً شارح تصریح خواهد نمود پس شارح در اینجا به قید - أجمع - خواست بفهماند که مصتف قضای مجموع تشهد را فقط واجب می داند.

ومنه الصلاة على محمد وآله یعنی و از جزء تشهد است صلوات بر پیغمبر و آلش.

(والصلاة على النبي وآله) یعنی و نیز از اجزاء منسیه، این جزء (یعنی صلوات) اگر فراموش شود به تنهایی قضایش واجب است.

و مثله مالنوسی احد التشهدین... توضیح: شارح می فرماید که مثل قضای صلوات است، قضای یکی از دو شهادت (اشهد ان لا اله الا الله - أشهد أن محمد عبده ورسوله) در صورتی که فراموش شود یکی از آن دو باید قضا شود، زیرا بعضی برای قضای صلوات چنین استدلال کرده اند که: کلمه تشهد در روایت شامل است هم نسیان جمیع تشهد و هم نسیان بعض اجزاء آن، و صلوات هم بعض تشهد است فلذا قضای صلوات واجب می باشد.

شارح می فرماید: اگر صلوات مشمول اطلاق تشهد در روایت و داخل در آن باشد، باید گفت که یکی از شهادتین به طریق اولی مشمول اطلاق تشهد در روایت می باشد، زیرا تشهد به معنای گفتن کلمه شهادت و گواهی (یعنی أشهد أن...) است و این معنی بطور حقیقت بر یکی از شهادتین صادق است، و اطلاق بر آنها می شود، بخلاف

صلوات که تشهد به آن معنی، بطور حقیقت بر آن اطلاق نمی شود چون در صلوات، گواهی و شهادت به چیزی داده نمی شود بلکه اطلاق تشهد بر صلوات در ضمن مجموع آنها بطور تغلیب و مجاز است.

ترجمه و شرح عبارت: **فإنَّه أُولی باطلاق التشهد علیه** این جمله را دو جور می توان معنی کرد، البته حاصل دو معنی یکی است:

۱. اینکه باء در باطلاق - صله أُولی باشد و بنابراین، معنی چنین می شود که (اگر برای قضای صلوات استدلال شود که چون کلمه تشهد در روایت آن راهم شامل است، گوئیم): پس یکی از شهادتین سزاوارتر است به اینکه تشهد بر آن اطلاق شود (زیرا یکی از شهادتین حقیقتاً تشهد می باشد ولی صلوات اگرهم در ضمن مجموع، تشهد بر آن اطلاق می شود مجاز و از باب تغلیب است پس یکی از شهادتین سزاوارتر است به حکم قضا).

۲. اینکه باء در - باطلاق - برای سببیت باشد و متعلّق اولویت مقدر باشد پس بنابراین، معنی عبارت این می شود که (اگر قضای صلوات واجب باشد گوئیم): پس بدرستی که یکی از شهادتین سزاوارتر است (به حکم قضا از صلوات) به سبب اینکه تشهد (بطور حقیقت) بر آن اطلاق می شود (پس روایت به روشنی شامل آن می باشد و دلیل بر وجوب قضای آن می شود).

ناگفته نماند که وجوب قضای یکی از شهادتین نظر شارح است و مصنّف آن را قبول ندارد چنانکه سابقاً ما به آن اشاره کردیم و شارح نیز بعداً تصریح خواهد نمود.

أما لونسى الصلاة على النبى... توضیح: اگر صلوات بر پیغمبر فقط بدون آل فراموش شود (یعنی بگوید **أَللّهم صل على آلّه**) و یا صلوات بر آل بدون پیغمبر فراموش شود (یعنی بگوید **أَللّهم صل على محمّد**) آیا قضا دارد (یعنی بعد از آنکه از نماز فارغ شد بگوید محمد و یا اینکه بگوید آل محمد) یا نه؟

شارح می‌فرماید: قول بهتر آن است که قضای آن واجب نیست همانطوری که اگر اجزاء دیگر تشهد فراموش شود مثل الحمد لله - وحده لا شریک له - قضایش بنابر قول اصح واجب نیست بلکه بعضی از فقهاء حتی قضای تمام صلوات را هم واجب نمی‌دانند چون روایتی در آن وارد نشده.

ولی مصتّف قول این بعضی را در کتاب «ذکری» رد نموده است که توضیحش را بعداً خواهیم داد.

ترجمه و شرح عبارت: **أو على آله خاصة** یعنی **أونسي الصلاة على آله خاصة** غیرها یعنی غیر آن چند چیزی که ذکر کردیم (که عبارت بودند از: تمام صلوات، بعض صلوات، یکی از دو شهادت) **بعضهم** بعضی فقهاء.

ورده المصنّف في «الذکری»... مصتّف در کتاب «ذکری» قول آن بعض را رد نموده و جواب داده به اینکه گرچه برای قضای صلوات، روایت بخصوصی وارد نشده ولی دلیل دیگری برای قضای آن می‌باشد و آن این است که: تمام تشهد قضایش واجب است بجهت روایت پس قضای اجزاء آن هم واجب می‌باشد بجهت اینکه کل با جزء باید مساوی باشند در حکم پس صلوات هم به لحاظ آنکه جزء تشهد است قضایش واجب است و حاصل دلیل مصتّف به قیاس شکل اول بر می‌گردد به این صورت که: قضای تمام تشهد واجب است (این صغری است) و هر چیزی که تمامش قضا شود اجزاءش هم واجب است قضا شود (این کبری است) پس تشهد هم اجزاءش واجب است قضا شود (این نتیجه است).

ترجمه و شرح عبارت: **ورده** - یعنی **ورد کرده** قول آن بعض را مصتّف در کتاب «ذکری» به اینکه تشهد قضا می‌شود (یعنی اگر تمام تشهد فراموش شود قضایش واجب است) به واسطه وجود روایت پس همچنین اجزاء آن (که اگر یکی از اجزاء هم فراموش شود که صلوات از آنهاست قضایش واجب است) بجهت مساوی کردن بین

تشهد واجزاءش (در حکم قضا) بَأَن التَّشْهَدُ يَقْضَىٰ بِالنَّصِّ در بالا گفته شد که دلیل مصتَف به صورت قیاس شکل اول است که جمله - بَأَن التَّشْهَدُ يَقْضَىٰ بِالنَّصِّ - صغرای قیاس است و جمله - فَكَذَا ابْعَاضُهُ - اشاره به کبری است و آن اینکه: هر چیزی که تمامش قضا می شود اجزاءش هم قضا می شود.

وفیه نظر، لمنع کلیة الكبرى، وبدونها لا یفید، وسند المنع أن الصلاة مما تقضى، ولا یقضى أكثر أجزائها، و غیر الصلاة من أجزاء التَّشْهَد لا یقول هو بقضائه، مع ورود دلیله فیه. نعم، قضاء أحد التَّشْهَدین قوی، لصدق اسم التَّشْهَد علیه، لا لکونه جزءاً، إلا أن یحمل التَّشْهَد على المعهود.

وفیه نظر، لمنع کلیة الكبرى.. توضیح: شارح بردلیل مصتَف دو اشکال می‌کند: اول اینکه ما کلیت کبری را قبول نمی‌کنیم یعنی اینکه فرمودید: هر چیزی که تمامش قضا می‌شود اجزایش هم واجب است قضا شود، درست نیست، زیرا این کلیت، نقض می‌شود به خود نماز، زیرا نماز چیزی است که اگر ترک شود قضاءش واجب است ولی بیشتر اجزاء آن اگر ترک شود قضایشان واجب نیست بلکه فقط همان چند جزئی که در عبارت مصتَف ذکر شد قضایشان واجب است.

اشکال دوم اینکه: عیناً همان دلیل شما در اجزاء دیگر تَّشْهَد جاری است پس چرا قضای آن اجزاء دیگر را واجب نمی‌دانید.

ترجمه و شرح عبارت: وفیه نظر یعنی ودر رد مصتَف، اشکال است:

۱. بجهت اینکه قبول نمی‌کنیم کلیت کبری را و (معلوم است که) بدون کلیت کبری، آن دلیل نتیجه نمی‌دهد (زیرا کلیت کبری شرط است در قیاسی که به شکل اول است چنانکه در منطق ثابت شده) و جهت قبول نکردن کلیت کبری این است که (آن کلیت منقوض است به این مورد که: نماز از چیزهایی است که قضا می‌شود (اگر تمامش ترک شود) و حال اینکه اکثر اجزاء آن (اگر هر کدام ترک شود) قضایش واجب نیست (بلکه از اجزاء نماز، فقط آن سه چیز مذکور در عبارت مصتَف یعنی تَّشْهَد و یک سجده و صلوات، قضایش واجب است).

۲. (اشکال دوم اینکه) غیر از صلوات، از اجزاء تَّشْهَد، مصتَف قائل به قضای آنها نیست، با اینکه دلیل قضا (که مصتَف در بالا برای وجوب قضای صلوات ذکر کرد)

در آنها نیز جاری است **إِنَّ الصَّلَاةَ** یعنی نماز، و بعضی از شارحین خیال کرده‌اند مقصود صلوات است و این درست نیست، زیرا شارح بعد از این می‌فرماید ولایقضی اکثر اجزائها - در حالی که اگر مقصود صلوات بود بایستی می‌فرمود: «ولایقضی أجزاءها» چون هیچ جزیی از صلوات قضا ندارد نه اینکه اکثر اجزاءش قضا ندارد و **غیر الصلاة...** مقصود از این صلوة، صلوات است ناگفته نماند که از ظاهر عبارت ممکن است کسی خیال کند که این جمله عطف است بر - الصلاة مما... - که در واقع مورد دیگر برای سند منع باشد ولی چنین نمی‌باشد بلکه اشکال دومی است بر دلیل مصتف پس بنابراین عطف می‌باشد بر - منع کلیة الكبرى - وقرینه آن، جمله - مع ورود دلیله فیه - می‌باشد چون اگر عطف بر - الصلاة - بود احتیاج نبود به آوردن آن جمله «مع ورود دلیله فیه» - چنانکه پس از تأمل روشن است هو یعنی مصتف بقضائه ضمیر به - غیر - بر می‌گردد دلیله احتمال دارد ضمیر به مصتف برگردد و احتمال دارد به قضائه برگردد.

نعم قضاء أحد التشهدين... توضیح: گویا این جواب است از اشکال مقدری که بر شارح وارد می‌شود، توضیح اشکال اینکه شما وقتی که از راه جزء بودن، دلیل قضای بعضی اجزاء تشهد را قبول نکردید پس از چه راه قضای یکی از شهادتین تشهد را سابقاً واجب کردید.

جواب: اینکه قضای یکی از شهادتین چنانکه سابقاً هم فرمودند دلیلش از باب آن است که کلمه تشهد که در روایت است یکی از شهادتین را هم شامل است چون تشهد به معنی گفتن کلمه شهادت است پس به جهت داخل شدن در مدلول روایت، قضای آن هم واجب می‌شود (نه اینکه دلیلش از باب این است که جزء تشهد است).

مگر اینکه کسی بگوید که مقصود از تشهد در روایت، آن تشهد معهود و معروف شرعی است یعنی مجموع شهادتین با صلوات، پس بنابراین، روایت شامل یکی از شهادتین نخواهد شد و قضای آن واجب نمی‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: نعم قضاء... یعنی آری قضای یکی از دو شهادت، قوی است بجهت آنکه اسم تشهد (که در روایت قضا می‌باشد) بر آن صدق می‌کند (چون تشهد به معنای گفتن کلمه شهادت است) نه بجهت آنکه یکی از شهادتین جزء تشهد است (تا از باب تسویه کل با جزء، قضای آن واجب باشد که طریق استدلال مصنف بر قضای صلوات بود). مگر آنکه حمل شود (تشهدی که در روایت است) بر معنای معهود (و معروف در شرع که آن مجموع شهادتین و صلوات باشد).

والمراد بقضاء هذه الأجزاء، الإتيان بها بعدها من باب "فإذا قضيت الصلاة" لا القضاء المعهود، إلا مع خروج الوقت قبله.

والمراد بقضاء هذه الأجزاء... مطلب دیگری است توضیحش اینکه مقصود از اینکه گفته شد آن اجزاء (تشهد، صلوات، سجده واحده) قضا شوند، معنای لغوی قضاست یعنی اینکه آن اجزاء را بعد از فراغت از نماز بجا آورد چه اینکه وقت نماز باقی باشد و چه اینکه خارج باشد چنانکه آیه فاذا قُضيت الصلوة (درسوره جمعه) به همین معنی است یعنی زمانی که نماز بجا آورده شد - نه اینکه مقصود از قضاء آن اجزاء، معنای اصطلاحی و معروف آن باشد که در مقابل اداء گفته می شود که آن معنی عبارت است از انجام دادن بعد از خروج وقت نماز (پس مقصود این نیست که بعد از خروج وقت نماز، آن اجزاء انجام داده شوند تا اینکه نیت قضا کند بلکه مقصود انجام آنهاست بعد از فراغت از نماز و بنابراین اگر آن اجزاء را در داخل وقت انجام دهد نیت اداء کند و اگر خارج وقت انجام دهد نیت قضا کند) الاتیان خبر است برای - والمراد - بها به آن اجزاء بعدها بعد از نماز من باب فاذا قضيت الصلاة گفته اند که قضا در لغت به چندین معنی آمده:

۱. به معنی امر و فرمان مثل آیه: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ یعنی پروردگار تو فرمان داده و مقرر داشته است که جز او را نپرستید.

۲. به معنی اعلام مثل آیه ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ﴾ یعنی و بنی اسرائیل را در کتاب تورات اعلام نمودیم که دو مرتبه طغیان و تباهاکاری خواهید نمود.

۳. به معنی حکم و قضاوت کردن مثل آیه: ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾ یعنی خدای تعالی به حق حکم می کند.

۴. به معنی آفریدن مثل آیه: ﴿فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ﴾ یعنی خدای تعالی هفت آسمان را آفرید.

۵. انجام دادن کاری مثل آیه: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ﴾.

شارح می‌فرماید که: قضاء اجزاء نماز به آن معنی پنجم است.

لا القضاء المعهود یعنی نه اینکه مقصود از قضاء آن اجزاء، قضای معهود در شرع باشد (که در مقابل اداء گفته می‌شود) إلامع خروج الوقت قبله یعنی مگر در یک صورت در اینجا قضاء به معنای معروف شرعی آن تحقق می‌یابد و آن در وقتی که جزء فراموش شده را هنوز بعد از نماز انجام نداده، وقت نماز خارج شود و آن جزء را بعد از خروج وقت بجا آورد قبله یعنی قبل الإتیان بالأجزاء.

(ویسجد لهما) کذا فی النسخ بتثنیه الضمیر، جعلاً للتشهد والصلاة بمنزلة واحد، لأنها جزؤه، ولو جمعه کان أجود (سجدتی السهو).

سجده سهو

(ویسجد لهما)... توضیح: گفته شد که سه جزء از اجزاء نماز اگر ترک شود نسیاناً باید بعد از فراغت از نماز، قضا شوند، حال در اینجا می‌فرماید که علاوه بر قضای آنها باید بجهت آن اجزاء، سجده سهو هم بکند.

شارح می‌فرماید: بهتر آن است که اول قضای آن اجزاء را بجا آورد و سپس سجده سهو آنها را تا اینکه متصل و ربط داده شود جزء به کل (که نماز است) و همچنین قضای آنها را مقدم بدارد بر سجده سهوی که به سبب دیگر واجب شده (مثل سجده سهو جهت سخن گفتن در نماز از روی فراموشی و یا نشستن بی جا) گرچه سبب آن سجده سهو دیگر، قبل از آن جزء فراموش شده بوده باشد یعنی مثلاً اگر جزء فراموش شده تشهد باشد و قبل از آن در رکعت اول سهواً تکلم هم نموده باشد وظیفه اش آن است که بعد از تمام کردن نماز، قضای تشهد را بجا آورد و سپس سجده سهو جهت آن تشهد و سپس سجده سهو جهت تکلم گرچه تکلم قبل از تشهد بوده (و در اینجا هم دلیل آن، ربط دادن جزء است به کل).

و همچنین بهتر آن است که سجده سهو آن اجزاء را مقدم بر سجده سهو دیگر، بکند اگرچه سبب سجده سهو دیگر قبل از آن جزء بوده باشد چنانکه در آن مثال بالا دانسته شد.

کذا فی التسخ... شارح می‌فرماید که در نسخه‌های لمعه‌ای که دیده شد، ضمیر بصیغه تثنیه می‌باشد و حال آنکه مصنف در عبارت قبل سه چیز ذکر کرده بود (یک

سجده، تشهد، صلوات) سپس شارح آن را توجیه می‌کند به اینکه تشهد و صلوات را یک چیز حساب کرده، زیرا صلوات جزء تشهد است فلذا ضمیر تثنیه آورده که بر می‌گردد به یک سجده و تشهدی که صلوات جزء اش می‌باشد.

سپس می‌فرماید: در عین حال اگر ضمیر را جمع می‌آورد یعنی - لها - می‌فرمود که به آن سه چیز برگردد بهتر بود.

ترجمه و شرح عبارت: کذا فی... یعنی چنین است در نسخه‌ها که ضمیر تثنیه می‌باشد (با اینکه مرجع آن، سه چیز می‌باشد و علت اینکه چنین کرده) بجهت قراردادن تشهد و صلوات را به منزله یک چیز زیرا صلوات جزء تشهد می‌باشد (و سجده واحده هم چیز دیگر پس مرجع دو چیز است به آن صورت فلذا ضمیر تثنیه آورده) و اگر جمع می‌بست ضمیر را هر آینه بهتر بود.

والأولى تقديم الأجزاء على السجود لها كتقديمها عليه بسبب غيرها وإن تقدم، وتقديم سجودها على غيره وإن تقدم سببه أيضاً. وأوجب المصنف ذلك كله في «الذكرى»، لارتباط الأجزاء بالصلاة، وسجودها بها.

والأولى تقديم الأجزاء... یعنی بهتر آن است که مقدّم بدارد (قضای) اجزاء (فراموش شده نماز) را بر سجده سهو آن اجزاء همانند (اینکه بهتر است) مقدم داشتن آن اجزاء بر سجده سهوی که به سبب غیر آن اجزاء واجب باشد (مثل سجده سهو به سبب تکلم یا نشستن بی جا) اگر چه مقدم باشد آن سبب (مثل تکلم) بر آن اجزاء فراموش شده.

وتقديم سجودها احتمال دارد عطف بر - تقديمها - باشد یعنی وكتقديم سجودها... واحتمال دارد عطف بر - تقديم الاجزاء - باشد، البته مقصود بنابر هر دو احتمال، یکی است و ترجمه عبارت بنابر احتمال دوم این است که: و نیز بهتر است مقدم داشتن سجود سهو آن اجزاء را بر غیر سجود آنها (یعنی بر سجده سهوی که به سبب دیگر واجب می باشد مثل مقدم داشتن سجده سهو تشهد فراموش شده بر سجده سهو جهت تکلم) اگر چه مقدم باشد سبب آن غیر (مثل اینکه تکلم در نماز در کعت اول باشد و تشهد فراموش شده باشد).

(و حاصل معنی عبارت شارح از: والأولى تقديم... تا اینجا این است که سزاوار آن است که قضای اجزاء، مقدم بر سجده سهو آنها باشد، و سجده سهو آنها هم مقدم بر سجده سهو دیگر باشد).

ایضاً احتمال دارد این کلمه متعلق به - وان تقدم - باشد یعنی همانطوری که در سطر قبل گفتیم - وان تقدم - در اینجا هم می گوئیم: وان تقدم.

واحتمال دارد که آن کلمه متعلق باشد به تقدیم سجودها یعنی همانطوری که خود اجزاء بهتر است مقدم بر سجده سهو دیگر باشد، همچنین بهتر است سجده سهو آن اجزاء هم مقدم بر سجده سهو دیگر باشد.

وَأَوْجِبُ الْمُصَنَّفَ ذَلِكَ... توضیح: شارح تقدیم قضاء و سجده اجزاء بر غیر را سزاوار و اولی دانستند ولی مصنف همه آنها را در کتاب «ذکری» واجب دانسته و علتش را چنین بیان کرده که چون اجزاء نماز مربوط به نمازند و نقصان نماز را بعد از نماز تدارک و جبران می کنند فلذا واجب است پس از فراغت از نماز، اول خود اجزاء بجا آورده شوند و چون سجده آن اجزاء ارتباط به آنها دارد فلذا واجب است سجده آنها قبل از سجده سهو دیگر، بجا آورده شود.

ترجمه و شرح عبارت: **وَأَوْجِبُ..** یعنی و واجب دانسته مصنف همه آنها را در کتاب «ذکری» (اما علت تقدیم اجزاء بر سجود سهو آنها) بجهت ارتباط داشتن اجزاء به نماز (پس قبل از هر چیز باید نقصان خود نماز به واسطه آن اجزاء تدارک شود) و (اما علت تقدیم سجود آن اجزاء بر سجود غیر آن اجزاء بجهت ارتباط داشتن) سجود آن اجزاء به آن اجزاء.

(ویجبان أيضاً) مضافاً إلى ما ذکر (للتکلم ناسیا، وللتسليم في الأوليين ناسیا)، بل للتسليم في غير محله مطلقاً، (و) الضابط: وجوبهما (لزيادة، أو النقيصة غير المبطلّة) للصلاة لرواية سفيان بن السمط عن الصادق عليه السلام. ويتناول ذلك زيادة المندوب ناسیا، ونقصانه حيث يكون قد عزم على فعله كالقنوت. والأجود خروج الثاني، إذ لا يسمى ذلك نقصاناً وفي دخول الأول نظر، لأن السهول لا يزيد على العمد.

وفي «الدروس»: أن القول بوجوبهما لكل زيادة، ونقصان لم نظفر بقائله ولا بمأخذه، والمأخذ ما ذكرناه، وهو من جملة القائلين به، وقبله الفاضل، وقبلهما الصدوق.

(ویجبان أيضاً) مضافاً الى ما ذكره... علاوه بر آن سه چیزی که ذکر شد (تشهد، یک سجده، صلوات) برای چند چیز دیگر، سجده سهو واجب است:

۱. برای سخن گفتن سهواً.

۲. برای سلام نماز سهواً در رکعت اول و دوم، بلکه برای مطلق سلام بی جا چه در رکعت اول و دوم یا در غیر آن دو رکعت.

۳. برای هر زیادی و کمی که در نماز سهواً صورت بگیرد، البته این مورد، مورد جداگانه‌ای نمی‌باشد، زیرا همه مواردی که برای سجده سهو ذکر می‌شود را شامل است و چون مصنف آن را جدا ذکر کرده ما هم جدا ذکر نمودیم.

۴. برای ایستادن به جای نشستن و یا به عکس.

۵. برای شک بین چهار و پنج.

ترجمه و شرح عبارت: ویجبان أيضاً... و واجب می‌باشند دو سجده سهو نیز (علاوه بر آنچه ذکر شد) برای سخن گفتن از روی فراموشی و برای سلام نماز در دو رکعت اول و دوم از روی فراموشی، بلکه برای سلام در هر جایی که محل آن نباشد و نباید بدهد چه در دو رکعت اول و دوم و چه در غیر آن مضافاً الى ما ذکر این جمله تفسیر میکند کلمه - أيضاً - را.

(و) الضابط وجوبهما (للزيادة والنقيصة... یعنی قاعده در سجده سهو و در چیزهایی که سبب سجده سهو می باشند... ناگفته نماند که شارح کلمه - والضابط - را اضافه به عبارت مصتّف کرد بجهت آنکه اگر آن کلمه اضافه نشود ممکن است کسی از ظاهر عبارت مصتّف خیال کند که - زیادی و نقيصة - مورد دیگری است برای سجده سهو که جدا از موارد دیگر ذکر شده می باشد و حال آنکه مورد دیگر نیست بلکه این مورد مانند قاعده کلی است برای موارد دیگر و همه آن مواردی که قبلاً مصتّف ذکر کرد و مواردی که بعداً ذکر خواهد شد را شامل است بدین جهت شارح کلمه - والضابط - را اضافه نمود تا آن خیال نشود.

(غيرالمبطلّة) للصلاة جمله - غيرالمبطلّة - ممکن است بنصب غیر خوانده شود بنابراینکه حال باشد از زیادی و نقيصة، و ممکن است به جر خوانده شود بنابراینکه صفت آنها باشد.

و توضیح عبارت اینکه سجده سهو برای آن زیادی و کمی واجب است که باطل کننده نماز نباشند مثل سخن گفتن سهواً و سلام بی جا سهواً.

و اما اگر زیادی یا کمی، باطل کننده نماز باشند، سجده سهو برای آنها معنی ندارد مثل زیاد کردن یا کم کردن رکن سهواً یا عمدأ و مثل زیاد یا کم کردن غیر رکن عمدأ مثل تکلم عمدأ و یا ترک قرائت عمدأ لرواية سفیان بن السمط این روایت دلیل است برای وجوب سجده سهو بجهت هر زیادی و نقيصة.

ويتناول ذلك زيادة المندوب... توضیح: شارح می فرماید: اطلاق عبارت مصتّف و نیز روایت شامل است حتی زیادی چیز مستحب را (مثل اینکه سهواً در رکعت اول قنوت بگیرد) و یا کم کردن آن، و این کم کردن در صورتی تحقق می یابد که ابتداء نماز در نیتش بود که آن مستحب را انجام دهد ولی فراموش کرد در این صورت آن

مستحب داخل در منوی او خواهد بود که اگر ترک شود، جزیی از منوی خودش کم کرده و طبق حدیث باید دو سجده سهو برای آن بجای آورد.

سپس شارح در آن اشکال می‌کند و می‌فرماید بهتر آن است که بگوئیم کم کردن مستحب موجب سجده سهو نمی‌شود، زیرا ترک آن، نقصان نامیده نمی‌شود، چون ظاهر معنای نقص آن است که یکی از اجزاء واجب نماز کم شود و معلوم است که به ترک مستحب، یکی از اجزاء واجب نماز کم نمی‌شود گرچه فضیلت آن نماز نسبت به نمازی که با آن مستحب باشد کمتر خواهد بود.

و همچنین زیادی مندوب موجب سجده سهو باشد خالی از اشکال نیست، زیرا در صورتی که عمداً آن مستحب را زیاد کند سجده سهو ندارد پس همچنین در صورت سهو (بلکه به طریق اولی باید زیادی آن سهواً موجب سجده سهو نباشد) زیرا حکم سهو بالاتراز عمد نخواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **ویتناول ذلك...** شامل می‌شود اطلاق عبارت مصتف و روایت، زیاد کردن مستحب از روی فراموشی، و کم کردن آن (از روی فراموشی) را حیث **یکون...** این جمله مربوط است به نقصان مندوب یعنی کیفیت نقصان را بیان می‌کند به اینکه (در ابتدای نماز) قصد کرده باشد انجام آن مندوب را مثل قنوت و سهواً ترک شود (چون اگر ابتداء نماز، قصد ترک آن را کرده باشد نقصان صدق نمی‌کند، زیرا او نمازی قنوت را قصد کرد پس از منوی خودش چیزی کم نکرده و همچنین اگر نه قصد ترک آن را کرده باشد و نه قصد انجام آن را، در این صورت هم نقصان صدق نمی‌کند ولی بخلاف آن جایی که قصد انجام آن را در ابتدای نماز بکند در این صورت آن مندوب داخل در منوی او می‌شود که اگر ترکش کند سهواً، جزیی از منوی را کم کرده).

والأجود خروج الثاني... قول بهتر آن است که نقصان مستحب، خارج باشد (از نقصانی که موجب سهواست یعنی روایت شامل آن نمی‌شود) زیرا نامیده نمی‌شود آن، نقصان برای نماز (به این معنی که بعضی اجزاء نماز، کم شود گرچه نقصان فضیلت می‌شود).

وفي دخول الأوّل نظر و در داخل شدن زیادی مستحب (در آن زیادی که موجب سجده سهواست یعنی روایت شامل آن شود) اشکال است، زیرا سهو (حکمش) بالاتراز عمد نخواهد بود (در عمد، زیادی مندوب موجب سجده نیست پس در سهو به طریق اولی باید زیادی آن موجب سجده نباشد).

وفي «الدروس» أنّ القول... مصتّف در کتاب «دروس» فرموده اینکه برای فتوی به وجوب دو سجده سهو جهت هر زیادی و نقصان، نه به قائلی برخورد کرده‌ایم و نه به دلیلی.

شارح جواب می‌دهد از آن به اینکه اما دلیل آن همان روایتی است که در بالا ذکر کردیم یعنی روایت سفیان بن سمط که در آن روایت آمده است:

«تَسْجِدُ سَجْدَتِي السَّهْوِي كُلِّ زِيَادَةٍ تَدَاخُلُ عَلَيْكَ أَوْ نَقْصَانٍ»^۱

و اما قائل آن قول، یکی خود مصتّف می‌باشد در کتاب دیگرش و در این کتاب «لمعه» که فرمود: وللزيادة والنقصية (که ظاهراً مقصودش کل زیادة و نقیصة می‌باشد) بلکه چنانکه خود مصتّف در آخرین کتاب تصریح نموده فتاوایش در این کتاب طبق مشهور است پس بنابراین مشهور هم قائل به آن می‌باشند.

و نیز قبل از مصتّف، علامه حلی قائل به آن است و قبل از آنها هم شیخ صدوق علیه الرحمه قائل است **لَمْ نَنْظُرْ بِقَائِلِهِ** برخورد نکردیم به گوینده آن قول و نه مدرک آن

^۱ تهذیب، ج ۲، ص ۱۵۵.

قول والمأخذة ما ذكرناه... از اینجا فرمایش شارح است جواب از قول «دروس» وهو
یعنی مصنف از جمله کسانی است که قائل به آن قول شده اند الفاضل یعنی علامه
حلی، و هر وقت فاضلین (بسیغه تثنیه) گفته شود فقصدود علامه حلی و محقق حلی
است.

(وللقيام في موضع قعود وعكسه) ناسيا، وقد كانا دخیلین فی الزیادة والنقصان، وإنما خصهما تأکیداً، لأنه قد قال بوجوبه لهما من لم يقل بوجوبه لهما مطلقاً.
(وللشك بين الأربع والخمس) حيث تصح معه الصلاة.

وللقيام في موضع قعود... و(نیز واجب است سجده سهو) برای ایستادن اشتباهاً در جایی که باید بنشیند (مثل موقع تشهد) و برای نشستن در جایی که باید بایستد (مثل موقع خواندن حمد و سوره که بعد از تکبیر الاحرام اشتباه بنشیند).

(زیرا آن دو صورت، زیاد کردن یا کم کردن در نماز است) شارح می‌فرماید که: این دومورد داخل در ضابطه کلیّ زیادی و نقصان می‌باشند (که مصتّف در بالا ذکرش نمود پس چرا در اینجا آنها را مستقلاًّ و جداگانه ذکر نمود) می‌فرماید جهت اینکه آنها را اختصاص به ذکر داد، خواست تاکید کند آن دومورد را، زیرا در بین فقهاء کسانی هستند که سجده را برای هر زیادی و نقصان واجب نمی‌دانند اما برای زیادی و نقصانی که به سبب قیام به جای قعود و قعود به جای قیام باشد واجب می‌دانند پس چون سجود در این دومورد از زیادی و نقصان را همه قبول دارند فلذا برای تأکید وجوب سجود در زیادی و نقصان، آن دومورد را ذکر نمود.

لأنه قد قال بوجوبه... یعنی زیرا قائل شده به وجوب سجود برای آن دومورد (قیام به جای نشستن و قعود به جای قیام) کسانی که قائل نشده‌اند بوجوب سجود برای زیادی و نقصان در هر جا.

(وللشك بين الأربع والخمس) و(نیز سجده سهو واجب است) برای شک بین چهار و پنج در جایی که با بودن آن شک، نماز صحیح باشد (و آن موقعی است که شک در نماز چهار رکعتی قبل از رکوع کند بین اینکه چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، و یا شک بعد از اكمال سجد تین باشد و یا شک بعد از رکوع باشد به فتوی آنهايي که نماز را در این صورت صحیح می‌دانند) چنانکه قول اصح همین است

چنانکه بزودی بحثش خواهد آمد) و اما به فتوای کسانی که نماز را در صورت شک بعد از رکوع باطل می دانند سجده سهو معنی ندارد).

(وتجب فيهما: النية) المشتملة على قصدهما، وتعيين السبب إن تعدد، وإلا فلا. واستقرب المصنف في «الذكرى» اعتباره مطلقاً وفي غيرها عدمه مطلقاً. واختلف أيضاً اختياره في اعتبار نية الأداء، أو القضاء فيهما، وفي الوجه. واعتبارهما أولى. والنية مقارنة لوضع الجبهة على ما يصح السجود عليه، أو بعد الوضع على الأقوى.

دستور سجده سهو

(ويجب فيهما النية)... توضيح: دستور سجده سهو بطور اجمال آن است که بعد از سلام، نیت سجده سهو کند و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد و این ذکر بگوید (بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته) بعد باید بنشینند و دوباره به سجده رود و ذکرى را که گفته شد بگوید و بنشینند و بعد از تشهد، سلام نماز را بدهد.

و حالا تفصیل مطلب: در سجده سهو چند چیز لازم و واجب است:

- اول: نیت، و آن باید مشتمل بر سه چیز باشد، ۱. قصد انجام آن سجده، ۲. تعیین سبب کند در صورتی که اسباب سجده متعدد باشد (یعنی مثلاً هم تشهد را فراموش کرده و هم سخن گفته و هم سلام نماز را فراموش کرده که در این صورت سه سبب می باشد و برای هر کدام سجده سهو لازم است که در موقع انجام هر سجده ای باید در نیتش آن سبب را تعیین کند، مثلاً بگوید: بجا می آورم سجده سهو برای تشهد فراموش شده، و در سجده بعدی بگوید: بجا می آورم سجده سهو برای سخن گفتن سهواً) ۳. اینکه لازم است نیت در وقتی باشد که مقارن شود با ابتدای گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح است، و یا بعد از گذاشتن پیشانی باشد.

آیا در نیت بجز آن سه چیزی که گفته شد، قصد اداء یا قضاء هم لازم است یا نه؟ (یعنی در صورتی که وقت نماز باقی باشد و سجده سهو را داخل وقت انجام دهد، نیت اداء کند و بگوید بجا می آورم سجده سهو اداء قرۃ الی الله، و در صورتی که وقت نماز باقی نباشد و سجده سهو را خارج از وقت انجام دهد، نیت قضا کند و بگوید: بجا می آورم سجده سهو قضاء قرۃ الی الله).

کلام مصتف در کتاب «ذکر» و غیر «ذکر» مختلف است، در بعضی کتبش لازم دانسته نیت قضایا اداء را، و در بعضی کتب دیگرش لازم ندانسته.

و در قصد وجه نیز کلام مصتف مختلف است (که آیا لازم است وجوب یا ندب را نیت کند بطور علت غائی، مثلاً اگر در نماز واجب بود بگوید: بجا می آورم سجده سهو برای تشهد فراموش شده بجهت واجب بودن آن سجده قرۃ الی الله، و اگر در نماز مستحبی بود بگوید بجا می آورم سجده سهو برای تشهد فراموش شده بجهت مستحب بودن آن سجده قرۃ الی الله).

ترجمه و شرح عبارت: **ویجب فیهما...** یعنی واجب است در دو سجده سهو (چند چیز یکی) نیست (چون سجده سهو عبادت است و هر عبادتی نیت لازم دارد) و باید نیت مشتمل باشد بر چند جزء:

۱. قصد انجام آن دو سجده.

۲. معین نمودن سبب (در قصدش یعنی سببی که موجب سجده سهو شده) و این در صورتی است که سبب سجده متعدّد باشد (چون در این صورت، انجام سجده مبهم می شود و باید سبب معین گردد در نیت تا ابهامش برطرف گردد) و گرنه (اگر سبب متعدد نباشد) پس واجب نیست تعیین سبب نماید (چون در این صورت، یک بار سجده به گردن اوست و یک سجده ای که انجام می دهد انصراف پیدا می کند به همانی که به گردن دارد پس احتیاج به تعیین سبب ندارد).

و اِسْتَقْرَب... و نزدیک شمرده مصنّف در کتاب «ذکری»، اینکه تعیین سبب معتبر باشد (یعنی فرموده: الأقرب اعتبار تعیین السبب) مطلقاً چه سبب متعدّد باشد و چه نباشد (مقصود شارح این نیست که کلمه - مطلقاً - را مصنّف در کتاب «ذکری» آورده بلکه مقصود آن است که بطور مطلق تعیین سبب را لازم دانسته و دیگر تقیید نکرده به صورت تعدد سبب) و في غيرها... و (مصنّف) در غیر کتاب «ذکری» (نزدیک شمرده) عدم اعتبار تعیین سبب را مطلقاً چه سبب متعدد باشد و چه نباشد.

و اِخْتَلَف أَيْضاً... نیز مختلف شده (همانطوری که در تعیین سبب، کلامش مختلف بود در کتبش) اختیار مصنّف درباره اعتبار نیت اداء یا قضاء فیهما احتمال دارد که ضمیر برگردد به کتاب «ذکری» و غیر «ذکری»، و بنابراین جارو مجرور متعلق می باشد به - اختیاره - و احتمال دارد ضمیر به دو سجده برگردد و بنابراین جارو مجرور متعلق می باشد به - اعتبار - و في الوجه و (همچنین مختلف شده اختیار مصنّف) درباره نیت وجه (یعنی قصد وجوب یا ندب) و اعتبار هما اُولی شارح می فرماید: معتبر دانستن قصد اداء یا قضاء و قصد وجه، بهتر است.

والنية مقارنة لوضع... یعنی نیت باید بوده باشد مقارن با (ابتدای) گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجود بر آن صحیح است و یا بعد از گذاشتن پیشانی علی الأقوی این کلمه مربوط است به - بعد الوضع - یعنی جواز نیت کردن بعد از وضع پیشانی، اقوی است در مقابل قول بعضی که گفته اند باید بین نیت و وضع پیشانی مقارنت باشد مقارنة این کلمه یا برفع خوانده می شود بنابراینکه خبر باشد برای - النیه - که مبتدا است چنانکه بعضی از شارحین گفته است و یا اینکه بنصب خوانده شود بنابراینکه حال باشد.

(وما يجب في سجود الصلاة): من الطهارة وغيرها من الشرائط ووضع الجبهة على ما يصح السجود عليه، والسجود على الأعضاء السبعة وغيرهما من الواجبات، والذكر، إلا أنه هنا مخصوص بما رواه الحلبي عن الصادق عليه السلام. (وذكرهما: "بسم الله وبالله صلى الله على محمد وآل محمد"). وفي بعض النسخ، "وعلى آل محمد". وفي «الدروس»: "اللهم صل على محمد وآل محمد" (أو "بسم الله وبالله والسلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته")، أو بحذف واو العطف من السلام والجميع مروي مجزئ.

(ثم يتشهد) بعد رفع رأسه معتدلاً (ويسلم). هذا هو المشهور بين الأصحاب، والرواية الصحيحة دالة عليه. وفيه أقوال آخر ضعيفة المستند.

(وما يجب في سجود الصلاة)... توضیح: دوم چیزی که در سجده سهو واجب می باشد آن است که هرچه در سجود نماز لازم است در سجده سهو هم لازم می باشد یعنی:

الف: طهارت و پوشاندن عورت و روبه قبله بودن که اینها از شرایط می باشند.

ب: گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجود بر آن صحیح است.

ج: و سجود بر اعضا هفت گانه (پیشانی، دوزانو، دو کف دست، دوسرانگشتان

پا) یعنی قراردادن آنها بر روی زمین و غیر آنها از واجبات دیگر سجود.

د: ذکر سجود، البته ذکر سجود در سجده سهو فرق می کند با ذکر سجود در نماز

چنانکه قبلاً ذکر سجده سهو را ذکر کردیم و مصتف بعد از این ذکر می کند.

ترجمه و شرح عبارت: وما يجب في... عطف است بر- النيه - در عبارت مصتف

یعنی و يجب فيهما ما يجب في سجود... من الطهارة بیان می کند ما يجب را، و

مقصود طهارت از حدث و خبث است، هم در بدن و هم در لباس و هم در مکان

و غیرهما غیر طهارت از شرایط دیگر مثل پوشاندن عورت و استقبال قبله و غصبی

نبودن مکان و بلند یا پایین نبودن محل سجود مگر به مقداری که جایز است وضع الجبهة... عطف است بر- الطهارة - و غیرهما یعنی و غیر وضع الجبهة و سجود بر اعضاء هفتگانه، از واجبات سجود مثل آرامش بدن به مقدار ذکر سجده، و سر برداشتن از سجود، و نشستن بین آن دو سجده، و آرامش بدن در حال جلوس والذکر عطف است بر- الطهارة - یعنی ذکر هم واجب است در سجده سهو و لکن ذکر این سجده مخصوص به آن ذکر است که در روایت حلبی مذکور است و آن همان است که مصتّف بعد از این در عبارت ذکر نموده است.

ذکر سجده سهو

و ذکرهما بسم الله و بالله... ذکر دو سجده سهو (که در روایت حلبی می باشد) پنج جور روایت شده:

۱. بسم الله و بالله و صلى الله على محمد وآل محمد.
 ۲. همان عبارت باضافه کلمه - علی - بر سر آل محمد یعنی و علی آل محمد.
 ۳. بسم الله و بالله أللهم صل على محمد وآل محمد.
 ۴. بسم الله و بالله والسلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته.
 ۵. همان عبارت قبل اما بحذف او عطف از- والسلام -.
- پس از آنکه ذکر سجد دوم را گفت، سراز سجده بردارد و بطور معتدل بنشیند و تشهد بگوید و سلام بدهد.
- ترجمه و شرح عبارت: وفي بعضی النسخ... یعنی و در بعضی نسخه های روایت، کلمه - علی - بر سر آل محمد، اضافه شده.

فایده

اهل سنت حدیثی نقل نموده‌اند و نسبت به شیعه داده‌اند که آنها از پیغمبر نقل کرده‌اند که فرموده: «من فَصَّلَ بَیْنِی وَبَیْنَ آلِی بَعْلَی لَمْ یَنْلِ شِفَاعَتِی» (یا فلیس منی - چنانکه بعضی نقل کرده‌اند، یا فقد جفانی چنانکه بعضی دیگر نقل کرده‌اند) یعنی اگر کسی (در صلوات فرستادن بر من) فاصله بیندازد بین اسم من و بین آل من به کلمه - علی - یعنی بگوید: اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد - به شفاعت من نخواهد رسید بلکه باید بگوید و آل محمد - بدون کلمه علی.

و روی این نسبتی که به شیعه داده‌اند گفته‌اند ما بجهت مخالفت با شیعه، کلمه - علی - می‌آوریم چنانکه می‌بینیم در اکثر خطبه‌های کتب اهل سنت چنین است. مرحوم علامه مجلسی رحمته‌الله در کتاب «اربعین» و کتاب «مرآة العقول»^۱ شرح اصول کافی می‌فرماید:

مشهور شده بین مردم (و در «مرآة العقول» فرموده: مشهور شده بین شیعه) که جایز نیست فاصله انداختن بین اسم پیغمبر و بین آلش به واسطه کلمه - علی - و استدلال کرده‌اند به روایت مشهور: من فَصَّلَ بَیْنِی وَبَیْنَ... سپس مرحوم مجلسی فرموده که این روایت نزد ما ثابت نشده و در کتب روایی ما موجود نیست و از شیخ بهایی نقل شده که آن روایت از اخبار اسماعیلیه می‌باشد.

سپس فرموده: ولی ما نیافتیم دردعاهایی که از ائمه رسیده فاصله شده باشد به کلمه - علی - مگر بطور شاذ^۲ و اگر ترک شود آن کلمه، اولی و احوط می‌باشد - تمام شد فرمایش علامه مجلسی.

^۱ مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۱۱.

^۲ مرحوم علامه سید عبدالله شبر در کتاب «مصباح الأنوار» جلد ۱، پس از نقل عبارت مجلسی از کتاب اربعین می‌فرماید: اقول: بلکه فاصله به کلمه - علی - در بسیاری از دعاهای ذکرها موجود

بعضی گفته‌اند که بر فرض اینکه آن حدیث مذکور رسیده باشد ممکن است کلمه - بعلى - به کسر لام و تشدید یاء خوانده شود که اسم حضرت امیر علیه السلام است و معنی حدیث این می‌شود که: هر کس بین من و آل من به علی علیه السلام فاصله کند یعنی او را از آل من بشمارد به شفاعت من نمی‌رسد دو معنی دیگر بنابر آن قرائت، برای حدیث ذکر کرده‌اند هر که خواهد رجوع کند به کتاب «مدهامتان»^۱ مرحوم ملاعلی اکبر نهاوندی.

وفي «الدروس» اللهم... یعنی در کتاب «دروس» به جای **وَصَلَّى الله على محمد وآل محمد** - **اللهم صل على محمد وآل محمد** نقل کرده است **والجميع مروى** یعنی همه آن عبارات مذکوره در ذکر سجده سهو روایت شده (مقصود آن است که حدیث حلبی بطور مختلف به حسب نسخه‌ها در کتب حدیث نقل شده که هر نسخه‌ای بر طبق یکی از آن عبارات مذکوره می‌باشد) فلذا عمل به هر کدام بشود مجزی و کافی می‌باشد بعد رفع رأسه یعنی بعد از سر برداشتن (از هر دو سجده) تا اینکه معتدل بنشینند.

هذا هو المشهور بين الأصحاب یعنی تمام آنچه که گفته شد از: **وتجب فيهما النية، تا اینجا (از نیت و واجبات سجود و ذکر و تشهد و تسلیم)** همان مشهور بین اصحاب است و روایت صحیح هم دلالت بر آن دارد **وفيه أقوال...** و در آن، اقوال دیگری است که دلیل همه آنها ضعیف است، بعضی از آن اقوال عبارتند از:

۱. بعضی گفته‌اند به اینکه آنچه در سجود نماز، واجب است، در سجده سهو واجب نیست.

است مخصوصاً در صحیفه سجادیه و اگر ترس طولانی شدن سخن نبود هر آینه موارد زیادی از آن دعاها را ذکر می‌کردم - تمام شد کلام سید شبر - .

^۱ مدهامتان، ص ۹۵.

۲. بعضی دیگر گفته‌اند به اینکه ، هیچ ذکری در سجده سهو واجب نیست.

۳. بعضی دیگر گفته‌اند تشهد واجب نیست.

(والشاك في عدد الثنائية، أو الثلاثية، أو في الأوليين من الرباعية أو في عدد غير محصور): بأن لم يدرکم صلى رکعة (أو قبل إكمال السجدين) المتحقق بإتمام ذکر السجدة الثانية (فيما يتعلق بالأولين) وإن أدخل معهما غيرهما، وبه يمتاز عن الثالث (يعيد) الصلاة، لا بمجرد الشك. بل بعد استقراره بالتروي عند عروضه ولم يحصل ظن بطرف من متعلقه، وإلا بنى عليه في الجميع، وكذا في غيره من أقسام الشك.

شک های مُبطل «باطل کننده نماز»

(والشاك في عدد الثنائية... توضیح: شک هایی که نماز را باطل می کند، مصتف پنج صورت از آنها را ذکر کرده که از این قرار است:

۱. شک در شماره رکعت های نمازهای دورکعتی مثل نماز صبح و نماز مسافرو نماز عید فطرو عید قربان و نماز آیات و نماز جمعه.
۲. شک در شماره رکعت های نماز سه رکعتی.
۳. شک بین ۱ و ۲ در نماز چهار رکعتی.
۴. شک در همه رکعت های نماز چهار رکعتی بنحوی که نداند چند رکعت خوانده.
۵. آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن ذکر سجده دوم شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

ترجمه و شرح عبارت: والشاك... این کلمه مبتد است و خبرش در سطر چهارم که فرموده: - يعيد - یعنی شک کننده در آن موارد پنج گانه باید اعاده کند نمازش را (یعنی نمازش باطل است) (فی عدد الثنائية) یعنی در شماره نماز دورکعتی.

ناگفته نماند که در آن فرقی نیست بین اینکه شک در کم بودن کند یعنی شک بین ۱ و ۲، یا اینکه شک در زیادی کند یعنی بین ۲ و ۳ مثلاً (أو الثلاثية) یعنی و شک

کننده در شماره نماز سه رکعتی (و در این شک نیز فرقی نیست بین شک در کم بودن یعنی بین ۲ و ۳، یا اینکه در زیادی کند یعنی بین ۳ و ۴ مثلاً).

(أَوْ فِي الْأُولَيَيْنِ مِنَ الرَّبَاعِيَةِ) یعنی شک کننده در رکعت اول و دوم از نماز چهار رکعتی (یعنی شک کند بین ۱ و ۲ در نماز چهار رکعتی) (أَوْ فِي عَدَدٍ غَيْرِ مُحْصَوْرٍ) یعنی شک کننده در شماره نامعین به اینکه نداند چند رکعت خوانده (۱ یا ۲ یا ۳ یا ۴) أَوْ قَبْلَ إِكْمَالِ السَّجْدَتَيْنِ... یعنی یا شک کننده قبل از تمام کردن دو سجده که تمام کردن آن به این تحقق می‌یابد که تمام کند ذکر سجده دوم را گرچه سرش را از سجده برنداشته باشد. الْمُتَحَقِّقُ صِفَتِ تَوْضِيحِي است برای إِكْمَالِ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأُولَيَيْنِ این دنباله صورت قبلی است یعنی شک قبل از اكمال سجد تین در صورت شکی که تعلق دارد به رکعت اول و دوم اگرچه داخل کند (در مَتَعَلَّقُ شک) همراه با آن دو رکعت، غیر آن دو رکعت را (و بتعبیر دیگر: گرچه پای غیر آن دهم در کار باشد یعنی شک کند بین ۲ و ۳ یا بین ۲ و ۴) و توضیح بیشتر آن هم اکنون داده می‌شود.

وإن ادخل معهما غیرهما... گویا جواب از اشکال مقدّری است.

توضیح اشکال اینکه: در قسم سوم مصتّف فرمود: أَوْ فِي الْأُولَيَيْنِ مِنَ الرَّبَاعِيَةِ - و دوباره در اینجا فرمود: فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأُولَيَيْنِ - بس قسم سوم شك با قسم پنجم یکی می‌شود.

شارح جواب می‌دهد به اینکه از تعبیر مصتّف در قسم سوم به - فِي الْأُولَيَيْنِ - و تعبیر در قسم پنجم به - فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأُولَيَيْنِ - استفاده می‌شود که آن دو قسم فرق دارند به اینکه مقصود در قسم پنجم اعم از قسم سوم است چون در قسم سوم مقصود آن است که متعلق شک فقط رکعت اول و دوم می‌باشد یعنی یک طرف شک، رکعت اول باشد و طرف دیگر رکعت دوم، ولی در قسم پنجم مقصود آن است که شک ارتباطی به رکعت اول و دوم داشته باشد (و به تعبیر دیگر پای ۱ و ۲ در کار باشد)

اعم از اینکه آن دورکعت فقط متعلق شک باشد (یعنی شک بین ۱ و ۲ باشد که مقصود در قسم سوم همین بود) یا اینکه غیر آن هم داخل در متعلق شک باشد یعنی یک طرف شک، آن دورکعتی یا یکی از آن دو باشد و طرف دیگر هرچه می خواهد باشد مثل اینکه شک کند بین یک و دو و سه یا شک کند بین ۲ و ۴ یا دو و سه و به یمتاز عن الثالث یعنی به این تعمیمی که برای عبارت دادیم (که گفتیم مقصود در این قسم، شک بین دورکعت اول و بین غیر آن دورکعت می باشد) فرق پیدا می کند این قسم با قسم سوم (که سابقاً فرمود: أَوْفَى الْأَوَّلِينَ چون در قسم سوم، شک بین ۱ و ۲ است فقط).

(یَعِيد) الصلاة لا بمجرّد... توضیح: در آن موارد پنج گانه نمازش باطل است و باید اعاده کند البته اینطور نیست که همین که یکی از آن شک ها پیش آمد نمازش را بهم بزند بلکه نماز گزار باید قدری فکر و تأمل نماید اگر گمان بیک طرف متعلق شکش پیدا کرد همانطرف را بگیرد و نماز را تمام کند و اگر گمان پیدا نکرد و شکش همچنان باقی ماند نمازش را بهم بزند و اعاده کند

ترجمه و شرح عبارت: یَعِيد... یعنی نمازش را اعاده کند ولی اینطور نیست که همین که شک حاصل شد (حتی اگر بعد از شک، گمان به یک طرف هم پیدا کرد نمازش را به هم بزند و از سر بگیرد، نه اینطور نیست) بلکه (نمازش را اعاده کند) بعد از آنکه همچنان استقرار یابد شک او (و استقرار شک حاصل می شود) به سبب فکر کردن یعنی فکر کند و تأمل نماید در وقت پیش آمدن شک، و برای او گمان حاصل نشود به طرفی از (دو طرف) متعلق شکش (که در این صورت شک او استقرار می یابد و نمازش را باید اعاده کند) و اگر نه چنین باشد (بلکه برای او بعد از فکر و تأمل، گمان به یک طرف حاصل شود) باید در همه آن شک های مذکوره بنا بگذارد به همان طرفی

که ظن به آن پیدا کرده و آن را انجام شده انگارد (چنانکه مصنف در مسأله اول از مسائل هفت‌گانه که بزودی خواهد آمد ذکر نموده است).

وکذا فی غیره... یعنی آن وظیفه اولی که گفته شد تنها در شکوک باطله نیست بلکه در شک‌های دیگر نیز (یعنی در شک‌های صحیح که بعد از این ذکر خواهد شد و همچنین در شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کند که سابقاً گذشت) همان وظیفه است که باید فکر کند تا گمان به یک طرف شک پیدا کند و بعد از مأیوس شدن از گمان، عمل به مقتضای شکش نماید. **غیره** ضمیر به - جمیع - برمی‌گردد.

(وإن أكمل) الركعتين (الأوليين) بما ذكرناه من ذكر الثانية، وإن لم يرفع رأسه منها (وشك في الزائد) بعد التروي. (فهنا صور خمس) تعم بها البلوى أو أنها منصوصة، وإلا فصور الشك أزيد من ذلك كما حرره في رسالة الصلاة. وسيأتي أن الأولى غير منصوصة.

(الشك بين الاثنتين والثلاث) بعد الإكمال.

(والشك بين الثلاث والأربع) مطلقاً، (وييني على الأكثر فيهما ثم يحتاط) بعد التسليم (بركعتين جالسا، أو ركعة قائما).

(والشك بين الاثنتين والأربع ييني على الأربع، ويحتاط بركعتين قائما).

شک های صحیح

(وإن أكمل) الركعتين... توضیح: از اینجا مصنف شروع به ذکر شک های صحیح کرده، قبل از هر چیز، معلوم باشد که تمام شکوک صحیحه، در نماز چهار رکعتی می باشند آن هم بعد از تمامی ذکر سجده دوم از رکعت دوم.

در پنج صورت اگر بعد از تمامی ذکر سجده دوم، در شماره رکعت های نماز چهار رکعتی شک کند، وظیفه اولیه چنانکه در بالا گفته شد آن است که فوراً فکر نماید پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک پیدا کرد همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند وگرنه به دستور هایی که گفته می شود عمل نماید، و آن پنج صورت از این قرار است:

۱. آنکه بعد از تمامی ذکر سجده دوم شک کند بین ۲ و ۳ یعنی دو رکعت خوانده یا سه رکعت.

۲. شک بین ۳ و ۴ در هر جای نماز باشد (چه بعد از تمامی ذکر سجده دوم و چه پیش از آن).

وظیفه در این دو صورت آن است که نمازگزار بنا بر بیشتر بگذارد (یعنی در صورت اول بنا بگذارد که سه رکعت خوانده و بلند شود رکعت دیگر بعنوان رکعت چهارم بخواند و نماز را تمام کند، و در صورت دوم بنا بگذارد که چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند) سپس بعد از نماز، دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد.

دلیل اینکه در این دو صورت و صورت های آینده گفته اند بنا بر بیشتر بگذارد طریقه احتیاط است، زیرا اگر بنا بر کمتر بگذارد، ایمن نیست از اینکه زیادی رکعت در نماز کرده باشد (چون احتمال دارد در واقع نمازش اکثر بوده پس بنا بر کمتر گذاشتن، سبب زیادی رکعت می شود) و زیادی رکعت موجب بطلان نماز است چه عمداً و چه سهواً بخلاف اینکه اگر بنا بر بیشتر بگذارد زیرا اگر در واقع کمتر باشد، نماز احتیاط بعد از نماز تمامی آن نماز می شود و اگر در واقع بیشتر بوده که بنا را بر همان گذاشته، نماز احتیاط ضرری به نماز نمی زند چون بعد از نماز است و برای او نافله حساب می شود.

۳. شک بین ۲ و ۴، وظیفه در این صورت آن است که بنا بر بیشتر یعنی چهار بگذارد و نماز را تمام کند و سپس دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بخواهد.

صورت چهارم و پنجم را بعداً توضیح می دهیم.

ترجمه و شرح عبارت: **وإن أكمل...** اگر تمام کرده باشد دو رکعت اول را (از نماز چهار رکعتی، که تمام کردن آن تحقق می یابد) به آنچه که در بالا ذکر نمودیم یعنی (به تمام کردن) ذکر سجده دوم (از رکعت دوم) گرچه هنوز سراز سجده برنداشته باشد (که آن شک پیش آید چون سر برداشتن مدخلیتی در رکعت و سجده ندارد) **بما ذکرناه** متعلق است به **أكمل**.

محل خلاف است بین فقهاء که اکمال دو رکعت به چیست؟

بعضی گفته اند همین که رکوع رفت، رکعت کامل می شود.

بعضی دیگر گفته‌اند: همین که پیشانی به محل سجود گذاشت، در سجده دوم رکعت کامل می‌شود گرچه شروع به ذکر سجود نکرده باشد.

بعضی دیگر گفته‌اند همین قدر که ذکر واجب را در سجده دوم تمام کرد رکعت کامل می‌شود گرچه سرش را از سجده برنداشته باشد، شارح همین قول را اختیار کرده، زیرا سر برداشتن جزء حقیقت سجود نیست بلکه یک واجب مستقلی است که باید انجام داده شود.

بعضی دیگر گفته‌اند که: علاوه بر گفتن ذکر در سجده دوم باید سر از سجده هم بردارد تا رکعت کامل شود ذکر **الثّانیة** یعنی ذکر سجده ثانیه (**وشک فی الزّاید**) یعنی و شک کند در انجام بیش (از آن دورکعت، مثلاً در شک بین ۲ و ۳ که یکی از شکوکی است که بعد از این ذکر خواهد کرد، در حقیقت یقین دارد به انجام دورکعت ولی شک دارد در انجام رکعت سوم).

بعد التّروی این جمله احتمال دارد متعلق باشد به - شک - و مقصود این نیست که شک او بعد از تفکر و تأمل حادث شده بلکه مقصود آن است که استمرار پیدا کند شکش تا بعد از تفکر، و روی این معنی ممکن است بگوئیم که آن جمله حال است و متعلق به اسم مقدر یعنی مستمراً الی بعد التّروی - و در هر صورت مقصود یکی است و آن اینکه بعد از تفکر و تأمل، گمان به یک طرف پیدا نکرد و همچنان شک در زاید داشت **فهنا** جزء است برای - إن - خمس صور شارح می‌فرماید: که صور شکوک خیلی بیش از آن پنج صورت است و جهت اینکه مصنّف پنج صورت ذکر کرده، یکی از این دو چیز است:

۱. یا بجهت اینکه آن صور پنج‌گانه مورد ابتلاء همه مردم است و زیاد پیش می‌آید.

۲. ویا بجهت اینکه آن پنج صورت، درروایت مخصوصاً ذکر شده‌اند و صور دیگر چنین نیستند.

وَالْأَفْضُولُ الشَّكُّ... یعنی واگر نه چنین باشد (یعنی غرض مصتف از ذکر پنج صورت تنها، یکی از آن دو جهت نباشد) باید گفت که صُور شک (درزاید از دورکعت بعد از اکمال دورکعت) بیش از آن پنج صورت است چنانکه تفصیل آنها را در رساله صلاة (یعنی رساله‌ای که در خصوص احکام نماز نگاشته است و آن همان رساله‌ای است که به نام أَلْفِیَّة می‌باشد) ذکر نموده است.

(مصتف در آن رساله، دوازده صورت ذکر نموده و احکامش را بیان کرده و شارح در شرح آن رساله، صور شکوک را به ۲۳۴ صورت رسانده که ۸۵ صورت از آنها شکوک صحیح می‌باشد و ۱۰۴ صورت آن شکوک باطله و ۹ صورت باقیمانده مردد است بین صحت و بطلان) **وَسَيَأْتِي أَنْ الْأُولَى...** این اشکال به جهت دوم است توضیحش اینکه می‌فرماید اگر غرض مصتف از ذکر پنج صورت تنها، جهت دوم باشد (یعنی جهت منصوص بودن آنها) این جهت قابل قبول نیست زیرا بعداً خواهیم گفت که صورت اول (شک بین ۲ و ۳) منصوص نیست **بعد الاکمال** یعنی بعد از تمام کردن رکعتی که شک در آن واقع شده که آیا آن رکعت دوم است یا سوم **مطلقاً** یعنی در هر حال بوده باشد نمازگزار چه قبل از اکمال رکعتی که شک در سوم بودن یا چهارم بودن آن دارد باشد و چه بعد آن، در حال قیام باشد یا جلوس (زیرا در هر صورت دورکعت اول و دوم کامل می‌باشد) **فیهما** یعنی در آن دو صورت شک **ثم یحتاط** یعنی سپس احتیاط کند، بعد از آنکه سلام نماز را داد و تمام کرد، به خواندن دورکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده (زیرا یک رکعت ایستاده برابر است با دورکعت نشسته) **وَالشَّاکُ بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ وَالْأَرْبَعِ** این صورت سوم است یعنی شک بین ۲ و ۴ (بعد از اکمال رکعت، و در این صورت وظیفه آن است که) بنا بگذارد بر چهار و احتیاط کند (بعد از

تمام کردن نماز) به دو رکعت ایستاده (چون احتمال دارد درواقع، دو رکعت از نمازش را خوانده باشد).

(والشک بین الاثنتين والثلاث والأربع بينى على الأربع، ويحتاط بركعتين قائماً ثم بركعتين جالساً) على المشهور، ورواه ابن أبي عمير عن الصادق عليه السلام، عاطفاً لركعتي الجلوس بتم كما ذكرنا هنا، فيجب الترتيب بينهما، وفي «الدروس» جعله أولى. وقيل: يجوز إبدال الركعتين جالساً بركعة قائماً، لأنها أقرب إلى المحتمل فواته، وهو حسن. (وقيل: يصلي ركعة قائماً وركعتين جالساً، ذكره) الصدوق (ابن بابويه) وأبوه وابن الجنيد (وهو قريب) من حيث الاعتبار، لأنهما ينضممان حيث تكون الصلاة اثنتين، ويجتزي بإحدهما حيث تكون ثلاثاً، إلا أن الأخبار تدفعه.

والشك بين الإثنين والثلاث والأربع ۴. صورت چهارم، شک بین ۲ و ۳ و ۴ بعد از اكمال ركعت (یعنی تمامی ذکر سجده دوم) وظیفه در این صورت آن است که بنا به چهار بگذارد و بعد از تمام کردن نماز، دو رکعت ایستاده نماز احتیاط بخواند و سپس دو رکعت نشسته بجا آورد و این فتوای مشهور فقهاء است. ولی بعضی گفته اند: جایز است به جای دو رکعت نشسته، یک رکعت ایستاده بخواند، زیرا نماز احتیاط خوانده می شود تا اینکه اگر احتمالاً در واقع، رکعتی از نماز کم بجا آورده بود جای آن را بگیرد و روشن است که رکعتی که احتمالاً فوت شده، در حال قیام بوده نه قعود پس بهتر است که عوض آن (یعنی نماز احتیاط) هم چنین باشد یعنی ایستاده بجا آورده شود.

بعضی دیگر گفته اند که: دو رکعت ایستاده نخواند بلکه ابتداء یک رکعت ایستاده بخواند و سپس دو رکعت نشسته و این قول صدوق و پدرش و ابن جنید إسکافی می باشد.

ترجمه و شرح عبارت: برکعتین قائماً ثم برکعتین جالساً جهت خواندن دو نماز احتیاط آن است که اگر در واقع نمازش ۲ بوده، پس دو رکعت ایستاده بدل از باقیمانده و تمامی نماز می شود و آن دو رکعت نشسته برای او نافله حساب می شود و اگر در واقع

نمازش ۳ بوده، دورکعت نشسته بدل از باقیمانده می‌شود (چون دورکعت نشسته برابر با یک رکعت ایستاده است) و اگر در واقع نمازش ۴ بوده و نقصی نداشته پس آن دو نماز احتیاط، هر دو نافله محسوب می‌شود.

عاطفاً لِرکعتی الجُلوس... در آن روایت ابن ابی عمیر، دورکعت احتیاط نشسته با کلمه - ثَم - عطف شده بر دورکعت احتیاط ایستاده همچنان که در عبارت مصنف عطف به - ثَم - شده و به لحاظ اینکه - ثَم - در بین حروف عطف برای ترتیب وضع شده است (چنانکه ابن مالک در الفیه گفته:

وَالْفَاءُ لِلتَّرْتِيبِ بِاتِّصَالٍ وَثَمٌّ لِلتَّرْتِيبِ بِإِنْفِصَالٍ

پس بنابراین واجب است بین آن دو احتیاط، ترتیب رعایت شود یعنی اول دو رکعت ایستاده را بجا آورد سپس دورکعت نشسته.

وفی «الدروس»... مصنف در کتاب «دروس»، ترتیب بین آن دو احتیاط را اولی قرار داده (یعنی واجب ندانسته) و **قِيلَ يَجُوزُ...** یعنی گفته شده که جایز است تبدیل نمودن دورکعت نشسته را به یک رکعت ایستاده زیرا (نماز احتیاط خوانده می‌شود تا اینکه بدل از رکعت فوت شده احتمالی، باشد و معلوم است که) یک رکعت ایستاده نزدیکتر است به حقیقت رکعت فوت شده احتمالی و **هُوَ خَيْرٌ** شارح می‌فرماید آن قول نیکوست.

(وهو قریب) من حیث الاعتبار... توضیح: مصنف می‌فرماید که این قول (با قطع نظر از روایات) از نظر دلیل و اعتبار و لحاظ عقلی نزدیک به ذهن است بجهت اینکه اگر در واقع دورکعت از نماز را خوانده باشد و دورکعتش فوت شده، آن دو نماز احتیاط (یک رکعت ایستاده و دورکعت نشسته - که برابر با یک رکعت ایستاده است -) با هم ضمیمه می‌شوند و جای دورکعت فوت شده نماز را می‌گیرند.

و اگر در واقع سه رکعت از نماز را خوانده باشد و یک رکعتش فوت شده، یکی از آن دو نماز احتیاط جای یک رکعت فوت شده را می‌گیرد و آن احتیاط دیگری برای او نافله محسوب می‌شود.

و اگر هیچ رکعت فوت نشده بود، هر دو احتیاط برای او نافله محسوب می‌شوند. پس از نظر اعتبار عقلی آن قول قوی است اما با روایت موافقت نمی‌کند.

ترجمه و شرح عبارت: **من حیث الإعتبار یعنی از نظر ملاحظه عقل، نماز احتیاط را با رکعاتی که احتمالاً از نماز فوت شده لائهما آن دو احتیاط حیث تکون...** یعنی زمانی که نماز (در واقع) دو باشد و **یجتزئ بأحدهما یعنی اکتفا به یکی از دو احتیاط می‌شود (یعنی از آن دو احتیاطی که خوانده، یکی نقص نماز را جبران می‌کند)** زمانی که نماز (در واقع) ۳ باشد **الآن الأخبار تدفعه ولی روایات، دفع می‌کند آن قول را.**

(والشك بين الأربع والخمس، وحكمه قبل الركوع كالشك بين الثلاث والأربع) فيهدم الركعة ويتشهد ويسلم ويصير بذلك شاكا بين الثلاث والأربع، فيلزمه حكمه. ويزيد عنه سجدة السهو لما هدمه من القيام، وصاحبه من الذكر.

(والشك بين الأربع والخمس... ۵. شك بين ۴ و ۵ ووظيفه در این صورت آن است که:

اگر شک او در حال ایستادن قبل از رکوع باشد، باید این رکعتی که در آن می باشد را بشکند و بنشیند و وقتی که نشست شکش به ۳ و چهار بر می گردد چون نمی داند رکعتی را که شکسته، در واقع رکعت چهارم بوده پس الآن که نشسته، سه رکعت تمام خوانده یا اینکه رکعتی را که شکسته، در واقع رکعت پنجم بوده پس الآن که نشسته چهار رکعت تمام خوانده پس به آن شکستن و نشستن، شک او به سه و چهار بعد از اكمال سجدهاتین بر می گردد یعنی الآن که نشسته شک دارد که آیا رکعتی را که تمام کرده رکعت سوم است یا رکعت چهارم؟ باید عمل به وظیفه شک سه و چهار کند یعنی تشهد بخواند و سلام نماز را بدهد و بعد از آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و در اینجا علاوه بر آن، دو سجده سهو نیز بجا آورد بجهت قیام زیادی که آن را شکسته و بجهت ذکر زیادی (مثل حمد یا تسبیحات اربع و یا تکبیر برای رفتن به رکوع و غیر ذلک) که چه بسا در آن قیام گفته باشد.

فایده

اگر کسی گوید چرا فقهاء این صورت را به شک بین سه و چهار برگردانده اند و چرا به روایتی که درباره شک بین چهار و پنج وارد شده (که شارح بعد از این مضمونش را نقل می کند به اینکه کسی که نداند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت تشهد بخواند

وسلام بگوید یعنی نمازش را تمام نماید و سپس دو سجده سهو بجا آورد) عمل نکرده‌اند.

جواب گوئیم که گویا بجهت آن است که فرض مسأله ما، شک قبل از رکوع است و آن روایت مذکوره شامل آن نمی‌شود بجهت آنکه معنای این جمله در روایت که فرموده نمی‌داند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت آن است که شک او بعد اكمال رکعت می‌باشد یعنی شک کند در اینکه رکعتی را که انجام داده و تمام کرده آیا رکعت چهارم است یا پنجم، و معاموم است که در فرض مسأله ما رکعت کامل نشده چون قبل از رکوع است.

بدین جهت است که شک در فرض مسأله را به شک ۳ و ۴ برگردانده‌اند تا از آن طریق تحت قاعده درآید و صحت نماز را درست کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **والشك بین...** یعنی (و صورت پنجم از صور شکوک صحیحه) شک بین ۴ و ۵ است و حکم این شک (اگر قبل از رکوع باشد) مثل حکم شک بین ۳ و ۴ می‌باشد پس (وظیفه‌اش آن است که بنشیند تا) بشکند آن رکعت (یعنی بشکند قیام آن رکعتی که در آن است) و تشهد بخواند و سلام دهد، و می‌گردد نمازگزار به آن شکستن (و بعد از نشستن) شک کننده بین ۳ و ۴ - یعنی شک او به شک ۳ و ۴ برمی‌گردد - و لازم می‌گیرد او را حکم شک بین ۳ و ۴ (که آن حکم عبارت است از دو رکعت احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده).

ویزید عنه... یعنی و زیاد بیاورد نمازگزار - از حکم شاک بین سه و چهار - دو سجده سهو را (یعنی در اینجا شاک بین ۴ و ۵، یک چیزی زیاد تر از شاک بین ۳ و ۴، باید بجا آورد و آن دو سجده سهو می‌باشد) بجهت (زیاد کردن) آنچه شکسته آن را یعنی قیام، و بجهت آنچه که (احیاناً) همراه با قیام بوده یعنی ذکر (مثل حمد یا تسبیحات اربع یا تکبیر برای رفتن به رکوع).

مؤلف گوید: برای حقیر روشن نشد که مقصود شارح آن است که دو سجده سهو برای قیام زیادی و دو سجده سهو دیگر برای ذکر زیادی بجا آورد یا اینکه مقصود آن است که دو سجده سهو کافی است برای مجموع قیام و ذکر.

و صاحب به نظر می‌آید که: این کلمه به صیغه فعل ماضی از باب مفاعله می‌باشد و عطف است بر - هدمه - و لفظ ما در تقدیر است یعنی ولما صاحبه من الذکر (یعنی و بجهت زیاد کردن آنچه که همراه قیام بوده که ذکر باشد) و - من الذکر - بیان می‌کند مای مقدرا، و ترجمه آن جمله در چند سطر قبل نیز گذشت.

بنابراین آنچه که ملاً احمد تونی در حاشیه گفته که - صاحبه - مجرور است و عطف بر قیام، به نظر ضعیف می‌آید و گویا وی کلمه - صاحبه - را به صیغه اسم فاعل خوانده.

(وبعده) أي بعد الركوع - سواء أكان قد سجد، أم لا - (يجب سجدتا السهو) لإطلاق النص بأن من لم يدر أربعاً صلى، أم خمسا يتشهد ويسلم ويسجد سجدة السهو. (وقيل: تبطل الصلاة لو شك ولما يكمل السجود إذا كان قد ركع)، لخروجه عن المنصوص - فإنه لم يكمل الركعة حتى يصدق عليه أنه شك بينهما - وتردده بين المحذورين: الإكمال المعرض للزيادة، والهدم المعرض للنقصان.

(وبعده) أي بعد الركوع... توضيح: واگر آن شک (بین ۳ و ۴) بعد از رکوع باشد چه اینکه دو سجده را هم بجا آورده باشد یا اینکه هیچ سجده بجا نیاورده و یا اینکه بین دو سجده باشد - وظیفه در این صورت آن است که بنا بگذارد بر چهار و نمازش را تمام کند یعنی بنشیند و تشهد بخواند و سلام دهد و بعد از نماز دو سجده سهو بجا آورد.

و دلیل آن روایتی است (که سابقاً ذکرش کردیم) به این مضمون که شخصی که نمی داند چهار رکعت نماز خوانده یا پنج رکعت وظیفه اش آن است که تشهد بخواند و سلام دهد (یعنی نمازش را تمام کند) و دو سجده سهو کند.

چنانکه می بینیم این روایت مطلق است شامل می شود هم قبل از اكمال سجدتین را و هم بعد آن.

ترجمه و شرح عبارت: و بعده... یعنی و (اگر شک ۴ و ۵) بعد از رکوع (باشد) چه اینکه سجده کرده باشد (هر دو سجده را) یا اینکه نکرده (هر دو سجده را بلکه بین دو سجده است و یا قبل آن دو است) واجب است (بنا بگذارد بر اقل یعنی چهار و نمازش را تمام نماید سپس) دو سجده سهو بجا آورد چون روایت بطور مطلق فرموده به اینکه کسی که نمی داند... لإطلاق به نظر می رسد همانطوری که در توضیح بالا نیز دانسته شد اینکه نظر شارح در این اطلاق، نسبت به فرمایش خود می باشد که فرمود: سوء قد سجد أم لا.

وقيل تبطل الصلاة لوشك... توضیح: بعضی گفته‌اند که دراین شک بعد از رکوع، بطور مطلق قبول نداریم نماز صحیح باشد بلکه اگر آن شک قبل از اكمال سجودین باشد نمازش باطل می‌شود به دودلیل:

۱. چون روایت شک بین چهار و پنج (که مضمونش در بالا ذکر شد) موردش جایی است که شک او بعد از اكمال سجده‌تین باشد، زیرا در آن روایت تعبیر چنین است که: نمی‌داند چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت - و ظاهراً این تعبیر آن است که بعد از تمامی رکعت، شک کند که آیا آن رکعت تمام شده، رکعت چهارم است یا پنجم، و معلوم است که تمامی رکعت به تمام شدن دو سجده است (چنانکه سابقاً یکی از اقوال در اكمال رکعت همین قول بود) پس فرض مسأله ما که شک قبل از سجود بود از مورد آن روایت خارج است پس وظیفه‌ای که برای صحت نماز در روایت ذکر شده، در آن فرض جاری نیست پس نماز باطل می‌شود.

۲. دلیل دوم بطلان آن است که نمازگزار در آن فرض (قبل از سجود) به واسطه شک، بین دو محذور و دو اشکال واقع می‌شود که هر کدام را مرتکب شود نمازش باطل می‌شود و آن دو محذور این است که:

الف: اگر بخواهد بنابر چهار بگذارد و نمازش را تمام کند احتمال دارد این رکعت پنجم باشد پس لازم می‌آید که عمداً رکنی را زیادی بجا آورده باشد که آن سجود باشد و زیادی رکن عمداً مبطل نماز است.

ب: و اگر بخواهد آن رکعت را بشکند و به سجده نرود بلکه مشغول تشهد و سلام شود (که شکش به سه و چهار برگردد تا نمازش صحیح شود مثل صورت قبل از رکوع) احتمال دارد که آن رکعت چهارم باشد و به واسطه شکستن آن، عمداً رکنی را ترک کرده باشد که آن سجود باشد و نقصان رکن عمداً مبطل نماز است.

ترجمه و شرح عبارت: **وقیل... یعنی بعضی گفته اند** که باطل می شود نماز اگر شک کند (بین ۴ و ۵) و هنوز کامل نکرده باشد سجود را (یعنی قبل از تمام کردن دو سجده چه اینکه بین سجده اول و دوم باشد یا اینکه هیچ سجده را بجا نیاورده) در صورتی که رکوع کرده است (و دلیل بطلان):

۱. بجهت اینکه خارج است این فرض از (مورد) روایت، زیرا نمازگزار هنوز تمام نکرده رکعت را (چون دو سجده را بجا نیاورده) تا صدق کند بر آن (یعنی گفته شود بر آن شک، اینکه) شک بین چهار و پنج است (و حال اینکه ظاهر روایتی که می گوید شک بین چهار و پنج کرده، آن است که بعد از تمام کردن رکعت، شک در آن کرده باشد).

۲. بجهت مردد بودن نمازگزار (در آن فرض) بین دو اشکال:

اول: تمام کردن نماز که (اگر بخواهد بنا بر چهار بگذارد و نمازش را تمام کند) او را در معرض زیاد کردن (عمدی رکن) در نماز قرار می دهد (چون احتمال دارد آن رکعت در واقع رکعت پنجم باشد که او آن را تمام کرده پس عمداً سجده را زیاد کرده).

دوم: شکستن نماز که او را در معرض کم کردن (عمدی رکن) قرار می دهد (چون احتمال دارد آن رکعت در واقع رکعت چهارم باشد که او آن را تمام نکرده پس عمداً سجده را کم کرده) **لخروج**ه دلیل اول برای بطلان نماز است **و تردّد...** دلیل دوم است **المعرض** می شود این کلمه بصیغه اسم مکان از فعل مجرد خوانده شود بر وزن - مَفْعَل - و می شود به صیغه اسم فاعل از باب تفعیل خوانده شود بر وزن - مُفْعَل - یعنی عرضه کننده، و در هر صورت آن کلمه صفت است برای اِکمال و هدم.

(والأصح الصحة، لقولهم عليه السلام: ما أعاد الصلاة فقيه) يحتال فيها ويدبرها، حتى لا يعيدها ولأصالة عدم الزيادة. واحتمالها لو أثر لأثر في جميع صورها، والمحدور إنما هو زيادة الركن، لا الركن المحتمل زيادته.

(والأصح الصحة، لقولهم... توضیح: مصنف می فرماید که رأی اصح آن است که در آن فرض هم نماز صحیح است و شک از شکوک صحیح است به دو دلیل:

۱. بجهت اینکه در روایات از ائمه عليهم السلام وارد شده که: کسی که آشنا به مسائل باشد نمازش را اعاده نمی کند بلکه چاره و تدبیر می کند تا اینکه نمازش باطل نشود و اعاده نکند.

وجه استدلال این است که این روایت دلالت می کند که شخص آشنا به مسائل هیچ نماز از نمازهایش را اعاده نمی کند پس معلوم می شود که هر نمازی، چاره و تدبیری دارد که نماز به واسطه آن صحیح شود و باطل نگردد و در فرض مسأله ما هم چاره ای برای صحت آن هست و آن این است که بنابر چهاربگذار و نمازش را تمام کند.

۲. بجهت اینکه اصل آن است که رکعتی را که در آن هست رکعت زیادی نیست یعنی رکعت پنجم نیست (وزیادی رکن یعنی سجده نمی شود) زیرا گفته اند قاعده در شک آن است که بنابر کمتر گذاشته شود تا اینکه یقین کند ذمه اش فارغ شده و به تکلیف عمل کرده، و اینکه در شک های سابق گفته شد بنابر بیشتر بگذارد، بجهت دلیل و روایت بود که آن شکوک را از آن قاعده خارج کرده ولی در جایی که دلیلی بر بنای بر بیشتر نداریم مثل مسأله مورد بحث، تحت آن قاعده باقی است پس مقتضای آن اصل و قاعده آن است که بنابر چهاربگذار و نمازش را تمام کند.

آری، احتمال زیادی رکعت و رکن هست ولی آن احتمال تأثیری در نماز ندارد یعنی موجب بطلان نمی شود به دو جهت، یکی جهت نقضی است که ما نقض بر

شما می‌کنیم و می‌گوئیم اگر بنا باشد که آن احتمال، تأثیر در نماز داشته باشد که آن را باطل کند، هر آینه باید در تمام صورزیادی احتمالی نماز باطل شود و حال آنکه چنین نیست، زیرا یکی از صورزیادی احتمالی، همان شک بین ۴ و ۵ بعد از اكمال سجده‌تین می‌باشد که همه فقهاء (حتی خود شما) گفته‌اند نماز صحیح است با آنکه در این صورت هم احتمال زیادی رکن هست.

جهت دوم، جهت حلی است که می‌گوئیم آنکه دلیل داریم که محذور است و باطل کننده نماز می‌باشد، زیادی یقینی رکن است نه زیادی احتمالی (که احتمال می‌دهد رکن زیادی بجا آورده باشد) و در فرض مسأله ما، زیادی احتمالی لازم می‌آید نه زیادی یقینی.

و به تعبیر دیگر درست است که عمداً از او، سجودی که رکن می‌باشد صادر شده ولی یقین ندارد که این رکن زیادی باشد چون یقین ندارد که رکعت پنجم است بلکه احتمال زیادی آن را می‌دهد و این مبطل نیست.

پس به آن دو جهت مذکوره معلوم شد بطلان این جمله از دلیل شما که گفتید «اگر نماز را تمام کند، در محذور معرض زیادی رکن قرار می‌گیرد».

ناگفته نماند که شارح جواب از دلیل اول قائلین به بطلان را نداده بلکه فقط جواب از دلیل دوم آنها را داده، و شاید دلیل اول آنها را قبول دارد پس بنابراین استدلال شارح در بالا به آن روایت، ضعیف خواهد شد و می‌ماند دو دلیلی که در اینجا به آن استدلال کرده: یکی عموم روایت «ما أعاد الصلاة فقیه...» و دیگر اصل عدم زیادی.

ترجمه و شرح عبارت: **لِقَوْلِهِمْ...** دلیل اول است برای صحت نماز و ضمیر به ائمه علیهم‌السلام برمی‌گردد **ما أعاد...** از اینجا تا - لایعیدها - عبارت روایت است ما نافیهِ است الصلاة مفعول ما اعاد می‌باشد فقیه فاعل ما اعاد است یحتال... جمله مستأنفه است (یعنی ابتدای کلام می‌باشد) یعنی حیل و چاره می‌کند در نماز و

تدبیر می نماید تا اینکه اعاده نکند نماز را (یعنی تا اینکه محتاج به از نو خواندن نماز نشود) و لأصالة... دلیل دوم شارح است برای صحت و احتمالها... (جواب است از دلیل دوم قائلین به بطلان) یعنی (اینکه گفتید تمام کردن رکعت در معرض زیادی رکن است، جواب می دهیم به اینکه در اینجا احتمال زیادی رکن است نه یقین به زیادی و احتمال زیادی، تاثیری در نماز ندارد به دو جواب، جواب اول جواب نقضی می دهیم که می گوئیم) احتمال زیادی (و همچنین احتمال نقصان آن) اگر تأثیر (در نماز) کند (یعنی موجب بطلان آن بشود) هر آینه باید تأثیر کند در تمام صور احتمال زیادی (و موجب بطلان تمام آن صور بشود و حال اینکه چنین نیست، زیرا در تمام شکوک اگر اکمال رکعت بکند، احتمال زیادی هست و اگر هدم رکعت کند احتمال نقصان هست و یکی از آن صور، صورت شک چهار و پنج بعد از اکمال سجد تین است که همه فقهاء حتی خود شما قائل به صحت آن می باشند و (جواب دوم، جواب خلی می دهیم به اینکه می گوئیم) محذور (و آنکه باطل می کند نماز را) همان زیادی (یقینی) رکن است نه رکنی که احتمال زیادی آن داده می شود.

مسائل متفرقه شکیات

(مسائل) سبع الأولى (لو غلب على ظنه) بعد التروي (أحد طرفي ما شك فيه) أو أطرافه، (بنی علیه) أي على الطرف الذي غلب عليه ظنه، والمراد أنه غلب ظنه عليه ثانيا، بعد أن شك فيه أولا، لأن الشك لا يجمع غلبة الظن، لما عرفت من اقتضاء الشك تساوي الطرفين، والظن رجحان أحدهما. ولا فرق في البناء على الطرف الراجح بين الأوليين وغيرهما ولا بين الرباعية وغيرها.

مسألة اول: غلبه کردن گمان به یک طرف شک

(مسائل) سبع الأولى (لو غلب على ظنه)... توضیح: اینجا مسائلی است هفت گانه در رابطه با شکیات، مسأله اول: چنانکه در مباحث گذشته شارح اشاره فرمودند وظیفه نمازگزار بعد از شک آن است که تفکرو تأمل نماید، حالا تفصیل آن را مصتف در این مسأله اول بیان می کند که، اگر نمازگزاری که شک کرده (چه شک در افعال مثل شک در رکوع یا قرائت یا... و چه شک در شماره رکعات) پس از مقداری فکر و تأمل گمانش به یک طرف متعلق شک برود باید به همان طرف بنا بگذارد یعنی همان طرفی که گمانش به آن طرف رفته را بگیرد و آن را واقع شده

انگارد و ملتزم به احکام آن شود که یا حکم به صحت نماز کند و یا حکم به فساد و دیگری به دستورات شک عمل نکند.

شارح می‌فرماید: اینکه مصتّف فرمود: گمانش برود به آن طرفی که شک در آن کرده مقصود این نیست که در یک مرتبه و زمان، هم شک کند و هم گمان زیرا این دو حال در یک زمان ممکن نیست جمع شوند چون شک عبارت از تردد ذهن است بین دو طرف بطور مساوی ولی ظن (گمان) عبارت از ترجیح ذهن است بر یک طرف، و واضح است که این دو معنی ضد یکدیگرند و جمع نشوند.

بلکه مقصود آن است که در ابتدا و زمان اول شک کرده و در زمان دوم پس از تأمل و تفکر گمان پیدا کند یعنی شک او تبدیل به ظن شود.

ترجمه و شرح عبارت: **الأولی: لو غلب...** یعنی مسأله اول: اگر غلبه کند برگمانش - بعد از تفکر - یکی از دو طرف آنچه شک در آن کرده (مثل شک بین یک و دو) یا یکی از چند طرف آنچه شک در آن کرده (و این در جایی است که شک او چند طرف دارد مثل شک بین ۲ و ۳ و ۴) باید بنا بگذارد بر آن طرفی که گمانش بیشتر بر آن طرف رفته. **والمراد أنه غلب...** یعنی مقصود مصتّف آن است که غلبه کند گمانش بر آن طرف در زمان دوم بعد از آن که شک کرده در آن طرف در زمان اول (و مقصود این نیست که در یک زمان هم گمان دارد و هم شک) زیرا شک ممکن نیست جمع شود با غلبه گمان، زیرا دانستی (در اول فصل خلل) که شک اقتضا دارد، مساوی بودن دو طرف (متعلقش را) در احتمال - یعنی در شک، احتمال دو طرف در ذهن بطور مساوی است - ولی ظن می‌خواهد ترجیح یکی از دو طرف را (یعنی در ظن، احتمال یک طرف قوی‌تر است در ذهن و ترجیح دارد و با اصطلاح می‌چربد) **والظن رجحان أحدهما یعنی وإقتضاء الظن، رجحان أحدهما.**

ولا فرق في البناء... یعنی اینکه گفته شد بنا را برطرف راجح بگذارد فرقی نیست در این حکم، بین اینکه شک او در دو رکعت اول باشد یا در غیر آن، و نیز فرقی نیست در نماز چهار رکعتی باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی (پس اگر شک کند در جایی که موجب بطلان است مثل شک در نماز دو رکعتی و گمان او به یک طرف برود بنا را بر آن طرف بگذارد و اگر گمانش به یک طرف نرود و به شک خود باقی باشد نمازش باطل است).

ومعنى البناء عليه فرضه واقعا، والتزام حكمه من صحة وبطلان، وزيادة ونقصان، فإن كان في الأفعال وغلب الفعل بنى على وقوعه، أو عدمه فعله إن كان في محله، وفي عدد الركعات يجعل الواقع ما ظنه من غير احتياط، فإن غلب الأقل بنى عليه وأكمل، وإن غلب الأكثر من غير زيادة في عدد الصلاة - كالأربع - تشهد وسلم، وإن كان زيادة - كما لو غلب ظنه على الخمس - صار كأنه زاد ركعة آخر الصلاة، فتبطل إن لم يكن جلس عقيب الرابعة بقدر التشهد، وهكذا...

ومعنى البناء عليه... معنای بنا گذاشتن برطرف راجح آن است که آن طرف را واقع و انجام شده انگارد و ملتزم به حکم آن شود که اگر حکم آن، صحت نماز است حکم به صحت کند و اگر بطلان است حکم به بطلان کند و یا اگر طرف راجح، زائد بود حکم به زیادی کند و اگر ناقص بود حکم به نقصان کند و تکمیل کند آن را.

توضیح اینکه: اگر شک در افعال نماز کند، مثلاً شک کند آیا رکوع را انجام داده یا نه و سپس بعد از تفکر، گمانش برود که آن را انجام داده، بنا بگذارد که آن را انجام داده، و اگر گمانش برود که آن را انجام نداده، انجامش دهد در صورتی که شکش در محل باشد یعنی محل آن کار نگذشته باشد، مثلاً شک در رکوع اگر قبل از سجود باشد محلش باقی است برگردد و انجامش دهد و اگر بعد از سجود باشد نمازش باطل است.

و اگر شک در عدد رکعات باشد، آن رکعتی که گمان او بر آن رفته، آن را انجام شده و واقع قرار دهد بدون اینکه بعد از نماز، نماز احتیاط بخواند.

بنابراین اگر گمان او بر اقل برود (مثلاً در شک ۳ و ۴ که موجب نماز احتیاط است گمانش بر ۳ برود) بنا بر آن بگذارد و نمازش را تمام کند بدون نماز احتیاط، و اگر گمان او بر اکثر رفت، این دو جور است یک وقت اکثری است که بیش از عدد رکعت نماز نیست (مثل اینکه در شک بین ۳ و ۴، گمان او بر چهار برود) بنا را بر همان اکثر بگذارد

و تشهد را بگوید و سلام دهد، و یک وقت اکثری است که بیش از عدد رکعات نماز است (مثل اینکه در شک بین ۴ و ۵ گمانش بر پنج برود) در این صورت مثل آن است که یک رکعت سهواً به نمازش اضافه کند پس نمازش باطل می شود در صورتی که پس از رکعت چهارم به مقدار تشهد خواندن ننشسته باشد ولی اگر به آن مقدار ننشسته باشد نمازش باطل نمی شود گرچه گمانش بر پنج رفته، زیرا وقتی که به آن مقدار ننشسته باشد مثل این می شود که نمازش را تمام کرده و آن رکعت زیادی مثل زیادی جدایی می شود که ضرر به نماز ندارد حکمه یعنی حکم بناء من صحة... بیان می کند آن حکم را **وزیادة ونقصان** ناگفته نماند که زیادی و نقصان از احکام بناء نمی باشند بلکه فقط **صحت و بطلان** از احکام بناء هستند که این صحت و بطلان به سبب زیادی و نقصان می باشند پس روی این مطلب بهتر این بود که شارح چنین بفرماید: **من صحة و بطلان بزیادة ونقصان** (یعنی به سبب زیادی و نقصان) **فإن کان فی الأفعال...** از اینجا به بعد، توضیح و تفصیل ماقبل را می دهد، و ضمیر کان به شک بر می گردد و **غلب الفعل** یعنی غلبه کند (و بیشتر به ذهن بیاید) انجام آن کار مثل رکوع بنی جزاء برای - فان - می باشد **أو عدمه** عطف است بر - الفعل - یعنی او غلب عدمه (یعنی یا غلبه کند و بیشتر به ذهن بیاید انجام ندادن آن کار) **فعله** جزاء است برای - إن - شرطیه مقدار یعنی **فإن غلب عدمه**، **فعله** (یعنی بجا آورد آن کار را) **إن کان فی محله** این جمله قید است برای صورت عدم یعنی اگر شک در محل باشد و **فی عدد الركعات عطف** است بر - فی الأفعال - یعنی **وإن کان الشك فی عدد الركعات يجعل جواب** - فان - مقدار است **الواقع** مفعول دوم **يجعل** می باشد **ما ظنّه** مفعول اول **يجعل** است یعنی قرار دهد مظلون را واقع و بجا آورده شده **من غیر احتیاط** یعنی بدون اینکه نماز احتیاطی بجا آورد (در جایی که شک موجب نماز احتیاط بوده باشد مثل شک بین ۲ و ۳ یا بین ۳ و ۴) **فإن غلب الأقل...** توضیح و تفصیل است برای صورت

شک در عدد رکعات یعنی پس اگر غلبه کند (و بیشتر به ذهن بیاید) طرف کمتر، بنا بگذارد بر همین طرف اقل و تمام کند نمازش را من غیر زیادة... یعنی بی آنکه آن طرف اکثر موجب زیادی در عدد نماز باشد مثل ۴ (در شک بین سه و چهار) تشهد جواب - ان - می باشد و سلّم یعنی سلام نماز را بدهد و این کان زیادة ضمیر کان به اکثر برمی گردد الرابعة رکعت چهارم و هكذا یعنی و بر همین قیاس است فرضها و مثال های دیگر.

(ولو أحدث قبل الاحتياط، أو الأجزاء المنسية) التي تتلافى بعد الصلاة (تطهر وأتى بها) من غير أن تبطل الصلاة (على الأقوى). لأنها صلاة منفردة، ومن ثم وجب فيها النية والتحريمه والفتحة، ولا صلاة إلا بها وكونها جبراً لما يحتمل نقصه من الفريضة - ومن ثم وجبت المطابقة بينهما - لا يقتضي الجزئية، بل يحتمل ذلك، والبدلية، إذ لا يقتضي المساواة من كل وجه، ولأصالة الصحة.

ولو أحدث قبل الإحتياط... مسأله ديگري است توضيحش آنكه جايي كه نماز احتياط بعد از نماز، واجب مي شود و همچنين در جايي كه قضاي جزء فراموش شده، بعد از نماز واجب مي شود مثل تشهد فراموش شده، اگر نماز گزار قبل از انجام نماز احتياط و يا قبل از بجا آوردن قضاي جزء فراموش شده، حدثي از او سربزند بايد تحصيل طهارت كند و آنگاه نماز احتياط يا قضاي جزء را بجا آورد و نماز اصل به واسطه فاصله آن حدث، باطل نمي گردد.

در اينجا بايد دو مسأله ثابت شود:

۱. اينكه فاصله شدن حدث بين نماز اصل و نماز احتياط، نماز اصل را باطل نمي كند.

۲. اينكه فاصله شدن حدث بين نماز اصل و قضاي جزء فراموش شده، نماز اصل را باطل نمي كند.

اما مسأله اول: شارح مي فرمايد: به دو دليل نماز اصل باطل نمي شود:

۱. بجهت اينكه نماز احتياط، نمازي است مستقل و جداگانه و ارتباطي به نماز اصل ندارد و شاهد بر استقلال آن اين است كه در آن، نيت و تكبيره الاحرام و سوره حمد لازم است و حقيقت نماز هم از آنها تشكيل مي يابد پس جايي كه آن سه چيز باشند نماز جداگانه اي خواهد بود، زيرا حقيقت نماز به واسطه آن سه چيز تحقق مي يابد.

۲. به دلیل اصل صحّت یعنی بعد از سرزدن حدث قبل از احتیاط، شک می‌کنیم که آیا نماز اصل باطل می‌شود یا نه؟ گوئیم چون نماز اصل بطور صحیح منعقد شده فلذا استصحاب صحّت آن را می‌کنیم که همان أصالة الصّحة می‌باشد. ولی بعضی از فقهاء در این مسأله قائل به بطلان نماز اصل شده‌اند، زیرا گفته‌اند نماز احتیاط جزء نماز اصل است بجهت آنکه نماز احتیاط مشروعیتش در شرع مقدّس برای آن است که نقصان احتمالی نماز اصل را جبران کند پس اگر در واقع رکعتی از نماز اصل ناقص شده باشد همانا احتیاط، جزء آن خواهد بود و از این جهت است که واجب است تطابق بین احتیاط و آن جزء ناقص احتمالی که اگر احتمال نقص یک رکعت باشد، یک رکعت احتیاط واجب است (چنانکه در شک بین سه و چهار) و اگر احتمال نقص دو رکعت باشد، دو رکعت احتیاط واجب است (چنانکه در شک بین دو و چهار) پس وقتی که جزء بودن احتیاط ثابت شد، اگر قبل از احتیاط حدّی از نماز گزار سر بزند، در حقیقت آن حدث در اثناء نماز اصل سر زده پس آن نماز باطل خواهد شد و باید اعاده کند.

شارح جواب می‌دهد، از استدلال آنها، و حاصل جواب این است که: آن دلیل اعم است از مدعی (که جزئیت باشد) توضیح اینکه: درست است که مشروعیت نماز احتیاط برای جبران نقص احتمالی نماز اصلی می‌باشد ولی این مطلب اثبات جزء بودن نماز احتیاط را نمی‌کند بلکه جابر بودن آن اعم است هم با جزء بودن آن سازگار است و هم با بدل بودنش (یعنی بدل و عوض رکعت ناقصه باشد) زیرا جبران کردن احتیاط، آن رکعت ناقصه را لازمه‌اش این نیست که آن دوازده جهت مساوی باشند حتی در جزء بودن، که رکعت ناقص چون جزء نماز است احتیاط هم که جابر آن است آن هم جزء باشد بلکه احتمال دارد بدل باشد، خلاصه اینکه نماز احتیاط نماز مستقلی است که شارع مقدّس ملاحظه بدلیت آن از رکعت ناقص احتمالی را

نموده است واصل در نماز مستقل آن است که ارتباط با نماز قبلی ندارد مگر اینکه دلیلی بر ارتباط آن با ماقبل باشد.

ترجمه و شرح عبارت: (ولو احدث) (ضمیر مقدر به نمازگزار برمی گردد) یعنی حدثی از او سرزند، مقصود مصتف احتمال دارد حدث به معنای خاص باشد یعنی بول و غائط و باد چنانکه ظاهر عبارت همین است، و احتمال بعید دارد مقصود حدث به معنای عام باشد یعنی چیزی که مبطل نماز است عمداً و سهواً، از او حادث شود مثل آن سه حدث و مثل خواب و پشت به قبله شدن، یا چیزی که مبطل است عمداً مثل سخن گفتن.

ناگفته نماند که از عبارات شارح در آخر مسأله استفاده می شود که مقصود آن است که عمداً از او حدثی سریزند یعنی عمداً وضویش را باطل کند (عبارت شارح این است که: وانما الکلام فی انه بمخالفتها هل یأثم خاصة...).

ترجمه عبارت: اگر حدثی از او سریزند پیش از انجام نماز احتیاط یا (پیش از قضا نمودن) اجزاء فراموش شده ای که باید قضا شود بعد از نماز (مثل تشهد و یک سجده نماز و صلوات) باید تحصیل طهارت کند و بجا آورد آنها را بی آنکه (به واسطه آن حدث) نماز او باطل شود به فتوای اقوی لأنها صلاة منفردة (دلیل است برای باطل نشدن نماز) یعنی بجهت اینکه نماز احتیاط نمازی است مستقل و جدا (و جزء نماز اصل نمی باشد) و بدان جهت واجب می باشد در آن، نیت و تکبیر الاحرام و حمد و (معلوم است که) حقیقت نماز تحقق نمی یابد مگر به آن سه چیز (یعنی در هر موردی که آن سه چیز حاصل شود، حقیقت نماز تحقق می یابد و در نتیجه نماز مستقل می گردد پس نماز مستقل حاصل نمی شود مگر به آن سه چیز، و در نماز احتیاط وقتی که آن سه چیز لازم است کشف می کنیم که نماز مستقلی است).

وكونها جبراً... (كونها مبتد است و خبرش لا يقتضي الجزئية - می باشد شارح از اینجا جواب دلیل قائلین به بطلان را می دهد) یعنی و (اینکه شما می گوئید نماز اصل باطل می شود به واسطه فاصله شدن آن حدث و دلیل می آورید بر آن به) بودن نماز احتیاط جبران کننده هر رکعتی را که احتمال می رود کم شده باشد از نماز واجب و بدان جهت (که چون جبران کننده است) واجب می باشد مطابقت بین نماز احتیاط و بین رکعتی که احتمالاً کم شده.

(گوئیم: آن دلیل شما) اثبات نمی کند جزء بودن احتیاط را بلکه (اعم است جابر بودن) هم احتمال جزئیت را دارد (که جبران از این جهت باشد که احتیاط جزء نماز است) و هم احتمالاً بدلیت را دارد (که جبران از این جهت باشد که احتیاط بدل از آن رکعت ناقص احتمالی است) زیرا جابر بودن، اقتضاء نمی کند مساوی بودن (احتیاط با رکعت ناقص احتمالی) را از هر جهت (حتی در جزء بودن که رکعت ناقص چون جزء بوده احتیاط هم جزء باشد پس منافاتی نیست که احتیاط جابر باشد و جزء نباشد بلکه بدل باشد) **المطابقة بينهما** مطابقت یا مطابقت حقیقی است مثل یک رکعت احتیاط ایستاده یا مطابقت حکمی است مثل دو رکعت احتیاط نشسته که در حکم یک رکعت ایستاده است **ذلک** اشاره به جزئیت است **اذلا يقتضي...** علت است برای لا يقتضي الجزئية والأصاله الصحة دلیل دوم شارح است بر عدم بطلان نماز اصل، و آن عطف می باشد بر - لانها صلاة منفردة - که دلیل اول بود.

وعليه المصنف في مختصراته.

واستضعفه في «الذكرى»، بناء على أن شرعيته ليكون استدراكاً للفائت منها، فهو على تقدير وجوبه جزء، فيكون الحدث واقعاً في الصلاة، ولدلالة ظاهر الأخبار عليه.

وقد عرفت دلالة البدلية، والأخبار إنما دلت على الفورية ولا نزاع فيها، وإنما الكلام في أنه بمخالفتها هل يائتم خاصة - كما هو مقتضى كل واجب - أم يبطلها؟

وأما الأجزاء المنسية فقد خرجت عن كونها جزء محضاً وتلافيتها بعد الصلاة فعل آخر. ولو بقيت على محض الجزئية كما كانت لبطلت بتخلل الأركان بين محلها وتلافيتها.

و عليه المصنف في مختصراته ... مصنف درسه كتاب مختصرش موافق با فتايش در اين كتاب است كه حدث قبل از نماز احتياط باطل نمی كند نماز اصل را ولی در كتاب «ذكرى» قائل به بطلان شده به دو دليل:

۱. همان دليل سابق قائلين به بطلان را ذكر کرده.

۲. استدلال به ظاهر اخبار نموده بر بطلان.

شارح در جواب از دليل اول همان جواب سابق را داده كه جابر بودن احتياط اثبات جزء بودن آن را نمی كند بلكه با بدل بودن آن نیز سازش دارد.

و اما جواب از دليل دوم: فرموده كه روايات دلالت بر بطلان نمی كنند چنانكه مصنف می گفت بلكه فقط دلالت بر اين می كنند كه واجب است فوراً بعد از فراغ از نماز اصل، نماز احتياط خوانده شود و بيش از اين دلالت ندارند و در فوريت نزاعی بين فقها نيست و ما نیز موافقيم.

نزاع در اين است كه اگر به فوريت عمل نشد و سهواً يا عمداً حدثی از او سرزد و معطل شد برای تحصيل طهارت كه نماز احتياط تأخير افتاد آیا تنها گناه کرده كه يك واجبی را ترك کرده و آن فوريت بود، يا اينكه علاوه بر گناه، نماز اصل را هم باطل

می‌کند؟ گوئیم دیگر از آن روایات استفاده بطلان نمی‌شود یعنی استفاده نمی‌شود که اگر عمل به فوریت نشد موجب بطلان نماز اصل بشود.

اگر کسی گوید که بلکه آن روایات دلالت بر بطلان می‌کنند، زیرا وقتی که در آن روایات، امر به فوریت نماز احتیاط شده، در اصول گفته‌اند که امر به شی‌نهی از ضدش می‌کند پس نهی از تأخیر احتیاط می‌شود و نهی دلالت بر فساد می‌کند یعنی اگر تأخیر شد نماز احتیاط باطل می‌شود و به باطل شدن آن، نماز اصل هم باطل می‌شود پس روایات دلالت بر بطلان هم می‌کنند.

جواب گوئیم: که نهی در وقتی دلالت بر فساد می‌کند که نهی به خود عبادت بخورد و در اینجا نهی به خود نماز احتیاط نخورده بلکه به تأخیر آن خورده پس نهی به خارج از عبادت خورده و چنین نهی موجب بطلان نیست پس ثابت شد که روایات دلالت بر بطلان نماز اصل نمی‌کنند.

ترجمه و شرح عبارت: **وعليه المصنف...** یعنی و بر قول به عدم بطلان است (چنانکه در این کتاب قائل است) مصنف در سه کتاب مختصرش («دروس» و «بیان» و «الفیه» - این سه کتاب نسبت به کتاب «ذکر» مختصر می‌باشند) ولی تضعیف نموده آن قول را در کتاب «ذکر» (و قائل به بطلان شده به دو دلیل، دلیل اول) بر اساس (همان دلیلی است که در بالا قائلین به بطلان ذکر کردند و آن) اینکه مشروعیت نماز احتیاط (در شرع مقدس) برای آن است که تدارک و جبران کند مر رکعت فوت شده از نماز را پس نماز احتیاط بر فرض اینکه واجب باشد (یعنی^۱ در واقع رکعتی از نماز فوت شده باشد چون اگر در واقع فوت نشده باشد، نماز احتیاط برای او نافله و نماز مستحبی محسوب می‌شود) جزء خواهد بود پس در نتیجه، حدیثی که

^۱ احتمال دارد منظور این باشد که نماز احتیاط وقتی که به واسطه حصول شک در نماز، بر انسان واجب شد، جزء نماز خواهد بود.

قبل از نماز احتیاط سرزده، در اثناء نماز خواهد بود (چون هنوز احتیاط که جزء است را بجا نیاورده) و (دلیل دوم) بجهت اینکه ظاهر روایات دلالت بر آن (یعنی بطلان) می‌کنند.

و (شارح می‌فرماید جواب از دلیل اول همان جوابی است که) دانستی (در بالا و آن اینکه احتمال دارد جابر بودن و تدارک کردن) دلالت بر بدل بودن را (همانطوری که احتمال دارد دلالت بر جزء بودن را).

و (جواب از دلیل دوم اینکه:) روایات (که شما گفتید دلالت بر بطلان می‌کنند، گوئیم چنین نیست بلکه فقط) دلالت بر فوریت می‌کنند (یعنی فوراً بلافاصله بعد از فراغ از نماز، احتیاط را بجا آورد) و نزاعی در آن نیست (و همه فقهاء حتی ما قبول داریم) و همانا نزاع و محل کلام در این است که به مخالفت کردن فوریت (که عمداً یا سهواً حدث از او سرزند و احتیاط تأخیر بیفتد) آیا فقط گناه کرده (و دیگر نماز اصل به تأخیر افتادن احتیاط به واسطه حدث، باطل نمی‌شود) چنانکه گناه مقتضای هر واجبی است (در صورت ترک شدنش) یا اینکه آن مخالفت (علاوه بر گناه) باطل می‌کند نماز اصل را مستدرکاً به کسراً بصیغه اسم فاعل است و در بعض نسخه‌ها - إستدراکاً - می‌باشد للفتات منها ضمیر به صلاة بر می‌گردد فهو یعنی احتیاط جزء خبر - هو - می‌باشد ولدلالة... دلیل دوم مصنف است در «ذکری» علیه بر بطلان وقد عرفت جواب شارح است از دلیل اول مصنف دلالة البدلية اضافه دلالة به بدلية، اضافه مصدر به مفعول است یعنی دلالت کردن استدراک بر بدلیت پس فاعل همان استدراک است والأخبار... جواب شارح است از دلیل دوم مصنف فیها در فوریت آنه یعنی نماز گزار بمخالفتها یعنی به سبب مخالفت فوریت کما هو یعنی اثم أم تبطلها فاعل تبطل، مخالفت است و ضمیر - ها - به صلوة بر می‌گردد.

فاصله افتادن بین نماز و قضای جزء فراموش شده به حدالت

و أما الأجزاء المنسیّة... توضیح: گفتیم در مورد بحث باید دو مسأله ثابت شود. مسأله اول ثابت شد و اما مسأله دوم که عبارت است از باطل نشدن نماز به واسطه فاصله شدن حدّ بین آن و بین قضای اجزاء فراموش شده، گوئیم که دلیل آن این است که گرچه به آن اجزاء، بعد از نماز هم جزء اطلاق می شود و جزئیت آنها را اجمالاً قبول کنیم ولی گوئیم که جزء خالص و واقعی نمی باشند یعنی مثلاً تشهدی که بعد از نماز بجا آورده می شود عین همان تشهدی که در نماز فوت شده نمی باشد بلکه جزء خالص آن وقتی هستند که در محل اصلی خود در نماز بجا آورده شوند تا بعد از نماز شاید شارع مقدس آنها را بدل از آن جزء فراموش شده در نماز قرار داده و بنابراین قضای آنها بعد از نماز، کار دیگری می باشد نه عین آنچه در نماز فراموش شده.

و اگر بنا باشد که بعد از نماز نیز بر جزئیت خالص خود باقی باشند یعنی عین همان جزء فراموش شده در نماز باشند باید گفت که نماز باطل می شود گرچه حدّی نیز از او سر نزده باشد، زیرا بین محل اصلی آنها و بین محل قضاء آنها، رکن هایی فاصله شده و این موجب بطلان نماز است زیرا لازمه فاصله شدن رکن ها در آن محل این است که رکن هایی را بی جا انجام داده است.

پس وقتی که ثابت شد آنها بعد از نماز، جزء نماز نیستند پس سر زدن حدّ قبل از آنها موجب بطلان نماز اصل نمی گردد، زیرا حدّ در اثناء نماز واقع می شود بخلاف اینکه اگر جزء باشند که در این صورت لازمه اش واقع شدن حدّ در اثناء نماز است و باطل می شود.

ترجمه و شرح عبارت: **عن كونها جزءاً محضاً** اینکه شارح قید - محضاً - آورده به دو جهت می باشد یکی اینکه می خواهد بفهماند که گرچه بعد از نماز هم بر آنها اطلاق جزء می شود ولی حقیقه و واقعاً و خالصاً جزء نیستند، و دیگر اینکه خواسته اشاره کند که بر فرض قبول کنیم جزء بودن آنها را ولی شکی نیست که آنها جزء خالص و عین جزء فراموش شده نیستند و همین مقدار کافی است در اثبات مدعای ما که نماز اصل به واسطه فاصله شدن حدث باطل نمی شود و شما باید جزئیت محض و خالص را ثابت کنید تا بطلان ثابت شود و **تلافیها** (این مبتدا است و - فعل آخر - خبر آن می باشد) یعنی قضای آن اجزاء بعد از نماز، کار دیگری می باشد نه اینکه عین همان جزء فراموش شده در نماز را بجا می آورد تا جزء خالص باشد **ولو بقیة...** (لو شرطیه است و جزاء آن - لبطلت - می باشد) یعنی و اگر بر فرض آن اجزاء باقی باشند بر جزئیت خالص بعد از نماز به همان نحوی که در محل خودشان در نماز بودند، هر آینه نماز باطل خواهد شد به واسطه فاصله شدن ارکان دیگر نماز بین محل آن اجزاء در نماز و بین محل قضای آنها بعد از نماز (زیرا چنین فاصله شدن، از اسباب بطلان نماز است).

(ولو ذکر ما فعل فلا إعادة، إلا أن يكون قد أحدث) أي: ذکر نقصان الصلاة بحيث يحتاج إلى إكمالها بمثل ما فعل صحت الصلاة وكان الاحتياط متمماً لها، وإن اشتمل على زيادة الأركان من النية، والتكبير، ونقصان بعض كالقيام لو احتاط جالساً، وزيادة الركوع والسجود في الركعات المتعددة للامتثال للمقتضي للأجزاء.

اگر بعد از انجام نماز احتیاط یادش بیاید که نماز را کم خوانده

ولو ذکر ما فعل فلا إعادة... مسأله دیگری است توضیحش آن است که اگر بعد از خواندن نماز احتیاط، یادش بیاید و معلومش شود که واقعاً نماز اصل را کم خوانده بوده و احتیاج به آن احتیاط داشته بوده و او که نماز احتیاط را خوانده بجا بوده، در اینجا نماز اصلش صحیح است گرچه نقصان آن ثابت شده و نماز احتیاط مکمل آن خواهد بود، مثلاً اگر شک ۳ و ۴ کرده و برحسب وظیفه بنا را بر چهار گذاشت و بعد از نماز یک احتیاطی بجا آورد بعد یادش آمد که سه رکعت خوانده بوده پس نمازش درست است و لازم نیست از نو بخواند گرچه روی هم رفته به لحاظ متمم بودن احتیاط، در نماز، زیادی رکن لازم می‌آید بجهت اینکه نماز احتیاط مشتمل بر نیت و تکبیر الاحرام می‌باشد و در نماز اصل، نیت و تکبیر الاحرام گفته شده.

و در بعض موارد، نقصان بعض اركان لازم می‌آید مثل جایی که نماز احتیاط نشسته بخواند که به لحاظ متمم بودن احتیاط، در نتیجه قیام از نماز اصل، کم می‌شود و قیام رکن است.

و در بعض موارد زیادی رکوع و سجود که رکنند لازم می‌آید در جایی که رکعات نماز احتیاط متعدّد باشد مثل اینکه شک بین ۲ و ۳ و ۴ کند و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند و سپس دو رکعت نشسته و معلوم شود که نماز او ۳ رکعت بوده و

احتیاج به یک رکعت احتیاط داشته پس در اینجا چون ابتداء دورکعت ایستاده احتیاط خوانده یک رکعتش زیادی می شود یعنی یک رکوع و سجده زیادی بجای آورده^۱.

خلاصه اینکه زیادی رکن یا نقصان آن در مسأله مورد بحث اشکالی ندارد و موجب بطلان نماز نمی شود، به دلیل اینکه نمازگزار به تکلیف عمل کرده، زیرا وظیفه اش در حین شک آن بود که بعد از نماز، نماز احتیاط بجا آورد و او به این وظیفه عمل کرده و امثال نموده پس تکلیف از گردنش ساقط می شود و دیگر بعد از بیاد آمدن نقص نماز، معلوم نیست تکلیف دیگری به از نو خواندن و اعاده نماز به گردن او بیاید بلکه مشکوک است و به اصل برائت دفع می شود.

و آن مسأله مورد بحث از مواردی است که استثنا شده و زیادی یا نقصان رکن در آنها موجب بطلان نماز نمی شود چنانکه شارح در بحث تروک در صفحه اول به مسأله مورد بحث اشاره کردند در آنجایی که فرمود: «وهي مع التكبير فيما لوتبين للمحتاط الحاجة إليه».

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ذكر ما فعل...** یعنی اگر (بعد از تمام کردن نماز احتیاط) یادش بیاید (که نمازش را کم خوانده به مقدار) آنچه خوانده (یعنی بقدر نماز احتیاطی که خوانده یعنی مثلاً در شک ۳ و ۴ بعد از خواندن یک رکعت نماز احتیاط، یادش آمد که یک رکعت از نماز اصل، کم خوانده و در واقع نماز را سه رکعت خوانده بوده) پس (نمازش درست است و) واجب نیست بر او که از نو بخواند مگر (در یک صورت باید اعاده کند و آن) اینکه (بین نماز اصل و نماز احتیاط) حدیثی از او سرزده باشد (و

^۱ البته این مطلب بنابر این است که ما بدل رکعت فوت شده را یکی از دورکعت قیام قرار بدهیم و حال آنکه ظاهر روایت و اعتبار، آن است که در مثال مذکور، دورکعت نشسته عوض رکعت فوت شده قرار می گیرد چنانکه بعضی از محشین به این مطلب اشاره کرده است.

بعد از آنکه تحصیل طهارت کرده و نماز احتیاط را خواند، یادش آمد که نماز اصل را کم خوانده بوده، در این صورت چون نقصان نماز یادش آمده و نماز احتیاط مانند جزء نماز اصل می شود فلذا سرزدن حدث از او، حدث در اثناء نماز محسوب می باشد و توضیح این را شارح در آخر بحث ذکر خواهد نمود).

ناگفته نماند که (چنانکه در ترجمه عبارت دانسته شد بایستی در عبارت مصنف بین «ذکر» و بین «ما فَعَلَ» چند کلمه تقدیر گرفت و به عبارت مصنف اضافه نمود تا معنی عبارت روشن شود **أَي ذِكْرِ نَقْصَانٍ...** شارح حاصل معنی عبارت مصنف را بیان می کند و آن این است: یعنی یادش بیاید که نماز اصل را کم خوانده بطوری که احتیاج به کامل کردن آن دارد بمثل آنچه انجام داده (یعنی بمثل خواندن نماز احتیاط) در این صورت نمازش صحیح است (و واجب نیست از نو بخواند گرچه نقصان آن معلوم شده) و آن نماز احتیاط خوانده شده تتمیم کننده آن نماز خواهد بود (و کامل کننده رکعت ناقص آن).

(آن نماز صحیح است) اگر چه مشتمل است نماز احتیاط بر زیاد شدن ارکانی (در نماز) مانند نیت و تکبیرة الاحرام و (در بعضی موارد مشتمل است بر) کم شدن بعضی (ارکان) مثل قیام اگر احتیاط را نشسته بخواند (که قیام چون تبدیل به قعود شده فلذا در نماز اصل، قیام کم می شود) و (در بعضی موارد مشتمل است احتیاط بر) زیادی رکوع و سجود در (جایی که نماز احتیاط) رکعات متعدّد (باشد، مقصود آن است که یک رکعت نباشد بلکه دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت باشد چنانکه در سه مثال زیر:

۱. مثال احتیاط دو رکعتی: مثل اینکه در شک سه و چهار، دو رکعت احتیاط نشسته بخواند و بعد معلوم شود که یک رکعت از نماز اصل کم خوانده، در این صورت یک رکوع و دو سجده زیادی آورده.

مسأله اول: غلبه کردن گمان به یک طرف شک ■ ۳۴۳

۲. مثال احتیاط سه رکعتی: مثل اینکه در شک ۲ و ۳ و ۴، سه رکعت احتیاط ایستاده بخواند، اول دورکعت سپس یک رکعت وبعد معلوم شود که یک رکعت از نماز اصل کم خوانده، در اینجا یک رکعت از دورکعت احتیاطی را که اول خوانده زیادی انجام داده.

۳. مثال احتیاط چهار رکعتی: مثل اینکه در شک ۲ و ۳ و ۴، چهار رکعت احتیاط بخواند، اول دورکعت نشسته سپس دورکعت ایستاده وبعد معلوم شود که یک رکعت از نماز اصل کم خوانده، در این صورت در رکعت دوم نشسته رکوع و سجود زیادی آورده.

خلاصه اینکه در هر صورتی که بعد از یاد آمدن نقصان نماز اصل، مخالفت نماز احتیاط با رکعت فوت شده، از جهت عدد رکعت ظاهر و معلوم گردد، در این صورتها زیادی رکوع و سجود هست.

فقط در جایی زیادی رکوع و سجود لازم نمی آید که مطابقت بین احتیاط و رکعت فوت شده باشد مثلاً در شک ۳ و ۴ یک رکعت احتیاط ایستاده بخواند وبعد معلوم شود که یک رکعت از نماز اصل کم خوانده و یا مثلاً در شک ۲ و چهار، دورکعت احتیاط ایستاده بخواند وبعد معلوم شود که دورکعت از نماز کم خوانده و یا مثلاً در شک بین ۲ و ۳ و ۴، اول یک رکعت احتیاط ایستاده بخواند و سپس دورکعت وبعد معلوم شود که یک رکعت از نماز اصل کم خوانده و یا مثلاً در همین مثال، اول دو رکعت ایستاده بخواند و سپس یک رکعت وبعد معلوم شود که دورکعت کم خوانده (ناگفته نماند که در این دو مثال آخری که دو نماز احتیاط خوانده می شود، میزان در مطابقت، مطابقت رکعت ناقصه با احتیاطی است که اول خوانده).

للامتثال المقتضي... (این، دلیل صحت وعدم اعاده نماز است گرچه احتیاط مشتمل بر آن امور مذکوره است) یعنی بجهت اینکه نماز گزار (قبل از یاد آمدن نقصان

نماز) اطاعت تکلیف شارع و مأمور به را نموده (که آن انجام احتیاط بود) و اطاعت هم مقتضی سقوط تکلیف است للاجزاء اجزاء به کسر همزه از باب افعال است.

ولو اعتبرت المطابقة محضاً لم يسلم احتياط ذكر فاعله الحاجة إليه، لتحقيق الزيادة وإن لم تحصل المخالفة.

ولو اعتبرت المطابقة... این، در واقع دلیل دومی است برای صحت نماز اصل و تکمیل کردن احتیاط نقص آن را، توضیحش اینکه: اگر مطابقت حقیقی (مطابقت از هر جهت) بین احتیاط و بین رکعت ناقص را لازم و معتبر بدانیم بطوری که هیچ زیادی و نقصانی در بین نباشد باید بگوئیم که هیچ نماز احتیاطی مفید برای نماز اصل نیست و لغومی باشد، زیرا هر نماز احتیاطی اگر مشتمل بر زیادی دیگری نباشد لااقل مشتمل بر نیت و تکبیر الاحرام هست و این زیادی رکن است و به عبارت دیگر: اگر هیچ مخالفتی بین نماز احتیاط و رکعت ناقص، از جهت قیام و قعود و در عدد رکعت نباشد لااقل از جهت زیادی تکبیر و نیت، مخالفت بین آنها هست.

پس به دلیل مذکور می گوئیم که مطابقت حقیقی معتبر نیست و ظهور مخالفت بین آنها و اشتغال احتیاط بر زیادی یا نقصان، سبب بطلان نماز اصل نمی شود بلکه صحیح است و نماز احتیاط تکمیل کننده آن می باشد.

ترجمه عبارت: ولو اعتبرت... و اگر فرضاً معتبر باشد مطابقت حقیقی (بین احتیاط و رکعت ناقص، که در هیچ جهت نه در زیادی و نه در نقصان، مخالفتی بین آنها نباشد) هر آینه سالم نمی ماند (از زیادی) هیچ نماز احتیاطی که نماز گزار یادش آمده که احتیاج به آن داشته (پس هیچ نماز احتیاطی مفید برای نماز اصل نخواهد بود) زیرا (لااقل و ناچار) زیادی در رکن (به واسطه نماز احتیاط) تحقق می یابد (مثل نیت و تکبیر الاحرام، و این زیادی رکن خود کمترین مخالفتی است که بین نماز احتیاط و رکعت ناقص حاصل می شود) اگر چه مخالفت (دیگری از جهت قعود و قیام و عدد رکعات) بین آنها وجود نداشته باشد (مثلاً در شک ۳ و ۴، بعد از خواندن

یک رکعت احتیاط ایستاده، یادش بیاید که در نمازش یک رکعت کم خوانده، در اینجا زیادی نیت و تکبیرة الاحرام در احتیاط هست اگرچه در عدد رکعت مخالفتی بین آنها نیست، چون هر دو یک رکعت است پس وقتی که در صورت مطابقت، زیادی باشد، در صورت مخالفت به طریق اولی زیادی خواهد بود که آن زیادی رکوع و سجود است علاوه بر زیادی نیت و تکبیرة الاحرام).

و مخالفت از جهت قعود و قیام و عدد رکعت مثل مثال هایی که در بالا برای رکوع و سجود ذکر کردیم.

خلاصه اینکه نباید مطابقت از هر جهت را معتبر بدانیم و گرنه هیچ احتیاطی که معلوم شود برای نمازگزار که احتیاج به آن داشته، سالم نخواهد ماند و به واسطه سالم نبودن آن، نماز اصلش هم ناتمام می ماند و باطل می شود) **لَمْ يَسْلَمْ احتیاط - احتیاط -** فاعل است برای - لم یسلم - و چون احتیاط نکره در سیاق نفی است مفید عموم می باشد یعنی هیچ احتیاطی سالم نمی ماند **ذَكَرَ فاعله ...** ذکر به صیغه ماضی است و - فاعله - فاعل ذکر است و - الحاجة - مفعول ذکر است و ضمن «فاعله» و «الیه»، به احتیاط بر می گردد و مجموع جمله «ذکر فاعله ...» صفت احتیاط است یعنی سالم نمی ماند احتیاطی که انجام دهنده آن (یعنی نمازگزار) یادش بیاید احتیاج داشتن به آن را یعنی یادش بیاید که نماز اصل را به مقدار رکعات آن احتیاط، کم بجا آورده و احتیاج به آن احتیاط داشته.

و شمل ذلك ما لو أوجب الشك احتياطين. وهو ظاهر مع المطابقة، كما لو تذكر أنها اثنتان بعد أن قدم ركعتي القيام. ولو ذكر أنها ثلاث احتمل كونه كذلك - وهو ظاهر الفتوى لما ذكر - وإلحاقه بمن زاد ركعة آخر الصلاة سهوا. وكذا لو ظهر الأول بعد تقديم صلاة الجلوس، أو الركعة قائما إن جوزه.

و شمل ذلك ما لو أوجب... توضيح: شارح پس از توضیح عبارت، شروع نموده در بیان فروعاتی که عبارت مصتف شامل آنها می شود.

می فرماید اینکه مصتف فرموده اعاده نکند، این حکم مصتف شامل می شود حتی صورتی را که دو احتیاط (احتیاط دورکعتی، احتیاط یک رکعتی) لازم باشد مثل شک بین ۲ و ۳ و ۴.

شارح می فرماید که: این صورت شک، دو فرض دارد فرض مطابقت و فرض مخالفت یعنی گاهی بعد از انجام نماز احتیاط و یاد آمدن نقصان نماز، نماز احتیاط اولی با رکعت ناقصه مخالف همدیگر در می آیند در عدد رکعات، و گاهی بعد از یاد آمدن نقصان، آن دو با هم مطابقت می کنند در عدد رکعت.

اما فرض مطابقت: مثل اینکه اول دورکعت احتیاط ایستاده خوانده و سپس یک رکعت ایستاده و بعد یادش بیاید که در نماز اصل دورکعت کم بجا آورده و نمازش را دورکعت خوانده، در این فرض، صحت و اعاده نکردن نماز اصلی ظاهر است و بی اشکال، زیرا احتیاطی که اول خوانده به جای رکعت ناقصه می نشیند چون مطابق یکدیگرند در عدد که هر دو ۲ رکعت بوده.

و اما فرض مخالفت: شارح سه فرض و مثال برای آن ذکر کرده که در این فرض، حکم مصتف به عدم اعاده، روشن نیست بلکه احتمال اعاده آن هست و آنها عبارتند از:

۱. اینکه اول دور رکعت احتیاط ایستاده خوانده و سپس یک رکعت نشسته و بعد یادش بیاید که در نماز اصل، یک رکعت کم بجا آورده و از نمازش سه رکعت خوانده. در این فرض، احتمال دارد بگوئیم اصل نماز صحیح است و اعاده اش واجب نیست چنانکه ظاهر فتوای فقهاء همین است، زیرا تکلیف احتیاط را امتثال کرده و عمل به وظیفه نموده پس تکلیف از گردنش ساقط می شود و دیگر تکلیفی به او متوجه نیست که اعاده کند.

و احتمال دارد بگوئیم نمازش باطل است و باید اعاده کند نظیر کسی که در آخر نمازش یک رکعت سهواً زیادی بجا آورد، زیرا در فرض مورد بحث چون از نماز اصل یک رکعت کم بجا آورده و در نماز احتیاط، اول دور رکعت را خوانده فلذا یک رکعت از آن را زیادی بجا آورده پس نمازش باطل است.

البته بطلان آن در وقتی است که بعد از رکعت اول احتیاط (که در واقع رکعت چهارم نماز اصل محسوب می شود) بقدر تشهد ننشسته باشد ولی اگر بقدر تشهد نشسته باشد نمازش صحیح است همچنان که در کسی که آخر نمازش سهواً یک رکعت زیادی بجا آورده باشد همین حکم گفته می شود.

۲. اینکه اول دور رکعت احتیاط نشسته خوانده و سپس دور رکعت ایستاده و بعد یادش بیاید که دور رکعت از نماز اصل، کم آورده، در این فرض نیز دو احتمال است، احتمال بطلان نماز اصل (که ملحقش کنیم به کسی که در آخر نمازش یک رکعت سهواً زیاد کرده، زیرا این دور رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده از دور رکعت ایستاده ای که بعد خوانده، جای دور رکعت فوت شده نماز را می گیرند و آن یک رکعت دیگر از دو رکعت ایستاده، زیادی خواهد بود) و احتمال عدم بطلان آن بجهت امتثال که مقتضی اجزاء است (و ممکن است کسی چنین دلیل بیاورد که: دور رکعت ایستاده ای

که بعد بجا آورده تکمیل می‌کند نماز اصل را و دو رکعت نشسته که بین نماز اصل و دو رکعت ایستاده احتیاط واقع شده بخشیده شده و ضرری به نماز نمی‌زند).

۳. اینکه اول یک رکعت احتیاط ایستاده (که به جای دو رکعت نشسته است) خوانده و سپس دو رکعت ایستاده و بعد یادش بیاید که دو رکعت از نماز اصل کم خوانده، در این فرض نیز مانند دو فرض قبل، دو احتمال است: بطلان و عدم بطلان. ترجمه و شرح عبارت: **وشمل ذلك...** یعنی و شامل می‌شود حکم مصتف به صحت نماز و عدم اعاده آن، جایی را که شک موجب دو احتیاط باشد (مثل اینکه شک بین ۲ و ۳ و ۴ باشد که سابقاً دانسته شد که حکم این شک، دو رکعت احتیاط ایستاده و سپس دو رکعت نشسته است).

و (این شک دو صورت دارد، صورت مطابقت و صورت مخالفت، شارح می‌فرماید که: آن حکم مصتف به صحت، روشن و بی‌اشکال است فقط در صورت مطابقت (احتیاط اول با رکعت ناقصه) مثل اینکه یادش بیاید که نماز اصل را دو رکعت خوانده (و دو رکعت کم خوانده) و این یاد آمدنش بعد از اینکه (در وقت خواندن دو نماز احتیاط) مقدم داشته دو رکعت ایستاده احتیاط را (بر دو رکعت نشسته یا بر یک رکعت ایستاده که به جای دو رکعت نشسته می‌نشیند).

و (اما در صورت مخالفت نماز احتیاطی که اول خوانده با رکعت ناقصه نماز اصل، سه فرض دارد فرض اول اینکه در همان مثال قبل) اگر یادش بیاید که نماز اصل، سه رکعت خوانده (و یک رکعت کم بجا آورده) اینجا (حکم مصتف به عدم اعاده و صحت نماز اصل، ظاهر و روشن نمی‌باشد بلکه دو احتمال است: احتمال دارد که این فرض (اول از فروض مخالفت) نیز مانند فرض قبل (فرض مطابقت) باشد (که نماز صحیح، و اعاده واجب نیست) و این ظاهر فتوای فقهاست (چون فرقی بین صورت مطابقت و صورت مخالفت نگذاشته‌اند و در هر دو، حکم به صحت و عدم

اعاده کرده‌اند) بجهت همان دلیلی که در بالا ذکر شد (که نمازگزار امتثال مأمور به را کرده و احتیاط را بجا آورده و حالا که بعد از یاد آمدن نقصان، مطابقت نشده موجب تکلیف دیگر به اعاده نماز نمی‌گردد).

و (احتمال دوم اینکه:) ملحق شود آن فرض به کسی که در آخر نمازش یک رکعت سهواً زیاد کرده باشد (که سابقاً گفته شد این چنین کسی اگر بعد از رکعت چهارم به قدر تشهد نشسته باشد نمازش صحیح است و گرنه باطل و باید اعاده کند، در این فرض مورد بحث هم می‌گوئیم اگر بعد از رکعت اول نماز احتیاط که در واقع رکعت چهارم نماز اصل محسوب می‌شود بقدر تشهد نشسته باشد نمازش صحیح است و گرنه باطل).

و کذا الوظهر... یعنی و همچنین (دو احتمال بطلان و عدم بطلان جاری می‌باشد در فرض دوم مخالفت و آن اینکه:) اگر ظاهر شود (و یادش بیاید) اینکه نماز اصل دو رکعت بوده (و احتیاج به دو رکعت دیگر داشته) بعد از آنکه (در وقت خواندن دو نماز احتیاط) مقدّم داشته (دو رکعت) نماز نشسته را (بر دو رکعت ایستاده) یا (در فرض سوم که مقدّم داشته) یک رکعت ایستاده را (که به جای دو رکعت نشسته می‌نشیند، بر دو رکعت احتیاط ایستاده).

ولو ذکر آنها ثلاث... از اینجا شروع در صورت مخالفت کرده **و إلحاقه عطف** است بر - کونه - یعنی و احتمال الحاقه... **و کذا الوظهر...** این فرض دوم مخالفت است **الأوّل** یعنی اینکه نماز اصل را دو رکعت خوانده و اینکه شارح تعبیر به - اول - فرموده زیرا در بالا دو مثال ذکر کرده: یکی - لو ذکر آنها اثنان - و دیگر - لو ذکر آنها ثلاث - پس اول اشاره به - لو ذکر آنها اثنان - است **أو الركعة قائماً** این فرض سوم مخالفت است و توضیح همه عبارات در بالا داده شد، به دقت مطالعه شود.

این جوْزَنه احتمال دارد ضمیر به تقدیم صلاة جلوس برگردد و این اشاره است به اختلافی که سابقاً در بیان شک ۲ و ۳ و ۴ ذکر نمودند، زیرا شارح و مصنف در این کتاب واجب می‌دانند تقدیم دورکعت ایستاده را بر دورکعت نشسته و لذا در آنجا شارح فرمودند: فیجب الترتیب بینهما - ولی بعضی مانند مصنف در کتاب «دروس» ترتیب به آن نحو را اولی و بهتر می‌دانستند یعنی پس جایز می‌دانستند تقدیم صلاة جلوس را بر صلاة قیام.

حالا شارح در اینجا می‌فرماید که فرض تقدیم صلاة جلوس، مبنی بر این است که تقدیم صلاة جلوس را مانند مصنف در کتاب «دروس» جایز بدانیم.

و احتمال دارد ضمیر به انجام یک رکعت ایستاده به جای دورکعت نشسته برگردد و این اشاره به اختلاف دیگری است که سابقاً نیز شارح آن را ذکر نمودند و آن اینکه بعضی در شک ۲ و ۳ و ۴ جایز دانسته‌اند به جای دورکعت نشسته، یک رکعت ایستاده خوانده شود و شارح هم در آنجا آن را تحسین نمودند حالا در اینجا اشاره به همین مطلب می‌فرماید که فرض تقدیم یک رکعت ایستاده، مبنی بر این است که انجام آن را به جای دورکعت نشسته و نیز تقدیم آن را جایز بدانیم.

ولعله السرّ في تقديم ركعتي القيام. وعلى ما اخترناه لا تظهر المخالفة إلا في الفرض الأول من فروضها، وأمره سهل مع إطلاق النص، وتحقق الامتثال الموجب للأجزاء. وكيف كان، فهو أسهل من قيام ركعتين من جلوس مقام ركعة من قيام إذا ظهرت الحاجة إليه في جميع الصور.

ولعله السرّ في تقديم... حاصل بحث: می فرماید اینکه در بحث شک ۲ و ۳ و ۴ گفتیم که در روایت فرموده باید دو رکعت احتیاط ایستاده قبل از دو رکعت نشسته انجام داده شود، شاید علت و حکمتش این باشد که چون احتمال دارد بعداً معلوم شود نماز اصل را دو رکعت کم خوانده که اگر دو رکعت احتیاط ایستاده را اول انجام دهد در این صورت (که نقصان دو رکعت معلوم شده) مطابقت حاصل می شود ولی اگر دو رکعت نشسته را اول انجام دهد، نه در آن صورت و نه در صورت دیگر (که نقصان یک رکعت معلوم شود) مطابقت حاصل نمی شود چون باز مخالفت از جهت قیام و قعود هست، و رعایت مطابقت تا بشود بهتر است.

سپس شارح در توضیح آن سر می فرماید بنابر مختار ما که تقدیم دو رکعت ایستاده واجب است، فقط در فرض اول از سه فرض مخالفت (که در شماره ۱ و ۲ و ۳ بیان کردیم) مخالفت بین احتیاط و رکعت ناقص تحقق می یابد و آن فرض اول عبارت بود از اینکه دو رکعت ایستاده را اول انجام دهد و بعد معلوم شود از نماز اصل سه رکعت خوانده، و در این فرض، مخالفت در این جهت است که یک رکعت زیادی خوانده و بعد از رکعت اول احتیاط (که رکعت چهارم برای نماز اصلی محسوب می شود) ننشسته تا تشهد بخواند و خلاصه اینکه تشهد و جلوس در محلشان ترک شده.

ولکن این مخالفت کارش آسان است و موجب بطلان نیست، زیرا چنانکه گفته شد مخالفت از جهت ترک تشهد و جلوس شده و معلوم است که هیچکدام رکن نمی باشد و از طرف دیگر دودلیل بر عدم بطلان هست: یکی اینکه روایت بطور مطلق

فرموده در شک بین ۲ و ۳ و ۴، عمل به دوا احتیاط کن و دیگر بیان نکرده که اگر بعداً یادش بیاید و معلوم شود که نمازش نقص داشته و مخالفت احتیاط با آن ناقص ظاهر گردید نمازش باطل باشد و اعاده کند.

و دلیل دیگر اینکه او عمل به وظیفه اش که احتیاط بوده کرده است پس تکلیف از گردنش ساقط شده و تکلیف دیگری متوجه او نیست که اعاده کند.

در هر صورت چه کار آن فرض به خودی خود آسان باشد یا نباشد، گوئیم چنین مخالفتی که به واسطه مقدم داشتن دو رکعت قیام حاصل می شود آسانتر است از مخالفتی که به واسطه مقدم داشتن دو رکعت نشسته (که به جای یک رکعت ایستاده بنشیند) حاصل می شود، و وجه آسانتر بودن آن است که مخالفت بنابر مختار ما (که دو رکعت ایستاده مقدم داشته شود) فقط زیادی یک رکعت است بدون اینکه قبل از آن برای تشهد بنشیند و به تعبیر دیگر مخالفت همانا در ترک جلوس و تشهد در محلشان می باشد و آن دو، رکن نمی باشند ولی مخالفت در صورت مقدم داشتن دو رکعت نشسته، در چند جهت است یکی زیادی رکوع و دو سجده که همه اینها رکن می باشند، و یکی ترک قیام که رکن است به اضافه ترک تشهد و جلوس در محلشان.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَعَلَّه السَّرُّ...** و شاید آن (یعنی احتمال کشف شدن نقص دو رکعت از نماز اصل) حکمت و سرّ در (وجوب) تقدیم دو رکعت ایستاده (احتیاط) می باشد (چون در آن صورت کشف، اگر دو رکعت ایستاده احتیاط مقدم باشد مطابقت حاصل می شود اما اگر دو رکعت نشسته مقدم شود مطابقت حاصل نمی شود و توضیح بیشتر این سرّ آن است که) بنابر آنچه که ما اختیار کردیم (که باید دو رکعت ایستاده مقدم باشد) مخالفتی (بین احتیاط اولی و رکعت ناقص) ظاهر نمی شود مگر در فرض اول از فروض مخالفت (فروض مخالفت را سابقاً در شرح به ترتیب شماره ۱ و ۲ و ۳ ذکر کردیم و فرض اول این بود که اول دو رکعت ایستاده را

خوانده و بعد معلوم شود که نمازش سه رکعت بوده و یک رکعت ناقص بوده، در این فرض چنانکه گفتیم مخالفت درزیادی یک رکعت احتیاط است که نتیجه اش ترک تشهد و جلوس در محل - یعنی بعد از رکعت اول احتیاط - شده است ولی بنابر غیر مختار ما در فرض دوم و سوم مخالفت حاصل می شود چنانکه دانسته شد).

و کار این مخالفت آسان است (جهتش را قبلاً بیان کردیم) با وجود (دو دلیل بر عدم بطلان آن فرض اول، یکی اینکه) روایت مطلق است (به اینکه حکم شک بین ۲ و ۳ و ۴، عمل به دو احتیاط است و دیگر در آن روایت بیان نشده که اگر مخالفت ظاهر شد اعاده واجب باشد) و (دلیل دوم بر عدم بطلان اینکه) تحقق پیدا کرده اطاعت (و عمل به تکلیف یعنی احتیاط شده است) که آن، موجب اجزاء (و سقوط تکلیف) است.

و امره ممکن است ضمیر به فرض اول برگردد یعنی کار این فرض از جهت مخالفت در آمدنش آسان است، و احتمال دارد ضمیر به مخالفت برگردد و مذكر بودن ضمیر بجهت آن است که مخالفت مصدر است و تأنیث مصدر اعتباری ندارد و کیف کان یعنی امر مخالفت در آن فرض اول هر جوری باشد (یعنی چه اینکه فی نفسه سهل باشد یا نه) گوئیم که آن مخالفت آسانتر است از (مخالفتی که لازم می آید از) نشستن دور رکعت احتیاط نشسته به جای یک رکعت ایستاده (یعنی دور رکعت نشسته که به جای یک رکعت محسوب می شود مقدم داشته شود بر دور رکعت ایستاده) آن وقتی که معلوم شود احتیاج به آن احتیاط نشسته بوده (و نماز اصل ناقص بوده) در تمام صور احتیاط نشسته (یعنی در تمام صوری که نماز احتیاط در آنها، دور رکعت نشسته خوانده می شود تا به جای یک رکعت ایستاده باشد، چه در جایی که دو احتیاط واجب باشد و چه جایی که یک احتیاط واجب باشد) فی جمیع الصّوَر متعلّق است به - من قیام -.

هذا إذا ذكر بعد تمامه. ولو كان في أثنائيه فكذلك مع المطابقة أو لم يتجاوز القدر المطابق فليسلم عليه. ويشكل مع المخالفة، خصوصاً مع الجلوس إذا كان قد رجع للأولى، لاختلال نظم الصلاة، أما قبله فيكمل الركعة قائماً، ويغفر ما زاده من النية والتحريم كالسابق. وظاهر الفتوى اغتفار الجميع.

هذا إذا ذكر بعد تمامه... یعنی همه اینهایی که ذکر شد مربوط به جایی است که یاد آمدن نقصان، بعد از تمام کردن نماز احتیاط باشد.

اگر در اثناء نماز احتیاط یادش بیاید نماز اصل ناقص بوده

و حالا بحث در این است که اگر در اثناء نماز احتیاط، نقصان نماز یادش بیاید، شارح می‌فرماید که در دو صورت، حکم آن عدم اعاده است:

۱. در صورت مطابقت احتیاط با رکعت ناقص، مثل اینکه در اثناء دو رکعت

احتیاط ایستاده برای او معلوم شود و یادش بیاید که نماز اصل را دو رکعت خوانده و احتیاج به دو رکعت احتیاط دارد، در این صورت نماز احتیاطش را تمام کند و نمازش صحیح است.

۲. در صورتی که احتیاطی را که می‌خواند اگر تمامش می‌کرد مخالف با رکعت

ناقص در می‌آمد ولی حالا که در اثناء احتیاط است در جایی نقصان نماز یادش افتاده که به مقدار رکعت ناقص، احتیاط را خوانده مثل اینکه در رکعت اول احتیاط یادش بیاید که نماز اصل را سه رکعت خوانده و احتیاج به یک رکعت دارد در این صورت باید در همان رکعت اول احتیاط، تشهد بگوید و سلام دهد.

و اما در صورت مخالفت، باز مانند سابق محل اشکال است مثل اینکه بعد از رکوع رکعت دوم احتیاط، یادش بیاید که نماز اصل را سه رکعت خوانده و احتیاج به یک رکعت دارد، در اینجا:

اگر بخواند آن رکعت را تمام کند لازم می آید یک رکعت عمداً زیادی خوانده باشد.

و اگر بخواند آن رکعت را بشکند و بنشیند برای تشهد و سلام، لازم می آید یک رکعتی را زیاد کرده باشد، چون فرض آن است که بعد از رکوع یادش آمده پس رکوع که رکن است زیادی می شود.

و اگر بخواند آن احتیاط را باطل سازد و از نو یک رکعت احتیاط بخواند لازم می آید که بین این احتیاط و نماز اصل یک نماز اجنبی (که همان احتیاط باطل شده باشد) فاصله شود و برگشت این فاصله به این است که بین اجزاء نماز فاصله شده (چون یک رکعت نماز احتیاط جزء نماز اصل محسوب است بعد از یاد آمدن نقصان) و این معنایش آن است که زیادی ارکان در بین نماز مبطل نباشد.

سپس شارح می فرماید که: اشکال صورت مخالفت، در خصوص فرض دور رکعت نشسته احتیاط بعد از رکوع رکعت اول آن، بیشتر می باشد، زیرا نظم نماز بهم می خورد بجهت اینکه مثلاً در شک ۲ و ۳ و ۴، دور رکعت نشسته احتیاط را اول شروع کند و بعد از رکوع رکعت اول یادش بیاید که نماز اصل دور رکعت بوده و دور رکعت کم بجا آورده، در این صورت:

اگر بخواند رکعت دوم آن را ایستاده بخواند لازم می آید که یک رکعت نشسته با یک رکعت ایستاده، جای دور رکعت ایستاده قرار گیرد و حال اینکه در شرع مقدس چنین چیزی معهود نمی باشد.

و اگر بخواهد رکعت دوم آن را ایستاده بخواند و دوباره یک رکعت دیگری ایستاده به آن ضمیمه کند که دورکعت ایستاده شود به جای دورکعت ناقص، در این صورت لازم می آید یک رکعت نشسته زیادی بین رکعات واقع شود و فاصله شده باشد و این زیادی ارکان است.

و اگر بخواهد رکعت دوم را هم نشسته بخواند و سپس یک رکعت دیگر ایستاده بخواند، لازم می آید که اختیاراً عمداً در نماز، نشسته خوانده باشد با اینکه می توانسته ایستاده بخواند.

سپس شارح می فرماید: این فرض مثال، در نماز نشسته بعد از رکوع رکعت اول بود ولی اگر قبل از رکوع اول یادش بیاید اشکالی نیست، زیرا محل ایستادن فوت نشده فلذا باید اعتنا به آنچه انجام داده نکند بلکه بایستد و ایستاده قرائت آن رکعت را بخواند و یک رکعت دیگر به آن اضافه کند تا جای دورکعت فوت شده را بگیرند.

ترجمه و شرح عبارت: **هَذَا إِذَا ذَكَرَ...** یعنی تمام آنچه گفته شد تا اینجا (که اعاده نکند و نمازش صحیح است) مال جایی است که بعد از تمام شدن احتیاط، یادش بیاید (که نماز اصل را ناقص بجا آورده) **تَمَامُهُ** تمام شدن احتیاط (چه آنجایی که یک احتیاط واجب باشد و چه دو احتیاط) **وَلَوْ كَانَ فِي أَثْنَانِهِ...** یعنی و اما اگر (یاد آمدن نقصان) در اثناء احتیاط باشد، در این صورت هم چنین است (یعنی نماز صحیح است و اعاده لازم نیست و احتیاطی که در اثناء آن می باشد متمم و تکمیل کننده نماز اصلی می باشد) البته در صورت مطابقت (بین احتیاط و رکعت ناقص مثل اینکه شک بین ۲ و ۴ باشد و در اثناء دورکعت ایستاده یا دش بیاید که دورکعت کم خوانده و نیز مثل اینکه شک بین ۲ و ۳ و ۴ باشد و دورکعت ایستاده را اول بجا آورد و در اثناء آن یادش بیاید که دورکعت کم خوانده) **أَوَّلُهُ يَتَجَاوَزُ...** و یا اینکه (مطابقت هم نباشد اما) نماز گزار (در نماز احتیاطش به جایی رسیده که مطابق با رکعت ناقص

است و) هنوز از مقدار مطابق تجاوز نکرده (مثل اینکه در شک ۲ و ۳ و ۴ که شروع به دو رکعت احتیاط ایستاده کرده، در رکعت اول آن یادش بیاید که نماز اصل سه رکعت خوانده پس آن یک رکعت اول مطابق با رکعت ناقص است، در این صورت وظیفه اش آن است که آن یک رکعت را تمام کند و) سلام دهد بر آن مقدار **فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ** یعنی سلام دهد بر آن مقدار مطابقی که انجام داده (و رکعت دوم را نخواند).

و يُشَكِّلُ مَعَ الْمَخَالَفَةِ... یعنی ولی اشکال پیدا می کند (حکم مصنف به عدم اعاده در اثناء) در صورت مخالفت (به قیام و جلوس یا در عدد رکعات که تجاوز از مقدار مطابق کرده) مخصوصاً (در مخالفت به قیام و جلوس که) در نماز نشسته احتیاط (می باشد البته نماز نشسته در یک صورت و آن:) اگر (یاد آمدن نقصان در اثناء آن، بعد از این باشد که) رکوع کرده باشد برای رکعت اول (از دو رکعت نشسته) زیرا نظم نماز بهم می خورد (چنانکه توضیح آن با مثال داده شد).

أَمَّا قَبْلَهُ فَيَكْمَلُ الرُّكْعَةَ... یعنی اما (اگر یاد آمدن نقصان در اثناء آن دو رکعت نشسته) قبل از رکوع رکعت اول (باشد، در این صورت اشکالی نیست و نماز اصل صحیح و اعاده اش لازم نیست زیرا محل ایستاده خواندن احتیاط نگذشته و حالا که نقصان یادش آمده می تواند ایستاده بخواند فلذا) باید رکعت اول را ایستاده بخواند و تمام نماید (و به همین یک رکعت احتیاط اکتفا کند در صورتی که رکعت ناقص که یادش آمده یک رکعت باشد و اگر رکعت ناقص دو رکعت بود، یک رکعت ایستاده دیگر به آن اضافه نماید).

وَيُغْتَفَرُ مَا زَادَ مِنَ النِّيَّةِ... توضیح: سابقاً در اول بحث دانسته شد که اگر بعد از یاد آمدن نقصان و متمم بودن احتیاط آن نقص را، زیادی نیت و تکبیره الاحرام در نماز احتیاط ضرری به نماز اصل نمی زند و موجب بطلان آن نمی گردد.

حالا شارح می فرماید: همانطوری که در صورت یاد آمدن نقصان بعد از تمامی احتیاط، آن زیادی بخشیده شده، همچنین در اینجا یعنی صورت یاد آمدن نقصان در اثناء احتیاط، زیادی نیت و تکبیره الاحرام بخشیده شده است.

ترجمه و شرح عبارت: ویغتفر... و بخشیده می شود (در این صورت که یاد آمدن نقصان در اثناء احتیاط باشد) آنچه که زیاد کرده (به واسطه خواندن نماز احتیاط) که عبارت باشد آن زیادی از نیت و تکبیره الاحرام همانند (بخشیده شدن آن زیادی در صورت) سابق (یعنی یاد آمدن نقصان بعد از تمام شدن احتیاط) والتحریمه در بحث های گذشته مکرردانسته شد جهت تسمیه تکبیره الاحرام به تحریمه.

و ظاهر الفتوی... توضیح: شارح می فرماید: ما در بعضی صور، حکم به صحت وعدم بطلان نماز اصل کردیم (و آن صورت مطابقت و یاد صورت عدم تجاوز از قدر مطابق و یا در صورت مخالفت در نماز نشسته قبل از رکوع رکعت اول باشد) و در این صور گفتیم مخالفت از جهت زیادی نیت و تکبیره الاحرام که لازم می آید بخشیده شده چون مخالفت از آن جهت در هر احتیاطی هست.

ولی ظاهر فتوای مشهور آن است که: در همه صور (چه صورت مطابقت و چه صورت مخالفت) حکم به صحت می شود و همه مخالفت هایی که لازم می آید (علاوه بر مخالفت از جهت زیادی نیت و تکبیره الاحرام) مثل مخالفت در قیام و قعود و عدد رکعت، همه آنها بخشیده شده به دودلیل:

۱. چون روایات مطلق است و فرقی بین صورت ظهور مطابقت و صورت ظهور مخالفت نگذاشته.

۲. چون امثال شده و آن موجب اجزاء است به توضیحی که سابقاً داده شد. پس بنابر فتوای مشهور اگر در اثناء دور رکعت نماز نشسته احتیاط یادش آمد که نماز اصل را دور رکعت کم خوانده، آن دور رکعت نشسته را تمام کند و سپس یک رکعت

ایستاده به آن اضافه نماید، و این نشستن اختیاری عمدی (بعد از یاد آمدن نقصان) در نماز بخشیده شده به فتوای مشهور.

ترجمه و شرح عبارت: ظاهر... یعنی ظاهر فتوای مشهور آن است که (نه فقط مخالفت از جهت زیادی نیت و تکبیر الاحرام در آن بعضی صورت‌ها بخشیده می‌شود بلکه) بخشیده می‌شود تمام مخالفتها (پس بنابر فتوای مشهور، در تمام صور چه مطابقت و چه مخالفت اعاده نماز لازم نیست).

(ناگفته نماند که در صورت یاد آمدن نقصان بعد از تمامی احتیاط نیز ظاهر فتوای مشهور فرق نبودن بین صورت مطابقت و صورت مخالفت است و در همه صور، نماز صحیح و اعاده آن لازم نیست، و شارح به این مطلب سابقاً اشاره کردند در آنجایی که فرمود: احتمال گونه کذلک (یعنی نماز اصل صحیح باشد) و هو - ظاهر الفتوی - مراجعه به آنجا شود -).

أما لو كان قد أحدث أعاد، لظهوره في أثناء الصلاة، مع احتمال الصحة ولو ذكر بعد الفراغ تمام الصلاة فأولى بالصحة، ولكن العبارة لا تتناوله، وإن دخل في "ذكر ما فعل" إلا أن استثناء الحدث ينفيه، إذ لا فرق في الصحة بين الحالين. ولو ذكر التمام في الأثناء تخير بين قطعه وإتمامه، وهو الأفضل.

أما لو كان قد أحدث... مطلب دیگری است توضیحش آنکه عبارت متن مصنف مشتمل بر دو مطلب بود: یکی اینکه اگر نقصان نماز یادش بیاید، نمازش صحیح است و اعاده لازم نیست، دوم اینکه اگر بین نماز اصل و نماز احتیاط، حدثی از او سرزده باشد و بعد از تحصیل طهارت و خواندن نماز احتیاط، نقصان نماز یادش بیاید نمازش باطل است و این مطلب دوم را مصنف به واسطه جمله استثناء -إلا أن یکون قد أحدث - بیان فرمودند.

شارح مطلب اول را به تفصیل تا اینجا بیان نمودند و اما مطلب دوم را شارح توضیح ندادند (گرچه ما در ترجمه متن عبارت مصنف در اینجا توضیح دادیم) و حالا در اینجا آن را توضیح می دهند به اینکه: اگر حدثی از او بین نماز اصل و نماز احتیاط سرزده باشد نمازش باطل است و باید اعاده کند (فرق نمی کند چه اینکه نقصان، بعد از تمامی احتیاط یادش بیفتد و چه در اثناء) زیرا چون معلوم شده که احتیاج به آن احتیاط بوده فلذا آن احتیاط مانند جزء برای نماز اصل می شود و قهراً چون حدث قبل از آن واقع شده، در حقیقت مثل این می شود که حدث در اثناء نماز از او سرزده (گرچه بعد از آن حدث مجدداً وضو گرفته و احتیاط را خوانده زیرا این وضو گرفتن در آن صورت مثل این می ماند که نماز گزار مثلاً بعد از رکعت اول نماز حدثی از او سر بزند و او مجدداً وضو بگیرد و بیاید رکعت دوم نماز را شروع کند و نماز را تمام نماید که این باطل است).

سپس شارح فرموده: احتمال دارد که در این صورت فاصله شدن حدث، نیز نماز اصل صحیح باشد، زیرا نماز احتیاط نماز جداگانه‌ای است که بعنوان بدل، نقص نماز اصل را جبران و تدارک می‌نماید و جزء حقیقی برای نماز اصلی نمی‌باشد پس بنابراین، سرزدن حدث، حدث در اثناء نماز نمی‌شود.

ترجمه و شرح عبارت: **أَمَّا لَوْ كَانَ...** (تمام آن حرفها مال جایی بود که حدثی فاصله نشده باشد بین نماز اصل و نماز احتیاط) و اما اگر نماز گزار حدثی از او سرزده باشد (بین آن دو نماز) باید از نو بخواند نمازش را (چون باطل شده) بجهت اینکه حدث ظاهر شده در اثناء نماز (زیرا احتیاط در وقتی که نقصان یادش آمد، متمم نماز و مانند جزء برای نماز اصلی می‌گردد و حدث هم قبل از آن بوده پس حدث در اثناء نماز واقع می‌شود) و از طرفی احتمال دارد نماز اصل صحیح باشد (گرچه حدث در بین آن دو نماز از او سرزده).

اگر بعد از نماز احتیاط یادش بیاید نماز اصل تمام بوده

ولو ذكر بعد الفراغ... فرع دیگری است توضیحش آنکه اگر بعد از تمامی احتیاط، یادش بیاید که نماز اصلش تمام بوده و نقصی نداشته و احتیاج به احتیاط نبوده، در این صورت به طریق اولی نماز اصل صحیح است و بنابراین احتیاطی را که بجا آورده، ثواب نافله برای او داده می‌شود گرچه اونیت وجوب کرده بود چنانکه در روایت است.

شارح می‌فرماید که عبارت مصتف، این فرض مسأله را در بر نمی‌گیرد یعنی از عبارت، حکم این مسأله استفاده نمی‌شود (و احتیاجی هم نیست عبارت آن را در بر بگیرد چون به طریق اولی صحت آن ثابت است).

آری می‌توان عبارت متن مصتف را جوری معنی کرد که شامل آن مسأله هم بشود ولی مانعی از آن معنی هست، توضیحش اینکه می‌گوئیم جمله - لو ذکر ما فعل - را که در عبارت مصتف است دو جور می‌توان معنی کرد: یکی معنای خاص که شامل مسأله مفروض نمی‌شود و آن همان معنایی است که سابقاً شارح ذکر نمود که مقصود از - ما فعل - نماز احتیاط است و معنی عبارت مصتف این بود که: اگر یادت بیاید احتیاطی که انجام داده، احتیاج به آن بوده (چون نماز اصل ناقص درآمده).

دوم: معنای عام که شامل مسأله مفروض می‌شود و آن اینکه مقصود از - ما فعل - نماز اصل باشد یعنی یادت بیاید نمازی که خوانده ناقص بوده (که بحثش گذشت) یا یادت بیاید که تمام بوده و نقص نداشته (که این مسأله مفروض است).

پس بنابراین معنی دوم، آن جمله از عبارت مصتف چون عام می‌شود فلذا شامل مسأله مفروض می‌گردد ولی جمله بعدی در عبارت مصتف که استثناء صورت وقوع حدث را کرده و فرموده: الا آن یكون قد أحدث، نمی‌گذارد آن معنای دوم را برای جمله - ذکر ما فعل - بکنیم، زیرا وقتی که مصتف فرمود مگر اینکه حدث فاصله شده باشد معلوم می‌شود که مورد مسأله آن جایی است که صورت وقوع حدث در آن با صورت عدم وقوع آن، فرق دارد که در صورت عدم وقوع حدث، نماز اصل صحیح است و اعاده لازم نیست و در صورت وقوع حدث، نماز اصل باطل است و اعاده لازم می‌باشد.

پس وقتی که از استثناء، آن مطلب فهمیده شد گوئیم که در فرض مسأله ما فرقی نیست بین اینکه حدث بین دو نماز واقع بشود یا نه، زیرا معلوم شده که نمازش تمام بوده و احتیاجی به احتیاط نبوده پس اگر معنای دوم را برای جمله - ذکر ما فعل - بکنیم که عام شود و فرض مسأله ما را هم بگیرد، لازمه‌اش آن است که استثناء وقوع حادث در عبارت مصتف نسبت به مسأله مفروض بی‌معنی باشد.

ولذا برای صحیح شدن جمله استثناء باید عبارت مصتّف را به همان معنای اول که سابقاً شارح برای عبارت مصتّف ذکر کردند بگیریم تا شامل مسأله مفروض نشود.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو ذکر بعد الفراغ...** یعنی اگر یادش بیاید بعد از فارغ شدن (از نماز احتیاط) اینکه نماز اصل را تمام خوانده (و نقصی نداشته) پس این نماز، سزاوارتر است به اینکه صحیح باشد و لکن عبارت متن مصتّف شامل آن نمی شود (زیر) اگر چه می توان داخل کرد در جمله - ذکر ما فعل - (در عبارت متن مصتّف، به واسطه اینکه جمله - ذکر ما فعل - را به معنای دیگری به غیر معنایی که سابقاً شارح برای عبارت مصتّف ذکر کرد، بگیریم که شامل آن مسأله مفروض هم بشود (چنانکه توضیحش را در بالا دادیم) ولی استثناء کردن مصتّف حدث را (بقولش: إلا أن یکون قد أحدث) منافات دارد با دخول آن مسأله در جمله قبل (و نمی گذارد آن جمله را به معنای دیگر بگیریم که معنای عام شود و مسأله مفروض را بگیرد) زیرا (استثناء حدث مقتضایش آن است که اگر حدث فاصله شد بین نماز اصل و نماز احتیاط، اعاده نماز اصل واجب است و حال اینکه در مسأله مورد بحث که تمام بودن نماز یادش آمده) فرقی نیست در صحت آن بین دو حال (فاصله شدن حدث، فاصله نشدن آن، زیرا معلوم شده که احتیاجی به نماز احتیاط نبوده پس جزء نماز اصل نمی شود تا وقوع حدث، وقوع در اثناء آن بشود).

(پس باید عبارت مصتّف را به همان معنایی که سابقاً شارح معنی کرد، بگیریم تا آن فرض مسأله داخل آن نشود و استثناء مصتّف صحیح باشد و گرنه اگر به معنای دوم بگیریم استثناء مصتّف بی معنی خواهد بود) **وان دخل فی ذکر ما فعل - ان -** وصلیه است و کلمه - ذکر - در اینجا ممکن است به صیغه مصدر خوانده شود که بنابراین، شارح مضمون عبارت مصتّف را نقل می کند یعنی گرچه داخل است آن

صورت مساله، در یاد آمدن آنچه انجام داده که صورت مسأله‌ای است که مصنف ذکر نموده.

و احتمال دارد به صیغه ماضی خوانده شود که بنابراین، شارح عین عبارت مصنف را نقل می‌کند یعنی اگر چه آن مسأله مفروض، داخل است در این جمله از عبارت مصنف که فرمود: **لو ذکر ما فَعَلَ - إِذْ لَافِرَق...** علت است برای منافات داشتن استثناء با دخول مسأله مفروض در عبارت مصنف.

ولو ذکر التمام في الأثناء... فرع دیگری است یعنی اگر در اثناء نماز احتیاط، تمام بودن نماز اصلی یادش بیاید، در این صورت نماز اصلی صحیح است و در نماز احتیاط اختیار با اوست می‌خواهد قطع کند احتیاط را (زیرا قطع نافله جایز است) و می‌خواهد تمامش کند و آن را نماز نافله مستقلی قرار دهد، زیرا چنانکه در روایت است نماز بهترین وضع شده‌ای است در شرع هر کس می‌خواهد کم انجام دهد و هر کس می‌خواهد زیاد انجام دهد **وهو الافضل** یعنی اتمام احتیاط افضل است، ناگفته نماند که کلمه - افضل - در اینجا معنای **افعل تفضیلی** ندارد گرچه بصیغه آن می‌باشد زیرا **افعل تفضیل** معنای برتری را می‌رساند و در اینجا قطع احتیاط، فضیلت ندارد تا تمام کردن افضل از آن و در فضیلت برتر باشد پس اینکه فرمود افضل است یعنی فضیلت دارد و مستحب است چون نافله محسوب می‌شود.

(الثانية: حكم الصدوق) أبو جعفر محمد (بن بابويه بالبطلان) أي بطلان الصلاة (في) صورة (الشك بين الاثنتين والأربع) استناداً إلى مقطوعة محمد بن مسلم، قال: "سألته عن الرجل لا يدري أصلي ركعتين أم أربعاً؟ قال: يعيد الصلاة".

(والرواية مجهولة المسؤول) فيحتمل كونه غير إمام، مع معارضتها بصحیحة محمد بن مسلم عن الصادق عليه السلام فيمن لا يدري أركعتان صلاته، أم أربع؟ قال: "يسلم ويصلي ركعتين بفاتحة الكتاب، ويتشهد وينصرف"، وفي معناها غيرها ويمكن حمل المقطوعة على من شك قبل إكمال السجود أو على الشك في غير الرباعية.

مسأله دوم: فتوای صدوق رحمته الله عليه در شک بین ۲ و ۴

(الثانية: حكم الصدوق) ابو جعفر... توضیح: مسأله دوم از مسائل هفت گانه اینکه:

مرحوم ابو جعفر محمد بن بابويه مشهور به شيخ صدوق فرموده:

شک بین ۲ و ۴ از شکوک باطله است و دلیلش روایتی است که محمد بن مسلم (که یکی از رواة واصحاب امام صادق عليه السلام است) نقل کرده که می گوید سؤال کردم از او درباره کسی که نمی داند آیا دو رکعت خوانده یا چهار رکعت، فرمود نمازش را اعاده کند^۱ یعنی باطل است.

سابقاً دانسته شد که فتوای مشهور آن است که شک ۲ و ۴ بعد از اكمال سجدهاتین از شکوک صحیحه است فلذا مصنف قول صدوق را رد می کند به اینکه دلیلش مردود است، زیرا روایتی که به آن استدلال کرده، روایت مقطوعه است و مقصود از مقطوعه در اینجا روایت مضمره است یعنی روایتی که معلوم نیست در آن سؤال از امام معصوم عليه السلام شده یا از کس دیگر، چون راوی صریحاً اسم امام عليه السلام را ذکر نکرده

بلکه ضمیر غائب آورده به لفظ: سألته، و چنین روایت حجت نمی باشد و روایت صدوق هم که راوی آن محمد بن مسلم است معلوم نیست از که سؤال کرده و احتمال دارد از غیر امام سؤال کرده فلذا آن روایت حجت نیست.

گذشته از این، گوئیم آن روایت بر فرض حجت بودنش، معارض است با روایت دیگری که راوی آن نیز محمد بن مسلم است و روایت صحیحی می باشد که سؤال کرده از امام صادق علیه السلام درباره کسی که نمی داند نمازش دورکعت است یا چهار رکعت، حضرت فرمود سلام دهد (یعنی بنا بگذارد بر چهار و نمازش را تمام نماید) سپس دورکعت نماز (احتیاط) بخواند به سوره حمد تنها و تشهد بگوید و تمام نماید^۱.

و به مضمون این روایت، روایات دیگری نیز می باشد.

سپس شارح فرموده که ممکن است آن روایت مقطوعه را که صدوق به آن استدلال کرده، توجیه کنیم به دو وجه:

۱. اینکه بگوئیم مورد آن روایت جایی است که شک ۲ و ۴ قبل از تمام شدن سجده دوم باشد (که ما نیز قبول داریم آن شک در این صورت از شکوک باطله است).
۲. اینکه بگوئیم موردش جایی است که شک ۲ و ۴ در غیر نماز چهار رکعتی باشد (که این مورد نیز از شکوک باطله است).

پس آن روایت چنین نیست که موردش شک ۲ و ۴ در نماز چهار رکعتی بعد از اكمال سجد تین باشد که مورد بحث است و صدوق خیال کرده این صورت از شکوک باطله است و استدلال به آن روایت کرده.

ترجمه و شرح عبارت: مقطوعة محمد بن مسلم... روایة مقطوعة در اصطلاح محدثین و اهل درایه، آن روایتی را گویند که از تابعین اصحاب امام معصوم (علیه السلام) نقل شده باشد و این حجت نمی باشد ولی مقصود شارح در اینجا همانا روایت مضمرة می باشد و روایت مضمرة، آن روایتی را گویند که اسم امام (علیه السلام) در آن ذکر نشده باشد بلکه ضمیر غایب آورده شده باشد که احتمالاً به امام برمی گردد مثل اینکه راوی گوید: «سمعتُه» یا «سألته».

و چنین روایتی نیز حجت نمی باشد، زیرا معلوم نیست در آن آنکه روایت از او شده آیا امام معصوم است یا کس دیگر؟

والروایة مجهولة المسئول (این جواب مصنف است از قول صدوق) یعنی در آن روایت، سؤال شده از او، معلوم نیست کیست پس احتمال دارد او غیر امام معصوم باشد (و بدین جهت آن روایت، مقطوعه یعنی مضمرة نامیده شده) مع معارضتها... جواب دوم از قول صدوق است فی من لا یدری... از اینجا تا - وینصرف - متن آن روایت صحیحه است یعنی روایت صحیحه (که سؤال شده در آن از امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که... قال یُسَلِّم... یعنی حضرت در جواب فرمود: سلام نماز را بدهد و دو رکعت نماز بخواند به سوره حمد... وفي معناها غیرها یعنی و به مضمون و معنای آن روایت است غیر آن از روایات دیگر و می‌توان حمل... این توجیه شارح است برای روایت مقطوعه که دلیل قول صدوق بود یعنی ممکن است حمل کنیم آن را بر (اینکه موردش آنجایی است که) کسی شک کند قبل از تمام کردن دو سجده یا اینکه حمل شود بر شک در غیر نماز چهار رکعتی.

(الثالثة: أوجب) الصدوق (أيضا الاحتياط برکعتین جالسا لو شك في المغرب بين الاثنين والثلاث، وذهب وهمه) أي ظنه (إلى الثالثة، عملا برواية عمار بن موسى الساباطي عن الصادق عليه السلام وهو) أي عمار (فطحي) المذهب، المنسوب إلى الفطحية - وهم القائلون بإمامة عبد الله بن جعفر الأفتح - فلا يعتد بروايته، مع كونها شاذة. والقول بها نادر. والحكم ما تقدم: من أنه مع ظن أحد الطرفين بيني عليه من غير أن يلزمه شيء.

مسأله سوم: فتوای صدوق علیه السلام در شک بین ۲ و ۳ در نماز مغرب

(الثالثة: أوجب) الصدوق (أيضا... نیز شیخ صدوق فرموده در نماز مغرب اگر شک بین ۲ و ۳ کرد و گمانش به طرف ۳ رفت، واجب است بعد از تمام کردن نماز، دو رکعت نماز نشسته احتیاط بخواند و استدلال کرده به روایت عمار ساباطی از امام صادق علیه السلام).

مصتف در جواب می فرماید: آن روایت قابل اعتماد نیست، زیرا راوی آن که عمار ساباطی است مذهبش فطحی است و از فرقه فطحیه می باشد و آنها گروهی بودند که امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را قائل نشدند و به جای آن قائل به امامت عبدالله جعفر که مشهور به عبدالله افتح بود (آقا زاده دیگر امام صادق علیه السلام) شدند و لذا به روایت آنها اعتماد نمی شود و حجت نیست.

گذشته از ضعف سند گوئیم که روایت مذکور مخالف روایات مشهور می باشد. پس حق در حکم آن مسأله همان است که در مسأله اول از مسائل هفت گانه دانسته شد و آن اینکه با رفتن گمان به یک طرف شک، باید بنا به همان طرف

گذاشته (در همه نمازها چه مغرب و چه غیر آن) بدون اینکه بعد از نماز، بر او نماز احتیاطی واجب باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **و دَهَبَ وَهْمُهُ أَى ظَنَّهُ... وَهْمٌ** در اصطلاح به معنای احتمال ضعیف و مرجوح می باشد و ظن به معنای احتمال قوی و راجح می باشد ولی شارح می فرماید که در عبارت مصتّف وَهْمٌ به معنای ظن است بقرینه سیاق عبارت، زیرا در چنین موارد که بحث از شک در رکعات میکنند بیشتر بحث رفتن گمان به یک طرف را ذکر می کنند یعنی آن طرفی که احتمال قوی در آن طرف است نه آن طرفی که احتمال ضعیف داده می شود (وهو) **أَى عَمَّارٍ (فَطَحَى)**... این جواب مصتّف است از دلیل قول صدوق **وهم القائلون...** یعنی فطحیه آن گروهی هستند که قائل بودند به... **الأفطح** صفت عبدالله است و به او افطح می گفتند بجهت اینکه سرش یا پاهایش پهن بود **فلا یعتد...** یعنی (بعد از اینکه عمار سباباطی مذهبش فطحی بود) پس اعتنا نمی شود به روایتش.

مع کونها شاذّة یعنی با اینکه آن روایت، مخالف روایات مشهور می باشد **والقول بها نادر** یعنی فتوی به آن روایت، کم است (در بین فقهاء) **والحکم ما تقدّم...** یعنی (بعد از آنکه معلوم شد قول صدوق باطل است گوئیم که) حکم آن مسأله، همان است که گذشت (در مسأله اول از مسائل هفتگانه) و آن عبارت بود از اینکه با گمان پیدا کردن به یک طرف، باید بنا بگذارد بر همان طرف بدون اینکه لازم بگیرد او را چیزی (یعنی دیگر نماز احتیاط یا سجده سهوی بر او واجب نیست).

(وَأَوْجِب) الصدوق (أَيْضاً رَكَعَتَيْنِ جُلُوساً لِلشَّائِكِ بَيْنَ الْأَرْبَعِ وَالْخَمْسِ، وَهُوَ) قول (مُتْرُوكٌ)، وَإِنَّمَا الْحَقُّ فِيهِ مَا سَبَقَ مِنَ التَّفْصِيلِ مِنْ غَيْرِ احْتِيَاظٍ، وَلَئِنْ الْإِحْتِيَاظُ جَبَرَلَمَّا يَحْتَمِلُ نَقْصَهُ، وَهُوَ هُنَا مُنْفِي قَطْعاً. وَرَبِمَا حَمَلَ عَلَى الشَّكِّ فِيهِمَا قَبْلَ الرُّكُوعِ، فَإِنَّهُ يَوْجِبُ الْإِحْتِيَاظَ بِهِمَا كَمَا مَرَّ.

فتاوی صدوق رحمته الله علیه در شک بین ۴ و ۵

(وَأَوْجِب) الصدوق (أَيْضاً رَكَعَتَيْنِ... نِيز شَيْخُ صَدُوقِ دَرْشَكِ ۴ و ۵ فرموده بنابر چهار بگذارد و بعد از تمام کردن نماز، واجب است دو رکعت نشسته احتیاط بخواند.

مصنّف فرموده که این فتوی، فتاوی متروکی است و کسی از فقهاء به آن فتوی نداده و عمل ننموده، و حق در آن مسأله همان است که گذشت که تفصیل دادیم به اینکه اگر آن شک قبل از رکوع باشد، شکش به واسطه نشستن، به ۳ و ۴ برمی گردد و حکم آن را دارد به اضافه دو سجده سهو، و اگر بعد از رکوع باشد، فقط دو سجده سهو واجب است و غیر از آن، نماز احتیاط لازم نیست.

و جواب از قول صدوق آن است که: نماز احتیاط مشروع شده تا جبران نقص احتمالی را کند و در مسأله مذکوره احتمال نقص نیست بلکه احتمال زیادی هست پس موردی برای نماز احتیاط نمی باشد.

بعضی از فقهاء فرمایش صدوق را توجیه کرده اند و گفته اند عبارت ایشان مربوط به شک قبل از رکوع است در حالت ایستاده و قبل از رکوع، همه فقهاء قبول دارند که نماز احتیاط واجب می شود، زیرا چنانکه در بالا اشاره کردیم وظیفه نمازگزار قبل از رکوع آن است که بنشیند و آن رکعتش را بشکند تا شکش به ۳ و ۴ برگردد و در شک ۳ و ۴

وظیفه آن است که بعد از نماز یک رکعت احتیاط ایستاده و یا دو رکعت نشسته بخواند.

ترجمه و شرح عبارت: **وهو قول متروك** (این جواب مصنف است از قول صدوق) یعنی این قول صدوق، متروک بین فقهاست و همانا حق در آن شک، همان است که گذشت از تفصیلی که دادیم (بین بودن آن شک قبل از رکوع و بودن آن بعد از رکوع) بدون اینکه نماز احتیاطی واجب بشود (البته در صورت بعد از رکوع) **ولأن الإحتیاط... عطف است برای - إنما الحقّ فيه - به حسب معنی، گویا چنین گفته است که: لأن الحقّ فيه ما سبق... ولأن الإحتیاط جبرّ... یعنی و برای اینکه نماز احتیاط، جبران کننده است آن رکعتی را که احتمال نقصش داده می شود و (معلوم است که) آن احتمال در این مسأله، نیست قطعاً (بلکه احتمال زیادی رکعت هست که رکعت پنجم باشد).**

وربما حمل علی الشك... (این توجیهی است که بعضی برای قول صدوق کرده اند تا مطابق قاعده درآید) یعنی وجه بسا حمل شده قول وی بر صورت شک در چهار و پنج قبل از رکوع زیرا شک در این صورت موجب احتیاط به دو رکعت نشسته (و یا یک رکعت ایستاده) می شود چنانکه گذشت (چون بعد از عمل به وظیفه اش در آن صورت، شکش به ۳ و ۴ برمی گردد).

(الرابعة: خير ابن الجنيد رحمته الله) الشاك بين الثلاث والأربع بين البناء على الأقل ولا احتياط، أو على الأكثر ويحتاط بركعة) قائما (أو ركعتين) جالسا (وهو خيرة الصدوق) ابن بابويه جمعا بين الأخبار الدالة على الاحتياط المذكور ورواية سهل بن اليسع عن الرضا عليه السلام أنه قال: " يبنى على يقينه، ويسجد للسهو" بحملها على التخيير، ولتساويهما في تحصيل الغرض من فعل ما يحتمل فواته، ولأصالة عدم فعله، فيتخير بين فعله وبدله.

مسأله چهارم: فتوای صدوق وابن جنید در شک ۳ و ۴

(الرابعة: خَيْرُ ابْنِ الْجُنَيْدِ) ... توضیح: ابن جنید اسکافی و نیز شیخ صدوق در مسأله شک بین ۳ و ۴ قائل به تخیر شده بین اینکه بناء براقل یعنی ۳ بگذارد و رکعت چهارم را بخواند و نماز را تمام کند (و در این صورت، دیگر نماز احتیاط براو واجب نیست، زیرا بعد از بناء براقل، دیگر احتمال نقص داده نمی شود تا احتیاج به احتیاط باشد) و بین اینکه بنابر اکثر یعنی ۴ بگذارد و نماز را تمام کند و بعد از نماز یک رکعت ایستاده احتیاط یا دو رکعت نشسته بخواند (چنانکه مشهور همین شق دوم را قائلند که سابقا گذشت).

و دلیلشان بر تخیر، سه امر است:

۱. جمع و توفیق بین دودسته روایاتی که در مقابل یکدیگرند، مقتضی تخیر است زیرا از یک طرف روایاتی هست به اینکه بنابر اکثر بگذارد و سپس نماز احتیاط بخواند و در مقابل آن روایات، روایتی هست که روایت سهل بن یسع از امام رضا عليه السلام می باشد فرموده بنابر یقینش که کمتر باشد (یعنی ۳) بگذارد و سپس سجده سهو کند^۱.

و این روایت با آن روایات تعارض می‌کنند و در باب تعارض، معروف گفته‌اند که باید حمل بر تخییر شود (نه اینکه تساقط کنند) پس آن روایات، یک طرف تخییر را گفته‌اند و روایت سهل بن یسع هم طرف دیگر تخییر را بیان کرده.

۲. دلیل دوم: اینکه غرض شارع مقدس آن است که نقص احتمالی جبران شود و نماز تمام واقع شود و این غرض، هم به بنا گذاشتن بر کمتر حاصل می‌شود و هم به بنا گذاشتن بر اکثر خواندن احتیاط، فلذا ما برای رسیدن به آن غرض، بین آن دو وظیفه مخیریم.

۳. دلیل سوم: اینکه اصل آن است که رکعتی که احتمال نقصش داده می‌شود یعنی رکعت چهارم، انجام داده نشده پس مخیر است بین اینکه بنا بر اقل بگذارد و خود آن رکعت یعنی رکعت چهارم را انجام دهد و دیگر احتیاط نخواند و بین اینکه بنا بر اکثر بگذارد و بدل آن را یعنی احتیاط را انجام دهد.

ترجمه و شرح عبارت: **خَيْرُ ابْنِ الْجُنَيْدِ...** مخیر دانسته ابن جنید، شک کننده بین ۳ و ۴ را بین اینکه بناء بر اقل (یعنی سه) بگذارد و دیگر احتیاطی (بر او واجب) نیست یا اینکه بنا بر اکثر (یعنی چهار) بگذارد و سپس احتیاط بخواند به یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته و همین قول (تخییر) مختار صدوق محمد بن بابویه است **جمعاً بین...** دلیل اول آن قول است **إِنَّهُ قَالَ...** یعنی حضرت رضا ع فرمود: **يُنِي عَلَى يَقِينَةٍ** یعنی بنا بگذارد بر آنکه یقین به آن دارد (یعنی سه) و **يَسْجُدُ لِلْسَهْوِ** یعنی سجده سهو کند (بجهت شکی که کرده) پس در اینجا کلمه سهو به معنای شک است و این دو کلمه در شرع به معنای همدیگر استعمال شده و بر یکدیگر اطلاق می‌شوند چنانکه شارح در صفحه بعد به این نکته تصریح خواهد نمود (و ما در این شرح در بحث‌های گذشته در یک مورد آن را ذکر نمودیم) **بَحْمَلِهَا عَلَى التَّخْيِيرِ** - بحملها - متعلق است به جمعاً و ضمیر آن به همه اخبار مذکوره بر می‌گردد که

روایت سهل بن یسع هم داخل آنها است یعنی جمع بین آن دودسته روایات شده به اینکه حمل کرده‌اند آنها را بر تأخیر (بین بنابر اکثر و خواندن احتیاط و بین بنابر اقل و نخواندن احتیاط بلکه فقط سجده سهو بجا آورد، پس به این جور جمع کردن بین روایات، عمل به همه آن روایات می‌شود و هیچ دسته از آنها طرح ورد نمی‌شود) و لتساویهما... دلیل دوم آن قول است یعنی و برای اینکه آن دو وظیفه مساوی هستند در بدست آوردن غرض که آن غرض عبارت است از انجام رکعتی که احتمال فوت آن داده می‌شود و لأصالة عدم فعله دلیل سوم آن قول است و ضمیر فعله - به مایحتمل فواته - بر می‌گردد فیتخیر... تفریع و نتیجه است برای - أصالة عدم فعله - فعله یعنی انجام خود آن رکعتی که احتمال فوتش داده می‌شود (که رکعت چهارم باشد و انجام آن به این است که بنابر اقل بگذارد) و بدله یعنی انجام بدل آن رکعت (که نماز احتیاط باشد و انجام آن به این است که بنابر اکثر بگذارد).

(وتردّه) أي هذا القول (الروایات المشهورة) الدالة على البناء على الأكثر:

إما مطلقا كرواية عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "إذا سهوت فابن على الأكثر، فإذا فرغت وسلمت فقم فصل ما ظننت أنك نقصت، فإن كنت أتممت لم يكن عليك شيء، وإن ذكرت أنك كنت نقصت كان ما صليت تمام ما نقصت" وغيرها.

وإما بخصوص المسألة كرواية عبد الرحمن بن سيابة، وأبي العباس عنه عليه السلام: "إذا لم تدر ثلاثا صليت، أو أربعا، ووقع رأيك على الثلاث فابن على الثلاث، وإن وقع رأيك على الأربع فسلم وانصرف، وإن اعتدل وهمك فانصرف وصل ركعتين وأنت جالس". وفي خبر آخر عنه عليه السلام: "هو بالخيار إن شاء صلى ركعة قائما، أو ركعتين جالسا".

ورواية ابن اليسع مطرحة، لموافقتها لمذهب العامة، أو محمولة على غلبة الظن بالنقيصة.

(وتردّه) اي هذا القول... توضیح: مصنف جواب می دهد از قول ابن جنید و می فرماید: روایات مشهوری که وارد شده بر بنابر اکثر، رد می کند قول ابن جنید را و آن روایات دودسته اند: یک دسته بطور کلی در هر شک صحیحی وارد شده که بنابر اکثر بگذارد و یکدسته در خصوص همین مسأله شک ۳ و ۴ وارد شده که بنابر اکثر بگذارد.

ورایت سهل بن یسع که فرموده بنابر اقل بگذارد تعارض با آن روایات مشهوره ندارد تا احتیاج باشد به جمع و توافق دادن بین آنها، زیرا آن روایات مشهوره از چند جهت ترجیح دارد: یکی در اینکه عدد آنها زیاد است و لذا شهرت روایی دارند و دیگر اینکه موافق با فتوای مشهور و اجماع هایی است که حکایت شده، و دیگر اینکه مخالف با فتوای اهل سنت است. ولی روایت سهل بن یسع موافق با مذهب اهل سنت است پس بنابرین، روایت سهل را یا باید طرح و ترکش کنیم و یا حمل بر تقیه

نمائیم و یا توجیهش کنیم به اینکه موردش جایی است که گمان به طرف اقل (که یقین است) برود نه اینکه در صورت شک باشد.

ترجمه و شرح عبارت: **إِنَّمَا مُطْلَقًا** یعنی آن روایات یا بطور مطلق (در هر شک صحیحی) دلالت بر بناء بر اکثر دارند (که یک دسته شان چنین است) مثل روایت عمار از امام صادق علیه السلام که فرمود اگر شک کردی پس بنا بگذار بر بیشتر و بعد از فارغ شدن و سلام نماز را دادن، بلند شو و بخوان (نماز احتیاط) بقدری که احتمال می دهی از نماز اصل کم بجا آورده ای پس اگر تو (بعد از نماز احتیاط، یادت بیاید که) تمام خوانده ای (نماز اصل را و نقصی در آن نبوده) هر آینه چیزی به گردن تو نخواهد بود (و نماز اصل صحیح است) و اگر یادت بیاید که تو نماز اصل را کم بجا آورده ای هر آینه آن احتیاطی را که خواندی، تمام (کننده و مکمل) رکعت ناقص خواهد بود **کروایة عمار...** روایت را شیخ طوسی در تهذیب نقل کرده است^۱ **إِذَا سَهَوْتَ** در اینجا نیز سهو به معنای شک است مطمئن ظن در اینجا به معنای شک است چنانکه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) در شرح نظیر این روایت در کتاب «روضة المتقين» فرموده است **و غیرها یعنی و غیر این روایت عمار، از روایات دیگر که بطور مطلق وارد شده و ما بخصوص... عطف است بر اَمَّا - مطلقا - المسألة یعنی مسأله شک بین ۳ و ۴ کروایة عبدالرحمن...** روایت را کلینی و شیخ طوسی نقل کرده اند^۲ **ووقع رأيك...** یعنی (بعد از - شک) گمان تو بر سه برود، پس رأی در اینجا به معنی ظن است **وَإِنْ إعتدلَ وَهَمُّكَ** یعنی و اگر میانه حال شد گمان تو (و به یک طرف نرفت) یعنی هنوز بر شک باقی باشی پس تمام کن نماز را (بعد از بنا گذاشتن بر چهار) و سپس دو رکعت احتیاط نشسته بخوان **وَأَنْتَ جَالِسٌ** (و او حالیه است) یعنی دو

^۱ تهذیب، ج ۲، ص ۳۴۹، ح ۳۶.

^۲ کافی، ج ۳، ص ۳۵۳ و تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۴.

رکعت (احتیاط) بخوان در حالی که تونشسته باشی وفي خبر آخر... یعنی درروایت دیگر است که نمازگزار (در خواندن احتیاط) مخیر است می خواهد یک رکعت ایستاده بخواند یا دورکعت نشسته^۱ العامة یعنی اهل سنت أو محمولة... عطف است بر- مطروحة - .

^۱ تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۴، ح ۳۵.

(الخامسة: قال علي بن بابويه عليه السلام في الشك بين الاثنتين والثلاث: إن ذهب الوهم وهو الظن (إلى الثالثة أتمها رابعة ثم احتاط بركعة، وإن ذهب الوهم إلى الاثنتين بنى عليه وتشهد في كل ركعة) تبقى عليه، أي بعدها. أما على الثانية فظاهر، وأما على الثالثة فلجواز أن تكون رابعة بأن تكون صلاته عند شكه ثلاثا، وعلى الرابعة ظاهر، (وسجد للسهو، وإن اعتدل الوهم تخير بين البناء على الأقل والتشهد في كل ركعة، وبين البناء على الأكثر والاحتياط).

وهذا القول مع ندوره لم نقف على مستنده (والشهرة) بين الأصحاب في أن حكم هذا الشك مع اعتدال وهمه البناء على الأكثر، والاحتياط المذكور (تدفعه).
والتحقيق: أنه لا نص من الجانبين على الخصوص، والعموم يدل على المشهور، والشك بين الثلاث والأربع منصوص، وهو يناسبه.
واعلم أن هذه المسائل مع السابعة خارجة عن موضوع الكتاب، لالتزامه فيه أن لا يذكر إلا المشهور بين الأصحاب، لأنها من شواذ الأقوال. ولكنه أعلم بما قال.

مسأله پنجم: فتوای پدر صدوق در شک بین ۲ و ۳

(الخامسة: قال علي بن بابويه عليه السلام... توضيح: مسأله پنجم از مسائل هفتگانه: علی بن بابویه پدر شیخ صدوق فرموده که در شک بین ۲ و ۳ اگر گمان به رکعت سوم رفت، یک رکعت دیگری بجا آورد تا چهارم شود و بعد از نماز یک رکعت ایستاده احتیاط بخواند چون گرچه گمانش به رکعت سوم رفته ولی باز احتمال ضعیف می دهد که نمازش کم باشد.

و اگر گمان به رکعت دوم رفت بنا را به آن بگذارد و بعد از هر رکعت تشهد بخواند یعنی تشهد بعد از رکعت دوم (طبق گمانش) و رکعت سوم و رکعت چهارم. اما جهت تشهد بعد از رکعت دوم و رکعت چهارم، معلوم و روشن است مثل همیشه.

و اما بعد از رکعت سوم، زیرا احتمال دارد این رکعت سوم در واقع رکعت چهارم باشد، چون ممکن است در موقع شک، نمازش در واقع سه رکعت بوده و گمانش به دو، خطا رفته پس این رکعتی که بعد از گمانش خوانده و طبق گمانش رکعت سوم است، احتمالاً در واقع رکعت چهارم است فلذا بعد از آن باید تشهد بخواند.

سپس علی بن بابویه فرموده: باید علاوه بر آن، سجده سهو (بجهت شک) انجام دهد.

و اگر گمانش به یک طرف نرفت و بر شکش باقی بود، در اینجا مخیر است بین اینکه بنا بر کمتر (یعنی دو) بگذارد و بعد از هر رکعت، تشهد بخواند و بین اینکه بنا بر بیشتر (یعنی سه) بگذارد و یک رکعت احتیاط بخواند.

شارح در جواب آن قول می فرماید که: این قول علاوه بر اینکه نادر است (وکسی از فقهاء فتوی به آن نداده و عمل ننموده) دلیل و مدرک آن را پیدا نکردیم، و نیز فتوای مشهور آن را رد می کند و فتوای مشهور این بود که در شک بین ۲ و ۳ در صورتی که گمان به یک طرف نرود وظیفه معین او آن است که بنا بر اکثر بگذارد و یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند.

سپس شارح فرموده که: تحقیق آن است که در خصوص مسأله شک ۲ و ۳ نه بر قول مشهور روایت بخصوصی داریم و نه بر قول علی بن بابویه.

ولی روایاتی که بطور عموم بر بناء بر اکثر وارد شده اند مثل روایت عمار که در مسأله چهارم نقل شد قول مشهور را در مسأله شک ۲ و ۳ تأیید می کند.

و نیز روایتی هم که در خصوص شک ۳ و ۴ وارد شده مثل روایت عبدالرحمن بن سیّابه و ابوالعباس (که در مسأله چهارم نقل شد) مناسب با فتوای مشهور در شک ۲ و ۳ می باشند زیرا در هر دو مسأله، بنا بر اکثر گذاشته می شود و یک رکعت احتیاط خوانده می شود.

ترجمه و شرح عبارت: ان ذهب الوهم وهو الظن یعنی مقصود از وهم در اینجا همان گمان است (نه معنای معروف وَهْم که احتمال مرجوح و ضعیف باشد) به دلیل سیاق عبارت اتمها رابعة ضمیر به صلوة برمی گردد. و- رابعة - منصوب است به نزع خافض یعنی بر رابعة یعنی تمام کند نمازش را به رکعت چهارم بقی علیه صفت رکعة است یعنی در هر رکعتی که به گردن نمازگزار باقی است و هنوز بجا نیاورده ای بعدها این تفسیر می کند - فی کل رکعة - را یعنی مقصود از آن، بعد کل رکعه می باشد أَمَا عَلَى الثَّانِيَةِ... یعنی اَمَّا (جهت تشهد) بر رکعت دوم (یعنی بعد از تمامی آن رکعت) پس روشن است و اَمَّا (جهت تشهد) بر رکعت سوم، زیرا احتمال دارد آن رکعت (در واقع)، رکعت چهارم باشد (بجهت خطا رفتن گمان بر دو) به اینکه نمازش (در واقع) در موقع شک، سه رکعت بوده (و ان اعتدل الوهم) یعنی واگر میانه حال شد گمانش (یعنی گمان او به یک طرف نرفت و برشکش باقی بود) (والشهرة) این مبتدا است و خبرش - تدفعه - در عبارت متن مصنّف می باشد هذا الشك یعنی شک کننده بین ۲ و ۳ البناء على الأكثر این خبر است برای - حکم - الاحتياط المذكور یعنی یک رکعت ایستاده لانّ من الجانبين على الخصوص یعنی روایتی نیست از دو طرف (طرف مشهور و طرف پدر صدوق) بخصوص مسأله شک ۲ و ۳، اَمَّا عموم (روایاتی که دلالت بر بناء براکثر می کنند مثل روایت عمار که در مسأله چهارم نقل شد) دلالت بر قول مشهور می کنند (پس باید بنا بر سه گذاشت) والشك (این مبتدا است و خبرش - منصووص - می باشد)، غرض شارح از ذکر این مطلب آن است که تقویت و تأیید کند عمومی را که دلالت بر قول مشهور داشت نه اینکه غرض شارح از ذکر آن، دلیل دیگری بر قول مشهور باشد، زیرا اگر غرضش این باشد هر آینه قیاس می شود وهو یعنی دلیل شک ۳ و ۴، مناسب با قول مشهور (در شک ۲ و ۳) می باشد.

واعلم أنّ هذه المسائل مع السابعة... این اعتراضی است از شارح بر مصتّف، توضیحش آنکه این مسائل (از مسأله دوم تا مسأله پنجم) با مسأله هفتم که خواهد آمد همه اینها بیرون از برنامه کتاب «لمعه» است زیرا مصتّف ملتزم شده در این کتاب بجز فتوای مشهور از فقهاء، فتوای دیگری ذکر نکند (چنانکه در آخرین کتاب تصریح به آن مطلب نموده) و حال اینکه در آن چند مسأله، فتوای غیر مشهور را ذکر کرده زیر آن مسائل از اقوال شاذه می‌باشند.

سپس شارح می‌فرماید: بهتر آن است که از آن اشکال صرف نظر کنیم و کلام مصتّف را به خود وی واگذار کنیم زیرا او داناتر است به گفته خودش هذه المسائل یعنی این مسائلی که گفته شد (به جز مسأله اول) لا لتزامه ضمیر به مصتّف بر می‌گردد فیه در این کتاب لاّنها من... این علت است بر اینکه چگونه ملتزم شدن مصتّف به ذکر فتوای مشهور علت خروج آن مسائل از موضوع کتاب می‌شود.

مسأله ششم: شک و سهوهای که به آنها اعتنا نباید کرد ■ ۳۸۳

(السادسة: لا حکم للسهو مع الکثرة)، للنص الصحيح الدال عليه، معللاً بأنه إذا لم يلتفت تركه الشيطان، فإنما يريد أن يطاع فإذا عصي لم يعد والمرجع في الکثرة إلى العرف وهي، تحصل بالتوالي ثلاثاً وإن كان في فرائض. والمراد بالسهو ما يشمل الشك، فإن كلا منهما يطلق على الآخر استعمالاً شرعياً، أو تجوزاً، لتقارب المعنيين.

مسأله ششم: شک و سهوهای که به آنها اعتنا نباید کرد

السادسة لا حکم... توضیح: مسأله ششم از مسائل هفتگانه درباره این است که چند سهو و شک است که نباید به آن اعتنا شود:

۱. شک کثیر الشک یعنی کسی که زیاد شک می کند.
۲. شک یا سهو در نماز احتیاط و سجده سهو.
۳. شک امام جماعت در شماره رکعت های نماز در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعت های نماز را بداند.

شک کثیر الشک

(لا حکم للسهو مع الکثرة) توضیح: کثیر الشک یا کثیر السهو: کسی است که عرفاً بگویند زیاد شک و یا سهومی کند، و زیاد شک کردن در نظر عرف معمولاً به این تحقق می یابد که سه بار پی در پی شک کند چه در یک نماز باشد و چه در سه نماز پی در پی یعنی در هر کدام از سه نماز (مثل ظهر و عصر و مغرب) لا اقل یک مرتبه شک کند.

چنین شخصی در مرتبه چهارم اگر شک کند به شک خود اعتنا نکند، دلیلش روایت صحیحی است که دلالت بر آن می‌کند و در ذیل آن روایت چنین علت آورده شده که: چنین شخصی وقتی اعتنا نکرد به شکش، شیطان او را رها می‌کند زیرا شیطان می‌خواهد مردم اطاعتش کنند پس وقتی که نافرمانی او را نمودند دیگر به سراغ انسان بر نمی‌گردد^۱.

ترجمه و شرح عبارت: **لاحکم...** یعنی حکمی نیست برای سهو با زیاد واقع شدن آن (مقصود از سهو در اینجا معنایی است که شامل شک هم هست چنانکه شارح به زودی آن را ذکر خواهد نمود پس در اینجا، هم کثیرالشک مورد بحث است و هم کثیر السهو به معنای خاص) به دلیل روایت صحیحی که دلالت کننده است بر آن در حالی که علت آورده است آن روایت به اینکه نمازگزار (کثیرالشک) اگر اعتنا نکند (به شک یا سهوش) شیطان او را رها می‌کند، زیرا شیطان می‌خواهد اطاعت گردیده شود. **فَإِذَا عَصِيَ (- عَصَى - بَصِيغَه مجهول)** یعنی وقتی که شیطان، نافرمانی او شد بر نمی‌گردد (به سراغ انسان) **وَالْمَرْجِعُ فِي الْكَثْرَةِ...** یعنی میزان و مرجع در (تحقق مسمای) کثرت (سهو یا شک) نظر عرف مردم است (زیرا هر چیزی که در شرع تحدید نشده باشد باید در آن رجوع به نظر عرف کرد) و آن (کثرت عرفی) حاصل می‌شود به پی‌درپی واقع شدن (شک یا سهو) سه بار اگرچه (در یک نماز نباشد بلکه) در سه نماز باشد (در هر نماز یک مرتبه شک یا سهو واقع شود) **وَإِنْ كَانَ ضَمِيرٌ مَقْدَرٌ بِه تَوَالِي** بر می‌گردد.

وَالْمَرَادُ بِالسَّهْوِ... مقصود از سهو که در عبارت مصتف ذکر شده فقط سهو به معنای خاص که در مقابل نسیان و شک گفته می‌شود نیست بلکه مقصود در اینجا

^۱ کافی، ج ۳، ص ۳۵۸، و تهذیب، ج ۲، ص ۱۸۸.

معنایی عام و کلی است که شامل شک و سهوبه معنای خاص، هردو می‌شود و آن معنی عام، غائب شدن معنی است از ذهن. و وجه صحیح بودن آن، این است که هر کدام از دو لفظ (سهو، شک) بر یکدیگر اطلاق می‌شوند (یعنی گاهی لفظ سهو در معنی شک استعمال می‌شود و گاهی لفظ شک در معنی سهواستعمال می‌شود) بطور استعمال شرعی (یعنی حقیقت شرعی) و یا بطور مجاز لغوی بعلاقه مشابَهت چون معنای شک و سهوبه همدیگر نزدیک و مشابهند، زیرا در هر دو، غائب شدن معنی در ذهن است و فرقی‌شان در این است که در سهو، بطور کلی معنی از ذهن غایب می‌شود ولی در شک بطور تعیین غائب می‌شود.

وقتی که اطلاق سهو و شک بر یکدیگر صحیح شد، پس اطلاق سهو بر معنای عامی که شامل هردو بشود به طریق اولی صحیح خواهد بود.

ترجمه و شرح عبارت: **لتقارب المعنيين علّت** است برای تجوّزاً، و بیان می‌کند علاقه مجاز را که در اینجا علاقه مشابَهت (و مقاربت در معنی) می‌باشد **المعنيين** معنی سهو و معنی شک.

ومعنى عدم الحكم معها عدم الالتفات إلى ما شك فيه من فعل، أو ركعة، بل يبنى على وقوعه وإن كان في محله حتى لو فعله بطلت. نعم، لو كان المتروك ركناً لم تؤثر الكثرة في عدم البطان، كما أنه لو ذكر ترك الفعل في محله استدركه. ويبنى على الأكثر في الركعات ما لم يستلزم الزيادة على المطلوب منها فيبنى على المصحح. وسقوط سجود السهو لو فعل ما يوجبها بعدها، أو ترك، وإن وجب تلافي المتروك بعد الصلاة تلافياً من غير سجود.

و معنى عدم الحكم معها... توضیح: دانسته شد مورد بحث، هم کثیرالشک است و هم کثیرالسهو، شارح ابتداء فایده کثیرالشک بودن را بیان می کند و سپس کثیرالسهو بودن را، اما فایده کثرت شک، در دو مورد است:

فایده اول - اینکه شک در انجام کاری از کارهای نماز کند و محل بجا آوردن آن نگذشته باشد، در اینجا اگر نمازگزار متعارف بود و کثیرالشک نبود، وظیفه اش آن است که آن را بجا آورد چنانکه در اول بحث خلل گذشت ولی کثیرالشک نباید اعتنا کند، بلکه در صورتی که آن کار رکن بود و در محله یادش نیاید و بعد از گذشتن محل یادش بیاید که آن را بجا نیاورده باطل می شود و اگر در محل یادش بیاید که بجا نیاورده (چه رکن باشد و چه غیر رکن) باید بجا بیاورد، این بیان خلاصه فایده اول کثیرالشک است و فایده دوم را بعداً توضیح می دهیم.

و اما شرح عبارت شارح، می فرماید: اینکه مصتف فرمود حکمی نیست با کثرت (سهو یا شک) معنای آن در شک آن است که کثیرالشک نباید اعتنا کند به شکش یعنی اگر در بجا آوردن کاری از کارهای نماز (چه رکن و چه غیر رکن) شک کند باید بنا بگذارد که آن را بجا آورده گرچه محل بجا آوردن آن هنوز نگذشته باشد، مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده گرچه هنوز به سجده نرفته و محل بجا آوردن رکوع باقی است.

بلکه باید گفت اگر به شک خود اعتنا کند و همچون نمازگزار متعارف آن مشکوک را بجا آورد نمازش باطل می شود، زیرا آن به منزله این است که عمداً در نماز زیادی انجام داده.

ترجمه عبارت: و معنی عدم... (دانسته شد که مورد بحث، هم کثیرالشک است و هم کثیرالسهو، شارح ابتدا مسأله کثیرالشک و فایده آن را توضیح می دهد و می فرماید:) معنی نبودن حکم با کثرت (در شک) آن است که اعتنا نشود به آنچه شک در آن واقع شده، چه فعل (یکی از کارهای نماز چه رکن و چه غیر رکن) و چه در (عدد) رکعت، بلکه باید (در شک در فعل) بنا بگذارد بر اینکه آن فعل انجام گرفته اگرچه شک او در محل آن فعل باشد (معنای محل فعل مشکوک سابقاً در اول بحث خلل مفصلاً دانسته شد) عدم الالتفات خبر است برای دو معنی - وإن کان فی محلّه بر خلاف نمازگزار متعارف که وظیفه او چنانکه در اول بحث خلل گذشت آن بود که اگر محل بجا آوردن آن فعل مشکوک نگذشته باشد باید بجا آورد.

نعم لو کان المتروک... استدراک است از قبل، توضیح آنکه دانسته شد اگر شک در فعل کرد باید بنا بر وقوعش بگذارد و لازمه این حکم آن است که اگر بعد از تجاوز محل، یادش بیاید که آن را انجام نداده بوده هیچ حکمی ندارد بخاطر اینکه کثیرالشک است.

حالا شارح با کلمه - نعم - می خواهد بفرماید که این در فعلی است که رکن نباشد ولی اگر آن فعل، رکن باشد و او به حسب وظیفه اش اعتنا نکرد و بعد از گذشتن محل یادش بیاید که آن را بجا نیاورده نمازش باطل است و کثیرالشک بودن در اینجا تأثیری ندارد که نمازش باطل نشود.

همانطوری که اگر قبل از تجاوز محل، یادش بیاید که آن فعل مشکوک (چه رکن و چه غیر رکن) را بجا نیاورده باید بجا آورد مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا

نکند و بنا بگذارد بر وقوعش، چنانچه پیش از سجده دوم یادش بیاید که رکوع نکرده باید برگردد و رکوع کند و اگر بعد از سجده دوم یا در سجده دوم یادش بیاید نمازش باطل است.

ترجمه و شرح عبارت: **نعم لو کان...** یعنی آری اگر (بعد از بنا بر وقوع آن فعل و گذشتن محل آن، معلوم شود که آن فعل بجا آورده نشده، در این صورت گوئیم که اگر آن متروک و بجا آورده نشده، رکن بود، اثر نمی‌کند کثرت شک (و کثیرالشک بودن نمازگزار) در باطل نشدن نماز (یعنی تا حالا که ثابت شد کثرت شک علت عدم بطلان است، ولی در آن صورت چنین نیست پس کثیرالشک بودن در آن صورت اثر و فایده‌ای ندارد که موجب عدم بطلان شود) **کما أنه لو ذکر...** یعنی همانطوری که اگر در محل یادش بیاید که آن فعل انجام نگرفته (چه رکن و چه غیر رکن) واجب است آن را استدرک کند (و بجا آورد و در اینجا اگر استدرک نکند، نیز کثیرالشک بودن اثری ندارد و نماز باطل می‌شود).

و بینی علی الاکثر فی الرکعات توضیح: در دو سطر پیش، فایده اول کثیرالشک بودن را بیان نمود که آن در صورت شک در فعل بود که فرمود بنابر وقوعش بگذارد، و حالا فایده دوم کثرت شک را بیان می‌کند و آن در صورت شک در عدد رکعت است که در اینجا اگر نمازگزار متعارف بود و کثیرالشک نبود وظیفه‌اش آن تفاصیلی است که سابقاً در شکوک صحیحیه بیان گردید ولی کثیرالشک در این صورت باید بنا بر عدد بیشتر بگذارد (بدون اینکه نماز احتیاط بر او واجب باشد و نیز فرقی نیست چه در نماز دور رکعتی باشد یا سه رکعتی و یا در دو رکعت اول چهار رکعتی و یا در دو رکعت آخر چهار رکعتی) البته بشرط اینکه آن عدد بیشتر، زیادی بر رکعت نماز نشود پس اگر در نماز چهار رکعتی شک کند بین ۲ و ۴، بنا بگذارد بر ۴، اما اگر آن عدد بیشتر، زیادی بر

رکعت نماز بشود باید بنابر آن عددی بگذارد که نماز با آن صحیح گردد، مثلاً اگر شک کند بین ۴ و ۵، بنا بگذارد بر ۴ نه ۵، و اگر شک کند بین ۲ و ۵، نیز بنابر ۴ بگذارد.

ترجمه و شرح عبارت: **وینی علی الاکثر...** و (در صورت شک در عدد رکعت) باید بنا بگذارد بر عدد بیشتر در رکعات، بشرط اینکه لازم نگیرد بناء براکثر، زیادی بر رکعاتی که مطلوب از نماز است (مثلاً مطلوب در نماز ظهر، چهار رکعت است، در صورت شک بین ۴ و ۵ اگر بنابر ۵ بگذارد زیادی بر رکعات مطلوب می شود).

پس (اگر بناء براکثر، مستلزم زیادی بشود) باید بنا بگذارد بر عددی که مصحح نماز باشد (که در مثال بالا عدد ۴ می باشد) فینی تفریع است بر صورت استلزام.

و سقوط سجود السهو... از قول شارح - عدم الالتفات - تا اینجا فایده کثرت شک بود و حالا از اینجا به بعد، فایده کثرت سهو (به معنی حقیقی اش) را بیان می کند و می فرماید فایده اش در یک مورد است و آن اینکه کثیر السهو، سهوکاری کند که موجب سجده سهو است مثل سخن گفتن سهو، یا سهوکاری را ترک کند که موجب سجده سهو است مثل تشهد، لازم نیست برای کثیر السهو، سجده سهو بجا آورد بلکه از او ساقط است یعنی کثرت سهو فایده اش آن است که سجده سهو را در آن صورت از بین می برد.

روی این توضیحی که دادیم معلوم شد که جمله: **و سقوط...** عطف است بر - عدم الالتفات - و تقدیر عبارت این است که: و معنی عدم الحکم معها سقوط سجود... یعنی (و معنی نبودن حکمی با کثرت در سهو) ساقط شدن سجده سهو است اگر انجام دهد کاری که سبب سجده سهو می شود بعد از نماز یا ترک کند (کاری را که سبب سجده سهو می شود) او ترک عطف است بر فعل - و ضمیر مقدر به - ما یوجب - بر می گردد.

وإن وجب تلافي... اگر چنانچه کاری را که سهوا ترک کرده، از کارهایی باشد که قضای آنها بعد از نماز واجب است مثل تشهد یا یک سجده یا صلوات (که سابقاً بحثش گذشت) در این صورت کثرت سهو، اثر وفایده‌ای ندارد و قضای آنها را ساقط نمی‌کند و باید قضا بشوند. آری سجده سهو آنها را ساقط می‌کند (چون سابقاً گفته شد که مثل ترک تشهد، علاوه بر وجوب قضای آن، سجده سهو نیز به جهت ترک آن سهوا، واجب است ولی در کثیر السهو، سجده سهو آن ساقط است) **وإن وجب...** - ان - شرطیه است) یعنی و اگر واجب باشد قضای چیزی را که ترک شده، بعد از نماز باید کثیر السهو آن را قضا کند بدون اینکه سجده سهو بر او واجب باشد (یعنی کثرت سهو تنها سجده را از چنین شخصی ساقط می‌کند اما قضای آن فعل را ساقط نمی‌کند و قضاءش واجب است).

وتتحقق الكثرة في الصلاة الواحدة بتخلل الذكر، لا بالسهو عن أفعال متعددة مع استمرار الغفلة. ومتى ثبتت بالثلاث سقط الحكم في الرابع، ويستمر إلى أن تخلو من السهو والشك فرائض يتحقق فيها الوصف، فيتعلق به حكم السهو الطارئ، وهكذا...

وتتحقق الكثرة... مطلب دیگری است توضیحش آنکه در بالا گفته شد که کثرت سهو، هم در یک نماز تحقق می‌یابد و هم در چند نماز.

حالا در اینجا شارح می‌فرماید که نحوه تحقق کثرت در یک نماز آن است که بعد از هر یک سهوی که می‌کند، التفات فاصله شود (یعنی ملتفت بشود که سهو کرد) نه اینکه چند سهو بکند و در همه آنها یکسره غافل بوده باشد از سهوش.

مثلاً اگر در رکعت اول، یک فعل سهواً ترک کرد و در رکعت دوم فعل دیگر ترک کرد و در رکعت سوم فعل دیگر، اگر چنانچه بعد از هر سهوی که کرد ملتفت شود یعنی در همان رکعت اول متوجه سهوش بشود و همچنین در رکعت دوم و سوم که التفات بین سهوها فاصله شود در این صورت اگر در رکعت چهارم سهو کند، کثرت سهو محقق می‌شود و داخل در کثیرالشک و کثیرالسهو خواهد بود.

ولی اگر در آن مثال فرض کنیم که در هر سه رکعت یکسره غافل از سهوش بود بلکه فقط در رکعت چهارم ملتفت شود به اینکه در رکعات قبلی سهو کرده، کثرت سهو تحقق نمی‌یابد بلکه همه آنها یک سهو محسوب می‌شود گرچه چند فعل ترک شده و این نظیر این می‌ماند که انسان یک رکعت سهواً ترک کند که این یک سهو محسوب است با اینکه در همین یک سهو، چند فعل در ضمن یک رکعت ترک کرده که آنها عبارتند از ذکر و رکوع و سجود.

خلاصه اینکه: میزان در تحقق کثرت سهو این نیست که چند فعل به واسطه سهو ترک گردد در حالی که یکسره در همه آنها غافل بوده باشد بلکه میزان آن است که بعد از ترک هر فعلی سهواً، التفات به سهوش فاصله شده باشد.

در این توضیحی که برای عبارت دادیم موافقت نموده‌ایم با حاشیه محقق آقا جمال خوانساری ولی سلطان العلماء بطور دیگر توضیح داده و به نظر می‌رسد حاشیه خوانساری انسب به عبارت است.

ترجمه و شرح عبارت: **و تحقق...** یعنی و تحقق پیدا می‌کند کثرت سهو در یک نماز به (سهو کردن از چند فعل با) فاصله شدن التفات (در بین آن سهوها) و تحقق نمی‌یابد کثرت به سهو کردن از چند فعلی با (فاصله نشدن التفات و) ادامه داشتن غفلت (از سهوش چنانکه مثال زدیم) **الذكر بضم ذال** یعنی التفات و یاد آمدن.

ومتی تثبت بالثلاث... توضیح: وقتی که کثرت سهو یا شک ثابت شد به سه بار (چه در یک نماز یا در سه نماز) در مرتبه چهارم نمازگزار کثیر السهو یا کثیر الشک می‌شود و حکم سهو یا شک ساقط می‌گردد و نباید به سهو یا شکش اعتنا کند و این عدم اعتنا ادامه دارد تا وقتی که سه نماز پی در پی بر او بگذرد که در آنها سهو یا شک واقع نشود و بعد از آن در نماز چهارمی اگر دوباره سهو یا شک کند، دیگر کثیر السهو نیست و باید به احکام سهو و شک عمل کند و بر همین قیاس عمل کند در نمازهای بعدی.

ترجمه و شرح عبارات: تثبت ضمیر مقدر به - کثرة - بر می‌گردد **بالثلاث** یعنی به سه بار سهو یا شک **الحکم حکم سهو یا شک فی الرابع** در سهو چهارم و یستمر ضمیر مقدار به سقوط حکم بر می‌گردد **فرائض فاعل تخلو می‌باشد یتحقق فیها الوصف** مجموع این جمله، صفت است برای **فرائض الوصف** یعنی وصف کثرت.

ترجمه عبارت: **ومتی تثبت...** یعنی هنگامی که ثابت شد کثرت به سه بار (سهو یا شک) ساقط می‌شود حکم در سهو چهارم و این سقوط حکم ادامه دارد تا وقتی که خالی شود - از سهو و شک - چند نماز (بعدی) که (اگر سهو یا شک در آن واقع شود) کثرت در آن تحقق می‌یابد (یعنی سه نماز بعد از آن بار چهارم که می‌خواند بدون شک و سهو باشد که این سه نماز اگر سهو در آن واقع شود کثرت سهو تحقق می‌یابد).

فیتعلق... یعنی (وقتی که سه نماز بعدی خالی از شک و سهو شد) پس تعلق می‌گیرد به نمازگزار حکم سهوی که جدیداً عارض شود و پیش بیاید (یعنی اگر بعد از آن سه نماز بعدی، سهویا شک کند دیگر کثیرالشک نیست و باید به احکام شک عمل کند) و هکذا یعنی و به همین ترتیب عمل نماید در نمازهای بعدی که اگر سه نماز دیگر پی‌درپی مورد شک و سهو واقع شوند باز در نماز چهارمی حکم کثیرالشک را دارد تا وقتی که بعد از آن، سه نماز پی‌درپی خالی از شک و سهو باشد که باز حکم شک و سهو را باید عمل کند.

(ولا للسهو في السهو) أي في موجهه من صلاة، وسجود كنسيان ذكر، أو قراءة، فإنه لا سجود عليه. نعم، لو كان مما يتلافى تلافاه من غير سجود. ويمكن أن يريد بالسهو، في كل منهما: الشك، أو ما يشمل على وجه الاشتراك، ولو بين حقيقة الشئ ومجازه، فإن حكمه هنا صحيح، فإن استعمل في الأول فالمراد به الشك في موجب السهو، من فعل، أو عدد - كركعتي الاحتياط - فإنه يبيّن على وقوعه، إلا أن يستلزم الزيادة كما مر. أو في الثاني فالمراد به موجب الشك كما مر. وإن استعمل فيهما فالمراد به الشك في موجب الشك - وقد ذكر أيضا - أو الشك في حصوله.

وعلى كل حال لا التفات، وإن كان إطلاق اللفظ على جميع ذلك يحتاج إلى تكلف.

سهو در سهو

(ولا للسهو في السهو)... توضیح: مورد دوم از مواردی که سهو و شک حکمی ندارند و به آنها اعتنا نمی‌شود، سهو در سهو است.

آن عبارت عطف است بر جمله سابق مصنف یعنی (ولا حکم للسهو مع الكثرة) و برای این عبارت، احتمال چهار معنا هست و هر کدام از آن معانی مشتمل بر دو صورتند. پس مجموع صور در واقع هشت صورت می‌باشد و شارح شش صورت را ذکر کرده:

۱. اینکه سهو در هر دو جا به معنای حقیقی‌اش باشد، در این صورت:

الف: ممکن است مقصود از سهو دوم، خود سهو باشد و معنی عبارت این می‌شود که: حکمی نیست برای سهو کردن در حصول سهو یعنی اگر فراموش کند اینکه سهوی کرده بوده، حکمی ندارد.

مثل اینکه یک سجده نماز و یا تشهد را سُهو ترک کند و بعد از ایستادن ملتفت سُهوش بشود، این وظیفه‌اش آن است که برگردد و آنها را بجا آورد حالا اگر بَرنگشت و آن سُهو را فراموش کند، اینجا اگر قبل از رکوع دو مرتبه آن سُهو یادش بیاید باید برگردد و آن فعل متروک را بجا آورد و دیگر واجب نیست بعد از نماز بجهت آن فراموشی، سجده سُهو بجا آورد.

ب: و ممکن است مقصود از سُهو دوم، موجب سُهو باشد (یعنی چیزی که به سبب سُهو در نماز، برای نمازگزار واجب می‌شود) مثل سجده سُهو پس معنی عبارت این می‌شود که حکمی نیست برای سُهو کردن در موجب سُهو یعنی اگر در سجده سُهو، سُهو کرد یعنی مثلاً ذکر آن سجده را فراموش کرد، واجب نیست برای آن سُهوش یک سجده سُهو دیگری بجا آورد.

۲. اینکه سُهو اول به معنای شک باشد و سُهو دوم به معنای حقیقی آن و در این صورت نیز:

الف: ممکن است مقصود از سُهو دوم، خود سُهو باشد پس معنی عبارت این می‌شود که حکمی نیست برای شک در حصول سُهو یعنی اگر شک کند در اینکه آیا از او سُهو صادر شده یا نه، حکمی ندارد یعنی واجب نیست بجهت آن شکش، سجده سُهو بجا آورد.

ب: ممکن است مقصود از سُهو دوم، موجب سُهو باشد پس معنی عبارت این می‌شود که حکمی نیست برای شک در موجب سُهو یعنی اگر شک کند در فعلی از افعال سجده سُهو، مثلاً شک کند در اینکه آیا ذکر سجده سُهو را گفت یا نه، این شک حکمی ندارد و یا اگر شک کند در عدد سجده سُهو یعنی آیا هر دو سجده سُهو را بجا آورد یا یک سجده، این شک حکمی ندارد یعنی واجب نیست بجهت آن شکش، سجده سُهو دیگری بجا آورد.

۳. برعکس صورت قبل یعنی اینکه سهو اول به معنی حقیقی اش باشد و سهو دوم به معنی شک، در این صورت نیز:

الف: ممکن است مقصود از شک، خود شک باشد پس معنی عبارت چنین است که: حکمی نیست برای سهو در حصول شک یعنی اگر در نماز شک کرد و آن شک را فراموش کند مثل اینکه شک کرد آیا سجده نماز کرده یا نه؟ و فراموش کرد که چنین شکی کرده، در اینجا این فراموشی موجب سجده سهو بعد از نماز نمی شود بلکه اگر قبل از تجاوز محل، متذکر شکش شد مثل اینکه شک در سجده نماز کرد و او در تشهد بود و سپس شکش را فراموش کرد و دوباره متذکر شکش شد و هنوز از تشهد بر نخاسته است، اینجا حکم آن است که سجده را تدارک کند.

ب: ممکن است در این صورت مقصود از سهو دوم، موجب شک باشد (یعنی چیزی که به سبب شک واجب می شود) مثل نماز احتیاط پس معنی عبارت این می شود که حکمی نیست برای سهو در موجب شک یعنی اگر مثلاً سهو کند و قرائت نماز احتیاط را نخواند، لازم نیست برای او سجده سهو بجهت آن سهو بجا آورد.

۴. اینکه سهو در هر دو جا یعنی سهو اول و دوم هر دو به معنی شک باشند و در این صورت نیز:

الف: ممکن است مقصود از شک دوم، خود شک باشد پس معنی عبارت چنین می شود که: حکمی نیست برای شک در حصول شک یعنی اگر شک کند در اینکه آیا شکی از او در نماز صادر شده یا نه، اعتنا به آن شک نکند پس لازم نیست بجهت آن شک، سجده سهو بجا آورد.

ب: ممکن است مقصود از شک دوم، موجب شک باشد پس معنی عبارت چنین می شود که حکمی نیست برای شک در موجب شک یعنی اگر مثلاً شک کند در اینکه آیا قرائت نماز احتیاط (که موجب شک است) را خوانده یا نه، اعتنا نکند، و

واجب نیست بجهت آن شکش سجده سهو بجا آورد و یا مثلاً اگر شک کند در اینکه آیا نماز احتیاط را دو رکعت خوانده یا یک رکعت، اعتنا نکند.

خلاصه اینکه در تمام آن صور نباید اعتنا به سهو و شک کند، البته در تمام آن معانی برای عبارت، مرتکب مجاز در عبارت می شویم، زیرا در بعضی از آن صور، کلمه سهو در شک استعمال می شود به علاقه مشابهت در معنی، و این مجاز مرسل است و در بعض آنها علاوه بر آن، لفظ موجب در تقدیر گرفته می شود که این مجاز در حذف می شود مثل آیه: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» یعنی: واسئل أهل القرية.

ترجمه و شرح عبارت: **وَلَا لِلْسَهْوِ فِي السَّهْوِ** یعنی و حکمی نیست برای سهو در سهو (احتمال اول در معنی آن عبارت آن است که کلمه سهو در هر دو جا به معنای حقیقی باشند و مقصود از سهو دوم، موجب سهو باشد و توضیح این احتمال را ما در احتمال دوم از صورت شماره ۱ سابقاً ذکر کردیم، بنابراین، معنی عبارت چنین است که: (یعنی (حکمی نیست برای سهو) در موجب سهو) (و موجب به فتح جیم در اینجا یعنی واجب شده به سبب سهو) که آن عبارت است از نماز احتیاط و سجده سهو (و مثال سهو کردن در این دو موجب: مثل اینکه فراموش کند ذکر (در آن دورا) یا فراموش کند قرائت (در نماز احتیاط را) پس بدرستی که در این صورت واجب نمی شود سجود سهو بر او (به سبب آن سهو و فراموشی) **مَنْ صَلَاةٍ يَعْنِي صَلَاةَ احتیاط**، ناگفته نماند که چنانکه در توضیح گذشته دانسته شد آن جمله بیان می کند موجب سهو را ولی بر این، اشکالی وارد است، زیرا سهو در هیچ موردی سبب نماز احتیاط نمی شود، بلکه شک است که نماز احتیاط را واجب می کند پس مثال قراردادن نماز احتیاط برای موجب سهو، صحیح نمی باشد.

بعضی از محشین از این اشکال جواب داده اند و حاصل جواب اینکه شارح کلمه - في السهو - در عبارت مصنف را حمل بر معنای عام که شامل شک می شود کرده

است پس - من صلاة - بیان است برای موجب سهوی که به معنای شک باشد و سجود مثال است برای موجب سهوی که به معنای حقیقی اش باشد.

نعم لوکان مما یتلافی... توضیح: بله اگر آن چیزی که سهوا در موجب سهوترک می کند از چیزهایی باشد که باید بعد از نماز قضا شود مثل اینکه تشهد یا یک سجده و یا صلوات در نماز احتیاط را فراموش کند، باید آن فراموش شده را قضا کند ولی دیگر واجب نیست علاوه بر آن، سجده سهو هم بجهت فراموشی بجا آورد در حالی که اگر تشهد در نماز اصل فراموش می شد وظیفه آن بود که علاوه بر قضای آن، سجده سهو هم بجا آورده شود.

ترجمه و شرح عبارت: نعم... یعنی آری اگر بوده باشد (مَسْهُو غنه) از چیزهایی که قضا می شود (بعد از نماز) باید قضا کند آن را بدون سجده سهو.

ویمکن أن یرید (قبل از این، یک صورت از معانی آن عبارت ذکر شد و حالا صور دیگر را بیان می فرماید و آن اینکه:) می شود در هر کدام از دو جا مصتف قصد کند به کلمه سهو، شک را (به تفصیلی که خواهد داد بقولش فان استعمل فی الاول... تا آخر) و یا قصد کند معنای عامی که شامل شک هم می شود بنحواشتراک (معنوی) گر چه اشتراک بین معنی حقیقی لفظ و معنی مجازی آن می باشد (و آن معنی عام که شامل هر دو شود عبارت است از غائب شدن معنی از ذهن که شامل می شود هم سهو به معنی حقیقی اش را و هم شک که معنی مجازی آن است و این را عموم مجاز نامند زیرا عموم مجاز عبارت است از اینکه لفظ در یک معنای عامی استعمال شود که شامل است آن معنی، معنای حقیقی و معنای مجازی آن لفظ را، نظیر استعمال صیغه امر در مطلق طلب که شامل است هم وجوب (که معنی حقیقی صیغه امر است) و هم ندب (که معنی مجازی صیغه امر است).

و جهت تسمیه آن به عموم مجاز چون مجازی که در مقابل حقیقت است خاص می باشد (مثل شک در مقابل سهو و مثل ندب در مقابل وجوب) ولی آن معنی عام (غائب شدن معنی از ذهن) شامل است هم مجاز خاص (شک) و هم حقیقت را (یعنی سهو به معنای خودش).

(خلاصه اینکه ممکن است در هر دو جا مصنف از کلمه سهو، قصد کند شک را به تنهایی و یا در ضمن عام) زیرا حکم شک (در اینجا) صحیح است (در هر دو جا، شارح تفصیل صوری که در آنها اراده خصوص شک از لفظ سهو بشود را بیان کرده و صور اراده عموم را بیان نکرده و شاید بجهت وضوح آنها بوده و ما در آخر بحث پس از توضیح عبارت، ذکر می کنیم).

اما تفصیل صوری که خصوص شک اراده شود از لفظ سهو، از این قرار است که: **فان استعمل فی الأول...** (این صورت دومی است که شارح در معنی عبارت مصنف ذکر می کند و این همان احتمال دوم از صورت شماره ۲ است که سابقاً ما ذکر نمودیم) یعنی اگر استعمال شود (در معنی شک، لفظ سهوی که) در اول (می باشد یعنی قول مصنف - للسهو - ولی لفظ سهو دوم به معنای حقیقی اش باشد و مقصود از این سهو دوم، موجب سهو باشد، بنابراین) پس مراد به کلام مصنف، شک در موجب سهومی باشد (موجب سهو مثل نماز احتیاط چنانکه خود شارح مثال می زند) و شک در آن چه در فعل باشد (مثل اینکه شک کند در اینکه قرائت در نماز احتیاط را خوانده یا نه) و چه در عدد مثل دو رکعت احتیاط (در جایی که دو رکعت احتیاط، واجب باشد و او شک کند آیا یک رکعت خوانده یا دو رکعت) زیرا نماز گزار (وقتی که شک در کاری از کارهای نماز احتیاط کرد یا شک در عدد آن کرد) باید (اعتنا به آن شک نکند و) بنا بگذارد بر اینکه آن مشکوک را انجام داده (و دیگر لازم نیست بجهت آن شکش، سجده سهو بجا آورد) **من فعل أو عدد کرکعتی الاحتیاط ظاهر**

عبارت آن است که این جمله بیان است برای موجب سهو، و براین عبارت شارح دو اشکال کرده‌اند که ما یکی را ذکر می‌کنیم و آن همان اشکالی که سابقاً نیز بر عبارت شارح وارد بود و آن این بود که نماز احتیاط، موجب سهو نیست، بدین جهت ما در سابق، مثال آن صورت مذکوره را عوض کردیم و مثال به سجده سهو زدیم، مراجعه به آنجا شود.

الآن يستلزم الزیادة... یعنی مگر اینکه بنا گذاشتن بر وقوع مشکوک، مستلزم زیادی (در عدد مطلوب) شود (مثل اینکه در نماز احتیاط شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، اگر بنا بگذارد که مشکوک یعنی رکعت سوم را خوانده لازمه اش آن است که نماز احتیاط سه رکعت شود فلذا در این صورت باید بنا بر عددی گذارد که نماز با آن صحیح گردد یعنی در آن مثال بنا بر دو رکعت بگذارد) چنانکه نظیر آن در کثیر السهو گذشت.

أوفي الثاني فالمراد... (صورت سوم از صوری که در معنی عبارت احتمال داده می‌شود آن است که:) یا (استعمال شود در معنی شک، لفظ سهوی که) در دوم (می باشد یعنی قول مصنف: - في السهو - ولی لفظ سهو اولی یعنی - للسهو - به معنی حقیقی اش باشد و در این صورت نیز مرتکب مجاز می‌شویم به تقدیر کلمه موجب) پس مراد به سهو دوم، موجب شک است (و آن نماز احتیاط می‌باشد) همانطوری که گذشت (در اول بحث که فرمودند سهو در موجب مثل فراموش کردن ذکر یا قرائت آن). (ناگفته نماند که توضیح آن صورت مذکوره را ما سابقاً در احتمال دوم از صورت شماره ۳ ذکر نمودیم).

وإن استعمل فیهما... (صورت چهارم از صوری که در معنی عبارت احتمال داده می‌شود اینکه:) اگر استعمال شود (در معنی شک، لفظ سهو) در هر دو جا (یعنی قول مصنف «للسهو في السهو»، در این صورت نیز مرتکب مجاز می‌شویم به تقدیر کلمه

موجب) پس مراد به سهو در هر دو جا، شک در موجب شک است و این نیز گذشت (در آنجایی که مثال زد به رکعتی الاحتیاط).

(پس شارح تا اینجا چهار صورت ذکر کردند سپس بعد از همه اینها دو صورت دیگر بطور اجمال ذکر می کند و می فرماید: *أوالشك في حصوله* یعنی یا مقصود شک در حصول آن است (یعنی در حصول سهو و یا در حصول شک، و این دو صورت است به این توضیح که:

۱. صورتی که سهو اول به معنی شک باشد و سهو دوم به معنی حقیقی آن و مقصود از سهو دوم خود سهو باشد نه موجب سهو، بنابراین معنی عبارت این می شود که شک کند در حصول سهو یعنی شک کند در اینکه آیا از او سهوی صادر شده یا نه، و این همان صورتی است که توضیحش را سابقاً در احتمال اول از صورت شماره ۲ ذکر کردیم.

۲. صورتی که سهو اول و دوم هر دو به معنی شک باشند و مقصود از سهو دوم خود شک باشد نه موجب شک، و بنابراین معنی عبارت این می شود که شک کند در حصول شک یعنی شک کند در اینکه آیا از او شک صادر شده یا نه، و این صورت همان صورتی است که توضیحش را در احتمال اول از صورت شماره ۴ ذکر کردیم.

شارح تا اینجا تفصیل صوری را بیان کردند که سهو اول یا سهو دوم به معنای شک استعمال شده باشند و اما صوری که سهو اول یا دوم به معنای عام بنحو اشتراک باشند را بیان نکردند و این صور از صوری که شارح ذکر کردند دانسته می شود به این ترتیب:

۱. سهو اول به معنای عام و سهو دوم به معنای حقیقی اش باشد پس معنی عبارت این می شود: سهو یا شک در موجب سهو.

۲. سهواول به معنی حقیقی‌اش و سهودوم به معنی عام پس معنی عبارت: سهو درموجب سهویا شک.

۳. سهواول ودوم هر دو به معنای عام پس معنی عبارت: سهویا شک درموجب سهویا شک.

۴. سهواول به معنای عام و سهودوم به معنی شک پس معنی عبارت: سهویا شک درموجب شک.

۵. به عکس صورت قبل پس معنی عبارت: شک درموجب سهویا شک.

وعلی کل حال... یعنی در هر حال (از آن حالات شش‌گانه) التّفاتی نیست (و نباید اعتنا به سهویا شکش کند) اگرچه اطلاق لفظ (سهو) بر همه آن حالات احتیاج به تکلف (وارتکاب مجاز) دارد (زیرا چنانکه دانسته شد استعمال لفظ سهو در شک، مجاز مرسل است و تقدیر کلمه موجب در بعضی صور هم مجاز در حذف است).

(ولا لسهو الإمام) أي شكه، وهو قرينة لما تقدم (مع حفظ المأموم، وبالعكس)، فإن الشاك من كل منهما يرجع إلى حفظ الآخر ولو بالظن، وكذا يرجع الظان إلى المتيقن. ولو اتفقا على الظن واختلف محله تعين الانفراد. ويكفي في رجوعه تنبيهه بتسبيح، ونحوه. ولا تشترط عدالة المأموم. ولا يتعدى إلى غيره وإن كان عدلا. نعم، لو أفاده الظن رجع إليه لذلك، لا لكونه مخبرا.

شک امام و مأموم

(ولا لسهو الإمام) أي شكّه... توضیح: مورد سوم از مواردی که نباید به شک اعتنا کرد، شک امام جماعت است در شماره رکعت های نماز در صورتی که مأموم شماره آنها را بخاطر دارد، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعت های نماز را بخاطر دارد.

توضیح آنکه اگر امام جماعت در شماره رکعت های نماز شک کند مثلاً شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به واسطه ذکر تسبیح یا تکبیر و مانند آن به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام نباید به شکش اعتنا کند و باید به قول مأموم اعتماد کند و از او متابعت نماید و نماز را تمام کند و خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده و مأموم در شماره رکعت ها شک کند باید به شک خود اعتنا ننماید.

ترجمه شرح عبارت: **ولا لسهو الامام...** یعنی و نیز حکمی نیست برای سهو امام (با بخاطر داشتن مأموم)، شارح می فرماید که مقصود از سهو در اینجا شک است و این قرینه است بر اینکه در جمله قبل عبارت مصنف (ولا للسهو في السهو) نیز

می‌شود مقصود از سهو، شک باشد چنانکه در بیان احتمالاتی که در معنی آن عبارت داده می‌شد ذکر گردید (مع حفظ المأموم) یعنی با بخاطر داشتن مأموم شماره رکعات را (و بالعکس) یعنی و نیز حکمی نیست برای سهو مأموم یعنی شک او با به خاطر داشتن امام شماره رکعت‌ها را، خلاصه اینکه بر هیچکدام از امام و مأموم به واسطه شکشان چیزی واجب نمی‌شود در حالی که همین شک اگر برای نمازگزار فردی پیش آید، نماز احتیاط بر او واجب می‌شود فَإِنَّ الشَّكَّ ... (علت است برای حکم نداشتن سهو آنها) یعنی زیرا هر کدام از امام یا مأموم که شک کننده باشند وظیفه‌اش آن است که رجوع به حفظ (و خاطر) دیگری کند و از او متابعت نماید گرچه حفظ آن دیگری به گمان باشد نه یقین (یعنی لازم نیست که دیگری یقین به شماره رکعات داشته باشد بلکه گمان هم داشته باشد کافی است در اینکه شک به او رجوع کند و از او متابعت نماید).

وَكَذَا يَرْجِعُ الظَّانُّ إِلَى الْمُتَيَقِّنِ یعنی و همچنین اگر یکی از آنها یقین به شماره رکعت دارد و دیگری گمان، باید آنکه گمان دارد رجوع کند به آنکه یقین دارد و از او متابعت نماید.

وَلَوْ اتَّفَقَا عَلَى الظَّنِّ ... فرع دیگری است توضیحش اینکه اگر چنانچه امام و مأموم هر دو گمان داشتند ولی متعلق گمانشان با یکدیگر مخالف بود مثل اینکه امام گمان داشت رکعت سوم است و مأموم گمان داشت رکعت دوم است، در اینجا باید هر کدام نیت فردی کند (زیرا وظیفه هر کدام آن است که به گمان خود عمل کند و گمان هر کدام بر ضد گمان دیگری است و اجتماعشان ممکن نیست فلذا نمی‌شود یکی متابعت دیگری کند و رجوع به حفظ او نماید) محلّه محل ظن یعنی مورد و متعلّق ظن تعین جواب - لو - می‌باشد.

ویکفی فی رجوعه... وقتی که مأموم خواست امام را آگاه کند بر شماره رکعات، کافی است که به واسطه ذکر تسبیح (و مانند آن از چیزهایی که منافی نماز نباشد و ذکر الله باشد مثل تحمید و تکبیر) او را آگاه نماید که در این صورت لازم می شود امام از مأموم متابعت کند و رجوع به او نماید **فی رجوعه** ضمیر به امام بر می گردد نه به هر کدام از امام و مأموم، زیرا در رجوع مأموم به امام، اشکالی نیست بجهت اینکه مأموم وقتی شک کرد، به کار و عمل امام نگاه می کند و لازم نیست امام او را با ذکر تسبیح آگاه کند.

ولا یشرط عدالة المأموم... شرط نیست مأموم عادل باشد (پس امام رجوع به مأموم فاسق کند، زیرا دلیل رجوع امام به مأموم، مطلق است شامل می شود مأموم عادل و فاسق را).

ولا یتعدی إلى غیره... توضیح: حکم رجوع شک به متیقن، تنها اختصاص به امام و مأموم دارد و در غیر آنها جاری نمی باشد گرچه آن غیر، عادل باشد (پس امام اگر شک کرد نمی تواند متابعت کند از قول کسی که داخل در جماعت مأومین نیست و شماره رکعت امام را می داند زیرا رجوع به حفظ دیگری، حکمی است بر خلاف اصل، فلذا رجوع در موردی قبول است که روایت در آن رسیده باشد و مورد روایت فقط رجوع امام و مأموم است به یکدیگر، پس رجوع به غیر نمی توانند بکنند).

آری در یک صورت قول آن غیر، قبول می شود و متابعت او باید بشود و آن در وقتی که قول او برای امام، گمان آورد مثل قول مکبر (کسی که در جماعت برای امام تکبیر می گوید) در این صورت باید امام به قول او اعتماد کند و این بدان جهت است که قولش گمان آورده و وظیفه آن است که به گمان عمل شود نه بدان جهت که آن غیر (حافظ رکعات بوده و یقین به آن داشته و) خبر داده، زیرا خبر یک نفر عادل در چنین موردی قبول نمی شود تا چه برسد به غیر عادل.

ترجمه و شرح عبارت: لا یتعدّی ضمیر مقدر بر می‌گردد به حکم رجوع غیره ضمیر بر می‌گردد به کل واحد من الامام والمأموم وان کان ضمیر مقدر بر می‌گردد به غیر لو افاده الظن یعنی افاده کند (قول آن غیر) برای امام و یا مأموم، گمان را یرجع جواب - لو - می‌باشد لذلك یعنی بجهت آنکه قولش افاده ظن کرده لکونه ضمیر به - غیر - بر می‌گردد مُخبراً خبر دهنده از شماره رکعات.

ولو اشتركا في الشك واتحد لزمهما حكمه، وإن اختلفا رجعا إلى ما اتفقا عليه، وتركما ما انفرد كل به، فإن لم يجمعهما رابطة تعين الانفرد، كما لو شك أحدهما بين الاثنين والثلاث والآخر بين الأربع والخمس. ولو تعدد المأمومون واختلفوا مع الإمام فالحكم كأول في رجوع الجميع إلى الرابطة، والانفراد بدونها. ولو اشترك بين الإمام وبعض المأمومين رجع الإمام إلى الذاكر منهم وإن اتحد، وباقي المأمومين إلى الإمام.

ولو اشتركا في الشك... فرع دیگری است توضیحش اینکه اگر امام و مأوم هر دو شک داشته باشند، این دو صورت دارد:

اگر متعلق شکشان یکی باشد مثل اینکه هر دو شک کنند بین ۳ و ۴ اینجا باید به شکشان اعتنا کنند و عمل به حکم شک نمایند و بنا را در آن مثال بر ۴ بگذارند.
و اگر متعلق شکشان مختلف باشد، این دو صورت دارد:

۱. اگر جامع مشترکی (و به تعبیر دیگر: جامع رابطی) بین شکشان باشد باید امام و مأوم آن جامع مشترک و مورد اتفاق را بگیرند و هر کدام مورد اختلاف خود را ترک کنند مثل اینکه امام شک کند بین ۲ و ۳ و مأوم شک کند بین ۳ و ۴، اینجا وظیفه امام آن است که ۲ را ترک کند و وظیفه مأوم آن است که ۴ را ترک کند و هر دو رجوع به ۳ کنند و آن را بگیرند که جامع مشترک آنهاست.

۲. و اگر جامع مشترک و رابطی بین شکشان نباشد باید هر کدام نیت فرادی کند و عمل به مقتضای شک خود کند مثل اینکه یکی شک کند بین ۲ و ۳ و دیگری شک کند بین ۴ و ۵.

ترجمه و شرح عبارت: ولو اشتركا في الشك... یعنی اگر شریک شوند امام و مأوم، در شک (یعنی هر دو شک کردند در رکعات نماز) و اتحد یعنی یکی بود محل شکشان لزمهما جواب - لو - می باشد یعنی لازم می گیرد آنها را حکم شک (و باید به حکم شکشان عمل کنند یعنی اگر شک هر دو بین ۳ و ۴ بود، باید بنابر ۴ بگذارند و بعد از

فراغ از نماز، نماز احتیاط بخوانند) **وإن اختلف...** (ان شرطیه است) یعنی واگر محل شک آنها مختلف بود (در این صورت اگر جامع رابطی بین دوشکشان بود) باید هر دو رجوع کنند به آن چیزی که در آن اتفاق دارند (و جامع رابط بین آنهاست) و ترک کند آنچه را که منفرد است هر کدام به آن (یعنی هر کدام از امام و مأوم مورد افتراق خود از دیگری را ترک کند، مثال آن گذشت مراجعه به سابق شود).

فإن لم تجمعهما... یعنی پس اگر جمع نکند امام و مأوم را (یعنی شک آنها را) رابطی (یعنی اصلاً مورد اتفاقی در متعلق شکشان نباشد، در این صورت) معین است منفرد بشود مأوم از جماعت (یعنی قصد فردی کند) مثل اینکه یکی از آنها شک کند بین ۲ و ۳ و دیگری شک کند بین ۴ و ۵ (پس باید هر کدام به مقتضای شک خود عمل کند یعنی آن اولی بنابر ۳ بگذارد و رکعت چهارم را بخواند و بعد از نماز یک رکعت احتیاط بخواند، و آن دیگری باید بنشیند و رکعتش را بشکند تا شکش به ۳ و ۴ برگردد و به مقتضای این شک عمل کند).

ولو تعدّد المأمومون... توضیح: تا حال فرض مسأله جایی بود که امام با یک مأوم باشد و الآن فرض مسأله در این است که مأوم متعدّد باشد و شکشان با یکدیگر و با امام مختلف باشد، در این فرض نیز مانند فرض قبل اگر رابطی بین شک های آنها باشد باید رجوع به آن رابط کنند و اگر رابطی نباشد باید نیت فردی نمایند و هر کدام عمل به مقتضای شک خود کند.

مثال رابط: مثل اینکه امام شک کند بین ۲ و ۴ و یک مأوم شک کند بین ۳ و ۴ و مأوم دوم شک کند بین ۲ و ۳ و ۴ و مأوم سوم شک کند بین ۴ و ۵، در اینجا باید همه رجوع به ۴ کنند و آن را بگیرند.

مثال عدم رابط: مثل اینکه امام شک کند بین ۲ و ۳ و یک مأوم شک کند بین ۳ و ۴ و مأوم دیگر شک کند بین ۴ و ۵.

این مثال را شارح در کتب دیگرش ذکر نموده است ولی در آن مثال باز میان شک امام و شک یکی از مأومین، رابط وجود دارد که ۳ باشد، فلذا بهتر آن است مثال عدم رابط را چنین بگوئیم که: در نماز آیات، یکی شک کند بین دورکوع و سه رکوع، و دیگری شک کند بین ۴ رکوع و پنج رکوع، و دیگری شک کند بین شش رکوع و هفت رکوع، و دیگری شک کند بین هشت رکوع و نه رکوع.

ترجمه و شرح عبارت: **ولو تعدّد المأومون...** یعنی اگر متعدد شدند مأومها و اختلاف شد شک‌های آنها با یکدیگر و با امام، در این صورت حکم مسأله مانند فرض اول است (که مأوم یکی باشد) در اینکه همه مأومین رجوع به رابط کنند (در صورتی که رابط بین شک‌های آنها باشد) و معین می‌شود قصد انفراد کنند همگی در صورت نبود رابط بدونها ضمیر به رابطه برمی‌گردد.

ولو اشتراك بين الإمام... فرع دیگری است توضیحش آنکه اگر امام و بعض مأومین شک کنند اما بعضی دیگر از مأومین، یقین دارند و شک نکرده باشند، در اینجا وظیفه امام آن است که به آن مأومانی که یقین دارند (یعنی ذاکرین) رجوع کند و متابعت از آنان نماید و وظیفه بعض مأومین شاک آن است که رجوع به امام کنند نه به مأومین ذاکر، چون وقتی که امام متابعت از ذاکرین کرد مانند متیقن می‌شود و به حسب دلیل، قول امام برای مأومین شاک، حجت است و لذا شک کننده‌ها باید متابعت از امام کنند نه از مأومین ذاکر، زیرا گرچه مأومین شاک در هر صورت چه از امام متابعت کنند و چه از مأومین ذاکر، نتیجه یکی است ولی به حسب دلیل، قول امام برای آنها حجت است نه قول مأوم، زیرا مورد دلیل، رجوع امام به مأوم و مأوم به امام است نه غیر آن چنانکه در بالا نیز شارح فرمودند که: «ولا يتعدّى الى غيره».

ترجمه و شرح عبارت: **ولو اشتراك...** یعنی اگر مشترک شد شک بین امام و بعض مأومین (نه بعضی دیگر) باید رجوع کند امام به آن بعض مأومینی که ذاکرند (و

شک نکرده‌اند) اگر چه آن بعض ذاکریک نفر باشد و باقی المأمومین عطف است بر
 - الامام - یعنی و رجوع کنند بقیه مأمومین (که شک کرده‌اند) به امام (نه به ذاکرا از
 مأمومین).

ولو استعمال "السهو" في معناه أمكن في العكس لا الطرد، بناء على ما اختاره جماعة - منهم المصنف في «الذكرى» - من أنه لا حكم لسهو المأوم مع سلامة الإمام عنه، فلا يجب عليه سجود السهو لو فعل ما يوجبه لو كان منفردا. نعم، لو ترك ما يتلافى مع السجود سقط السجود خاصة. ولو كان الساهي الإمام فلا ريب في الوجوب عليه، إنما الخلاف في وجوب متابعة المأوم له وإن كان أحوط.

ولو إستعمل السهو في معناه... توضیح: شارح در بالا کلمه سهو در عبارت مصنف را تفسیر به شک کرد و حالا در اینجا گویا می خواهد دلیل و علت آن تفسیر را بیان کند و لذا می فرماید: اگر سهو به معنای حقیقی آن باشد، صحیح است گفته شود تکلیف و حکمی نیست برای سهو مأوم با التفات امام، و این بنا بر فتوای جماعتی از فقهاء که گفته اند اگر امام جماعت ملتفت باشد ولی مأوم سهو کند، بر مأوم واجب نیست که بعد نماز، سجده سهو بجا آورد، بدین جهت تکلیفی نیست برای سهو مأوم.

ولی صحیح نیست بگوئیم که حکمی نیست برای سهو امام با حفظ مأوم یعنی اگر امام جماعت سهوی کند و مأوم سهو نکرده باشد صحیح نیست بگوئیم سهو امام حکمی ندارد بلکه باید بعد نماز، سجده سهو انجام دهد.

پس چون در صورتی که سهو به معنای خودش باشد، عدم حکم از یک طرف درست می شود و از طرف دیگر درست نمی شود و حال اینکه مصنف عدم حکم را برای هر دو طرف ذکر کرده فلذا سهو را به معنای شک تفسیر کردیم تا عدم حکم در هر دو طرف درست و صحیح در آید.

ترجمه و شرح عبارت: ولو إستعمل... (قبل از این گفتیم که سهو در عبارت مصنف استعمال شده در معنی شک و لذا صحیح بود: لاحکم لسهو الامام - یعنی شک امام - مع حفظ المأوم، و نیز صحیح بود عکس آن: لاحکم لسهو المأوم -

یعنی شک مأموم - مع حفظ الامام، و حالا می فرماید که: (اگر استعمال شود سهو) در عبارت مصتف) در معنای حقیقی خودش، در این صورت ممکن است (و صحیح می باشد جاری کنیم حکم مصتف را) در عکس (مسأله که فرمود و بالعکس یعنی صحیح است گفته شود لاحکم لسهو المأموم مع حفظ الامام) نه در طرد (یعنی صحیح نیست گفته شود: لاحکم لسهو الامام مع حفظ المأموم، و بدین جهت در بالا گفتیم سهو در عبارت مصتف به معنی شک است تا عکس و طرد مسأله، هر دو صحیح در آید و عبارت مصتف درست گردد).

(و صحیح بودن مسأله در عکس نه در طرد، اجماعی نیست بلکه) بنابر فتوای جماعتی که مصتف هم از آنهاست در کتاب «ذکری» که گفته اند حکم تکلیفی نیست برای سهو مأموم با سالم بودن امام از سهو (که این عکس مسأله است) پس واجب نیست بر مأموم سجده سهو در صورتی که کاری کند که سبب سجده سهو می شد اگر با جماعت نبود و فردی بود فلا یجب علیه سجود السهو لو فعل... یعنی اگر نمازگزار فردی نماز می خواند و کاری می کرد که سبب سجده سهو است هر آینه بر او سجده سهو واجب می شد ولی حالا که در نماز جماعت است گرچه آن کار را بکند سجود از او ساقط است.

نعم لو ترك... یعنی آری اگر ترک کند مأموم کاری را که قضای آن همراه با سجده سهو واجب می باشد (اگر فردی می بود مثل ترک تشهد یا یک سجده یا صلوات) در این صورت (بخاطر اینکه در جماعت است) فقط سجده سهو آن ساقط می شود (اما قضای آن فعل را باید بعد نماز بجا آورد، زیرا قضای فعل از احکام سهو نیست تا آن هم ساقط شود).

ولو كان الساهی... یعنی و اگر سهوکننده امام باشد (نه مأموم، که این طرد مسأله است) در این صورت شکی نیست در اینکه سجود سهو بر او واجب می شود (پس

صحیح نیست بگوئیم حکمی نیست برای سهو امام با حفظ مأموم، چیزی که هست این است که فقهاء اختلاف کرده‌اند در اینکه آیا بر مأموم هم واجب است در سجده سهو متابعت امام کند (با اینکه سهواز مأموم صادر نشده) و همراه با او سجده سهو کند یا نه؟ دو قول است شارح می‌فرماید احوط آن است که متابعت کند امام را در سجده سهو و این کان ضمیر مقدر بر می‌گردد به - وجوب متابعت - .

(السابعة أوجب ابنا بابويه) علي وابنه محمد الصدوقان (رحمهما الله، سجدتي السهو على من شك بين الثلاث والأربع وظن الأكثر). ولا نص عليهما في هذا الشك بخصوصه، وأخبار الاحتياط خالية منهما، والأصل يقتضي العدم. (وفي رواية إسحاق بن عمار عن الصادق عليه السلام: "إذا ذهب وهما إلى التمام أبدا في كل صلاة فاسجد سجدتي السهو") فتصلح دليلا لهما، لتضمنها مطلوبهما.

مساله هفتم: فتوای صدوق و پدرش در شک بین ۳ و ۴

(السابعة أوجب ابنا بابويه)... توضیح: مسأله هفتم از مسائل هفت گانه: شیخ صدوق و پدرش، در شک ۳ و ۴ گفته اند اگر گمان به طرف چهار برود واجب است بعد از نماز، سجده سهو بجا آورد.

شارح می فرماید درباره سجده سهو در این شک که گمان به چهار دارد روایت بخصوصی بدست نرسیده، و روایاتی که در آن شک در صورت عدم گمان به یک طرف، امر به احتیاط می کند، در آنها نیز تصریحی نشده که علاوه بر نماز احتیاط، سجده سهو بجا آورد یعنی در آن روایات احتیاط، اگر فرضاً سجده سهو نیز واجب شده بود ممکن بود به آن روایات استدلال بر قول صدوقین بشود به این تقریر که بگوئیم در شک سه و چهار در صورتی که گمان به یک طرف نرود دو چیز واجب است یکی احتیاط و دیگری سجده سهو، اما در صورتی که گمان به طرف چهار رفت، احتیاط ساقط می شود اما سجده سهو بحال خود باقی است.

واصل برائت هم اقتضا می کند عدم وجوب سجده سهو را، چون شک داریم در وجوب سجده و این شک در تکلیف است، اصل عدم در آن جاری است.

آری در یک روایت، مضمونی بطور عام وارد شده که ممکن است دلیل بر قول صدوقین باشد و آن روایت اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام است که فرموده اگر گمان توبه طرف تمام رفت در هر نمازی، دو سجده سهو بجا آور، و این روایت چون عام است برای هر نمازی (چه دو رکعتی و چه سه رکعتی و چه چهار رکعتی) فلذا دلیلی برای قول صدوقین (که در نماز چهار رکعتی می باشد) می تواند باشد.

سپس مصنف از آن روایت، جواب داده اند که توضیحش را بعداً می دهیم.

ترجمه و شرح عبارت: **أوجب ابن بابويه...** واجب دانسته دو پسر بابویه یعنی علی (بن بابویه) و پسرش محمد (بن بابویه) که معروف به صدوقان هستند (و اینکه به پدر هم صدوق میگویند از باب تغلیب است چون فقط پسر یعنی محمد معروف به صدوق است) **سجدتی السهو** مفعول اوجب می باشد علیهما بر دو سجده سهو فی هذا الشک بخصوصه در خصوص این شک (با فرض اینکه گمان به اکثر نرفته) و اخبار... (این مبتدا است و - خالی - خبر آن می باشد) یعنی آن روایاتی هم که (در خصوص آن شک در صورت اینکه گمان به اکثر نرفته باشد) امر به احتیاط کرده خالی از وجوب آن دو سجده می باشند **والاصل...** اصل (برائت) هم اقتضا می کند عدم وجوب سجده سهو را، **إذا ذهب...** از اینجا تا سجدتی السهو، روایت است **وهمك** یعنی گمان تو الی التمام یعنی تمام بودن نماز (یعنی در نماز دو رکعتی مثلاً، گمان به ۲ رفت و در سه رکعتی گمان به ۳ رفت و در چهار رکعتی گمان به چهار رفت) **فتصلح دليلاً...** یعنی آن روایت صلاحیت دارد دلیل برای مرحوم صدوقان بشود، زیرا آن روایت دربردارد مطلوب و مدعای صدوقان را (چون مدعای آنها وجوب دو سجده بود و آن روایت هم عموماً شامل مدعای آنها می باشد).

(وَحُمِلَتْ) هذه الرواية (على النّذب). وفيه نظر، لأنّ الأمر حقيقة في الوجوب، وغيرها من الأخبار لم يتعرض لنفي السجود، فلا منافاة بينهما إذا اشتملت على زيادة، مع أنها غير منافية لجبر الصلاة، لاحتمال النقص فإن الظن بالتّمام لا يمنع النقص، بخلاف ظن النقصان، فإنّ الحكم بالإكمال جابر. نعم، يمكن ردها من حيث السند.

(وَحُمِلَتْ) هذه الرواية... توضیح: مصنف از آن روایت جواب می دهد به اینکه آن روایت حمل بر استحباب شده یعنی مقصود در آن، استحباب سجده سهواست نه وجوب.

شارح می فرماید که: جواب مصنف چند اشکال دارد زیرا:

اولاً: آن روایت بصیغه امر وارد است (که فرموده: أَسْجُدْ سَجْدَتِي السَّهْوُ) ودر علم اصول ثابت شده که صیغه امر حقیقت در وجوب است.

ثانیاً: حمل آن روایت بر استحباب در صورتی درست است که آن روایت با روایات دیگر تعارض و تنافی داشته باشد یعنی اگر در روایات دیگر نفی سجود شده بود، در این صورت چون تعارض حاصل می شد بین آن روایت که امر به سجود کرده و بین روایات دیگر که نفی سجود کرده فلذا مجبور می شویم آن روایت اسحاق بن عمار را حمل بر استحباب کنیم تا جمع بین آن روایات گردد و تعارض از بین برود ولی چون در روایات دیگر چیزی درباره سجده سهو گفته نشده نه امر به آن شده و نه نفی آن، بدین جهت آن روایت اسحاق بن عمار که امر به سجده کرده تنافی و تعارض با آن روایات دیگر پیدا نمی کند و گفتیم امر هم حقیقت در وجوب است فلذا سجده واجب است.

ثالثاً: گوئیم سجده سهوا که ابن بابویه واجب کرده بجهت اینکه جبران کند نقص احتمالی نماز را، زیرا گرچه گمان به طرف ۴ پیدا کرده ولی باز احتمال ضعیف می دهد که در واقع نمازش ۳ باشد چون گمان، احتمال قوی می باشد (وا احتمال صد درصد نمی باشد) و این سازش با احتمال ضعیف طرف مقابل دارد پس احتمال

ضعیف می‌دهد که نمازش در واقع ناقص (یعنی ۳) بوده و لذا سجده سهو برای جبران آن نقص می‌باشد.

اگر کسی گوید همانطوری که در صورت گمان به طرف اقل و نقصان (یعنی ۳) سجده سهو واجب نمی‌باشد همچنین در صورت گمان به طرف اکثر و زیاده، سجده سهو واجب نیست.

جواب گوئیم که: فرق است بین آن دو صورت، زیرا در صورت ظن به اقل وقتی که رکعت دیگر را می‌خواند نمازش تکمیل می‌شود و این اِکمال جبران می‌کند پس احتیاجی نیست چیز دیگر مثل سجده سهو آن را جبران کند و نمازگزار در آن صورت یقین می‌کند که نماز را بطور کامل خوانده، ولی در صورت ظن به اکثر چون باز احتمال ضعیف می‌دهد که رکعات نمازش در واقع ناقص (یعنی ۳) بوده، بدین جهت احتیاج دارد آن نقص احتمالی را با چیزی جبران نماید و آن سجده سهو می‌باشد.

سپس شارح می‌فرماید: (خلاصه اینکه آن روایت اسحاق بن عمار که دلیل قول صدوقین می‌باشد به واسطه حمل بر ندب نمی‌توان ردش کرد و دلالتش را تضعیف نمود) بلکه می‌توان از جهت سند آن را تضعیف کرد، زیرا در سند آن روایت، رجالی واقع شده‌اند که موثق نمی‌باشند مثل اسحاق بن عمار که فطحی مذهب است و محمد بن یحیی معاذی که ضعیف است و طیالسی که وی را نه مدح کرده‌اند و نه قدح.

ترجمه و شرح عبارت: وَحُمِلَتْ هَذِهِ... یعنی حمل شده این روایت بر استحباب (یعنی آمر-أُسجد- در آن روایت، امر استحبابی است نه وجوبی، شارح این حمل را قبول ندارد و لذا می‌فرماید:) و در این حمل، نظر و اشکال است زیرا (اولاً) امر حقیقت در وجوب است و (ثانیاً) غیر آن روایت از روایات دیگر، متعرض نفی سجود نشده‌اند (یعنی در آن روایات، ذکر از سجود و نفی آن نشده است) پس منافات بین آن روایت و روایات دیگر نمی‌باشد زمانی که آن روایت اسحاق بن عمار مشتمل بر تکلیف بیشتر

بوده باشد (که آن وجوب سجده سهو باشد، خلاصه اینکه روایت اسحاق یک زیادی دارد و در روایات دیگر درباره آن زیادی، چیزی ذکر نگردیده نه نفی شده و نه اثبات پس منافاتی بین آنها نیست تا احتیاج به جمع و توفیق بین آنها باشد به اینکه روایت اسحاق را حمل بر ندب کنید).

با اینکه (ثالثاً گوئیم که) آن زیادی (یعنی سجده سهو) منافات ندارد با جبران کردن نماز (و چرا نگوییم که سجده سهو در اینجا جبران نقص نماز را می‌کند) زیرا احتمال نقص (نماز در واقع) داده می‌شود بجهت اینکه (درست است که گمان به تمام و اکثر نماز یعنی ۴ دارد ولی) گمان به تمام، مانع از نقیض (یعنی احتمال نقصان یعنی اینکه ۳ رکعت باشد) نیست (چون گمان، احتمال قوی را گویند و در مقابل آن، احتمال ضعیف هست که به آن اصطلاحاً وَهْم گویند).

(در اینجا آن اشکالی که سابقاً توضیح دادیم و گفتیم اگر کسی گوید... وارد می‌آید و شارح جواب آن را می‌دهد و می‌فرماید) بخلاف صورت گمان به نقصان (واقلاً یعنی ۳، که این صورت احتیاج به جبران به واسطه سجده سهو ندارد) زیرا حکم به اِکمال، جبران کننده است (یعنی وقتی گمانش به اقل رفت، وظیفه و حکم او آن است که رکعت چهارم را بجا آورد تا نمازش تکمیل گردد، پس این اِکمال نماز، خود جبران می‌کند نماز را و احتیاجی نیست چیز دیگر آن را جبران نماید) **لایمنع النقیض** در بعضی نسخه‌های چاپی به جای - نقیض - کلمه «نقص» است و ظاهراً نقیض صحیح‌تر است (چنانکه در یک نسخه چاپی و نیز نسخه خطی چنین می‌باشد) گرچه معنی عبارت فرقی نمی‌کند جابر در بعض نسخه‌های چاپی، به جای این کلمه، کلمه - جائز - است و این غلط است و - جابر - صحیح است یعنی جبران کننده (چنانکه در بعض نسخه‌های دیگر چنین است) و **دّها** یعنی رد آن روایت.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.